


بازدید شد
۱۳۸۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۹۵۴۰

بازرسی شد
۶-۳۱

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب مصابیح الطوب مصابیح الطوب		
مؤلف	موضوع	شماره ثبت کتاب
شماره قفسه ۹۵۴۰		۳۶۷۵۸۴ ۱۸۵۹

خطی - فهرست شده
۹۵۴۰

یا ابد کامراد علی طباطبائی

سید

ابراهم

ما

ابن کمال

ما کامراد علی

ابن کمال

عقلم - فهرست
۴۰

شماره

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33



Handwritten marginal notes in Persian script, including the word 'مقدمه' (Introduction) and other descriptive text.

بسم الله الرحمن الرحيم
شکر و ثناء و تحسین بر خدای عز و جل که منزه است از ادراک فاسد و افهام و حساب
از جوارش لبالی و صرف ایام و صلوات نامحدود بر مردنیمون و مصلح جانان
زاده و تربیت حاکم و خاتم انبیاء و خلاصه اصفیاء مصطفی و او بر اهل بیت پاکش علیه السلام
علیهم اجمعین **باب اول** چون مؤلف این کتاب عبد الرزاق بن احمد بن زید الدبوسی حنفی
اشعری السمرقندی حکیم فاضل الذکر که شیخ المومنین و زینت و لفظ و تذکره و توفیق
از برای بنده این فن درین نوع کتابی جمع کند پس از تخیل شده انس و جان هدیه
و این کتاب مالتف کرد بی تکلف و مدایج القلوب تا مشیت نهاد از آنکه در
کتابها را از گفتن و شنیدن آن چاره نیست و آنچه در وقت ریاضت نامی و توبه و پند
نهار آخری الحمد لله رب العالمین **الخط** الحمد لله الذي شمس
فيه شمس الشجر من شمس الشجر و من شمس الشجر و من شمس الشجر
فمن المطر و من شمس الشجر خلقه زهرة السور من قطر المطر و من شمس الشجر

تذکره کبر الشجر من شمس الشجر و من شمس الشجر و من شمس الشجر
النبات و القدر تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له خالق السموات
والبصر من انزل الجن و النسر و تشهد ان محمدا عبده و رسوله يا ارحم الراحمين
معين و صلى الله على خير خلقه محمد و آله اجمعين **باب اول**
در بیان ترفیع و فضیلت محمد و وجود و رتبه و منزلت است **فصل اول** در بیان
النبي صلى الله عليه و آله انه قال سمعت منك فيه اسكنه الله الجنة
ثان من فضله انما لا اله الا الله و اذا ابتدأ قال بسم الله و اذا انصرف
قال الحمد لله و اذا اذنب ذنبا قال استغفر الله و اذا اصابته محبة الله
انما لله و انما لله را جوی **الخط** خداوند افر ما را از ریب و غم خالی گردان
دل ما را از مجود و طغیان صافی و ابر و از زندگی ما بجلد آید و کی خود مصروف دارد
و اگر خود را اینسان جان ما گردان هر کجا ذره نور آشت نامیت برتر بردارد آن دولت
عبادت بر همه مستدام دارد یا ال عالمین و یا خیر الناصرين **باب اول**
در بیان اسم علی نوکی ما مور یا مرقی صدر الیوان کائنات بدر اسم او خود است
سری برج سعادت و نور رسید افاق رسالت مرکز دیده جلاله و قدر و عظمی
و علیه و آله این جواب که شکر از لبت آید گوشت رسیده و در هیچ خصای

که هر که این پنج خصال را جمع کرد و بدان صفات موصوفه مخصوص گشت
 پادشاه عالم او را در بهشت ساکن گرداند اول آنکه عصمت کاروی و نظام
 امر وی و در زبان وی کلام لا اله الا الله بود لا اله الا الله کلمه طیبه است
 که حق تعالی از تشبیه کرده است شجره طیبه که قرآن الله فقل کلمه طیبه
 کثیره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء درختی است که در
 برک وی میوه نباشد که ان مثل هذا الدین کثیره طیبه ثابته الایمان
 اصلها الصلوة الخیر جنتها و الزکوة و فرعها الصیام و ما و اطا
 فی روایتی عن عثمان و ارجع راعها و اذ و لا یثا و اصل البیت
 اشارت ها کما لا یحکم النبی کثیره طیبه کذلک لا یحکم الایمان
 بو لا یثا و اصل البیت اما اصل این درخت ایمانست و نماز بجای آنست
 و روزه ماه رمضان بویست اوست حج اسلام شاخ اوست و ولایت اهل البیت
 میوه اوست چنانچه درخت کامل و تمام نباشد الا میوه و چمن و درخت دین و
 تمام نباشد الا بولایت و منالبت اهل البیت در تفسیر آورده که در روایات
 آمده که توحید از وی جمع خلایق می شود و خود از وی کسی که او بولایت امیر
 علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله معصومین علیهم السلام قابل است

رسول صلی الله علیه و آله فرموده که چون کلام لا اله الا الله بکسر ایش بر زبان
 رانید از گناه پاک گردد از دوزخ خلاصی یابد و پنج مرتبه برسد لا اله الا الله در
 ده حرف هر حرفی از او بدرق است مای را از بر تو بر کنای که در آن ماه کرده است
 یکصد حرف کلمات تهادت در مقابل آن باشد و آن گناه را بخوندد که آن
 الحسبات یذبحن الشیات لا اله الا الله از ده حرفیت و محمد رسول الله
 از ده حرفیت و شش روزی است چهار صحت حضرت حق میفرماید که بنده من
 بیست و چهار حرف کلمات شهادت بر زبان راند تا بیست و چهار ساعت شب
 در روزی که در حجاب این حرف می گذرد یعنی جان و مال و در دنیا و آخرت
 من در اید علی ولی الله باز ده حرف اگر لا اله الا الله و محمد رسول الله هم گوی
 هفت در که دوزخ خلاصی یابی و بیست و چهار مرتبه برسی آورده اند
 که روزی حضرت رسالت نبی صلی الله علیه و آله گفت تری خود را بگو
 تا لا اله الا الله بران نقش کند سلمان فرمود تا محمد رسول الله بر زبان ضم کردند
 چون بخندست حضرت رسالت نبی صلی الله علیه و آله در خواجسته خط و بد که بر
 انجا نوشتند است فرمود که این خط بیست و چهار مرتبه بخواند و گفت بار شو
 که الله حقست سلام می رسد و میفرماید که لا اله الا الله خوانست تو بودی و محمد رسول
 الله خوانست سلمان بود که بان ضم که علی ولی الله خوانست من بود که بان
 ضم کنیم که بولایت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله کلام توحید مقبول است
 ان الله عز و جل خلق عبودیت باقوت اخبر را است تحت شجره

انداخته بودند و راست باطن پس ذکر خدای تعالی آمد و خلاصه داد و از انان
 محنت جابر گوید که بر فتم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و گفتیم یا بنی رسول الله
 تحقیق که قومی هستند که هرگاه بنید داده بشود ایشان چیزی از قرآن با حدیث
 یاد نکردند و میبود بان بهوش میبود یکی از ایشان دو وجه میکنند چنانکه اگر بریده شود
 دستها و پاها ای او بی شعور میبود و فرمود سبحان الله این از شیطان است بان
 چرخها و زمین آنچه مهوریم بان نیست که هرگاه که مداومت قرآن کنند و حدیث
 حضرت رسالت بنه قلبی الله علیه و آله که زبانش بگردد در آن وقت دل ایشان نرم شود
 و خوف و توفیق الهی بایشان دست داده گردید بر ایشان غالب شود و او استماع
 ما انزل الی الرسول فی الحقیقه من الذمیر فیما امرت به من
 الحق و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر مرد مسلمان که در مصالای خود بنشیند که نماز
 صبح گذارد و باشد چون از نماز فارغ شود و ذکر گوید ما اقباب طالع شود بابت او
 از اجر ما شایسته گشته است و الله و امر زبده کرد و حضرت رسول فرموده که هرگاه
 بافتید ریاض جنت را بچند در آن گفتند یا رسول الله چه جزایات ریاض جنت
 فرمود محاسن قرآن و ذکر **روایت** از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که نشیند
 فونی که ذکر گوید خدای تعالی را بلکه ندانند ایشانرا منادی از آسمان که بفرزید
 کن من بدل کردم کنان شمار بجانات و اگر زیدیم هم شمارا و نشیند صدوی
 از اهل زمین که ذکر گویند خدای تعالی را بلکه نشیند یا ایشان قومی خدای تعالی
 از اعیان امام علیهم السلام **منقول است** که در بهشت صحرا است که هرگاه مردی کرد

و ذکر کردن

ذکر بگویند فرشتگان در نشاندن و در نشاندن برای او در آن صحرا و از انان
 فرشتگان گاهی هستند که توقف میمانند در آن پس و بعضی میگویند که فرشتگان
 دیگر که چنان توقف می کنند و در نشاندن درخت یکی از ان فرشتگان میگوید که صاحب
 من که بجز از ذکر کردن **در سوره الداعی آورده** که روایت کند حسن بن الحسن الله
 علی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرشتگان می گذرند بر خلقهای ذالک
 و می ایستند بر سر آنها ایشان را میگردند بر گرد ایشان و این میگویند بر دعای
 ایشان پس چون شروع کردند سوره ی آسمان حق سبحان و تعالی فرماید که ای
 فرشتگان من بجا بودید و او دانا تر است بحال ایشان گویند ای پروردگار
 ما حاضر کنیم مجلسی از محاسن ذکر پس دیدیم جماعتی را که تسبیح و تحمید و تقدیس
 میکردند و بیای می داشتند و حضرت ترا و می نرسند از آتش توفیق سبحان
 و تسبیح و تحمید ای ملائکه من میگویند که هم آتش را از ایشان و در رسا فتم بدی
 را از ایشان و گوایست بد شما که امر زیدیم ایشانرا و این کرد اندیم ایشانرا از
 آنچه می نرسند ملائکه گویند که در میان ایشان فلان کسی بود و یا دیگر و حق
 حق است که فرماید که او را نیز امر زیدیم بجهت بهشتی که با او اگر آن نشیند بود و زیر که بد
 بخت می باشد و می نشیند با ایشان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده
 که ذکر گویند در میان اهل تقویت مثل قتال کشته است و در میان گزینندگان
 کفار و قتال کشته شده در میان النیان و اجیب کرد و مراد **در توفیق**
و ذکر گفتن در بابان در سوره الداعی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و است

که ذکر گوید در بازار از روی اخلاص نزد غفلت مردمان و مشغولی
ایشان نمیشود چنانکه از برای او ده هزار حسنه و بیست هزار درود و زیارت
آمریزد بی که خطور نگذرد بهشت در دل هیچ آدمی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مفر ما بد که می شناسد و تفاهت نماید که ای پسر آدم باید کنی ترا بعد از صبح ساعتی و بعد از
ظهر ساعتی که گفتار است کمتر از آنچه اتم مهمات است و امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که ایلیس ملعون پراکنده می سازد و لشکریان خود را در شب از زمین فرد رفتن آفتاب
و در هنگام بر آمدن آفتاب پس بسیار گویند و گرفته اند و این دو ساعت
چون دو ساعت غفلت است **روایت** از شمره بن جهمه رسالت کلین باغبی
خاصه خاندان رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله زیده دو دمان علی مرتضی
علی بن موسی الرضا علیه السلام که روایت میکند از پدران خود و پدرش
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و رسول از جبرئیل علیه السلام که پاوشه عالم فرمود
که لا اله الا الله حصنه من د خلل امن من عذ الی الله حصنه من
هر که در حصارش در آید از عذاب بن این باشد **روایت** از حضرت
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود که هر مردی از انسان موصفی است که شیطان
آبجازه از او میسر نرود و نشیند در کین اوست که دل او را از حق بگرداند پس هرگاه که بگوید
خدا که ده شد شیطان کرد او نمیکرد و دو میگذارد او را و هرگاه ترک کرد و اگر کسی را فویدی
ببرد او را شیطان و بگراهد و سرگردان بسیار و می گزیند او را از راه راست **روایت**
که زمانی بنام از رحمت شوی آمدن و هم آمد شیطان شوی چون این حدیث را

سفر فرمود

کرد فرمود این را شرط است و من از شرطها و می یعنی هر که اهل بیت رسول را
صلی الله علیه و آله دوست دارد این کلمه از وی مقبول باشد و در حسن است و در
بی حقیقت الجنة لا اله الا الله کلید بهشت لا اله الا الله است من اخبرک
بکلام الله اکرام الله و خل الجنة هر که آخر کلام وی لا اله الا الله را بگوید و در وقت
آورد همان که جوئی جوید بخیر است حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بگوید و در وقت
چندین بار رسول صلی الله علیه و آله از حال وی پرسید گفت که بیمار است از این که خلق است
خواجگان نیات بود دنیا و دلت وی فرمود جو آن را در حالت تری یافت گفت ای
ن بگو لا اله الا الله تا بهشت روی جو آن جو خواست که بگوید پدرش حاضر بود
بیدار باز بگرفت پدرش گفت تو دنیا ای هر که خواهی بخور و اجابت کن هر کس
شهادت بزرگان راند و جان تحقیر کند رسول صلی الله علیه و آله فرمود اهل بیت
که زود بکشید و کار سازی برادر خود بکشید چون تکفین او تمیز نمودند و اجازه
برد از نزد رسول صلی الله علیه و آله بیعت اجازه بردند و بر سر انگشتان پای
ببارک می رفت و در عقب اجازه گفتند یا رسول الله چه ایای بزرگ نمیشد
از بسیاری فرشتگان که حاضرند از زمین انعقاد خالی مانده است که پای بزرگ
من نفسم گفتند یا رسول الله وی این منزلت از چه یافت گفت باینکه آخر کلام
وی کلمه لا اله الا الله بود اگر بگوید هم و اوقات خود در گفتار او و معیان بر آورده باشد
چون توبه کند و بگوید که شهادت بزرگان راند حق ندای بر دوی است
گفته **آورد** اند که سیاه بندی بود در هند و سن و خفا و سنال است و بجهت کرد

روزی ویرا حاجی پیش آمد آنروز همقاد بارش آن تبت سجد کرده روی خود
 بر زمین نهاد و حاجت خود عرض داد و آنست رو انداخته با خود گفت که همقاد سال شد
 که این بت را سجده میکنم از برای چنین روزی و اموز همقاد بار ویرا سجده
 کرده ام کس بار اجابت نشد یکبار خداوند آسمان و زمین را بخوانم روی
 آسمان کرده گفت یا حمد از ملکوت اعلا آواز آمد که سبک عبیدی سئل نقطه
 مغلقه در ملکوت افتاد که خداوند این کافر همقاد سال بت را سجده کرده است
 و اموز همقاد بار ویرا سجده کرده اجابت نیامده است یکبار که ترا بخواند یک
 عبیدی جوابش با تو دادی پادشاه عالم گفت ساکن شویدی ای فرستخان من او را
 را بخواند اجابت نیامد بعد را بخواند اگر اجابت نیاید میان صنم و دود چو فرق باشد
 من بر خود واجب کرده ام که اگر کافر بر زمین رجوع کند بروی رحمت کنم که گفت ام کتب
و کتب علی نفسه الرحمة من گفته ام رحمتی و سبقت کل نبي من گفته ام تمام
دی الدین استر فوالله انفسهم لا تقسطون من رحمة الله ليعجزوا الذنوب جميعا
الله هو الغفور الرحيم نظم که ما مقصودم تو دریای رحمتی جبری که بر روی عطا
 ی رحمت دادم که در جانبیاید گناه ما آنجا که فضل و رحمت بی شهبای رحمت
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرو رفته که خالق ارض و سما و جبر و رحمت از دیده
 نود و نه فروز یک خود نگاه داشته است و بجز ویرا سجده خلقان قنیت کرده
 در جتی که در میان فلاوق است که بر یکدیگر رحم و شفقت می کنند بان بجز و رحمت
 را با نود و نه صنم کند تمام صد جز و رحمت را بر سر کند کاران امت مدارد فردای

سکه بود

نه

قیامت

قیامت حق است بر ایشان بخندیدان رحمت باشد که ابله با وجود این بت بدیختی او
 طبع رحمت دی کند اگر چه بد و نرسد **آورده اند** که کافری بود در بنی اسرائیل که شصت
 سال در کفر و عصیان بود و در محلی که موسی بکوه طور میرفت گفت ای موسی خدا بت را
 بگو که مرا از خدایی تو شکستاید و اگر روزی دهند منی مرا روز قیامت باید موسی علیه السلام
 بر رفت و پیغام نرسانید و مردم داشت از بن پیغام حق سبقت گفت ای موسی جبر انعام
 آن بنده مار از سر سبندی که با یکا یکی میکنند گفت خداوند انو مبدائی که دی جفت
 حق است گفت ای موسی وی را بگوئی که حق است گفت اگر ترا از خداوندی من شک می
 آید مرا از بندگی تو شک نمی آید اگر تو روزی من بخوای من بخوار شوم ترا روزی برسانم
 موسی باز گشت و پیغام نرسانید آن کافر در ساعت سرور پیش افکند انگشت برادر رفت
 ای موسی بزرگ یاد شماست که ایم خداوند است در یغا که عرضای کردم اسلام بچین عرض
 کن باین کافر که شهادت بر زبان راند و سجد کرد جان بقی شلم کرد روح دی را بیدار
 رسانیدند بیک کعبه توحید و بیک سجد و گفت **فصل دوم در فضیلت توحید**
 توحید بخواجه سالک که ای کفر را نیامزد **میت** ای گری که از خزان غلبه کرد و نرسد و ظفر
 خور داری **دوم** ساز گنجی کنه محروم **فصل دوم در فضیلت توحید**
واذا ابتدا قال فیسم الله یعنی در ابتدای هر عملی و آغاز هر شغلی گفتارش بسم الله
 بود که کل چیز ذی یال **میت** فیسم الله **فصل دوم در فضیلت توحید** که وی را قدری و نزلتی
 باشد چون ابتدای آن کار نیامد و علامت آن کار را بر رویه **میت** در جند فل ترا فرمودند
 که ابتدا انعام دی کنی اول در محلی که تلاوت قرآن میکنی که اگر با **میت** و بگوید در محلی

و چون روز قیامت شود از این

خوردن که کُلُوا قِمَازِ کِبَرِ اسْمِ اللَّهِ عَلَيْهِ مَهْرُ عَامٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا اسْتَمَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
 عَلَى طَعَامِهِ بِمِثْلِ الشَّيْطَانِ مِنْهُرٍ جَوْشَنُ نَبْدَه خواجه طهام خور و سیر الله کنو بیت طمان ازان
 طهام تناول کنند و اگر سیر الله نکند سیر طمان با ایشان تناول کند و برکت از آن طعام و از
 زان خاند برد نکند **نکات** **نکته اول** از قیاس هر بنده و پیر است دل و نفس و جان و
 ل را از نام الله عزت ایمان و شرف و وفات و نفس را از اسم رحمن رحمت و زرق
 و احسان است و جانرا از اسم رحیم لذت معفو و غفر است **نکته اول** حضرت امام جعفر
 طاهر بوده که جمیع علوم مندرج است در کتب اربعه سماوی و معلوم آن عام در زان
 منبج و معلوم قرآن در سبع المثالی منطوق است و معلوم فایده در سبده در باب اول و آخر
 صلوات الله علیه فرموده که انا لفظ تحت الماد اربعین خبر چند چیز معلوم میشود یکی آنکه
 اخفرت لفظ مکرر علم اولین و آخرین باشد و دیگر اصط و حصول مقید باشد برت و دیگر
 بقول اهل اشارت که سبده را کلید در کج حکم گفته اند و میدا ظهور و تحقق بسبده است
 پس مفتاح کنجهای رموز خفایان چیز این الی او پند پس کسی خواهد که بران فی الجمله
 اطلال حاصل کند پیوسته او ان در را فتواند کشود و دیگر آنکه سبده ظهور دین الی او نشود
 و بقیوت باز دی او نبوت ظاهر گشته و اسلام قوت پیدا کرده چنانچه بیان واقع است و دیگر
 چون در مرتبه خود واقع شود که مرتبه امانت باب میشود و این اشارت باشد بشارت
 انا نبی الله و علی بابها پس هر که چوای مدینه علم اهدی باشد که در درون
 مدخل توان نمود القصد به مرتبه از مراتب پیوسته و حصول غرض و صحت ایمان قبول
 اعمال بنده گان و استعجاب است و اولاد کی و نیز و عثمان ایشان و این امر است لطافت
 الخیر او

موسسه و علوم اسلامی

ظاهر

ظاهر اگر کسی را بر بصیرت باشد **بیت** بهولای علی بنی خدا کنند کام در تربیت اود
 که تو لاکی تجید کنی تا بر ندت بخت الماوی **نکته دوم** روایت که حضرت موسی
 علیه السلام مریض شد و وجع شکم او قیامت رسید نضر و شکایت بدرگاه الهی فرود است
 حضرت ملک حلام بوی اسلام فرود او را که در فلان بیابان کبابه بدین صفت و گفته
 تناول نمای که شفای عاجل در حق حق سیکرد و پس موسی علیه السلام رفت و آن
 را تناول کرد فی الحال عافیت یافت باذن الله تعالی و دیگر مرض نمود و نمود و نمود
 کیا شد تناول فرمود و مرض روی باز نیامد و گفت ای عالم الشرف الحقیقات در اول
 فرودم شفا یافتیم و در آخر خودم شفا یافتیم سبب این چیست حضرت پیوسته و در جواب فرمود
 که در نوبت اول نام نبر کو ارمایه بودی بدان کبابه لاجرم شفا یافتی و در
 دوم بسم الله دست و از نگروی موجب زبانی مرض گشت ای موسی ایاندا
 نشد که غایب و نیاز هست و اسم نبر کو ارمایه باقی است **نکته سوم** طاعت که
 بوعده و پیشوند فرموده بود در خانه و تمام ثب بطاعت و عبادت که رسانیده و دیگر سبب
 اشتغال نموده چون نزد یک بعضی نخواست جواب بر و غلبه کرد در ان امتداد زدی در
 خانه در آمده نمایی که در اینجا نیست برداشت و متوجه بیرون شدند در خانه را بسبب
 آن متاع را در کوثر گذاشته در را کشود و بدید و دیگر متاع را برداشت و قصد بیرون رفتن
 کرد نامه ثوبت باگاه از کوثر خانه باقی ماند و داد که ای دزد از متاع دست بردار
 و گفت که اگر جیب شب را بزرگ و فکر که را نید و در خوابت سلطان سر بریده جلال که فقط
 و نام او است خواب برود و نیست **نکته چهارم** یکی از فاضلین که میفرمودند

دین حق خانه

خودم شفا یافتیم

۱

دوم در قیامت وظلمات او سیدم در خواندن نامه و فرغات او چهارم در عراط و ترسای او
 پنجم در حیات و در جات او ششم در دوزخ و در کاست او **اول در فقر** در فقر است که چون
 بنده مؤمن را بفرزد ارشد و مقرر استوار کرده و پستان از سر قمری باز کردند و او را
 در کج زاویه تنگ طاعت نهادند و چون سجد می نمود و کمال لطف و بنده نوازی باینده خود
خطاب می فرمود که بنده یقین فرماید که او چنان بنده من درین کج زاویه لطف مانده
ای دوستان و یاران که از برای ایشان مهیا می نمودم و در زبیدی و رضای ایشان
مائی گردیدی مرا انجی که داشتند فانا انزلک الیه و رزق منجی بنشر الیقین
 امروز از سر درست که تر است خود بنوازم چنانچه همه خلایق از آن منجی باشند و عیال
 یک خطا میسر ماید که ای ملائکه من این مغربی است از وطن و مسکن خویش جدا افتاده و
 بار بار و پیش خود درنده اکنون درین کج زاویه همان منت منجی ام کانی
 نکست بر دی کرم و احسان بمانید و بریدن بر کن دی نشاء روح و روحان فرایند کله
 ستمای جنت بر بر بالین بنده من برید و دوی از بوستان برای بهشت در لجه بنده من
 بگشاید و مشعل از نور بر بالین بنده من نهید و او را یمن باز گرداید که بخت غای الله
 بنش کجی و چنان رحمت من بگشاید و دشمن بنده من خواهد بود تا با نوبت که بر من وصال
 در سیر پرده جلاله تمیز نماید و نقاب احتجاب از پیش جمال بدست من وصال
 بگشاید **دوم در قیامت** در خیر است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بنده را حاضر
 کند و فرمان آید که بنده از نور بنده مراد را در آن قبه در آید آنگاه حق سبحان و تعالی
 خطاب میسر ماید که چنانچه بنده ترا گوید الهی حضرت تو فرماید که کس تربیت کرد ترا که بنده غایت

تو که روزی داد و دیگر تعداد و منم خود فرماید که حق که اری این نقیصه آن بود که گفت مرا است
 معیت سازی و خداوند گفت شش و منم تو معیت شش گشته بنده مرخبات در پیش
 اندازده از آن شتر شدند باز فرمان آید که ای بنده من سر بردار که همان ساعت که بنده
 کرده آید زبیده ام بنده بنده بیکر را هم بدین حال کشند و بهین خطاب معایت کردند
 بنده از شرم و خجالت در گردید ای حق سبحان و تعالی فرماید که ای بنده من تو از نور کنده و سیکر
 و فی خدی بنده تر شتر ساز نکردم و بنده است رانده راندم امروز که کنه کنی و با وجود
 آن که بر بیکتی و فی نالی کی تر از سو آنکه گناه است آید زبیدم و بهشت بر تو واجب است
 بنده **سوم در خیران** آمده است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کلت مراد روز
 قیامت بیارند و اعمال ایشان در میزان آورند خنات ایشان را بر سبب است راجع به
 ام ساهر گویند که است محمد را و اسطیج علی با وجود و قلمت طاعت که خنات ایشان
 راجع آید چنان ایشان گویند که ابتدای کلام ایشان سر نام از نلهمای بزرگ
 ملک علام جل و علا فرموده است که اگر همان سر نام را در کفه نهند و سایر خنات و
 سبب غایب را در کفه دیگر نهند آن سر نام بر هر خنات و سبب است بجز بدو آن
 سر نام بسم الله الرحمن الرحیم است **چهارم در خواندن نامه اعمال** ابو ذر غفاری روایت
 روایت کند که حق سبحان و تعالی از فرماید در روز قیامت تا کنده بنده را از نامه
 اعمال او جدا سازد بنده از آن خفا میسر ماید و میقات او را بجنات منبذل کرد
 نه بعد از آن فرماید تا بنده را به بهشت برند **پنجم در وقت مراد** در جبر است
 که چون بنده مؤمن قدم برین عراط نهد آتش دوزخ در زیر قدم وی خج بنده و خج

چربی در زمستان سرد بر طبق می بندد تا آتش بفریاد آید که بجای دریا موقوف
 قاتل نور زک اطفاء زود بگذرای مؤمن که نور تو فروخت نذر باز مرا
نهم در وقت آتش ابوسعید خدری رحمه الله گوید که حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله که آنکه این دوزخ اندر آتش دوزخ غیرند اما طایفه که منظور نظر رحمت
 باشند و از برای نهدیدیشان در دوزخ در آرنند نه از برای تنذیر ایشان که کسان
 در آتش بمراتد ماه و قست بدون آوردن ایشان انگاه فرماید رسد که ایشان
 الفضل ای بهشتشان در آرنند ازین استبداد بناید کرد که کما رحمت الهی
 زیاده از آنست که بیکال تحقق بر رویان پیوده کرد و بقیاس خود در دوزخ
 مقوم و معلوم شود و هر حال دست و پا بدین آل غلبای باید زدن تا بقیاس
 دوزخ نام که کار شده را ازین در طها بگذرانند و بهشت عدن رساند **نهم**
 آورده اند که حق سبحانی در کتاب خود فرمود موسی بن عمران علیه السلام که بدستی و راستی
 کن امت محمد را صلی الله علیه و آله که ستم نام از اسماء حسن خود مکرم کرد و آنکه بجای
 بآن سعادت شمع نکرده باشم و هرگاه که مرا بآن ستم نام بخوانند اجابت کنم بگوئی
 خداوند این ستم نام که ام است حق تعالی فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم انفا فا در وقت
 نزد موسی صلی الله علیه و آله ناپنجابی بود این گفت و شنود می نمود گفت یارب بحق بنده
 ستماء علی بصری پروردگار اجر مست این ستم نام که بنسبانی بمن باده فی الحال حق
 شکستایی بوی باز داد و بگفت درین خبر آنکه یکی از امت موسی علیه السلام این نام
 شنود و این نام علیه تمام را شفع خود کرد و ایندی حق تعالی برکت این نام اورانید

داوادم
 خلق دیدند پس چه گمان فی بری و حق مؤمن خود که چندین سال این نام را روزگار
 و نه گویان دارد اگر حق تعالی بگذرد و لا اورانید و دهد که سبب نجات او شود
نهم آورده اند که لقمان حکیم رضی الله بر حق میرفت رفته دید افتاد و بگوید
 دی کلمه بسم الله الرحمن الرحیم نوشته آن رفته ایر داشت و در دمان نهاد
 حق تعالی در ای علم و حکمت بر روی او بگشود و نکته انچه آنست که لقمان کاغذ پاره کرد
 دی کلمه نوشته بود فرمود این همه علم و حکمت می یافت پس بنده مؤمن که این کلمه
 که حق سبحانی در کتاب حکمت و انامل قدرت بر صفی دل و صیف جان وی شب فرمود
 باشند اگر هواده دل اور البسم و حکمت و بخت خوشی متفرق دارد و بختی میب
 نخواستند بود **نهم** بگردی عیسی بن مرسلوات الرحمن علیه بر قریه بگشت
 بیکه عذاب امتا بهد کرد که منی را در فرزند اسب بگردید بعد از شهادت از حاجت خود
 دید که سایه رحمت بران قرار استاده اند و طبقهای نوزده روست گرفت از رحمت
 شاهان میت دران امر منجیب سروده گفت بار خدا یا آن چه سر بریت و حال غیب
 بوی دمی آید که ای عیسی این شخصی عاهی بود در نزد کار او در طقیان و معیان گذر
 ندیده بعد از فوت او زن او که از و عالم بود و فیه حملش شد و پسری آورد و او را
 در یک کلبه انداختند و بسم تلقین او کرد که بسم الله الرحمن الرحیم دان طفل مرا بر زبان
 راند اکنون مار کشتم می آید که پدر او را در زمین غذا کنیم و فرزند او بر روی
 من نام ناید در رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون مسلم گوید که تلقین بسم الله الرحمن الرحیم
 کند و گوید که بر زبان راند حق تعالی بنویسد آن کودک او پدر را در عالم برساند

خلاف امر حق کشیده کند و بر دست و زبان شما جاری شود و در توبه آن کس که در حق
 خدای تعالی استغفر الله باشد رسول الله فرمود که میفرماید هر کس که استغفر الله گوید
 و استغفار کند و اگر در روزی هفتاد بار یا بیشتر آن کند و رو بایستد که استغفار کند
 بنده که زوای قیامت چون نامش اعمال وی یاد کند در زیر گناهی نوشت باشد
 که استغفر الله اما امیر المؤمنین علیه السلام استغفار را از هر طهری قوی کرد است
 آوردند که یکی در حضرت وی گفت که استغفر الله امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که طهور
 تر یک بار بگوید که استغفر الله حجت و وضو است و اربع رکعت است و صغیر است
 و اربع بر شش است **اول** آنکه ششای خوری بر کشته یعنی گناهان از تو حاد و رنده از آن
 ششای پاشی و آب دیده آن گناهان را از نامه اعمال خود بشوی **دوم** آنکه از
 است برانده که با شش آن رجوع کنی و توبه کنی که مانده بلب و لب مکررانی و او
 قات را بطلعت گذرانند باز بر سر آن گناهان نروزی **سوم** حقوی که بر دهن را بر
 دست است و اکنی و از ایشان حلالی طلعی که حق گناشت بکنند و غفلت را بپذیر
 من عرفه او شنی فایض الله من الله یوم قیل ان لا یکن حیثا و لا کما و لا یرض
 ان کان یقل صلیح اخذ من یقر بقره غفله و ان لم تکن له محضات اخذ
 من یسکت صاحب حق علی بنی هر که باشد که در نزد او از برای و در حق حق
 و باید شش و با بر و طلعی که ده بگذرد با برض او بگذراند باشد بهر حال پس باید که از آن
 در حق حلالی طلبد و کسیر از دل بیرون کرده بنده را صاف کند شش از آنکه چاه بیرون
 که در بنده ملا و نقره و اگر باشد او را میل حاصل از و بکیرند و بعد از غفلت که بپزد و در حق

کرده باشد

که در پیش با و برسد و اگر میل حاصل نداشت باشد بدیهای این مؤمن را بکیرند و بر خیم بکشند
 و بپوشش فرستند **فصل** عرض و مال کنی را که برادر معلم است که حلالی خواهی از حق
 دنیا و دوزخ و در روز خدا کرد و نیکت بود آنرا عرض یا شوی حلال کرد از برکت با خودم
چهارم فرمود که ضایع که از حق فغانی و بعد از آن که انبیه است یک وقت نماز را چنان کنی
 که حضرت شود **پنجم** کنشی که از حق تمام بنویسد است بر بافت زایل کردانی یا بجای
 آن کنشی حلال برود **ششم** آنکه نفس را از طاعت بچشانی چنانکه ملاوت معیض
 چنانکه هرگاه که به بن فصال قیام نماید بعد از آن بگوید استغفر الله استغفر الله
 مقبول باشد **فصل** **اعمال** آنکه توبه کنی **فصل** **توبه** و از اطمینان
 معیشت قال ان الله و انا الیه راجعون مکرر در نفس و یاد بر دوزخ و یاد و اهل
 و عیال و خویشا و اقربا بصیتی روی بوی آورد و دست در دامن هر چه بر پیش
 بکشد اما الله و انا الیه راجعون بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که هر چه بر پیش
 است برایت بر بصیت و بر طاعت و بر محبت هر که از حق است
 و بر آن هر که بگذرد و بر دینت و برادرش و اگر در نفس وی مایل بصیت نیست
 خود را از آن باز دارد و بر آن هر که نهصد درج در دینت و برادرش **فصل** **توبه**
و غوا **ایدان** در کتاب انشیس العارفین آورد که گفت که یکی از بزرگان را در بیتی
 ستم کردند و بدان سب که قمار داشت و بهیچ میگرد و دست بزرگ در
 شت که دست در مرده و قتی هر دو شکهای زن و دیده را پدید آمد و منوح کرده آن
 به آنکه آن محنت از حضرت عزت مواله نامزد و نرسد است تا به اسطغان از آن گناه

پاک شده بدو رجوع علی بر کسی بنابرین هر کس که هر را خواهد بسیار است **اول** آنکه نماز
از تبار معاصی پاک گرداند چنانچه طلای خالص را که در کوره که از نهند تا مثل وینش
اوسوزد که در دو طلای خالص بماند **دوم** مرا و راستی حاضران گرداند هرگاه که
بلا بخت هر کند **باب** یاد و سازند و ای بابی **دوم** در در نال ناشنای بابی
بی پیش بوقت بنوای شاکر تا اقامت الامر لای بابی **سوم** از خواب غفلت بیدار
گرداند چنانکه کسی مدتهای مدید اوقات در معاصی و مناسی گذرانیده و هر برده کسی ماند
است چنانچه غفلت بوده چون به بلای و سختی گرفتار شود بیدار آن قدر را بخت
چون بپوشی آید و اند که در خواست غفلت بوده بیدار شده است **چهارم** شناسایی نیش
گرداند تا قدر روز خوشی را بداند و نشاید چنانکه کسی را غفلت سپرد نمکند قدر تو
نگه برانید اند و کسی بختی گرفتار میشوید قدر و نعمت را نمیداند و کسی بیمار میشود قدر
نعمت بدن را نمیداند **پنجم** سعادت و توبه پیش مستعد گرداند بواسطه آنکه هرگاه کسی بختی
و مصیبتی گرفتار شد البته روی با قیامت توبه و انابت می آورد و از قیامت نجات
مخوهد استغفار میکند **ششم** بر اقامت خیرات و طاعتش پیش گرداند بواسطه
آنکه هرگاه که بنده مؤمن بپارشد یا در بختی و بختی گرفتار گشت باز درین صورتها
روی با قیامت خیرات و طاعات می آورد که مناسب آن خیرات و طاعات
خداوند است حاجت بدن بخند و سب طاعت و عبادت و شجری و سید استغفار و کثرت از
خفت و بلیت فرج یابد که **الانقطاع الفرج** یا بصیرت یا و ان بزرگ مسکوب
که چون آن رفو را بخواند آن بلا بر دل من سهل شود آن نعم چون آسان گشت

و خیر چار مرالسبب صبر از آن بسبب نجات و ادو و النون مصری گفته است
هر آنست که ترک جمل فحاشتها که خارج از شمع است کنی و بنزد جلد نصفا و بلا مسکو
کنی کنی و با آنکه در وینش و بنوایش اظهار تو انگری کنی این عطا گفته است که هر آنست
که با بلا بازی و ادب نگاه داری و نال کنی و گفت اند که هر آن باشد که سختی در بلا فانی
شود و هرگز از اخبار شکایت نکند و بزرگی گفته که بهترین خوابی که بر سبب باشد خواب
کردن باشد و هیچ خواب بالاتر از آن نباشد **و البخیرین الذین یجرون الاجر صم**
احسن ملاکان **و العیالون** تحقیق و راستی که خواب دهند آنانرا که در بلا هرگز
بگلو از خوابهای دیگر غافل باشند که کرده باشند قشیری گفته است که هر آن باشد که
بست باشد با خدای خود در حالت بلا و بختی بی پیش باز ببارود و بر اسیب خاص
گفته است که هر آنست که بپارشد نعمت و حکم قرآن را بخشد یعنی هر چه امر خدای تعالی بپارشد
دن نهد و هر چه بزرگی را برسد ند که هر چه بخت گفت نه را چون شکر خوردن و بختی
آمدن هرگاه که محبوب و انت که بر بلای او هر کردی و بر پایش نه او سینه پیش و انتی
مرا دو مقصود یابی و الله اعلم **باب دوم در معاد** **روی یکن**
النبی صلی الله علیه و آله قال احب فی جنتی من عینی الله انزل قال و انزلت
نصیر من نصیری مصیب فی بکرتا و ماله او و کده هم استعین ذلک
بصری یصل الخیرات من لوم القیمة ان انصب له من اننا و انزلت له و انزلت
خواج عالم صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل امین یک مرتبه الهامی مرا خیر داد و یکبار
عالم فرمود که هرگاه نصیبی از نصیبها و میروی روی رسیده از بندگان من ارد و بر

نام او سعد الجفر رسالت صلی الله علیه و آله و سلم کردی و سلام او حق و جنبه از
لحم دادی و تقاضا کردی و زنیاد رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ای از جبرئیل پرستید
گفت خواهرش اخضر دفات کرده است بد آنجا رفته بعد از چند روز عفو ابیاد رسول
صلی الله علیه و آله و سلم او را گفت از عجایبها چه دیدی گفت که ابلیس را دیدیم در بکر اخضر بر روی سنگ
سفیدی ایستاده و دست برداشته میگفت خداوند آید و گویند خور که هر دو در
زخم کنی و یقین میداد که میگویند خود را راست گنیدند از آن گویم خداوند اینجاست و صلی
و فاطمه و حسن و حسین که بر لاله و زنج خلاتی و در دوام که خطای دانی ابلیس را گفت که این
چه دعایت گفت پیش از آدم بهفت هزار سال اینها را بهر آدم که بر ساق موشی نشاند
و از آنم که گرامی ترین خلقتند بر خدای تعالی هر که ایستاد و در حق تعالی حاجت او را
کنند که بنده ایشان دهند از عذاب خدای خلاص یابد **بسم** جهان طوبی و طوبی و طوبی
در آن شدال بجز خوشی درین گشتی نشن ما رسته کردی چه اندر تکیه چاه گشتی اگر چه
گشتی جای گشتن درین گشتی برودید چه گشتی چو بزرگویی که مایه کن بال و فرزندانش
نور گشتی بفری او هدایت کرد ما را تو با اولاد او نهاد گشتی خرد مگذارد حق از این
کردی و دوزخی کران گشتی **مشتی** نظر آل سیم **بد** یعنی که از اهل بهشت **فصل**
سوم در مقام شفاعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عباد صابان ازیدی
عزیز صلی الله علیه و آله و سلم قال اذ کان یوم القیامه یقول الله تعالی و یقول
الکافرین من المؤمنین و من المنافقین من المخلصین و یقول الله تعالی
من اهل الصدیق ثم یبکی رسول الله فقال ما و الله انی لافتری یوم القیامه

فصل الجبر و قدر بنی العنبر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بود که چون روز قیامت
شود و نداوی از حضرت نداند که کافر از انرا مؤمنان جدا کند و منافقان را از حقان
و در کسبید و در و خ کو یا نرا از راست کویان جدا کند پس رسول صلی الله علیه
و آله بکرست و گفت و خواهند بد امتان من که گمروای را شادان و خندان بهشت
برند کردی را که بایان بالیا پس قطران پودنخ بر بند و قوی را مدت دید در آفتاب
قیامت نبارند و از لاری خواهد بود که جمیع انبیاء و اولیا از بهی و عز و کمال خود
در مانده باشند و فریاد نفسی بر آورده گویند که خداوند ما را طاعت سب است
نومیت و ما را با ایشان کار نیست بعد از آن استنماعی که در آفتاب قیامت
ایستاده باشند و کمال خود را مانده با خود گویند که این محشر را تفضیلی و تنجیای باید که
شفاعت او کار بر آید و هیچ پناهیان بدو است او شافع شود پس عاصیان روی
بناکند آرند که ای زاهد ان عالم بالا ما را شفاعت کنسید تا ازین عذاب خلاص یابیم
فرشتگان زبان طعن بکنند و گویند شما کار خوشی در دنیا می بایستید سافقت
تا در این عذاب می کشیدید می عزت گف خود را در دنیا و میاید و لبی بفریق
بالا بسزد و بدو باد و سنان تو را بخوردید لاجرم از جبراید شما جبرای اند انسان بحواب
در آید که اندم که بد ما از کم عدم بگری و وجودی اند زمان اعتراض در آن کردید که **فصل**
فیضا حق نفی فیضا اما چون منیات از روی با با بود حق تعالی در جواب فرشتگان
فرمود که ای منکم ملائکة یؤمنون چون از فرشتگان ناسید کردند آنکه جلد روی بادم
نمودای خرد اهل محشر و عالم دای بد رگمان ما را شفاعت کن آدم گوید من خود را از گند

خودن نگاه ننواستم داشت شما را از آتش و فوج چو نگاه نوام داشت آدم گوید
شیردیک نوح رو به کوه طوفان را چاره و کرده است در دنیا آب را مگر آب و صفت
در آخرت آتش را بنزاجام او بر کند با همدن و فغان روی نوح آورند که الی نوح پاک
روح ما را شفقت کن نوح گوید حق از وی شکایت کرده ام و زب لا تفرک لقت
ام ام و ز شفقت شما چون کنم پیش خلیل مروید که صاحب مرات و پدر ملت است
جمله روی خلیل آورند که الی خلیل صاحب کرامت و خمت یا فقه حضرت مرت
والی پدر ملت ما را شفقت کن و افتادگان را که سبک که انداخته ایم گوید مرد استوری
مرت که من الذي يشفع عنك الا يا ذنوب من موسى او يذنب ان من موسى ردت
که الی بر کوبیده درگاه جبرئیل و الی بر کوبیده ام برل و لا یزال ما را شفقت بکنند
بن و در طبر فوف و خطر ما را ص کن موسی گوید که من از جرات این عی الا فقیلت
آن ندارم که زبان شفقت بکنم و لب خلیل شما بکنم پیش من روی جلد شما
روی لمسی بنی علی السلام آورند که ای نوزند مردم و ای شکستارم موی طیب و موی که
آب بری الکمه و الکبره و در دما و ای کن گوید موسی علی السلام که این مقام بر کن
دارم و از وی شفقت مرت آنچه شما می طلبید و آن داری که شما می خواهید و خیر
حبیب خداست بیایند نام با شما بیایم که آنحضرت شما را نیکو پدر است و عاقلان
مشفق و مریزی است و این در سبب بکینه شفقت او گشته و خواهد شد ای عزیزان
لطیف و کرامت عجیب است که حضرت حق سبحان و تعالی بنده کائن خود از زاری داشته
که بتاج و خمت اسلام مشرف ساخت و امت پر کرد و انبیا است با وجود آنکه انجمن

بنوان مرسل حرات بکینه قدرت آن ندارند که زبان شفقت کن ده اصدی را توان شفقت
کرد بلکه عه حال خود در بند و قنای آن کنند که از امت می باشند **آورد** که موسی علی السلام گفت
خداوند ادرالوج توریه نظر کردم امتان می بینم که ایشان را شفقت کنند و مریه شفقت می کنند
ایشان را از امت من کرد آن پاکست عالم گوید که ایشان امت محمدند و دیگر موسی گفت خداوند ایشان
می یابم که شبانه روزی پنج وقت نماز بیانی دارند و در ماه رمضان روزه دارند ایشان را از امت
من کرد آن باز جواب آید که ایشان امت محمدند و دیگر موسی گفت خداوند انسان می یابم که روزه بگیرند
و چند ایشان را روزه روزه خوردن ایشان را امت من کرد آن ندانید که ایشان امت محمدند و دیگر
موسی گوید خداوند امتان می یابم که ایشان پیش از هفتاد سال پیش رسند ایشان را امت من کرد
دان خطاب آید که ایشان امت محمدند پس موسی گفت که **آورد** که از امت محمد کرد آن
آورد که روزی ترسای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و گفت یا محمد ایان بر من عرض کن که
میتوم رسول الله السلام فرمود که جز ترسای اسلام پیدا شد گفت دوش در خواب دیدم که قیامت برقرار
است و مردمان در زحمت عظیم گرفتارگاه کردم جماعتی را دیدم سفید رویان و سفید دست و پاییان که در
راسته بر حرا طایفه شدند که کالبوق الخلیف و الخلیف و الخلیف کفتم اینها خبر آن کفتم خبر نیست
کفتم و اوصیا که کفتم پس چه کنند کفتم امت محمدند پس بدین سبب مرا غیبت نام پیدانه
در اسلام رسول صلی الله علیه و آله اسلام بروی عرض کرد آگاه رسول الله السلام خبر آمدن شما را
از احباب اتفاقا به رعایت رسیدند و از آن شنیدند که از در غار بیرون می آمد که میگفت خدا را از
مردم کرد آن بنی مرا از امت محمد کرد آن که بر ایشان رحمت کرده رسول صلی الله علیه و آله یکی از ایشان
گفت در روی تو که گیت به دون غار رفت شخص را دیدم که روی بر خاک نهاده میگفت خداوند مرا از

مگر در آن برهه ای سلام کردم و گفتم تو کسی گفت با خود را از ما سلام برسان دیو که برادرست حضرت
ارضی تعالی بخواهد که او را از آنست تو که داند پس جمله اعلان با تعلق عینی بنظر علی السلام روی
رگه نبوت مآب خواهر کاینات و شفیع بر در عرصات و رفع درجات شد ایوان رسالت آفتاب
آسمان نبوت ظاهر موجودات ماهی رب و حرم طبع ملک کنه و حب حضرت آله محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله اظهار آورده و گویند ای خواهر قاب و جبین هم سر آن داری که مملکت شفاعت
کنی و مهم راحت بر راحت مگان کناری و ازین عذاب الیم خلاص سازی خواهر علیان گوید
که ای آسمان من زنده که گمان میرسد که من شمارا چون انبیای دیگر و آدمی دیگر فایم و از در خانه
خود شمارا رجوع به رخا نه دیگر کنم بعد از آن شمارا بجان الذی اسری بر عرصات قیامت و آیه
و کیوان مشکین منبر فام که سروده است: **این است بر کف دست گرفته آواز بر دارد که هدا یا اقی**
اقتی و خلفه بر دلاشت زنده رضوان گوید بکیمت که ام و جبین سال است تا برنگرد
تقر و من القیل تنهجهل بهما فله لک پاس به انتم رضوان هنوز نام من نشسته باشد که روی
بهشت بازگشت بد گوید که ای سید عالمیان در ای وای امام بیت الطوام من گویم که بگویند
من شایم و جبین هزار سپاه دارم آمده ام که توقع سلطانی بستم پس حضرت رسول صلی
علیه و آله بر من عرض آید و سجود و رافتد گوید خداوند آسمان اگر چه کنه کار نه بدکان تواند
کره به که دارند از که در بشمار اندام تمام با مرشش تو و شفاعت من دارند خطاب عزت و
رسد که ای محمد تو دوست منی و اعلان تو دوست تو هرگز ایست ترا از برای دوست ده
می بایای سید عالمیان سر بر دار و غم مدار که نشو و کنو ف تعطیک ملک فخر حق بود اده الم
و در را بنو خشمید و لباس مغفرت در ایشان پوشیدیم پس با پناه عالم امر فرماید جبرئیل که سر

از دوزخ برادران ما بکنیم که حال عاصیان است خدا بکمی رسیده است مالک سر بر پیش
دارد و عاصیان نیکو ند جبرئیل را بپند با صورت خوب گویند که این کیت که هر که صورتی
بدین خوبی ندیده ایم مالک گوید که جبرئیل است که وحی و کلام میبرد آوردی اینان چون
نام محمد بشنوند بکیار فریاد بر آورند که ای جبرئیل محمد را از ما سلام برسان و بگو که ما
عصیان است تو در دوزخ گیر قهار باشد که ما را شفاعت کند جبرئیل حضرت زینت
راهی الله علیه و آله فرموده و خود را بچشم دوسر رسیده و رافتد و ایشان را نیز شفاعت
کند خطاب عزت و در رسد که ای محمد اینا را نیز بخشنیدم و لباس مغفرت در ایشان
پوشیدم رسول صلی الله علیه و آله استخوان مشکین بر ایشان ساختد و درم نادر موی
از رخا می چسبده از دوزخ بیرون آید **بیت** **نمانند عاصیان کمی در کرد و کرد و چنین**
سندی می شود ای محبتی بنما فاطمه که بر تو لم ایمان کنی خانه اگر دهم و مگویم در قبول
من و دست و دامن آل رسول **بیت** **از ان ایشان را بچشم برده که نهرا بگویند خود استند**
ن آب غسل کند پاک شوند صورت های ایشان نیکو شود اما بر ایشان ایشان نوشته
باشد که شفق الرحمن من النار آزاد کرده شدگان خداوند آتش و دوزخ سپا
ایشان را بهشت فرماید با طاعتی که شفاعت کرده بود حضرت رسول ایشان را از این
بهشت ایشان را بسکه بگردانید که اینها کسانی اند که از آتش دوزخ نمانند و چون
اند ایشان گویند خداوند از چون ما را خلعت مغفرت پوشانیدی و بهشت فرستادی
این نشان را نیز از ایشان تا زایل کردن حق تکلفی و رحمت خود آن نشان را
نیای ایشان تا زایل کرد و اند **بیت** **نمانند برندان دوزخ اسیر کسی را که باشد**

چنین است که اما چون مسلمانان از دوزخ خلاصی یابند کافران و منافقان و دشمنان
 ال محمد کوفه کاشکی مایه مسلمانان می بودیم نه بجا یوه الذین کفرو و الکافرون
 و دشمنان ال محمد تا نفس خورند و ندامت و پشیمانی برند که چرا ما با ال محمد دشمنی
 کردیم و عداوت و دریدیم که باین عذاب ای اگر قرار سنیدیم که هرگز خلاصی نداریم
 الحمد لله علی و کاتبه اهل البیت و آل البراءة من اهل البيت **باب**
ششم در ترغیبات و تنبیها اول نماز و درین باب ز فضل است **فصل**
اول از وی سنت رسول الله صلی الله علیه و آله انما قال صلوا لی انکم
 و صوموا لی انکم و اتوا لی کواکبا مالکم و تحجوا لی انکم فقلوا
 بحجة انکم صدق رسول الله **المناجاة** ای و سید در ماندگان و ای پادشاه
 رسا بچارگان و ای مونس بزمجان و ای سرمد بفسان و ای طیب بپاران
 و ای راحت براحات رسیدگان **یا عیبه** ای هر تو در دم بپوشانم و دران
 وی یا تو ام ایجد منتقم آموزان **یا نور** ای زجلی جالت بفرست **یا ارحم**
 منی و ملت جمله سوزان **یا و شفاء** ابواب رحمت و مغفرت بروی بگشاید که دران
 بدو توفیق بریزد و از خلاصت و ذکر خودم را بچنان و بدو حق برسان آنچه
 شناید از وقت مایه و در گردان و مارا بفرست خود و نزدیک داربان و زار لطایف
 ایمان و هم را بدار استقامت و حج گردان یا الله العالمین و یا خیر القاصین **روایت**
 از ان در وقت طه به برج بطی شمع حج ای اهداف الطاف ناست ناهای روحی

بازار آب و کل خلاص جان و دل سید سادات پنج سعادت محمد مصطفی صلی
 الله علیه و آله این خواج که شما از نیت او بگوشت رسانیدم منیر مایه که نماز پنج وقت
 را بیای و از یزد و روزه ماه رمضان بدارید و زکوة مال بدید و حج خانه بکنید
 تا به نیت خداوند خود و در لفظ معنی حدیث است اما حقیقت وی بشو فرمود که نماز
 را بیای و از یزد و او را مقدم داشت سبب جود و زیاده که بر جمل طاعتها نماز است
 نماز نظیر ایست که ایست و بل ایست ملا و ایست که الصلوة ملا و
 الدین **باب** دین ترا نیت شوق و فرغ از هر فیاض بود شوق و فرغ از
 فرق میان کفر و ایمان نماز است که بین العبد و الکفر ثلث الصلوة نماز
 نور است و برهانت و قربت و قربانیت ما تقریب العبد الی الله تعالی
 یعنی بعد از غیر فصل من الصلوة یعنی نزدیک غیر و بند و بنوی خدای
 بپسندی که بعد از شناخت خدای تعالی باشد بهتر از نماز و نماز کفاره و گناه است
 شغای جمله است درجات نیکو است و درجات و در ماندگان است حاجات و رحمت
 عبادت نیکو است عبادت و فرشتگان است حرات پیوست رسول صلی الله
 علیه و آله فرمود که ان اول العزیز فی القبر یعنی بعد از من قبر الله تعالی الصلوة
 و اول حاجات است بعد الصلوة فان القبر قبل ما سواها و ان ر
 دت زدها سواها یعنی اوین چیزی که بعد از من رفت حق شما بر بنده و نیت است
 نماز است و ال چیزی که بنده را بدان حساب کنند و در قیامت نماز است
نیت روز بخیر که خاکند از بود اول از پیش نماز بود اگر نماز نشنید

خداوند تعالی که روزی که در بهار و در میان کرد و هرگاه بخت بالهای
 خود را حق سبحان و تعالی حرام میکرد و اندر و غلبای آتشین را در هرگاه صبح کرد و سحر خود
 حق سبحان و تعالی حرام میکرد و اندر و غلبای آتشین را در هرگاه صبح کرد و سحر خود را حق میکند
 خدای تعالی او سیات را در هرگاه صبح کرد و هر دو پای را بکند و خدای تعالی او را بر هر اط
 در روزی که قدمها در و نگران باشد و فرغ کند از و فقر و فاقه را و آسان کرد و اندر
 طلبت را که وَم عَلَى الظَّهَانِ يَوْمَ سُبْحَانَكَ الدَّرُفَ قَطَرًا ای که الوده تو
 چنان در شب و روز فقر تو زیاد و شود بی طهارت باشی تا بر تو روزی
 تنگ نکند و شود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مؤمن هرگاه بجاست
 کرد با اهل خود و نهادن از خیرش با اهلای خود را می گستراند و رحمت بر و نازل شود
 و هرگاه منقلب گردید و خداوند خدای تعالی هر قطره که از تن او میگذرد طافان در شب و صبح
 می صلی الله علیه و آله گفت ای حبیب جزای آنکه تمام کرد اند و هنوز از سر رس تو گفت
 بر آنکه شود او در روز قیامت انزیده و او را نوری باشد که در میان هر دو چشم
 او درخشان باشد و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دیدم مردی را از امت خود در خواب
 که گشته شده بر عذاب قبر پس وضوی او آمد و منع کرد او را از آن عذاب
 ای صلی الله علیه و آله بر طهارت کن خانه دین خود عمارت کن و امر المؤمنین صلی الصلوة و السلام
 فرمود که کسی که میخواهد که بسیار باشد خبر خانه او یعنی برکت بسیار پس باید که
 وضو بسیار و نزد حضور هر طعام یعنی هر دو دستهای خود را بشوید و پاک کند و بد
 نزدش و کند در طعام خوردن و امام موسی صلی الله علیه و آله فرموده که هر که وضو ساخت بر

نماز شام وضوی او کفاره کفایت کند که کرده در آن روز یک کفاره کرده و وضو ساخت
 برای نماز صبح وضوی او کفاره آن کفایت کند که کرده در آن شب یک کفاره کرده و وضو ساخت
 فرموده صلی الله علیه و آله که در محلی که وضو بسیار بر حسبهای خود را بکشد و برکت
 که تا آب وضو بچشمهای شمار و در آتش جهنم نماند و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود
 کسی که وضو ساخت و خشک کرد وضو را و وضو را می نویسد برای او یک حسنه
 کرد وضو ساخت و خشک نکرد می نویسد برای او سی حسنه و الله اعلم **فصل**
چهارم در بیان شستن کردن در خانه و محفلت ارکان و افعال او
 ابن مالک روایت کرد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که چون بنشیند
 برای نماز بر فربز و دیگر احرام بگوید از کفایت بیرون آید و پاک شود و همان که در نماز
 در وجود آمده بود و چون استغفر الله استغفار از کفایت بیرون آید و پاک شود و همان که در نماز
 باشد حق تعالی بر عبادت بکشد بنویسد و چون فایده و مورد دیگر بخواند بکشد
 که چند و تره کرده باشد و چون بر کوفه و در همان باشد که هم سنگینی خود را بر بعد و او
 باشد و چون بگوید استغفر الله استغفار از کفایت بیرون آید و پاک شود و همان که در نماز
 کفایت شده است خوانده باشد و چون بگوید استغفر الله استغفار از کفایت بیرون آید و پاک شود و همان که در نماز
 باشد که هر که می خواهد که کفایت شده است خوانده باشد و چون بگوید استغفر الله استغفار از کفایت بیرون آید و پاک شود و همان که در نماز
 حقیقت حق تعالی بر عبادت برکت بر و چون بشوید و در پاوت و امام علیه و آله و چون
 و این و بر آن بنویسد و چون بگوید استغفر الله استغفار از کفایت بیرون آید و پاک شود و همان که در نماز
 بر هر فرقی بنده اند که در وجود خود چون بنشیند و آب جابرانش بر دهد و سلام

سلام بدو در ثانی نیست بر روی دی بکشند و گویند که این بنده خدا بهر درگاه
 در ای در پیش ای عزیزان بگردید که باندک تکلیفی بنده را چه تشریف بنده
بیت لطف و لطیف پیر چون از حد و فضل و قیامت بیرون افتد
 که بهر موی را باقی باشد **شکر گفت** تو نگویی از هزار ای عزیز من هرگاه کنایه
 ای که از تو صادر شود چون بر خیزی بنهار گذاردن از تو معفو کند که این **الحسنات**
بیت الحسنات الحسنات **ساز چیل** روایت کرد که مردی نزد یک رسول صلی الله
 علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله چه میگوی در حق مردی که با زنی نامحرم غلبه
 می کنند و هر چه در میان مردان و زنان بوده بکشد برود الا و الله فنی که آن نزد
 حق کتابت فرستاد که **آتیم الصلوة طهرنا القلوب و زكناها عن اللغو**
الحسنات **بیت** الحسنات الحسنات رسول صلی الله علیه و آله فرمود بر خیز و دو دست
 و دو رکعت نماز بگذار و ناگفته کنان وی شود ای کاش بنده رسول الله این خاطر را
 با جلاله ترا فرمود و بنده را از نماز صدق و عفت از برای آنکه گفته اند که صدق و عفت
 در چهار جز است **اولها انما جات مع الحبيب الثاني والقيام بين يدي الحبيب**
الثالث والتفويض الى الحبيب الرابع لتقرب الحبيب اول را از گفتن بدو است
 دوم استادن در پیش و رکعت سوم تقرب جستن بدو است چهارم را از است
 بگویند و در میان را از بغیر التفات کردن و بدیگر بگردیدن **او دند** که بر پوشیده
 در طواف بود و در ای بوی کشید آن سر پوشیده بوی گفت اگر بدانی که
 حاکم است از که باز ماند و هرگز خطه حرام بدیگری نرسد و از **بیت** اندر هم عین می

آمد برین خیال منشوق نیاز **بیت** نقاب از رخ و شکفت نیاز **بیت** مار ایگر که از
 حیاتی باز ای کدای عاصی روزی سجد و نعت نظر زمان بدلت فرد غیر ستوده
 روی از برای خلق مشیو بی و بد بگری میگری و دوستی دیگری در دل جای میدهد
 فردای قیامت با تو خطاب کند که **آمد** بگویم بخانه دل تو و تو در خانه نبوده
 از سر ساسک رویت سیاه شود ای عزیز من اگر عزت میطلبی از درگاه او طلب
 و اگر دولت خواهی از درگاه او بجوی چنانکه وانش و ایم است که زوال را بوی نده
 سرش بزدایم است **انشقار** بر و راه نیست **انبیا و اولیا** از عزت یافتند آن
الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران علی العالمین **بیت** اصطفی
 و اجاب بر سر آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران نهاد بعضی را بر بعضی تفضل نما
 که **نلتك الرسل فطنا نفعهم علی بعضی** آن رسولان را بعضی بر بعضی تفضل
 و هم در هر یکی چیزی دیگر دادیم آدم را صفوت و ادیم او ریس را رحمت و ادیم نوح را
 است و ادیم ابراهیم را خلت و ادیم داود را حکمت و ادیم سلیمان را مملکت و ادیم موسی
 را درجه شاهی و ادیم عیسی را الفلاح و مجرات و ادیم محمد مصطفی را صلی الله علیه و آله
 و ادیم و هر پنج را دادیم او را تنه و ادیم و هر چه او را دادیم و دیگر از ادیم است
 صفی او را با اوج علوی بردیم از سجد حرام بمجری افقی و از انجی سجدة المنتهی بمر
 ندیم هر چه مردم نابوی غایم آیات و لایب خود را و نیز تا عالم بالا را بوج و تشریف و تفضل
 کرد اندیم ای شیخ عالمیان چون عالم خاک را شناسد و کردی عالم پاک را نیز معلوم
 کن زمین را با تو از جل خود بسیار استی اسمان را نیز با تو از دل خود بیاری حد و تنبیه

مکروی و فرمان او را بر تنبیه بگذاردی آنکه نماز بریده و کبود و سوخته و دیو خوش نشسته
چه فایده کند پس بول قوی نماز را تمام کرد و چون بسپرتور رفت کبود خود را بر تنبیه نشاند
که با زنی میکند و هیچ ضری بوی نرسیده چون وی فرمان خدا بگفت خداوند کتابت فرمود
از آنکه نگاه داشت تا بدانی که خدا بر او دو خود را با و سپارد و خدای و بر او بخت گشت
لایله کان الله له **آورده اند** که روزی ابوذر غفاری بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
آمد و گفت یا رسول الله که بگویند چند دارم اگر خود بجزای برم از خدمت شما فرمویم سیاه و اگر
بیکری میدهم که بجز امیر و مرئوسم که بر ایشان چو کند رسول علیه السلام گفت خود ببرد و ایشان
به بر ابوذر که بگوید از بجزای خود در نماز است و اگر کسی در آمده و روی بگوید ان نماز
ما ابوذر با خود گفت که شش طاعت بپوشد تو آمده تا این که بگویند ترا جدا کند و هر کسی که
غافل و بیکریاده با خود گفت یا کی میت مرا تو حید خدای تو باید و ایمان بجد مصطفی و تو لا اله الا
مر تقی و فرزند ان صلوات الله علیه و جمیع و تبرک از دشمنان ایشان را ایمان از این ستم از دنیا
و هر چه در دنیا است برگرفت و گویند که اگر شری و در آمد و برگشت ابد و بگویند که بگویند
انرا سر بکشد داد و بختی در آمد و گفت یا با خود نماز میکنی و دل مشغول در اگر گفتی کتابت فرمود که بگویند
خدا تو که است تا تو از نماز غافل شوی پس هر که را یا نماز صدق و اخلاص بپند بپند و دست
چنین باشد **مصلحت پنجم در تفریق نماز و خضوع و خشوع آن** در تفسیر آورده که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که صلوات خمس انگشت بر آن کشد پاک میزند و در هر یک از
پایه که نماز بسبب جوی است در درون خانه که صاحب دوزخی پنج بار بآب رود و خود را بشوید
هرگاه کسی شبانه روزی پنج بار بآب و رابره که در دوش بر بدن او نیندازد پس چون این پنج وقت نماز را

او کند و نشو و کنه در باطن او نیندازد و او را از آن گناه پاک سازد و هر که نماز کند او را نور
کفر و شرک پاک میکند و او را در شیطانی و در میگرد و نمی میکند و از جمیع گناهی که این الصلوة
نکته هفتین الفتنه و او **آورده اند** که نماز این کس را بحضرت نزدان نزدیک میکند و از آن
عزیزتر نماید که حافظ نماز را بخواند و هر چند که در دوزخ است و در دست است چنان کنی
که نماز را بوقت گذاردی چه در حدیث آمده است که هر که نماز را در اول وقت گذارد و خوشنود
شود خدا تکلیف از او و اگر در آخرت گذارد و صوفی کند خدا تکلیف او را پس هر چند که نماز را بوقت
گذاردی بهتر باشد مگر که همی واقع شود و شود **در تفریق نماز و روزه** که هرگاه وقت نماز
در آید و بنده از کار و دنیا است بر داشت بعبادت معبود مشغول شود خدای تکلیف فرستد
خلق کند در صورت انسان که بیاید او را در راه می کشد باری و بعد چون نماز گذاردی
خضوع و خشوع گذارد تا فلاح و خلاصی یابی و بر او مقصود بر سرستی که قد افلح المؤمنون الله
یتخلف من خلفهم خاشعون خضوع و در نماز حجت فلاح و دست کاری از عذاب خدای
تعالی قسید با ایمان بودند و در خضوع خضوع فرموده اند یکی نماز است که در آن خضوع باید
و خضوع آن باشد که در نماز چشم بر زمین اندازد از سر کس خدای تکلیف و قوی دیگر است که چشم بر جای
سجده صد چنانکه در نماز استاده باشد و سجده و گاه کند و بجای دیگر سجده که از رسول
روایت که چون بنده در نماز استاده حق تکلیف بوی نکرد بظن رحمت و چون بنده از سجده گاه
بجای دیگر نکرد حق تکلیف گوید که ای بنده من من بنوی نگرم تو یک سجده کنی که ترا از من بهتر کند
روی حق آنکه از من ترا بهتر کنی **آورده اند** که رسول الله صلی الله علیه و آله مردی را دید که نماز
میکرد و دست و زانو خود را آورد در رسول علیه السلام گفت که این مرد را که در خاشع بودی اعطا

دی شمس خاشع بودی فرمود که چون بنده روی نماز آورده رحمت حق روی بولی آورد پس درین
حلی بنایو که بسبب بزه مسجد بازی کند و خود را بنوعی مشغول دارد و گفته اند که در نماز خشیع است
که بهم انصاف در نماز بود و ندانم چنان در نماز و بدل در نماز از چنانکه گفته **سید** بنیابی و نماز را
بعد کار حساب ده کنی و کار باز را چه کردی روی شوی بعد از آن زدود زنی باری و در بر
زین زدود و نو دانی کنی نماز با نمازی **بر** پشت در خور است تا کی زبازی **توفیق خشیع**
و توفیق امام زین العابدین و اسیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین که گاهی که
حضرت امام زین العابدین علیه السلام خواستی که در صومعه و در کعبه و در مسجد
که دیدی موالی کرده اند که باین رسول الله چه حالت که هر گاه که بخوای و صومعه سازی زینک است
تغیر میکند گفت چون مسازان میکنم که در پیش خداوند جو بایسم و چگونه بنایو مناجات کنم
از خوف و ترس آن یغور در شیره من واقع میشود و چون بدر سجده ای سر برداشتی بیا
آسمان و گفتی **یا علی بن ابی طالب یا محمد یا حسن یا حسین یا علی بن ابی طالب یا محمد یا حسن یا حسین**
یا علی بن ابی طالب یا محمد یا حسن یا حسین یا علی بن ابی طالب یا محمد یا حسن یا حسین
یا علی بن ابی طالب یا محمد یا حسن یا حسین یا علی بن ابی طالب یا محمد یا حسن یا حسین
چنین ماسند که خداوند انبیه تو بدرگاه تو آمده است ای نیکوکار گناه کار بگرداری
بخیرت تو آمده است خداوند انور خود را که نیکوکاران از سر کنایان میکند ندای و کند
نده گناه از سر کنایه من در کنایه ای سیر بر من معصومی که هرگز گناه نگردد و هرگز لغوی
در خدا معافی نشود و تنبیه که چه نوع زاری و تضرع داشته موقوف بشود است که باینده سالی
بروه ضوی نماز است نماز با دعا و بکندارد و هفت بویست از موضع سجودش بقیام
از بسیاری نماز و کردید ندای از آن وی گفت که زنی و بزرگوارم در هر امر سختی و سخت سجده

بکند

سکنت بکند **لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله تعالی و رباً لا اله الا الله**
لا اله الا الله تعالی و تعالی حقاً حقاً لا اله الا الله تعالی و رباً لا اله الا الله
الله اعلم انما و تعالی حقاً حقاً لا اله الا الله تعالی و رباً لا اله الا الله
و دم که میامن مبارکش در آب چشم خرق شده بود و باین هر خود را مقیم میداشت و خود
را بتمام گناه کاران خسرو می آورد و این از مناجات و است **سید** بنیابی و نماز را
ده گناه چونی وی لطف تو بار داده راه چونی را ام یقین که رحمت شامل تو شود
توفیق نکند و گناه چونی **توفیق خشیع و توفیق امام زین العابدین صلوات الله علیهم اجمعین**
ابودرد گفت کسی در حجر ابودردم او از حرمی بکوشش من رسید که یکی بکفایت
فدا یا اگر ترم و زخمان تو و زار شد گناه در محف حفظ منظم شد بحر رحمت
رشتن توئی پوشتم و خر رحمت تو امید میدارم رستم ما بدینم که این است و دیدم که
مؤمنین بود علی الصلوات و السلام خود را از وی پنهان و از آن تاج میکند و بزرگوارم
مسکند ارد و هر چه در کتب نماز که کرده و زاری آغاز نمازی وی شنیده که
بکفایت خداوند و غفور و نظر میکنم که بر من خورد و بیناید بار از سخت گرفتن توئی
اندیشم که بر من عظیم بیناید گفت آه در محف اعمال خود نگه داری که کرده اند
و اموش کرده باشم و تو از او است که فرمای که بگیرد و بپای تو ام کرده اند از آن
که رفته که اسب حاکمی بر اخلاص نتواند کرد و خویش و قبله وی و بر ارفع شود
نیز از گرفتاری که ویرا بگری که کسی را بوی رحمت آید و مسودی نداشته باشد آه اند
دو رخ زبانه زنند و آنکه ساعتی اضطراب کرده مسلکی شد کفم مگر در خواب
که هم شب پیدا بوده است کفم بروم و ویرا از برای نماز میدارم بر فتم و بزرگوارم

اقباله ویرا چنان بنیدم گفتم آه امیرالمومنین وفات کرده است بر در سبده انباشتم
و حال با وی گفتم گفتم ای ابودردا آن هوشی است ویرا از ترس خدا کی گشای باز
نزد یک امیرالمومنین علیه السلام آمد و قدری آب بر روی مبارک وی زد و چشم گشاد
دید که میگردیدم گفتم یا ابالدردا چه می بود اگر میدیدی که چگونه مرا اینجا بجا برده بودند و من
مغلاطه میشد که در من زد و گرفتند اهل مرا برین رقت آمده و در گشتن مرا فرود گذاشته بودند
گفتم که آنچه از وی دیدم و شنیدم از کی کسی ندیدم و شنیدم و این غایت جاننا است و این تعلیل
که بعد از رسولی چنان مقام و منزلت بخواند بودن که نبوت و دروغ و حکم و فرمان او نباشد
که طاعت و عبادت و مناجات و قنوع و خضوع و بی چگونگی بوده است ابوکیحس اسطی گوید
که خنوع در عماران بماند که نماز خاص و خالص از برای حق تعالی و بروی بیوض آن طبع
نبوت نداشته باشی **سبب** نو نبدی چون علما را بشهر طوس گشت که خواج خود روش نبوده
بر روی داند اسلام بن وینار گفت که پیش امام زین العابدین صلوات الله علیه نشسته بودم
مردی در آمد و گفت نماز دانی بخوان اسم که ویرا برجام و جفا کنم امام علیه السلام گفت سلا یا با
جازم فان العلماء و رجالی که پیش که علما را علم و درجیم باشند بعد از آن روی بپیش کرد
و گفت ای نماز داه که در گفت پیش از نماز بر تو فرض چیست گفت نفی جز نبوت و طهارت
کردن و عورت پوشیدن و جای سجده پاک کردن و وقت رانستن و جاد پاکیزه کردن
و روی تمیز آوردن گفت از خدا که برون می آیی چه نیست گفت به نبوت سجده گفت چه نیست
در سجده نشوی گفت به نبوت عبادت گفت چه نیست قیام گفت به نبوت سجده و طهارت
مستغرق در خدا بر ابودانیت گفت چه نیست روی تمیز آری گفت سرخ ریش و یک کت

گفتن

گفت آن کدام است گفت تو چه تعبیر دینی و دیگر احرام و آن یک کت است بر دشت
گفت بکرات چند است گفت اهل نیکو نود است پنج از آن فرض است و بانی است
گفت چه چیز در نماز روی آری گفت به نیکو گفت بر مان نماز است کت در جات سجده
گفت نکر نماز چیست گفت نیکو گفت تعلیلش چیست گفت سلاش گفت چو
جست گفت نجش گفت نمازش چیست گفت تعقیبش گفت تمام کردن نماز
گفت صلوات بر محمد و آل محمد **در بیان آنکه طاعت و عبادت و هیچ عمل صالحی**
آهلی بیت و است نبوت و حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که دعا
موقوفت میان آسمان و زمین و هیچ از آن بالا نشود و اما از زمان که صلوات الهی
بر حضرت خیرعلی الله علیه و آله و بر حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که دعا را باز بدارند
از جانب نبی مجلی قبول نکرده نماز مالی که صلوات فرستد بر محمد و آل محمد و دیگران
که سبب قبول نماز است گفت و لا یتینا اهل البيت و الائمة و حقین اعدائنا یعنی در
سعی ما که اهل البيت رسول و پیغمبر شدن از اعدای ما انحصار نکند که هیچ جهت ما
نکرد و آنکه آن مرد گفت الله اعلم حیث یخلف بر سائند پس ای عزیز من تو لا باهل بیت
رسول کن و پیغمبر شو و دشمنان ایشان تا نمازت قبول کند و چه در روزت بر طرف قبول
رشد چنانکه گفته اند **قطعه** زیر منقل جوانی سوال کرده و چه گفت که ای روزی تو روشن
چرا **اسلام** بفرست طاعتی تو اندود که خلق را برانند ترقیه بفرمائی جواب داد که لا والله
این سخن عظمت است و دوست کوشش کن از من اگر سخن دانی **مثنوی** از خود چون خدای سبحانی
حق بفرست که در میان روحانی که دشمنان را نماز نبوت و است اگر چه نبوت نباشد

تا مردم ظن صلاحیت بر او برسد **بیت** کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم
گذارد و راز و لغت که فزونی در قیامت نماز آن شخص را که ندکورت چون جاده پهنه
بر روی آنکس زنند و مقبول درگاه حق بگردد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود
که هیچ وزنی بدتر از او در نماز نیست یعنی که هم کارش و اعمال او را بجای نیاورد و **در بیان**
سجده کردن در جمیع حدیث آورده که روزی که محمد بن عمار صلی الله علیه و آله در حجره ظاهر وقت
در کل نماز بود و مرتب کاری منبر شریف میکرد شخصی را نزد گفت ما رسول الله صلی
که این خدمت را بنده رجوع کنی که این خدمت بجهت رسالت اکثرت قبول کرده است
دست در کل نماز در ساق حق آن مشغول شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
او میکرد و باقی که خارج شد پس آنحضرت فرمود که از من در عرض اجرت چیزی بطلب
آن شخص گفت یا رسول الله از تو بخت می آید و فاعله آنحضرت چنین بود که کسی که از آنحضرت
چیزی بطلبید از من بخت می گفت و سوال آنکس را رد میکرد چون آن شخص بخت طلبید
آنحضرت سکوت اختیار کرده از او بخت می گفت و سبب آن بود که آن شخص که نماز میکرد و نماز
انرا درست بجای می آورد و سجد و نماز بر وجهی که باید و آنیکه رسول صلی الله علیه و آله بجهت
همین از او بخت می گفت آن شخص دیگر که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله جواب ندا و بخواست
بمیرود رسول علیه السلام فرمود که قبول کردم بخت می ترا بشوی که هرگاه نماز کنی زود
سر از سجده برداری و بیدار و ذکر و تسبیح اری می کرد و در مجلسی که قرآن تلاوت کنند و بخواهند
باز سجده کنند و سجده کنند زود نماز سجده برداری تا من بیشتر از شماست کرده و بخت
موی زیر که بنده در سجده هر یک میشود و بختی از بخت آن نهایت تدلل و بندگیست

بجای آوردن و حق نشاء در آن عمل بنظر رحمت الهی بنده خود و دیگر **بیت** قرب حق
در سجده کردن بیشتر حاصل شود بنده را اما نه هر سجده سجد و مقرب پس در آن حالت دعا
و ذکر پیش از پیش کن تا بزرگوار درگاه شریفی نزد دیگر **در بیان کاملی که در حدیث**
در مقبول آن یوم کشف کشف سابق و بدتوان الی السجود و طلائع تطبیقون یا
انصار ههنا ترهفتم ذلک و قد کان یزیدون الی السجود و ههنا ساجدون
یا و بیاید در روزی که بر داشته شود پرده از روی کار بر روی و امری صیبت می تحت پابر
است کرده و نغوده شود سابق از حسن باغلی کند حق سبحانه و تعالی خوانده شوند و مانع سجده
مردمان باطل جلاله در لایب آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت حق سبحانه
در آن روز نورانی عظیم نماید و خلق در سجده در افتند و در سلام آورده که از او سجد
روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کشف کند پرده را و کار ما از شاف حق
خود و علی ابن ابراهیم روایت کرده آورده در تفصیح که امیر المؤمنین ماضیات الله علیه کشف
سازد و بر آن کس ظاهر شود و حقیقت بزرگوار او در خدا بر سجده کند هر مومن و مومن که باشند
حق مانند طافان و منافقان و انانی که در دنیا سجده بر یا و سجد کرده باشند چون اینها خواهند
که سجده کنند نسبت ایشان یکبار شود از آتش و شتابند و بعضی گویند چون مردن کلاه
یک مره شود پس خواهند سجده کردن فرقی بود و شبها ای ایشان حق خداوندان اعیان
در پیش افکنده هر منده باشند و دیگر ایشان از خوابی و نکوست می تحقیق و راستی که در
در دنیا که خواهی شد سجده و هر که در دنیا از ایشان تندرست بود و قاهر بود و در
که سجده کنند سجده بیکر و در حضرت رافوت کردند اگر بر سجده کردند سجده لایق کردند پس

ابد که قل هو الله احد بخواند در عقب هر فریضه که هر کس بخواند قل هو الله احد رقی سبیل
 و تکلیف کند برای او فرزند یا آخرت را و پیام زده او را و پدر مادر او را و فرزند او را
 و هم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هرگاه روزی بگذرد و بر کسی که اهل
 هو الله احد در نماز خوانده باشد در قیامت با وی گویند که ای بنده خدا تو بنویس و از نماز
 گذاردگان دم در اینجا از آن حضرت نقل میکند که بر کسی که بگوید بگذرد و او قل هو الله احد
 نده باشد و او پدر و برادرش بی سبب مرده باشد یعنی او را بجا نگیرد و فرقی که او را از
 حضرت نقل کرده که هرگز مرضی و معنی نیست اید و قل هو الله احد در آن مرض و معنی خواند
 نباشند پس ببرد و در آن بیماری و معنی پس او از اهل و فرقی است که او را که استقامت آن
 کرده که خواندن قل هو الله احد فایده ندارد و در جهل حدیث آورده که روزی حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله بر دروازه مدینه استیاده بود و اتفاقاً جنازه از پیشین گذشت
 گذرانیدند آنحضرت فرمود که آیا این شخص را فرقی یا مانده است گفتند بلی یا رسول الله
 صلی الله علیه و آله فرمود این بعد از آن آنحضرت ام کرد با صاحب که بر و نوبان جنازه نماز
 کنند و حال جبرئیل آمد و گفت که یا محمد صحت سلام میرساند و میگوید که بر و برین جنازه
 نماز کن که ما فرض او را اگر در رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا جبرئیل چه نوع بود او را
 دین او جبرئیل گفت بواسطه آنکه هر روز صد نوبت قل هو الله احد بخواند خداوند کتاب
 برکت بپسندد و الله احد ملک را خلق کرد و محبوبت انسان که رفت و دین او را اگر در
و کلامه و قلیب دعا کرد آن است و او از بلند کرد و او را بگویند نقل نماز و حقیقت
نور لا یجیب الا مستدین یعنی بخواند بر و در کار خود را برای دل و پشیمانی یعنی تم نظار دم

میاطن او را بشناسید و او را بپرسید که فرید کار شماست به نیکوترین وجهی تفریح شد
 احتیاج است و همان در نشنیدن دلیل اخلاص و خلیج خلص را روی ناسیدی منت قیام
 و راستی که خدای تعالی دوست بخندد او را که زندگان نبی آنها که دعای بد کنند و در خواست
 که او مستحق دعای بد نباشد یا در حالت و حال که در فریاد کنند و حاجت خود در خواست
 یا بر یا بیزند یا جزئی طلبند از خدای تعالی که لائق آن نباشند چون بنده انبیا و رفق بر آسمان
 و بر سرست که دعا و ذکر غفیل اولی است بنده و لهذا از فرموده بر ذکر که او را روی ربه دعا
 و بر صلی الله علیه و آله فرمود که دعای جهان را بر می میکند با عقاید و دعای با نیکو کار و دیگر
 موده که خیر الذکر صلی الله علیه و آله و خیر الذکر صلی الله علیه و آله یعنی بهترین ذکر است که می باشد
 و بهترین رقی است که کافی بود در قلیب آیه قل انما انشأنا بشر من قبل
فی الی انما الی صلی الله علیه و آله واحد فمن کان یزجو العنایه ریز فی صلی الله علیه و آله
و لا یشرک بعبادته و لا یزیر احدکم و لا یزیر احدکم که روایت از حضرت رسول صلی
 الله علیه و آله که هر که این آیت در وقت خواب بکشد در خواب گاه بخواند او را در خواب
 بگاه نوری سپید شود که در رخسار کرده و نامک و در میان آن نور فرشتگان باشند که در وقت
 فرستند بر و نماز خواب بر برین فرمود اگر خوابگاه او در ملک باشد آن نور در رخسار او نازل
 نصیب او تا میباید و ملائکه در زبان آن نور طلب رحمت از خدای تعالی بکنند برای
 او تا از خواب بیدار شود و دیگر فرمود که هر که بخواند آخر سوره الکافه تا بر ناکم او نور را
 بکشد و دیگر هم سوره را بخواند آن نور از و تا با سمان رسد در قلیب آیه انما انشأنا
بشر من قبل فی الی انما الی صلی الله علیه و آله که روایت کرده از سید الله علیه و آله که هر که این آیت بخواند

بود اول آنکه گوهری تنگ و تاریک بود دوم سول نکر و یکیش سخت بود
 آنکه از دوش رو زد و بر او بکشید و آن بر مقصود که در **عشق** بود اول آنکه گشت
 و شوار بود و آنکه خوش بسیار بود و سوم آنکه در ششم خدای که قرار بود و دیگر بود
 صلی الله علیه و آله و سلم یقوم فتمو حشر امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه
 فرمود که شش فرشتگان از به است که در آن در سجودند چنانچه هرگز مرا نمی بینند و در دنیا
 رند و بعضی در رکوع اند که هرگز قدر است کنند و بعضی در صف ایستاده اند که هرگز از صف
 برانگند و چون پس جانت نماز کند اندک نماز کند بان فرشتگان که ده اند که در قیام و سجود
 و سجودند پس اگر بنویسند که از خواب این فرشتگان بعضی بای نماز می است **کتاب فصل**
سیم در بیان فضیلت نماز شب و خواب آن با ائمه ائمرا **بسم الله الرحمن الرحیم**
 قل لله أكبر القصف من قلیل آتونی و کلیمه و زکی القرآن ترشید الله علی عیون
 ت برسمالت صلی الله علیه و آله و سلم ای کلیم در خود پیاده بر خیز شب را بختی نماز کند
 کی از شب که آن نیم شب یا کم از نیم شب اندکی ناست شب باز آید و اندین که نشاید
 باز یاد کن بر نیم شب تا ثلثان برسد و شمرده بگو آن ترا از یار و خوش کنی حروف آنرا
 بوقت نماز وقت روشن کنی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که مردی پرسید
 از علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه از برخواستن شب بقرآن فرمودم او را که شاد
 باد کسی که در شب برخیزد و نماز کند از غلوص نیت جهت رضای الهی حق سبحانه و تعالی
 عابد فرشتگان خود را که بنویسد برای بنده من از جنات بعد و آفریده و در نیل از به
 یات و اوراق و اشجار و عدد و هر مرغی و علف تباری **در مدح الهی آورده که حضرت**

صلی الله علیه و آله فرمود که در خان که قرأت قرآن و ذکر خدای تعالی و در شب بسیار کرد
 در آن خان بركت و خاتم کردند و در ملائکه و دوری جویند از آن خانه شیاطین و نور
 و هم اهل آسمان را اینها که نور میابد و کوب مر اهل زمین رو خاند که در وقت قرآن و ذکر
 که نباشد بركت و درم شود و فرشتگان دوری چویند و شیاطین حاضر گردند و دیگر بود
 صلی الله علیه و آله فرموده که هرگاه بنده در خلوت خصوصاً در دلی شب تاریک که در میان آن
 خواب بکشد بر خیزد برای خدای عز و جل باخلاص و وضو بنماید و وضوی کامل و نماز
 کند و برای خدای عز و جل بر نیت همد و دل ستم و جسد مطیع و با چشم گریانیدارد
 خدای تبارک و تعالی در عقب او در صف از فرشتگان که در موقعی چندان باشد که شهادت
 در شهادت آورده و عدالت ناکسی نه اند که خدای تعالی و آخر ظرف در صف ایشان بفرستند
 و طرف دیگر نیز بسپس هرگاه که خارج شود از نماز و سلام دهد و دست تبارک بر کافه
 از این دایسته مناجات کند بخلوص و شوق حکم بسیار و خدای تعالی نور را در دلی او پس
 چون گفت ای پروردگار من ندا میکند او را خدای عز و جل که سبک شای بنده من از من
 خواه تا بدم ترا و تو کل کن بر من تا کفایت کنم ترا و بفرم دیگر کند ارم بعد از آن حق سبحان
 و تعالی فرماید فرشتگان خود را که ای فرشتگان من نظر کنید بسوی بنده من تحقیق و راست
 که خلوت کند باین در دلی این شب با وجود آنکه در خواب چویند بود و فراموش و خواب
 بر این خود حرام کرد و از خود دور ساخت و رضای من حاصل کرد و گواید بکشد من ا
 بر بیدم او را و بنویسد خدای تعالی برای ایشان هر تقدیر در **در تقبیر قرآن آورده که** **البو**
 و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل میکند که چون در مسامت از شب باقی ماند که

در ششگان که بشارت باد شمار ای بندگان خدا که حق جل و بالا که نام شمار آورده بود و شمار
قبول کرد پس نظر کنید که بعد از این چگونگی خواهد بود و ماه رمضان را در هر مرتبه یکی ماه
و یکی مرتبه قرآن که شش ماه رمضان که در آن بزرگ فی القرآن دو هفتست هفتی از شیطان و هفتی
از بزرگان ماه رمضان بزرگ است که اگر کالدو و نجاست بجهت باشد چون در وی در آید پاک و پاکیزه
و مسلط است که در میان بجزوی در آید انهم عالم بمرایه که در ماه رمضان خلعت سعاد
نویافته است و در کدام ماه خواهد بد یافت هر که در این ماه منویان از او می ندادند در کدام ماه
خواهند و او که را در این ماه نیام زینند و در کدام ماه خواهند آمد زیند ماه رمضان زیند و در همان
و در هر مرتبه سلطانیت آورده او را می ندهد و در هر نظری بر این ممر آورده هر اوقات او نبارد که
دید این ماه همچون و سلطنت منفعت کند که اگر است هر روز از وقت چاره شادانت بگزیده و وقت
است ای دل چر است از این زمین رقت فراوان که بجز و جواهر شاد ماه عزیز بسمان توانی که بجز است
بگزیده است آموزنده که است هر که که دان ایام ساجد است که کام ساجد است انعام ساجد است
نیت و نیت این است این بزرگان بجهت که در این ماه مبارک مراسم بندگی بکار آید و بیدار
و عبادت مشغول باشند تا ماه رمضان از شما خوش شود و کرد و در هفت جزیره شاد روید
فصل دوم در فضیلت و ثواب نماز است که در آن در روز نه نوازش کنند و هفت
رعایت کردن و اگر ایمان و جوانان کردن و در روز الواعظین آورده که امام محمد باقر علیه
فرمود که خطبه فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در ماه رمضان از آخر جمعه از ماه شعبان پس گفتند
ای الهی و بتقدیم رسالت بعد از آن فرمود که ای مردمان تحقیق و راستی که حق میماند و استقامت
مای باشد از آنی داشت که در آن شب است که بزرگ است از هر ماه که آن ماه رمضان است که در حق

گردانیده

گردانیده خدای تعالی در روز زور را و گردانیده در و قیامت شب را و گردانیدن ناخدا را در و پس از آن
در و بگذارد و در جهان باشد که هر که در وقت نماز و بجز ما که گذارد باشد و حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرمود که هیچ مؤمن نیست که روزی داشته باشد و در ماه رمضان ملک و جبر
خدای تعالی برای او نیست خلعت را اولی آنکه می گذارد از حرام را در جمعه او دوم نزدیک بگذارد
تسبیح و سرود روزی که گذارد که گمان کند شد او شود و چهارم آسان میکرد و اندکای که بزرگ
است ترک انجامی می شود و اگر کسی در شش روز قیامت و بیوی و آن روز و در
خدای تعالی بزرگ است از آن خدای که گشتار **نیم** است روزی و زلب روزی و در آید و در
شمار روزی که در آن روز در وقت چون بزرگ شود در بزرگ هر چه شده و در وقت
ن بر روز و در وقت خوش است روزی و بود هر روز بر در شش هر روز ناری از شش
و بفرمان خدای تعالی برات از وی او را از انش و در وقت انعام بکند خدای تعالی
او را از میوه های جنت و در و است که کند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و میگفت و خطبه
که ای مردمان هر که روزی ماه رمضان به او در خانه نشی و سکوت و یازد و در وقت خود را این
بر کسی ختم فرماید و غنیمت کند و دیده و کوشش و زبان و دست را از کذب و حرام و غیبت
و نه ای سوختن نگاه دارد و نزدیک شود و در روز قیامت بنیام که را نوی او بزرگ
خلی الله علیه و آله باشد **نیم** چشم باز نباید و بدی که کوشش بر او از نشاندن دست بیا
لای شغل و غل یا بی سفر صای برای اهل علم و عمل را از ریاضات بلکه دل از غیر خدا پاک کند و در وقت
صلی الله علیه و آله که هر که بگشت از شمار فرموده مؤمنی را در این ماه باشد او را بجهت آن روز که
دن نزد خدای تعالی از او گردن بنده و آمرزشی آنچه گذشت از گناهان او گفتند با رسول الله

بعد از گزشت کرده غنی و بامتنی که گزشت نظر نموده انرا بهیچ یک از امت سلف پیغمبر است
 الهی گفته برای ما آن گزشت کدام است یا رسول الله فرمود افطار در نعل و تقیر در نماز یعنی
 در نعل و زره خوردن و نمازهای چهار رکعتی را در رکعت گذاردن **در تفسیر آورده که**
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که اگر مردی در نعل و زره وارد مسجد شد و نماز
 کند ارم در روضه الواعظین آورده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که اگر مردی نماز بخواند
 علیه خطبه فرمود و بعد از خطبه فرمود که هر که ختم کند زوره خود را بقبول شناسد و مثل چاق
 قبول کند از زوره او را گفتند یا امیر المؤمنین قبول شناسد و مثل چاق کدام است
 فرمود که قول شناسد گفتن لا اله الا الله است و مثل چاق فراج فطره زوره و تمام شدن روز
 زه بدانند زکوة فطره است و فطره زوره همچون صلوات است بر رسول صلی الله
 علیه و آله و ما و ام که در نماز صلوات گوئی نماز و رست نیت و کتاب نبی صلی الله
 علیه و آله و ام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حق صام و کفر
 الفطر کان مکلف لا صام لینی هر که روز زه بدارد و بیرون نکند زکوة فطره را چنان
 بود که روز زه نداشت بود و بیکر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آن حق ایمان القبول
 هر استطاعه الفطر یعنی بدستی و راستی که روز زه فصل و کمال باید بدان زکوة
 و کسی که روز زه دارد و زکوة فطره نهد او را روز زه نیت گاهی که عدا ائمه ترک کرد
 باشد مثل و کسی باشد که نماز کرده و صلوات بر پیغمبر و آل او نفرستاده و ترک کرده
 انرا بعد پس او را نماز نیت زیرا که خداوند تعالی ابتدا بزرگوار کرده که در شب از نماز زوره
 که قدر آن کمتر است و اگر کسی است که در نماز و بیکر نماید که قدر آن کمتر است

یعنی آنکه از زکوة الفطر بدستی که سنگاری یافت هر که بیرون کرد زکوة فطر
 و بداد عیسی و زوره در است سنگاری نیاید تا بیرون نکند زکوة فطر را و بختی نرسد
بیت زکوة سرت زاده الهی سرت زاده اگر منت میدست بختا ریز که صوم تو مقبول باشد
 تمام بقبول کنی سید باقر نقیصی ای عزیزان در دان زکوة فطر تقیر میکند و زوره
 خود را ضایع سازید با سبک فطر یعنی بخی بکنید و تقیر کنید و اگر در زکوة فطر
 و اگر او را بپوشد و بقضا افتد قصوری ندارد و چنان بکند که بواسطه کاهلی کردن زکوة
 فطر از شما فوت شود و زوره و بد زره قبول نرسد چه در حدیث واقع شده که روز زه
 نبوده را در میان زمین و آسمان میدادند هر گاه که زکوة فطره و از زوره اش را بد زوره
 قبول نرسد و الا قبول نیت **فصل چهارم در بیان آنکه هر کسی که در ماه رمضان**
هر کس قیام کند بهشتی است و هر کس نیت کند بهشتی است در حدیث آمده است که در قیامات
 ماه رمضان را در صورتی بیارند که در نماز خوبی و حسن و قبل باشند و بر بندگی او ایستاد
 رند و خلعتی انبیت از جامهای سندس و استبرق چندان بیرون آید که در آن
 جز خدای تعالی و خداوندی از قدرت نیت نماند که این ماه رمضان است بسیار کثرت است و در وقت
 شده است و بسیار کسی که از وی نیت شده است پس فرمان آید که هر مؤمنی که نیت کند
 و باشد و حرمت او داشته و فرمان برداری امر حق کرده و اجتناب از نواهی او نموده
 و هر اسم طاعت و عبادت و بندگی او قیام نموده باشد ازین خلعتها بهره گیرد و پیوسته
 و مؤمنان که طاعت و بندگی او قیام نموده باشد ازین خلعتها بهره گیرند
 و در وقت نیت آید و جماعتی دیگر بیاید که ایمان ایشان بیکو نباشد و در ماه رمضان کسان

بزرگ کرده باشند و مرکب قیاح شده از آن جامها برگیرند و در پوستند در حال
 آن جامها برین ایشان پاره های آتش شود و رشت های آن جامها مار و مور و کز و مان
 شود و ایشانرا مسکینند ایشان فریاد برآورند و گویند خداوند اجر اجاهای برین مانا
 و کز و مان و ایشانرا ندانند آید که شهادت ماه رمضان طاعت و عبادت نکند و نفق
 و فساد و مصیبت کردید و از خدا ترسیدید و بر خود ظلم کردید لاجرم لعن الله الیکم که فرستاد
میت ای بد بنا و بن خود و بفرخته وی باشش نفس خود را سوخته میت اندر میان
 برت طاعتی و زکات مان غرض اند و خرد از نماز و روزه مستی بجز بر معافی هیچ کس است
 با چنین اعمال با نگر روز شش با شیطانی و بزم سوخته میکننده که درین ماه از نفیض
 فضل الهی بی بهره ماندند بواسطه متابعت هوای نفس اماره و پیروی شیطان کرده بجا
 کسی که درین ماه خط مغفران در نامه مصیان و لوح طغیان او کشیدند بواسطه توبه
 گنا کرده و از معافی بگذشتند این ماه تائبانست روز بازار معیانت ای عزیز
 من توبه ببار و فطره چید آب ندانست از دیده ببار **میت** از سبزی و بی برانگی آخر روز
 دیده فی بیار تا کی آخر متغیان و رجیب گذشت و اینک رمضان ای سافل روز کارگی
 خرمای مؤمنان مایه کرم نهاده اند و خان نیت آماده است و در دعوت گشاده از آن
 بی بهره ماندن بدین پیغم باشد از کله از بهار و ناهای مشک تبار بوی ناشین حرمنا
 بر برگ بکشد درین ماه بزرگواری معاد و از حضرت جبار ندا میکند که صلح کنه که
 ری است نالوبوی قبول گشت هیچ حاجتمندی است که حاجت خود را در دعا
 جتنس روا کند او بکرم و لطف خود ترا منوی اند و توبه در بند و موسس مانده و در

نفلت نباشد هر که بر تعبیدی نیازی او نهاد و نجایش نیاز نماید هر که دست در روزه
 کار سازی او زد از هیچ م از نیاز نماید هر که دل بر دوستی او نهاد و سابقه لطفش را در هر
 حق در کار او داد و ترشش فرستاد که گشت لا من یفقویر **میت** هر که امر دوست دارد
باب ششم در نفلت زکوة مال و اذن و توبه نفلت که قبل از
 دو درین باب و فصل است **فصل اول در توبه زکوة مال و اذن و توبه**
 نماز و نفلت **میت** فیل ان یائی احکم الموث فیقول رب لولا
 حشری الی اجل قریب فاصدق و اکن میت الضالین و تفرقه کذبی معقوف و ا
 جب اخراج نماید از این روزی داده ایم شما را و فرجه آخرت سازید پس از آنکه بیاید
 میکن از شما اسباب هر یک پس گوید انکس که ای آفریدگار من چرا باز پس نفلت کنی چو نشود
 اگر توبه کنی موت را زمانی خرد گشت نفلت کنم و زکوة بدم و بایتم از یک مردن و شای
 سبکمان و فی کلمات هر که انشاده کرده این میگوید و درین حال توبه بقبولت و ز
 علی خایده دارد و ذکر و زنا است بود شدت پیر ازین بابست بفرموده حق تعالی و زکوة
 او عمل کرد و ما این وقت خایده و هدیه پس هر حال باز و روشی به از منی است بواسطه الله
 هر که شخصی که او غنی شد بجهت دنیا و او را مغرور میکرد اند و طغیان پیدا کرده عافی بنویسد و از دنیا
 دین را از دست داده خود را در معرض خط و تقصیر ای او را و بعد از آن که از نفلت پشیمان شد
 شتایی خود و ندانست بر و خایده خواهد داشت **چنانچه آورده اند** که در حد رسول الله صلی الله
 علیه و آله شخصی بود شعله نام بخیر مت سید عالم صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله ارحم لکما
 در خواه نام الهی که است کند رسول علیه السلام از توبه ای شعله بر و و نفلت کن که اندکی از شر کند

هر بانه از بسیاری که شکرش میکنند شکر گفت یا رسول الله من شکر حق شکر کند از من جزا
 کنم و صبرم بجا آورم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند از شکر شما پادشاهی بدو کند و شکرش چند
 است حق تعالی بدان برکت داد باندک روز گاهی چندان شده که او را در مدینه جای نمایند
 که مسجد انرا بیرون بر وجه او هر روز نماز پیشین بپایند و نماز را با حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و اگر دی و برقی تار و زبر دیگر پیشین تا چنان شده که آنجا هم جایش نمائند و با او
 و هر چه بیاید و نماز قیام او اگر دی تا از بسیار بر مال از نماز قیام بپایند و چنان آیت
 رکوعه فرمود یا رسول الله صلی الله علیه و آله و کسی پیشین و از شکر نماز رکوعه از شکرش بپایند
 ایشان آن رکوعه هر روزی خوانند که گفت این فرمود است که از آنجا بخواهند شجایی دیگر روید تا
 در این باب یاد بپیشین ایشان پیش هر مسلمانی شده که صاحب شکر بود و نماز رسول بروی خوانند
 گفت چنان و طاعتها و در نماز شکر شده و شکرش که میگویند و بیرون کرد و بدینسان و ادب
 پیش شکرش آمدند و حال با کفایت باز همان سخن گفت که اول گفته بود ایشان پیش رسول
 صلی الله علیه و آله آمدند و حال باز گفتند رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای بر شکر دعا را
 الله و این آیت آورد که وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ إِنَّ الشَّكَرَ لَأَمْرٌ غَافِلٌ
 لَنْكَوْنَتْ مِنَ الْعَالَمِينَ فَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ إِنَّ الشَّكَرَ لَأَمْرٌ غَافِلٌ
 خبر رسید بپایند و گفت یا رسول الله هر چه خواهی بگویم گفت حق تعالی فرمود که رکوعه و الله
 حق تعالی قبول کنم شکر بیرون شد و خاک بر سر سبک و سکنت و ای برین رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود که هر کس که بگویم بر تو خاصیت کن که در ماجرم چشم خدا اگر خداوند ای ستمگران اگر
 در روشی بهتر نبودی سبید و لدا و منکفی که الفی تقری و انیا و لبا و رو منی اختیار کرد

در روضه الواعظین آورده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که گفت و نامت فقر دنیا و فقر
 آخرت فقر دنیا منای آخرت نیست یعنی هرگاه که در دنیا فقر و فقر آخرت فقر دنیا منای آخرت
 ایشان را فقیر تر از شکر کنند و بکسر یا ایشان نمایند و فقر او برین حال خرسند بود و باین رافی و
 شکر بکشند و در وقت فقر صابر باشند و غنیای آخرت خواهند بود و غنیای دنیا که فقر آخرت
 است که شکر دوی باره از مال دنیا از حلال و حرام جمع کرده و بکسب دنیا از حقوق الهی بفقرا
 و و کس از نعمتی نیافته و بدان حال و جمیع سرور و خوشحال بوده و نکاتش و تقاضا کرد و بپایند
 و ستم و غصبان بکسر نماید و ستم کند و فقر آخرت خواهد بود و این نفس نعوذ بالله و این موجب
 هلاکت مثل فقر شکر که شکر شد بگوید الله علیه السلام فرمود که رسول صلی الله علیه و آله که در دنیا
 مدح و ثناء منع کند و رکوعه و حلال کشند و هر روزی زمان بی هر روز بر خود حلال دانست و بپایند
 باشد که او آنگاه و چنین کسی که فرض سبند و عین گذاردن آن نکند و بکسر خود و فقر
 رسول صلی الله علیه و آله که کسی که منع کند تجرطی را از رکوعه و او بپایند و هر چه بیرون فقر
 فی ما یهودی و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که خطب فرمود رسول صلی الله علیه و آله پس
 فرمود در خطبه که ای مردمان بدیدید رکوعه عالمی خود را و بدانید که هر که رکوعه ندید مرگ
 نماز نیست و هر که نماز نیست مرگ او را بدین نیست در فضیلت شکر و آن گفته اند که هر
 چهار مرتبه صابر و با شکر صاحب اوست از کسره دنیا و مال و میل او است بجهنم
 و قاف تر است بپوی عذای عزوجل و بپایند صاحب است برای اعمال شایسته
 پس باین سبب موجب رخصان بگردد و در روضه الواعظین آورده که امام جعفر صادق
 علیه السلام فرمود که کسی روح الله صلوات الله علیه بپایند و بپایند که بپایند بپایند از زمان که خود

لباس ساده بود و نزدیک به مرتبه فرمود که آنجا نماند گفتند باریج الله این فلان نیست
اطاعت که بقلان بن فلان داده اند و درین شبی علی السلام فرمود که اگر خود را از استیلا
و فرود آید و شخصی از اجابت که همراه حضرت حبیبی بود گفت چرا یا نبی الله فرمودی جهت آنکه
مردوس بن ابی اسحق را بعد از مرد بنیان دیگر گفتند که صدق الله و صدق رسول الله و حبیبی که منافق
بودند گفتند که فردا نزدیک تویم یا آنکه مردوسی است خبری معلوم کنیم پس چون صبح شد آمدند
به خانه آنکس که علی السلام گفته بود که خواهد مرد را زنده یافتند بر حال او که هیچ حادثه نداشت
نشده بود گفتند یا رسول الله آنکس را که در شب گفته بودی که او خواهد مرد و ندیده است علی السلام
فرمود که بفعل الله مالیت پس بیاید با ما برویم و آنکس را به پیغمبر شب تمام فرزند فلان خانه
رسیده و دری خانه زده صاحب خانه را آید و آید شوهر آن مرد کس برودن علی السلام
گفت که خست کن زود فرود آ که بیا پیش من که بخوانم از احوال معلوم کنم پس نوهر رفت زن
خود و خبر کرد که علی بن ابی الله بر در خانه است با حاجت پس آن زن خدمت حبیبی علی السلام آمد بجا
و آید و بعد از آن حبیبی فرمود مرد او را که درین شب چه کرده گفت چیزی نکردم الا که سالی و در
همه بر در خانه من می آمد و با دلی می کردم بعد از دو سه روز و اتفاقا آن درویش درین شب آمد
بر در خانه من و تقوی و خشم کار خود آن درویش آمد و آید و کشید و بکس بوی التفات نکرد و در
بوی نداشتن چون آید از آن درویش پرسیدم هر چه می خوانی و با چه چیزی دادم
پیشتر از آن که هر بار می دادم آن سایل مرا گفت که ای زن در شب تو از جای نشستن خودت
و بیدم که در زیر جامه خواب ماراضی مانند من و دشت فرماد من باید کرده بود و تب خود نشسته بود
حبیبی علی السلام ای صورت بان حساسی که کردی و صدقه که دادی خدای تعالی ترا از شر آن

ای نگاه داشت **فصل دوم در بیان زکوة اذن و عذاب آن کشیدن حضرت رسول صلی**
الله علیه و آله فرمود که اگر زکوة مالک زکوة مال بدید که هر که زکوة مال بدید مالمش را از
تلف نگاه دارند که حصصه اقصی اللم بالمکوة فاقصی الصلوات و اقلوا الزکوة یعنی که نماز
و استیجاب و آید و زکوة مال بدید که هر که نماز کرد و زکوة ندهد نماز وی قبول نباشد و آید و آنکه
نماز یک از نماز نگاه دارند و در زیر جوش تا وقتی که محل زکوة در آید به چه نماز و زکوة آنس بودی قبول
نشد و اگر زکوة ندهد نماز او را آنجا بگذارد چون در نماز است شود در نماز آن را با جهت تمام عذاب
برودن آوردند هر که زکوة ندهد باشد این نماز از نماز برودی در افتد و آنکه زکوة داده باشد چنانچه
ایشان را گوید که این بنده که بر شما خونی نیست مثل آنکه هر که در دنیا خراج سلطان داده باشد سلطان
ترسد و آنکه ندهد باشد از سلطان ترسد یا ایها الذین امنوا اتقوا عذاب النار فیما کنتم من
قبل ان یاتی بقرآن یسلع فیها و لا خلفة و لا شفاعة و الکافر و من هم الظالمون ای
آنکس که کردیده آید بقرآن که از آنچه شما عطا کردید یعنی زکوة از مال برودن بنده شما را آنکه
بیاید روزی که از جهنم آید و خیر و خیر و خیر نباشد تا کسی خود را از عذاب باز خود
داند و کسی بود تا کسی را حمایت کند و نه شفاعت خواهی بود که بوقت فرود آمدن عذاب
منی در آنوقت که عذاب نازل کند شفاعت خواهی نخواهد بود که مانع آن عذاب شده و دفع
تواند کرد از وی ایمان و استقامت را آنکس که ای اندمگ کند حق خدا را یعنی نه خود زکوة
دهد و نه کند از آنکه دیگری زکوة دهد **بیت منی که میکند منع زکوة ده و از وی پایش**
تا داری حیوة حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که زکوة در نه جز نیست زکوة
مسکوک و کا و غیره که بکشد و کند و دهد و مویر و خرماد و گفته اند هر چه برادر خود خود گویند

زکوة مال سواسية يا درختان ونبوات زکوة عنت منی کسی که خواهد که در جهان اهل عالم
 بزرگوار و محترم باشد باید که هر کس در مقام تواضع باشد و بشی سلام **نظم** یکی قطره باران بر حیطة
 خجلند چه بهنای دریابد به جو خود را چشم حقارت بدید صدف در گشتارش یگان بر
 رید بلند یاران یافت کوهست شد درستی گفت تهمت شد زکوة شرف نصرت
 ضعیفالت منی کسی خواهد که شرف بر خلق عالم داشته باشد باری کند ضعیفان زکوة فرز
 ندان تواضع بمان است کوة غزل آوردن مهالت و در بر دی دوستان گشت زکوة
 علم بعلوم دیگرالت زکوة صحت تن بر بیماری از کفالت زکوة قوت جهاد با کافرانست
 زکوة آواز خوش خواندن فراگشت زکوة تن پاک بودن از عصبانیت زکوة زبانها
 کفایت در دفع دهنالت زکوة چشم شکر تن بر بیکالالت زکوة دل تعظیم ایمانست
اسم محمد باقر علیه السلام فرموده که هر که زکوة مال به هر حق تعالی از وی خوشتر شود
 و اگر زکوة مال نه بدوز قیامت مالش را ماری گردانند و در گشتش طوق کند تا مغرورش
 بجزرد و تا که مردمان از حساب مانع شوند که میطوق قول ما الخیر ای بر یوم القیامه
 و هر که بگوید زکوة ببردن نکند روز قیامت آن کفر است که دانند و بپایان
 و بپلوی آوردن آنش را کند که یوم نخی خلیفها فی نار جهنم فتکونی فیها
 هکثم و جن جهنم وظلمهم هکذا کونتم و تفلسکم قدی قوا ما کنتم تکتبون
 روزی که گرم شود بوی برافروزدند آتش بران بپا در آتش دوزخ دایم گردد و بران دیندار
 نود و ده های سوزان بپاشند آتش که در کجاست دین محتاجان نیست کرد اینده اند
 ماره مکن زکر که شود ماره مار که گشت از مارد شود طوق دارد هر دم و نیم که حق بگوید

و در این کتاب است که هر که زکوة ببردن نکند روز قیامت آن کفر است که دانند و بپایان

و در این کتاب است که هر که زکوة ببردن نکند روز قیامت آن کفر است که دانند و بپایان

زیر زمین می کنیش جای که بهر خدای تو بر در شمار سرخ خود بنا کندش زمانه کاه سرخ
 داغ نهند که آن بهر جریح دشتی از دی همان کاه به پلو که ریس بی ری به پلو از دیر
 چه کردی تنی کاه بپشت که ز روی دشت بهر کردی سوی چهار بشت داغ دو رویه
 تنش لا ادرای پس که بپوزند شود لا ادرای گفته اند بهترین دختر بفری اعطای طاهره آ
 دی این بر خصونه که اشغال بر اعطای رسیده که داغ و دل و جگر است دارند این بر سر و دانه
 و در صوب کرد و ایند باغ و گویند آیت آن کجا که نهاده بودید برای منفعت نفسهای خود و حق خدا
 از آن برون نکرید و در گشتان و محتاجان از آن محروم دلی بجه بودند و بدان مال دگر
 نقره و طلا و خرمیکردید و بکرمینو دیدید بان تازنده بودید و امر و زبیب غرت نفسهای
 شما را بپسندید و بال آنچه بودید که ذخیره میکردید **تفسیر** و در عالم مذکور است که آتش
 دوزخ بریان نصیب دعت بخواند کسی را که زکوة بر حق کرده است که در بالای آسمان
 و آتش و حق تعالی آتشی او اندوده در تاریخ آورده که طلوعی حکم گوید که مردم غنی مال مقید
 گردانند و حق خدا بپا برون نکند و در دوزخ حیرت نکند پس در روز قیامت مال است
 در دوزخ مقید گردانند فی الواقع مال دگر که آنرا جمع کنند و در دوزخ مثل ابواب البرزخ
 نکند و بعد رحم رعایت نکند و آنرا محبوت بپرستند و بعد از مرگ دارند بعد از شروعات
 خرج کنند و در آخرت موجب عذاب و کمال بوده باشد که کار آید در تاریخ آورده که یکی
 حکما گفته که هر چه کردن اموال بر حق بپاشید که دوز کار اگر چه کیهانی شمار از مال بپاشند
 ولیکن دلهای شمار از ایمان نمی کرده اند پس ذخیره بپاش و بال شرف نباشد اعمال صالحه است
 اعمال نیکو در دنیا بجات عقبی است و اجل و دوازه آخرت **و توفیق کسانی که ایشان**

و در این کتاب است که هر که زکوة ببردن نکند روز قیامت آن کفر است که دانند و بپایان

در ترم ششوا بن زمره که گزیده اند این است **سوی قسدا و جلیل اللهی** **پاچ**
پای بر منش دیده سایی **پای مروت بر مرده** **چهره ضعوت به جلیوه** **تا نشود**
موفقت و قوف کی شود از راه بنی است و قوف **کشش** یعنی رهایی نیز قوف **نفس دلی** و **لایقا**
کن زبون **سنگ** به است از زنی **چار** **دیو** به او **اکن** **امان** **سکسار** **چون** **دل** **انین**
مثل **بردا** **چرخ** و **تسره** **هم** **سافنی** **شکر** **کوی** **کوتوبق** **داو** **ره** **بوی** **خاند** **نیت**
لش **دور** **گاه** **دو** **کایان** **ره** **بر** **در** **چ** **شود** **مخ** **بدان** **ره** **بر** **د** **هر** **کن** **دو** **بق** **نیت** **ج**
بکش **چ** **رکبت** **از** **ارکان** **اسلام** **وام** **لیت** **واجب** **بشرط** **اچ** **نکو** **رشد** **او** **کا** **فرت** **بر** **ن**
که خدای تعالی بنابر است از هم عالمیان و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که
کسی که بگذرد که فقر نشود و هر که جهان چ کرده باشد فرآورده یکدگر فقیر و چون بدو حق سنجی
و نگاهت و کرد و انچه که کرده و در بهترین صورتی که آن صورت در میان هر دو چشم او بیند
بیند که نماز میکند و در اندرون فراوان و زنی که حق سبحانه و تعالی بر انگیزد او را از فقر
و بکراهت فرمود که هر که در حق سبحانه و تعالی در روز قیامت حساب نکند و حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که فرض گردانید حق سبحانه و تعالی بر دست من و قوف و تخری
و در عاراد و سترین بواضع بنوی وی و تکفل شده برای او **نیت** و **سای** **کتاب** **سکسار**
از مردمان با فروع که **کتاب** **حق** **حق** **در** **استی** **که** **خدای** **تعالی** **تکبار** **اصد** **از** **خز** **است** **که**
با فرشته صد و بیست و چهار نفر از فرشتگان دیگر است و هر خدا بر اوست سید است بر اهل عزافت
که خود وی اندان فرشتگان تمامی بر اهل عزافت بان دست بین هر گاه که باز سکسار و در
خدای تعالی و فرشتگان گویا بیند و بعد از آن اهل عزافت و خلاصی از آتش و نزع و خلاصی

تکبار و هیچ سکر اند بر و قیامت را و نادانی ندانید که باز گردید آفریده شدگان بدست
که شرافتی شده بد ازین و حق را قیامت ازین و در رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دیدم در
مرد بر ازین خود که در پیش او طاعت و از راست او طاعت و از چپ او طاعت و در
چ او و در او آمدند و از آن طاعت پرورن آوردند و نور داخل گردانیدند و در وقت
الو انین آورد که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که کسی طاعات کند حاجی را و مصافق
همچنان باشد که است سلام چرا اسود کرده و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که کسی که در
واجب و آنکه است طاعت آن داشت مثل محبت بدن و امنیت طریق دلی مانی و نفع کرد
چ فرود در روز قیامت با خود دان و نفرایان غشور کرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که گشت نماز در یک که از آن برابر است با صد هزار رکعت دیگر و هر که در صد
آن با صد هزار رکعت و هر که گشت نماز در یک که از آن برابر است با صد هزار رکعت دیگر و هر که در صد
گفتند یا رسول الله حنات جرم و چشند گفت یک صحنه با صد هزار رکعت برابر است و آن از پیش
است و هر روزی و شب صد و بیست هزار رکعت بخواند و هر که در صد هزار رکعت از برای طاعت
گشتند کان و چهل هزار از برای نماز که از آن کان و بیست هزار از برای کسی که در حرم نگاه کند
و این هم شرفیت و خلقت که کعبه مبارک دارد و بیست هزار نظر رحمت که خدای تعالی بر کسی
بفرستد برای آنست که مولد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله واقع شده و
سجود نماز کند از آن شد بر هم واجب که آنجا در وجود آمد علی ابن ابی طالب **نظر** **در** **کعبه**
دست و نظر بر وی علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و آله است که **النظر** **الی** **و** **خبر** **علی**
طاعت در حدیث آمده است که هر که گوش کند خلقت امیر المؤمنین را علی سلام بر کند

که بگوشت کرده باشد آهسته شود و هر که فضیلت امیرالمومنین را صلوة الله علیه را کند
 بطنش زنده شود و با الله از دنیا سپردن نشود و ناله بلای گرفتار شود چنانچه آورده اند که
 و مراد بدند در شام که یک نیم روی او سیاه شده بود و برادر سپید که نسبت به کربلا
 سیاه شده گفت در قضای امیرالمومنین صلوات الله علیه بطن بسیار میزد و پیش از خواب
 دیدم که شخصی پیش من آمد و گفت تو می که علی بطن مسکین چنانچه بر روی من زد و در دم
 سیاه شد و الله علیه اعدا اهل البیت و علی تأمیه و تأمیه **باب دوم**
 چهار کردن و در راه خدای کتاب **باب بیج فصل اول در فضیلت**
 و ثوابها و ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بآلهم الجنة
 ليقابلون بها سبيل الله فيقتلون و يقتلون و عند الله حجة في التوراة و الانجيل
 و القرآن و من فرق بينهما من الله فاشهد ان لا اله الا الله الذي لا اله الا هو
 الاقران انظروا بدرستی و تحقیق که خیر خدای کتاب از کردندگان تقصیری حیوانیه اماره ایشان
 که در تکلیفها و نمودن و مامای ایشان که در راه وی نفقه کنند یا نگه دارند از ایشان
 و بیج و شری چهار چیز بزرگتر از دشمنی و خمر و بهای آن خمرند و اینها
 حاقه و عقیقه است و شری حق سبحانه و تعالی است و بیج نفوس حیوانیه است و بهای آن
 از این اشتری ابدال نفوس حیوانیه است و بهای این خمر بیج است و بهای آن
 عظیم او یعنی ای بنده از نو بدل کردن نفس و مال و از من مطلقا و از این بهشت هر دو مال
 شری و شری و مال سبب طغیان و غرور و کردن گشتی از زمان آتی این دو ناقص میشوند
 و در راه من فداکن و بهشت باقی منسوب بستان ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرموده

که نیست

که نیست مراد بداند فایده چهارم این مکرر گفت باقی این مکرر گفت این را که بداند این
 کشته شود و در راه خدا کشته شود که بهشت روید یعنی باید که کارزار از کشته ای شود
 که نفس ایشان خیره است و در راه خدای کتاب و طلب رضای او پس گاهی میکنند
 سلطان از او گاهی کشته میشوند بدست ایشان و عده داده است خدای کتاب ایشان را بر این
 و بیج و شری و عده دادنی ثابت و باقی که خلاف نیست در آن توریه و انجیل و قرآن
 دلیل است بر آنکه اهل توریه و انجیل باور بپرده اند بصلوات و کسیت و فاکند و تریدند
 از خدای کتاب که گرام است و کرم خلف و روحده و در اندازد چنان در شری و بیج خدای کتاب
 زشتی حال بود پس نشان و مان بکشد بخیر و خرد و خرد خود را که میاید که در راه
 بیج و شری را و فراموشی غیر باقی را و آن بیج و شری را که بزرگتر است **فصل دوم**
 از القیاس من فیهم من المؤمنین و فی اب ان لا یقوا الذین اصموا
 شان چون به بند کرده ای را از کفار که قطع میکنند با شما پس بکشید و قدم را بگذارند و
 عقاید ایشان روی بگردانند و یاد کنید خدا را و کونی بسیار بدی و زبان مکرر بگوید
 خدا که کفر باید بر اعدا او گفتا اندر او از ذکر بزرگتر است و در وقت بیژن زدن و دعا و دعا و دعا
 بدین وجه که اللهم اخذهم اللهم اخذهم و این چنین است بر آنکه باید که بگوید
 و این چنین است که خدا را بدارد و بدارد و بدارد و بدارد و بدارد و بدارد و بدارد و بدارد
 و که کفری یعنی ندارد و در حال از یاد خدا خاف بیا شد **فصل سوم** در بیان چهار چیز که
 رضا بکشد چهار حالی که باقی با خدا بکشد **فصل سوم** در بیان چهار چیز که

از هم فروریزد و با هفت حیا نیکند و در هر کس هر چه خواهد کند **سبب** هفت سکن حیا علی حیات
 را درون خیل ملائک حیات پس معلوم شد که خاص و عام از حیا فایده تمام است و لی تابین
 حیات اثرات اخلاقی را رسیده و تمام است **سبب** که حیا بنود و برانند بر عصمت از میان کجایی
 است نه نقایض حیات و دیگرین و این معلوم است که ساقی تاج ادب و مجلس گردانید
 عزت و حرمت تا بعد از اسلام کرد و که ستم تاج است و آن تاج ادب است و لباس اسلام است
 و حیا است و ما دام که این تاج دولت را کس بر سر نهد و لباس عزت و شرف را که حیات بر
 پوشانند معلوم آن شود که تاجی که فی ماضی چه عزت و لباس عزت و شرف که از حیا میسر کند
 و چه تاجی که بیاقت این تاج دولت داشته باشد که بر سر نهد و لباس حیا از در گذر کند
 و او را از بعد و حسن صورتی پیدا کند و با این تاج و لباس او را فرمی و گوئی پیدا شود آدم است
 بر آن چون آدم صلی الله علیه و آله با بن هفت موصوف گشت حضرت بنی بجا و تاج در شان و عزت آدم
 فرمود و گفت که تاج بنی آدم پس حق سبحان و تعالی تواندی چند در بیان راه رفتن و حیات
 گفت که عبارت از اسلام کردن بر مردم و تواضع نمودن و تعظیم و احترام بکای آوردن و آداب
 سخن کردن در کلام لازم است که خود را فرمود تا امتان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 قائمده و قانون ملل نموده و از خود و آن تجاوز نکند و از کفر بوزر نهد تا اسیم اوست بر این
 الملاق توان کرد و امتان توان نامید **قاعده اول و بیان راه رفتن** در تعبیر آورده که
 بخشش آگاه رفتن من حیث انک کن کفری اگر رفتن و رفتن تبلیغ ایجاب کلام و چه و زبانه
 رفتن خداوند بکفر یعنی حرام چنانکه بکفران میفرمانند بدست و راستی که نتوانی نیکرفت
 زمین را پای در کشیدن و نرمی ملبوها از روی درازی قامت یکی کسی که زمین را نتواند

باکوه همسری نتواند کرد و او را بکفر و تعظیم چرا باید کرد **سبب** پای در زدن تیرتی زای باز
 زانکه مانی عزیزان بر گذار افتاده است **در روضه الواعظین آورده** امام محمد باقر علیه السلام
 فرمود که وصیت خود رسول صلی الله علیه و آله فرمودی از بنی تم فرمودم او را که بر است که حذر کن
 از ازاد و فقی که در از باشد بخدی که در در بنی کشد که آن از فعل بکفر است و خدای تعالی و
 نمیدارد و بکفر از او پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که داخل نشو و در بهشت کسی که در دل او جز خودی
 از کبر باشد و فرمود صلی الله علیه و آله تحقیق و راستی کسی که بکفر نهد و دم از ایشان نرسد
 نقرامید و شاه چون بکفری کشد که بیاورد از ایشان نشد و بکفرانان رسد نظر نماید حق سبحان و تعالی
 سبوی او به حمت در روز قیامت **سبب** آنکه ترسند از ترس و نفس متوش و دمان
 بنی دمان دالی که باشد در جهان کو نیز در روضه الواعظین آورده که ای صاحب بر تو که
 ای مسجدی در روی زمین و بواسطه مال دنیا خسر و در مگر کرده و بنظر حقارت مردم نگاه
 میکنی روزی خواهد بود که در خاک باشی پس کی است که تو تحقیق و راستی که شمار از روی
 عزت دور دور از پس جرات فایده و انبساط و عذاب و بهیج میدانی که کی مشرک خوا
 ای سخت و چه بر تو خواهد داد و حال آنکه مالک هر زمین بودی و نیکوکان هر رام نتوب و دند
 ریش تو نیست می شدند پس چه خواهد بود و حال تو دران دی که ترا فکر گذارند و خاک بر
 بر تو بچای و در بر خاک چنان شوی و چنان بنده اند که هرگز در دنیا نبوده آخر امت کسر
 انجام شما چون حال چنین است چرا بکفر با جگر و در روی زمین چو بکفران باید رفت پس که
 را که باز گشت و بکاف خواهد بود و مراد از آنست که تواضع باشد و بکفر کند **قاعده دوم**
انما الله اعلم بمرحاض و عوام و فضیلت و ثواب آن و از او چنانکه میخشد

ابا جئین فیہا اور دو ہا ان اللہ کان علی کل شیء حسیبا و چون گفت دادہ شود
بس شما نیز تحت گوید منگو ترا آن تحت اگر شکم گوید السلام علیکم شما در جواب
او بگوید کہ علیک السلام و رحمۃ اللہ و اگر او سلام بارت کند چنانچہ السلام علیکم و رحمۃ
اللہ گوید شما در جواب آن و ہر گاہ زیادہ کشید یا ہا تحت را باز کرد اندی در جواب
السلام علیک و علیک السلام بگوید و اگر رحمۃ اللہ زیادہ کند شما زیادہ کشید و جواب
و اگر تم السلام علیکم و رحمۃ اللہ و ہر گاہ بگوید زیادتی بالا ترازی واروشہ چنانچہ
طرکی **اللہ** آورده کہ موی بخندست پیغمبر علی اللہ علیہ و آلہ و سلم گفت السلام علیک و رحمۃ
اللہ و جواب فرمود کہ و علیک السلام و رحمۃ اللہ دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمۃ
اللہ گفت و جواب فرمود کہ و علیک السلام و رحمۃ اللہ و ہر گاہ باز دیگری آمد و گفت
السلام علیک و رحمۃ اللہ و ہر گاہ گفت و جواب بیان فرمود و ہر گاہ بران پیغمبر و سخنی
گفت یا رسول اللہ چرا از برای ثالث چیزی زیادہ و تفسیر مودی فرمود زیرا کہ باقی ماند اند
حقیقت چیزی کہ تا زیادہ کم و حضرت رسول علی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودہ کہ اگر سلام دادی یا سلام
علیک وہ من ردیوان اعمال او فی نوبت و اگر رحمۃ اللہ زیادہ کرد بہت حسد و اگر
و ہر گاہ از خودی حسد **علی ابی ابراہیم رحمۃ اللہ** در تفسیر خود از ہا و حقین سلام
تعلی میکند کہ مراد تجت در آید سلام است و نیز از نیکی و احسان و سلام دادن از پیش
موت کہ است و جواب آن واجب علی الکفایہ است اگر ہر جماعتی سلام کند یکس کہ از آن
جماعت جواب سلام گفت از دیگران ساقط است و اگر ہر یکی سلام کرد و در آن فرض
سین است تا سنانی کہ در نماز یک سو حبسند ام و لالت ہر جواب دارد و ولت ہر

در زمان ہلالت در وقت ملاقات جہاک اللہ بود حق تھا انرا بدل فرمود در زمان
اسلام بہ السلام و این در دو اس است زیرا کہ زندگی کہ مفرق نہاست نہاست
نہ از انت و دیگر السلام اسمی از اسمای الہی اس پس ابتدا با و اولست **و ہر گاہ**
است کہ اگر کسی را یک شخص حاجی باشد بختہ مسالہ یا حاجتی پیش آورد اگر اند اسلام
و فرض حاجت خود کند ملتفت بجای او بشوید و در قصدا حاجت او سعی کند و اگر نہ کند
کردہ در خارج خود گوئید زیادہ التفات بجانب او نیاید عبد اللہ بن سلام رحمت کند
کہ چون پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را پیش قدم مبارکہ بہجت لزوم سعادت ملزم خودیاست
ہر ہر ظرف بر آمدہ اولی گفتی کہ فرمود این بود کہ الناس اقنوا السلام و اطيعوا
الاطاعا و صلوا لاطاعا و صلوا بالقیل و النیس بشام قد خلقوا لیس فی
دیان نشر سلام کنید ہر کس کہ خاص و عام و در حدیث آمدہ است کہ میان سلام کنند
و جواب دہندہ صد جزو رحمت شود و نہ آنکس است کہ سلام کند و یکی از برای آنکس کہ جواب
دہد او در دہ اند کہ از این اثر و بکسی اللہ بن جعفر علیہ السلام آمد عبد اللہ او را سلامی بگوید و او
مرد را بہت از نکاحات او گوناہ بود روزی عبد اللہ بن جعفر علیہ السلام بوی رسید ان شخص
از وی بگوید عبد اللہ بنش وی رفت و بروی سلام کرد و گفت چہ اردی از من بگردانیدی
گفت از برای آنکہ تا تو بر من سلام کنی تا تو و لا جز از رحمت ترا باشد و در مقابل عطای
تو اخذ کہ انوت کمالات و عطای تو نیست و ہم اعطای کند عطای تو بہ من و نیز از حضرت
رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم است کہ کہ کوئی را از طعام بگردان حق تھا میان وی و میان تو
نہ گفت خدق بدید آورد از خدق تا بخندقی پانصد لہ راہ بپند سیم و عاتب عذر ہم

کند چهارم نماز نیت قیام نماید در آن وقتی که مردم هم در خواب باشند استگاه داخلی شود در
سلامت و نیت چنانکه نصاری نهادن دست بپوشه بر دامن و از آن بهیود اشارت
با انگشتان بوده و از آن بخوبی دور شدن و نیت چنانکه خداوند که در کونین است
این است السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و این دلیل است بر آنکه این دین است و این است
و اکل آن و بعضی گویند که اگر تسلیم قیام باشد جواب با حسن باید داد و اگر بر مسلم بود و در دنیا
کرد با حفظ و ملک بدستی که خدای تعالی است بر هر چیزی حساب گشته پس تمام را نیت
و واجب آن حساب خواهد کرد که هر که جواب سلام داده باشد و نواضع نموده ثواب خواهد
بود و او که نیکو کرد و بشود و جواب سلام نداده و مقاب خواهد کرد **در وقت الواعظین**
آورده اند که رسول صلی الله علیه و آله فرموده بدستی و تحقیق که عاجز تر از مردمان کسی است
که عاجز باشد از دعای بی و رجایی که مردمان جمع شده نماز کنند یا نلذات تر آن کنند بعد از نماز
و قرآن هر کس دست بپای برداشت بدست کاهوی نیاز دعا کند و حاجت بفرماید از خداوند
یا کثیر و دست بر ندارد و دعا نکند و نیکو آنکه بگوید و در سلام دادن و سلام نگوید و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که بخوان کسی را بطعام خودت تا سلام کند و امیرالمومنین
صلوات علیه فرمود که نهی خود رسول صلی الله علیه و آله از سلام دادن بر چهار تن اولی آن
در حالت سستی و دوم بر کسی که مثل تماثل کند سیدم بر کسی که بازی نکرده چهارم بر کسی که بازی
بجای رها کند و امیرالمومنین علیه السلام فرمود که من زیاده بیکم بر شما پنج را و از آن میگویم آنرا
که سلام کند بر صاحب شرفی که شرف باری کند و الله اعلم **ما حدیث سیدم آداب الواعظین**
و تعلیم نموده با اصل سلام که در وقت سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

و لا تصغر حدک لئیس ولا تخش فی الارض من حیث الله لا یخشی کل
مخوف و بیکسو بر روی خود را برای مردمان یعنی تو بیکسو روی بر مردم حساب بکن اقبال کن
بر ایشان از روی تواضع و احترام در روز قیامت و در روز قیامت رسول صلی الله
فرمود که تحقیق در راستی که نزد یکمین مردمان بمن در روز قیامت فروشانند یعنی شوا
ضمان و کسی که در روز قیامت بپوشد و در روز قیامت بپوشد در هیچ بلدان آورده که امیرالمومنین
علیه السلام فرموده که هیچ شخصی نیست بهیچ تواضع نیست در مطالب استوال آورده که در روضی
یعنی در تواضع خلق است بخلق یعنی نیکو یعنی هر کسی که در اخلاق نیکوست تواضع است
من ندیدم در جهان است بهیچ اهل بیت در اخلاق نیکو در اخلاق محسن آورده که در حدیث
آورده است که **تواضع لله رفعة الله** هر که فروتنی کند برای خداوند تعالی ثواب دارد
و در روضه در روضه آورده اند که **سید** من ندیدم در جهان است بهیچ اهل بیت با
نطق نیکو تواضع ترا سر میبندی دهند از روی شرف از جنیدی دهند نهرین ائمه از علوک
سما مایه بر خود را وصیت کردند که اگر فرزندی که نیکو که با نیت بسیار است
آورده ایم و اگر گرامی در تمام آن حرف کرده سالها بر تو بماند بر خیزد بر ائمه و مکن که مال
صد در وال است و بر شکرت دل من که در کسبهای نطق الحال است نیکو در دوام ملک
و نیت پادشاهی بر کرم نمی و در تواضع و احترام از آن که تواضع و کرم دود اند و نما
و هر که صدیقی از من دور شد اگر کردی خلاصی ندارد و گو یا حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله
درین مبارک فرموده **سید القوم خادعهم** بدین معنی است چه هر که کسی را تواضع
ست کردی دل او صید تو گشت و در دوام محبت تو در افتاد و پس تو را محکوم تو و تو محکوم او

و او صد بود و تو صد داد و با منی **نظم** تو اضع سیدم از دستهای کسی بجانم از آشی
تو اضع که دادم منم از دست **بردی** او در اقبال مبارست **تو اضع** انت که کسی بقدر
خود را از منم از دیگری بگزیند پس عزت دارد و درمان را اما آنکه فی نفس الامر بزرگ و عالی
مرتبت است از تو اضع تر شد را که تو اضع هیچ جز از بزرگی او کم نکند بلکه شوکت او بزرگتر
لایق ای افسر اید **حجت** تو اضع ز کز دران میگوست که اگر تو اضع کنده خوی اوست
و از بنمای معلوم بشود که بزرگ کردن از فعالین ناقصان و سافطانت و عرض انبیا است
عیب انبیا را بی پوشیده امافی الواقع سبب خود ظاهر می سازند چه کبر ادبی را خود و چه تقدیر
سبب سازد **حجت** تو اضع هر رفت اتم از دست **تو اضع** که اندر اندازد دست و اما **حجت** که
فرمود که هلاک مردم در بر جز است حرص و حسد و کبر و حرص دشمن نفس است از ان سبب
صلی السلام از تهیبت بیرون آمد و حسد پس بر بدست و ازین سبب قابل عیب است
و کبر هلاک دین است بپا سبط آن ابلین ملعون شد **نظم** تا تو ای بکر دیگر که از آنکه
سبب هیچ بزرگتر خود **تو اضع** که تو ای کبر عی بر یا با منی خاص درگاه کبر یا با منی **نظم** و در وقت انوار
آورده که حضرت امیر المومنین **صلی السلام** فرمود که تعجب دارم از شکری که در بر و زلفه بود
و فقر دارم و از خود اید بود پس چگونه بکر شد گفتند که آنکه شکو بهما در خان است و کلیدان
تو اضع و من و منی و همه بد بهما در خانه است و کلید آن مایی و منی چیست خبر نامه در خان
و منیت آن خان را کلید بگیر از فر و منی منتره بدین قیاس یک خان و اوست و از
کلید منیت بجز مایی و منی مان احتیاط کن که نه لغوی ز راه خیر خود و نه لغوی خط منی کنی
و امام جعفر صادق **صلی السلام** فرمود که شکری از اینی آورد در روز قیامت و صورت سوره

خود را با مال مردمان بکشند تا آنکه کم و مان از دست **نظم** که از خود اندام محمد باقر **صلی السلام**
فرموده که در چشم که است از اضع و شکوینده و وجود او است که او را شکویند و در فقر
جایی است که از تهیبت شکویند هرگاه پوشش از آن چاه برداشته بقفال می اندازد و در آن
می آن و آن منزل جباران دیگران است **نظم** فروتنی جهان نیستی کن اگر مردی که کار در
همه عالم فروتنی دارد **نظم** هر قصبه را بر سر نه میانی که از آنکه در سر خود اندکی منی دارد **نظم** شوخ مردان
منی از پیش کل **نظم** نه منی که منی جوی جردن **حجت** رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هیچ نیست
مگر که خسته موکل است بر او که ای که او فروتنی خود و با خلق عالم تو اضع کرد آن خسته بود بر دست
خوبه او را بلند میکرد اندکی از آگاه بگفته که خدای تعالی سر فرشته را در دست دارد پارسا پارسا او است
دارد و جوانان پارسا را در دست خود و خود را در دست دارد و فقران جو الحمد را در دست و متواضعا را
دوست دارد و بزرگان متواضعا را دوست **نظم** او رده است که در حاجت انصاف
رسول صلی الله علیه و آله که سبب عزت کرد یا و عیبه و اند خدای تعالی یا نهما الاخر و یکی یکی تو اضع
ضع است که زیاده **نظم** که خدای تعالی با و مکر و قلع و مریبلدی دوم خواری نفس است
که زیاده و فقر مایه خدای تعالی الا عزت و ارتقادی سبب تقصیر است **نظم** نفس پاکیزه بود و غنا
جناب کردن از ثمرات که زیاده و عیبه و خن تکا بان که شکری و کلید اند هر چه خدا
ضع ظاهر را با غفلت بود و تحقیق ماحی سبب تکا باشد تحقیق تو اضع **نظم** و غفلت
و شایخ و فقر **حجت** چاره جز آنست که از دلیل هر که آن دار و بود و اعیل علم را از آنرا
کردن عیبه با حلق ما و آن جواب با جواب **نظم** که در در دانش و نقل و غیر اهل علم
و علم را در دست بزرگ که تو اضع با خلق **نظم** که استندید و اندک که مایی بقدر تو اضع کنده و

آنکه فراموش دارد آوازهای خود را نزد یک رسول خدای و با ادب و از هم نمی رسد و نه
 آن کرده اند که امتحان کرده است خدای شکاهای ایشان را برای قبولی تقوی و
 در گفتن الامر را آورده است که پاکیزه کرده است حتی سبحان و شکاهای ایشان را و از خود
 پاکیزه است حتی آنکه زرد را در کوره خلاص نموده است و شکاهای ایشان را و از خود
 این را آورده است مبین کرده پاکیزه و لا اله الا الله است که آن و مرد مسکین **پند کردن**
 تحقیق آنکه ندانی که من در آن برون برون با از پیش آن و ادب نگاه ندارند بیشتر ایشان
 ذهن انسانیت ندارد و مرادات ادب نبینا یعنی الواقع اگر چه کسی و خدا را نشناخت
 بودن و انسانیت پیدا کردن خلی کاست و وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا بِرَأْسِهِمْ جِئَ إِلَهُهُمْ
خَيْرٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و اگر ایشان هرگز نداد ادب نگاه داشتند تا برون آید
 تو بوی ایشان را می بودی بهتر ایشان را یعنی می آمدند به چهره و زبانه و دهن و طعنه
 درگاه نبوت مای بودند تا اختاب رسالت از بقره دولت و سعادت بیرون می آمد
 زیرا که حضرت تو سبب سعادت ایشان است و خدای تعالی که از زنده است کسی که تو بگذاشتی
 و بهر باریت اهل ادب که تعلیم پیدا اولوالباب میکنند چه او نیندیده است که او ادب
 وجود الهی را که طریق انسانیت و ادب است بجای می آورد می کشد رحمت الهی را بسوی خود
 هر کس که او ادب دارد و با مردم عالم از حقیر و کبریا دوست هم کس او را دعای نیکی میکند و از انز
 سالی صلی الله علیه و آله و سلم او را اکثر از نگاه میدارد و تر از باده میشود و میرسد
 و عزیز تر است و بهر کس ادب روز بروز مرتبه و قدر او زیاده میشود وانی مومنین و مومنه

مغوی که حضرت حق سبحان و تعالی در بیان ادب راه رفیق و سلام و ادب و تواضع کردن
 و تعلیم نمودن و سخن کردن چه فرموده بنابرین بن آدم را با جبار است از ان و واجب است
 که حقوق الهی را که ادب است بجای آورد و در جمیع امور و آنچه در کتاب کرم لازم التسلیم و کفر
 بوده خلاف آن کند و در حق الهی است بر و اطاعت و ان که در پیشانی عزیزش از خود و دلی
 کند و آنچه فرموده اند بر دلی با شمس تا اسم ترا در مسلک استخوان بر و تفصیل و سبک کردن
 و زیور ادب و حیاء و در این سازن مجال و اسباب و نیکی انوار وی و زوال و نقصا
 است و علم و ادب را روی در نظر آید و سبب از و نیاز رفت و در جات و نیوی و ضروری
بیت ادب بهتر از آنجی فارون بود و فرزند ملوک میزدن بود و بزرگان فکر فزاید و ای
 که احوال را مسترد و در زوال انسان سوی علم و ادب یافته که نام نیکو از ادب باشد
 و مردان حق ادب داشته اند که بقدر رسیده اند و اسم ایشان تا انقضای عالم بر صغر
 ز کار باقی مانده است ولی ادب و محاسن بزرگ مراد می رسیده الا که در وادی خدایان سرگردان
 مانده و در نزد مخلوق خوار و زلیل گشت چه آنکه ادب گوهر است که از کانون مرده و راه بود
 آن حق و او را **بیت** جان و رقیق مردی ادب زنده است که جان بجای ادب خوی از
 در است ادب بهر کس که نداند زبیر که ادب و ظفر م داشت و تقوی و مکن و زنده داری که
 کنی که لباس نبوشیده و تاج بر سر نهاده اگر چه بصورت ظاهر چنین گشت اما بطن باطن
 بهر تیر است بهر کسی است که او از لباس حیاء نرم دور باشد و او را جفا نباشد و کسی
 که حیاء نیست ایمان نیست که الْحَيَاءُ مِنْ الْإِيمَانِ ولی تاج کیت که او تاج ادب ندانست
 ولی ادب باشد و بواسطی ادبی نزد خالق و مخلوق خوار و بپندار **بیت** ادب

مستقیم را ناست دارد و در فرانس جهان با مصطفی و مرتضی و فرزندان ص
الله سلیم اتبعین جمع کرده آن با اله العالمین و یا خیر الناس **روایت** از آن مهر کبیر عظمی
در زیاری اجتناب مسکن صوم صفا که در ایتره و فاشه و کربلایان الی اسرای قریب
مقام دینی فتنی مکان قاصد نویسن او ادبی خواج هم در سراج مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
که علم دولت مومنت و جام وزیر دولت و سفل و دین و برادر است و علی و کرد و اسیر و
اوست و نری و خوشنوی بد را و است نیکو کاری و کم ازاری برادر است و هم و نخل ابر
و نیکو است ظاهر حدیث است مادرین هفت شاد است هفت بنیاد است که نوبت
نیت **اول** تعلیم خلیل المؤمنین علم دولت مومنت از آنجا است که اگر مومنی اندیشد که
نماید با او را عزیمت خدا از آری افتد علم نصیحت و ساقبت اندیشی آورد و او را از آن الله
باز دارد که انما یخشی الله من عباده العلماء و هیچ مرتبه نیست از علم برتر و هیچ درج نیست
بلند تر از طلب علم **در روضه القوافلین** آورد که رسول صلی الله علیه و آله فرموده کسی
که در دهر اسی که در و طلب علم کند راه نماید حق سبحانه و تعالی او را نبوی است و در ششگان
بامهای خود را می کشد برای طالب علم برای آنکه او برود و در طلب علم و تحقیق و استغفار میکند
برای طالب علم هر که در آسمان و در زمین است تا آنکه مایمان در دریا و مرغان برهلو
و فضل علم بر عاید مانند فضل فقر است بر سایر برستارگان و رتب بدیندستی که علما
و ائمه اند **بیت** و ارشاد انما اندال علم رتبه اقلام انبیا کیاست **توبه** چنان
ارباب یقین خاک پای و ارشاد انبیا است **و از سهران** و سار و درم میراث پیران الله
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که کیا نورید علم را که انوشیروان چند است

و درین گفتن آن سنج است و بخت علم جاد است و تعلیم و ادب بکسی که او نمیداند صدقه
و بخت تعلیم او اقوام و متعلقان او نزدیک خواهند بود و بخت خدای تعالی بجهنم انکلا و
دانشه حلال و حرام است و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نهشتنی با اهل علم و شرف
بیت روضه جنت اگر خواهی که نبی و زینب است اهل علم نهشتن و نمودار نهشتن
و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که افضل علم و عبادت علم نقد است و افضل دین تقوی
و در مع است خود را از ناشایست نگاه داشتن علم انیس است و در خشت زدن آن
و جسد است در وحدت و موجب صلاح و در ستاری است بر دشمنان و بر بزرگان
است بر دوستان و بلند میگردد اند حق سبحانه و تعالی سبب علم رتبه و قدر او را رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که علم حیات و له است و نور بنیای از علی و قوت بدنه
خف و لازمی و دینی او در حضرت و الجمال عالمان هم را در منافق از نیت که هیچ چیز
ندیده باشد هیچ کس نشیده باشد در نیت نرا و مضاف نماید انبیا را جاس اخبار در دنیا
و دار و اقرار بر دو کس ملا و ابو عبد الله علیه السلام فرموده که چون روز قیامت شود و حق
بدی بخواند و تمام نماید و در کمال و وضع کند نیز از این پس چند خون بنده را با مرکب علم پس
رنگ اندر مرکب علم خون نمیدان و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که مؤمن هرگاه که از دنیا رحلت کرد
و گذشت یکسری رقی را که بر آن علم است باشد مراد آن ورق در روز قیامت از برای ابد
ششانی از آتش و در سج که در نگاه دارد و از مذاب و مطا فرماید حق سبحانه و تعالی هر چیزی که
مکتوب است بر آن ورق شمرده می باشد که گشته ده نرس از دنیا بهفت مرتبه و رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که علمای این است و مردن اول مردی که داده باشند حق تعالی او را علم پس طلب کرده باشد او با علم

رضای حضرت عزت و برای آخرت را و تعلیم داده باشند آن سوار بر زمان قربت الی الله و می
رسانان نگردیده باشند و فقر و غنیمت باشند آن سوار بر بهای اندک و بین جهان پس از برای این مقام
ماهیان در با استقامت اری کنند و مغان در روی و هر چه برنده و برنده که منت از ریش می طلبند
برای او و بدگاه خدای تعالی خواهد رسید بجهت سیادت و شرافت و دم است که مردی
نه مطلق نموده باشند او را خدای تعالی را پس بجای و زنده باشند بان بهندگان خدای تعالی
بر زمان نرسانیده باشد و دم اگر گرفته باشند بر آن سوار بر لغبی آن سوار بر وقت بهای اندک پس
در روز قیامت بیای و در سوار خواهد بود و از آنش و فرج و نه کند فرشته از فرشتگان
در حضور حاضران غیر که این خلاق بر غلالت که داده بود او را خدای تعالی علم و دانش در دنیا
پس بجای و زنده بان و بهندگان تعلیم کرده و آن بیام آنش و سوار باشد تا وقتی که مردمان
از حساب خارج شوند و امر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرموده از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود که سالی که طلب علم کرده باشد برای رضای خدای و میان
علم نفس خود را خوار و ذلیل کرده اند و به شد و در میان مردمان تواضع باشد و از خدای تعالی
ترسد و از علم خود بجز در میان نفع رساند و بری باشد از عجب و تکبر المین باشد در روز قیامت
اگر و در سوارش خدای تعالی باشد و دیگر آنحضرت فرمود که که نشیند در مجلس علمی او بیاد و
شد با از دین در روز قیامت هزار کردن بند و کردن او خواهد و نیت از نور و از زنده
خواهند شد از هزار گناه و نیک کرده شود و برای او شهری از طلا و نقره خواهند شد برای او
هر چوئی که بجهت او است حق و **نظم** زانایان دولت و انش پذیرد جوئی کان نشینی
با زکریا سعاد است از سیر کانت از نادان که رسد سودی زیارت بر ارجت نادان

که دانش کند تا نیز از تو و زدیانش مطبوع ز خویش بهتر جو گفت که همچون خوشی
در وقت بسیار آنچه شناسی تو زیاده که کسی از غایت از او حقین سارا بشاکروی هر آنکه شود که
بود روزی که او استوار کرده و سگ استوار و چشمت خلاصت از جاهل کنتن حیوان است
بدان کن چند نادانش پذیرد که نادان خری از نادان پیری معنی آدم اگر کرده و دان بنودی
شرف او را بر این حیوان بنودی از آن سعاد که سگ و کلابی از این یک لبوی خوشی از
کند نالی او امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که علم خزانهای مالا مال است و کلیدهای آن سوار
ل است پس سوال کنید و چهار کس را خدای تعالی رحمت میکند او کسی که سوال میکند
و دم کسی که جواب آن مسأله را بگوید حسن گوید سیوم کسی که آن مسأله را امتحان میکند
چهارم بر کسی است از ادوات میدارد و **در تعریف علمی بی عمل** در روز قیامت
او رده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که کسی که طلب علم کند از برای
او را در دنیا و آخرت بکشد و در روز قیامت و سلاطین و بکتر کنند بان علم و شرف و کثرت
مردم بیاید او در روز قیامت با ندامت و محبت و رسو اگر داند او را خدای تعالی را از برای
علیه السلام فرموده که تو امین بیچاره جز است اول و انبای که بعد خود می کند و دم تو انگری که بجای
و مال خود و بر اهل دین تعلیم کند سیوم بیقری که فقر و شد آخرت خود را بدینا چهارم نادانی
که بکشد از طلب علم پس هر گاه که عالم بپوشد تمام و در او فایده ببرد برساند سبب شکست که او را بگوید
باشد و دم از و بهره نداشته باشند و تو انگری که بجای و زنده و نواله فقیران تر سعاد
از است که در فضل بسیار بر روی آسمان کند و سوار و فقری که آخرت خود را بدینا بفرشته و اربا
از آخرت بفری باشد و نادانی که بکشد از طلب علم و با اهل عالم بپوشد و در دنیا خلاصت یانند و اربا

علیه السلام فرموده که از علم کسی است که علم او در خفا نه ظاهر است و کسی فانی که برساند را
در درک است از دوزخ و دوم از علم کسی است که هرگاه موطن میگوید و دیگری او را خوشی
آید و تنگ میدارد از شنیدن آن و هرگاه که خود موطن میگوید و دیگری با او مان پس او
در درک دوم است از دوزخ و از علم کسی است که اظهار علم خود میکند نزد صاحبان جاه و مال
و برای ایشان موطن میگوید و هرگاه که بغیر در مجلس او واقع میشود فایده با ایشان نماند و اگر
تنگ میدارد پس او در درک سیم است از دوزخ و از علم کسی است که سلوک میکند در علم خود
که در سلوک او سلاطین در آید پس او در درک چهارم است از دوزخ و از علم کسی است که طلب
از هیئت و نصاری تا قوی گرداند بآن علم خود را و بر درک کرده اند بآن حدیث خود را پس او در
پنجم است از دوزخ و از علم کسی است که نفس خود را راست داشت برای فتوی و او را میگوید
که برسد از من و متبادر که قول او بر جواب بنامند و در کوف و خدی است و دست میداد
تکلیف کنند کان را که بی دانش بر خود عهدند پس او در درک ششم است از دوزخ و از
کس است که فرار میکرد علم خود را و وسایل دیگر و تعظیم میداد پس او در درک هفتم دوزخ است
و امام محمد باقر علیه السلام فرمود که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که برسد پیش خود خدای تعالی
را بجز آنکه افضل باشد از عقل و فهمانند مؤمن عاقل با جمع شود در جهنم خلعت اولی که علم او از
واقع شود یعنی از علم او فایده ای علمی بر دم برسد دوم آنکه هر که از هیچ کوی واقع نشود سیم آنکه اند
که غیر از این جزو بسیار دارند چهارم آنکه بسیار که از نفس او واقع شود و اندک و اندک از آن
عجب ننماید و آنکه ملول نکند و از طلب علم در مدت عمر خود ششم آنکه ملول نکند و از طلب حاشا
از قبل علم ششم آنکه خدای بسوی او بهتر باشد یعنی او را خوشتر است از کسی که در راه حیا میزند

هشتم آنکه در ویش را دوست دارد از تو انگری نه آنکه بغیب او از دنیا قوت لایموت
باشد و سالتش او بدستواری گذارد و دم آنکه کم کس را از خود بهتر داند و خود را بر یکس تفصیل
و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که بر ترش مردمان از روی سلامت که بر ترش مردمان
و کوفت بنیان کند و هر چند که او را بر جانند او بر عقل کند و مرد است حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرمود و یکی از خدای که نفس من بید قدرت است که جمع کرد و عین
خیر و بخت نقل باشد و بهتر از علم با علم بی علم علی بکمال برسد که با او علم باشد **فصل**
در عفت و عفت در بزرگواران علم و زیر دست یعنی نفس در ولایت باطن است
و جوهر که خشی بر اند علم چون وزیر محبت زبان بخت بکشد و گوید که تو قی غای
لمت تو قوت شود **و** بر باری خیرین خرد است **و** هر که احلم محبت و بود و دوست
نمیدست علم اگر دانی عفت دست است زندانی و اگر بر وی نفس کرده شدی
و چشم بر آن فرصت مفقود کرد **و** چشم اند آمد عفت است **و** عفت را چنین بود
باری شکست **و** استون خرد بر باری بود **و** سبک سر خیرین باری بود **و** در و در الوافقی
آورد که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که یلین رسول الله به خلقی چه معنی دارد
و آن به نوع میشود مانند فرود که عفت کردن بر بزرگ دست که عفت کلید هر دلیست یعنی خیر
و ترش بودن یا مردمان و مردم از زبان و خوی او هست و در باری باشد **و** خیر
خیر زشتی نباید **و** عفت چنان چشم را که گاه رضا **و** بندگ نتوان قیام نمود **و** امام جعفر صادق
علیه السلام فرمود که هر که از زبان گفت مر عسی بن مریم را علیه السلام که ای سید فرمود که اگر که
چیز از خیر است گفت بدترین چیز تا عفت گفتند بار خدای که چه چیز در دستون

اسیر المؤمنین صلوات الله علیهم فرمود که هیچ چیز است اگر داخل شود و بر آنها تا در نباشد و مثل
 اولی آنکه باید که نرسد بنده از چیزی مگر از گناه خود دوم آنکه امید نداشته باشد چیزی
 مگر از پروردگار خود و سیوم آنکه شرم نکند حاصل گاهی که برسد چیزی که خدا نداند آنکه بداند چنان
 چیزی که خدا نداند و گمان و بر و تحمل از ایمان بفرست بر جسد و ایمان نیست هر کسی را که در تحمل
 نیست **بیت** بهر در خلق و خوشی کو بپاش و خوشی تو که خون از پرورش شد شکسته بود
 گذار از تندی و از تند خوئی نوازش پس بگردان زاده روی **بیت** از لب خنده زبانت که خدا
 روی آخر را بگذاشت **بیت** فرخ و خوشم اندر حال کنی از نوسن خوش بود چری و نری
 جلیلی جو جو دانه در کنگ **بیت** مکر بر بر مگرد و اسبیا سنگ چنانچه آورد و فاند که موسی این چنین
 علیها السلام دشمنی بود که چون امام موسی کاظم را صلوات الله علیهم بدیدی و شنام وادی و بار
 گفتی **بیت** از پروردگار بزرگواران او را و موایان او را و موایان می گفتند با نوار
 ل الله ما اجازت و ما این ملامت را بکنم گفت و انباشتند زیرا که حاکمان حلیانند **بیت**
 با عادت خود بهمان خوبی کنیم **بیت** غرض مگوی و نیک جوی کنیم و آنها که بجای ما بهیار دارند
 ما با ایشان بجز مگوی مکنیم فرمود هر چند که بزرگست نفیست مگو گفت ده زیاده از
 حضرت امام هر مگر که مار وری که آن مرد بزرگ رفت بود موسی بن جعفر علیه السلام رسید
 و نیاز از رخ بر گرفت و بدان مرز رسد و بروی سلام کرد و گفت ای عزیز این سجد
 و نیاز از است بستان و پدران مرا به بخش و انباشتند از شنام مده و ما را بگو آن
 است و پای امام را صلوات الله علیهم بگو مگر و گفت زنی که می و جلیلی تو که ایام بدیم که نواز
 اهل بیت نبوی و مهدی رسالت و بعد از آن که هر گاه و میرا دیدی تعظیم و توفیر کردی

عالم چنین باید که بعد از صلوات باشد و بچشم خطا بپوش **بیت** نیش زبانی و لطف
 خوشی توانی که پس بجوی کنی پس انسان کسی را گویند که حلیم و بر و بار باشد و هر چه
 است رسالت و اهل بیت او است و اگر حضرت رسالت هر صلی الله علیه و آله حلیم و بر و بار
 نمی بود یک نفس سلسله اسلام در نمی آمد و اطاعت امر خدا و رسول مگر پس
 انجیت است که حضرت حق سبحان و تعالی جیب خود را ام فرمود که با انسان حلیم و بر و بار
 خدا و از اربابان هر و تحمل کن چنانچه آورده اند که مگر کان مگر در اندای صحابه و قول و فعل
 تقیر بگردند و بنان صورت حال بعضی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسالت
 بجدال و قتال ایشان و ستوری طایفه اند **بیت** از حضرت حق سبحان و تعالی و باره ایشان
 فرموده فی الحال از حضرت ملک جلیل جبرئیل بن برئیل رسالت را بپوش نازل شد و این
 است آورد که **بیت** یقول الکی هی اخیس ان الشیطان یترع عقیقتم
 ان الشیطان کان للامتنان عدو و اصبیا بکوی محمد مگر کان مر الغنی مؤمن
 فی را که با کافران مگویند آن مگر که آن منبر است یعنی در مقابل جغای ایشان در
 کنند مگر دعا کنند که یهد بکم الله در بیان آورده که بکنی اهل بی را و شنام و از او
 خواست که در مقابل او و شنام دهد حق تعالی این است را فرستاد و بقدر فرمود یعنی
 آنکس که شنام میدهد شما را و از زبان خوشی و جلالت نفیست کنید و اگر او در
 کند و بر او درستی او بفری در آید و سخن گوید و خاطر خود را از آن کوفت ترسان
بیت همه اهل جغای بنید که دلی خوشی نیارند و درم نشود و شکست
 اگر کار درین شکست شکست بفرمود و درم نشود و تحقیق و راستی که شیطان

زشتی می افکند بسیار آونی نالیه اسط این درشتی قبت و الفت بر طرف شود و شنی پیدا
 و شظام کرد و این لکنست که درشتی موجب تیز و صفا کرد و دهرای اکلیم که که از هر دو
 جانب بر شمشیر و انجا سید الله بقا و میرسد و اگر از یک جانب بر و محل کرده ملائمت
 کند و علم و رز و نفسا و فی انجا مد فتنه نشکین می باید **تقطیع** چون بیکل فتنه دو یاران بود که
 یکیک تن زنده تا طایف دوست از هیچ جانب نکند یکسکه ان رسیان کز هر دو جانب
 زور یافت و در یکی شش گذارد و هیچ کاهی نکند تحقیق که ششهاست مت مادی را
 و شش اشک را که هر کز صلاح او بخوبید و غیر هلاک نکوشند در نفس بر آورده که بوجوه نندادی
 گوید که نفس جالبترین جابلانست و مراد از مرگ است بلکه از ادعای کسی و در سکا
 غیر و غضب کردن نفس خود در رازیون سازی **تقطیع** بهلوان نیست بلکه در شش بهلوان
 و کبر پسند از بهلوان آن بود که گاه غضب نفس اماره رازیون سازد و فصل **سید**
در تفریق عقل و لثمه عقل دلیل در هر مومنت در وقت الموتین
 آورده که هر دیت از این سبکس که او گفت که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کسی
 دین و نیای او بر عقلست و فرض کرده شد از انصاف کسی که او عاقلست و هر آنکه
 دوزخ از شکوبی عاقل زیاده است از جهاد و از سائر جانین رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 که کثمت فرموده حق سبحانه و تعالی عاقل را بر سحر و جین مگر که باشند و در آن سر جزو کامل
 است عقل او و هر که در و آنها نیست پس او را عقل نیست اول آن نیکویی شناخت
 جلالی که انی خدا بر عقل شناخته میشود بدین دوم نیکویی طاعت و فرمان
 بر و دردی مراد از انی عقل دلالت میکند از سائر طاعت و عبادت و فرمان برداری

بام ای

مامر الهی سیوم بر و شکبای بی بینی کسی که او عقل دارد و بر و شکبای بی و رز و در ملبات
 و مراد او از ار جاملان نخل میکند و علم می و رز و در مطالبت است و او که بر جانی حق
 است عقل بی کسی که او عقل دارد و کز با کسی بحث میکند و اگر با او در شنی بکند او عقل میکند و جالبی
 و شش طعم می باید و شش رازیون بسیار زور کینش آورده که امیر المؤمنین علیه السلام
 فرمود که هر دو اند جبرئیل علیه السلام بر آدم علیه السلام گفت ای آدم تحقیق و راستی کن ما تو را از
 حق شکستیم اگر خیر سازم بنزد یکی از جبرئیل اختیار کن یکی را و ترک کن دوی دیگر را پس از
 علیه السلام گفت جبرئیل را که آن سید چه کدام است ای جبرئیل گفت عقل و جواد و جبرئیل
 کن اختیار کرد و عقل را پس جبرئیل گفت به جواد دین که باز کرد و بر وید بال خود پس
 جواد دین گفت ای جبرئیل که ما ما تو را که با عقل کنیم هر جا که باشند پس گفت که رخصا یا سکه
 و جبرئیل با آسمان رفت بین هر که عقل است جواد دین است و ابو عبد الله علیه السلام فرمود
 که تقسیم کرده شد میان خدگان کز از پنج چیز یعنی انی خدای تعالی بندگان قیمت کرده و پنج
 چیز است یقین و طاعت و محرومیت و صدق و انی کامل میگردد و همه آنها عاقلست
 و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه و تعالی عاقل را از نور مغز و نور
 مکنون و بیجان بناخت و در سابق علم خود که اطلاع بر آن نداشت از پیغمبر مرسل و نقر
 مقرب پس کرد اندی علم را نفس او و فهم را روح او و زهد را سر او و جبار را دهر و جوش او
 و حکمت را زبان او و دانست را قعد او و رحمت را دل او پس بر ساخت و توت او
 عقل را بد چه لثمت و یقین و ایمان و صدق و سیکند و اخلاص و رفق و عطیه و طاعت و سبک
 و شکر پس فرمود عقل را که شست کن پس شست کرد و باز فرموده مراد او را که روی او

سپیدی آورد پس گفت مراد را که سخن گوی پس گفت الحمد لله الذي ليس له همت
ولا تارة ولا تارة ولا تارة ولا تارة الذي كل شئ في انفسه خاضع ذليل
پس حق جل و علا فرمود که بخت و جلال خودم که نیا فریدم خاکی بهتر از تو و ز فرمان بردار
از تو و بلند تر از تو و نه تر از تو و نه تر از تو بلیب تو مرا بدینا می یادی کند و بخت
تو مرا برستند و بواسطه تو مشابعت شوند و بخت تو معاف بگردند پس نزد این کلام
میمنت انجام مقرر سجده افتاد و هزار سال در سجود بود پس حق تعالی فرمود که من خود را از سجده
و سجود از من آنچه میخواهی ماسطاکم ترا و شفاعت کن برای هر که خواهی تا شفاعت ترا بپذیرم
پس مقرر سجود برداشت و گفت ای معبود من در میخواهم از تو که شفاعت مرا بپذیری
و قبول کنی در حق کسی که آفریده مراد و پس حق جل و علا فرمود که من از شفاعت تو در که گو
یایم شمار بپذیرستی که من شفاعت او را بپذیرم در حق کسی که آفریده ام مقرر را در روز
حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند که چه بفرست مقرر فرمود چه بفرستند
و از دشمنان مدانه شنیدن و بر جو و جفای ایشان هر دو عمل کردن و مدارا با او
کردن در مطالب سوال آورده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که اصل مقرر
یعنی صلاحیت و سوره آن هزاری از کائنات و اصل صفت قناعت و سوره آن قناعت
آخر آن یعنی بواسطه دنیا غناک و خزون نبودن **بیت** ای خواجه چه بندی نمود
خوشین بدنی یعنی طلبی که صلاح تو در است مال و زور و نی کند با تو بقیای امر و زور تو
روز و ذکر و ذکر است **بیت** زور و مال که از جو خوری غم زور که نکند از نظر لیل نظر
در هیچ الباطنه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت که فرموده که هیچ مالی نافع تر از مقرر

نیت

نیت و فرمود که کسی که از مقرر محروم است از هر دو جهان محروم است و هیچ تنهایی نیست
ترا از تو پس نیت و هیچ مقرر مثل نیت نیت و هیچ نری هیچ بریز کاری نیت و
هیچ نیت هیچ خلق نیت و هیچ بریز نیت **بیت** چه از چشم و از اهل
عرب هر چه که برسد مردم ز نیت بسیار نیت تراست از انچه خوب ای دل ما و بگو
نیت که نیت حب و هیچ را بهی هیچ تو نیت نیت و هیچ باز زمانی سل کرد از نیت
نیت و هیچ و هیچ بان نیت کسی در شمع شروع کند و هیچ باز زمانی نیت نیت
کننده از کتاب فرمات باز آید و هیچ مقرر نیت نیت و نیت در شمع نیت نیت
و هیچ مقرر نیت نیت او ای فرایض نیت و هیچ ایمانی سل و حیا نیت نیت و هیچ کمالی بر نیت
نی نیت و هیچ برتری سل و انفس نیت و هیچ غنی چون بر داری و نیت و هیچ معا
و نیت تعالی مشورت نیت و در هیچ آورده است که بکند گفت که احتیاج اوی بقیل
پیشتر است از احتیاج جمالی در روز و نیت نیت آورده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که
بمقرر خود را در خبر ترا که شنیده بد آنرا و فهم کنی معنی آن خبر را که بقیل راستی
نی آید قبول کنی و الا قبول کنی زیرا که را و بان علم بیازند و رعایت کنند کان آنکه
بیت در جهان اهل فضل نایابند که کوشش بر مقرر نتوان کرد در هر که بوی بر یاد
در انفس انفس را قبول نتوان کرد **بیت** چه بفرست رسالت هلی الله علیه و آله
که چه جز است مقرر فرمود که عمل کردن بطاعت اهل بدیشی که عمل کنند کان بطاعت
خدای تعالی عطا کنند روایت که حضرت رسالت هلی الله علیه و آله برای بکند نیت و بد
که بکند کرده اند و نیت را در بیان گرفته که حضرت فرمود که این مردم ما چه میشود و این کس است

مستحق از آن هفت منزله و از این خلقت میزاید من از او در غضب بشنوم و از او
من صاحب دلبسته بشنوم و من از او جاهل بشنوم و از او از سخن من ساقط میگردم و **دوست**
چون بشنوم من زوی او فرشته او شود از من او باموختن من که نه باید ده جان شد
این هفت داد خدا از آن شد من خلق نکو و عفت بجای بود و عفت بد مرکب نفع جای بود
و حکما گفته اند نشان خوشخوی ده چیز است اول بامردمان در کار نیکی و نفی نکردن در
النفس خود و انصاف دادن بقی هر چه بخورد و نه ببدی خلق خدا نیز نه ببدی **دوست** خواهی که
حمت خدا بپوشد پس بد خلق را بخورد و نه ببدی مستقیم بیکسان ناصحتی ز بر کار
کس که او بد خوشت و ایدم در پی عیب جوئی مردمانست چارم آنکه هرگاه ذلتی از کسی در
وجود آید آنرا تا مایل نیکی کردن چون کنی کار نکرده خواهی دید افراد بر پذیرفتن و معفو کردن
حاجت نمائید آن را و اگر در و بد خوهر که حاجت کسی را بر می آرد بلکه در پی شکست حاجت
بهشتم ز مردمان کشیدن بقی کسی که او خلق نیکی دارد و ایدم از مردمان جاهلی و جاهل
طنف می شود و تحمل میکند و ششم غلب نفس خود بدین نعم با خلق ناز و روی بپوشانم
با خلق سخن خوش گفتن **قطعه** با هم خلق جهان خلق سپیده نهایی که سوی خصلت برین
راه بران خواهد بود **دوست** خوش است سلام از او کی و خوشتر بدین مقام و را که نیست
مجویی چنانچه او رده اند که در دین از یاد بر آید مسوخته و کوفته و نالان اندیش بیکر
که تا از کسی چیزی خواهد بجا آید پس رسید که رسول الهی علیه السلام فرمود که **اعلموا ان**
عبد الله الحکیم ان الوجوه لینی حاجت خود را بر نیکی و زبان بر خیزد **دوست** بر در خویشی
منزل که چون بی حاجتی بیرون آیی تا از آن منزه که حاجت است و دیده از بدین سبب

سبب بر حاجت نزدیک ترش روی که از خوی بدش فرسوده گردی اگر حاجت
مردی نزد کسی که از خوی بدش بقدا رسیده گردی در دینش سبب طیب تر سبب را
و بد نیکی روی و نیکی خوی که جانی که روی در آمده اند در دینش با خود گفت هر چه که
بیکان است اما بیکو در دین حاجت بر روی سر هر که در دست فراش داشت و گفت ای
استاد بدین نام از چه عفت طیب تر سبب است بر سر که انداخته گفت پیشین در دینش
نیت طیب غلام را گفت که در دینش را بخانه بر دیکو تا شمس بکبار و منفر نیکی بدار
و در از طعام بیکر کردن غلام در دینش را بخانه بر دیکو تا شمس بکبار و منفر نیکی بدار
طیب تر سبب بود در دینش خواست که بیرون رود و طیب گفت ای در دینش پیشین طیب را
رفت در دینش بر بیرون آورده گفت این سبب دینار زر است بستان که دوی در دینش
در دینش از رست باند در دین آمده دست در حلقه در دین و در دین سبب آسمان کرد و گفت
خداوند امر او روی بود از دینش و پیشین دین و دین آن در دین یک این مرد بود از دین
نیت داشت و اگر چه پیشین بود در دین خدا و از دین دین از کفر و بیگانه از دین بود
او ایمان و در دینش با دینش با پرو و کار را روی در دین مدار دین سخن بود که طیب بر
آمد و گفت ای در دینش دست از حلقه بردار که در دین و از دین دست اند گفت بستان
لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و ان عبدا لری الله **سبب** وقت آن شد که خطای سبب
سبب آری مرد و از شراب شوق خود دست و خراب آری مرا فرم از این پس خداوند که در دین
حساب کمترین از دین کانت و حساب آری مرا با دینش اطفال خود و مرا به این چهار کی
اند از آن ساعت که با انداز که باری مرا در گیتی آورده که در دین است از بدین سبب

که فرموده که کاینکه مردمان از روی ساقی است که ایشان را خلق نیکو بکنند و کسی را
که خلق نیکو نکند دین و دنیا به او نرسد و کسی که بد خلق است دین او ضعیف
نموده با الله مثل اولک در روز قیامت والله اعلم این را فرمود که ام سلمه گفت یا رسول الله بیا و ما را
قدای نقیبا و زنی که دو شوهر کرده باشند و در دنیا چون هر دو بمیرند در قیامت که بهم رسد
ان را شرا بکند ام سلمه از آن دو خوانند و او فرمود که ای ام سلمه شوهری که او را خلق نیکو بود و در دنیا
و آن زن از او دور است بوده با خوانند و او پس وای بر آن مردی که باهل و عیال خود
کند ایشان را خلق بد و عذاب بکنند و فراموش است که نام خود را در حق عیال خود فرمود که حضرت رست
صلی الله علیه و آله خبر داد که سعد بن معاذ وفات کرد پس آنحضرت برخواست و ای سید بن خواتمه و زنی که سعد
معاذ است پس از او نمود و غسل داد و آن سعد و خود بر پای مبارک ایستاده بر بازوی دیگر او ایستاده چون معا
که او را رسانیدند و گفت کردند و بر ما بوی که است چنانچه او را بر داشتند پس آنحضرت در پی
سعد رفت کی گفتش در دین اولی گرفت جانب راست جنازه او را یکبار و دیگر جانب
چپ را یکبار و در پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و فرشت یقرا و تا بجهنم نهاد سعد را و پشت بر فرا
و نه فرمود که بدید بن سنگ و کل ای ای سنگ که کل میدادند ما میان سنگها را بکل
رفت پس چون آنحضرت فارغ شد از فرا بردن آمد و ریختند خاک را بر فرا او و رسول
صلی الله علیه و آله قبر او را داشت کرد بعد از آن فرمود که تحقیق و یقین میدهم که زود بکنند که او
خواهد رسید عذاب قبر پس چون فرا را حمل کرد اندید و با اصحاب مراجعت کرده خبر
سعد معا داد و او را را از قبرت داد و گفت علوی ای سنگ پس آنحضرت مایه سعد را
که بسیار جریح حکم که بر او کار را بدی آید و او را زائل میداد پس آنحضرت اصحاب گفتند

یا رسول الله تحقیق و راستی که ما امروز دیدیم کاری خد که از برای سعد کردی که از برای
تکزه بودی اول آنکه دیدیم که بی چاره او رفتی بی رد او کی گفتی آنحضرت فرمودیت آنکه ملا
حاضر بود و نه بی رد او کی گفتی پس من افتد ایشان کردم و دیگر گفتند که یکبار رفتی جانب
راست جنازه او را و یکبار دیگر جانب چپ جنازه او را فرمود که دست من در دست
چپش بود پس فر فر فرم ای ای که او فر فر فر فر فر فر فر فر فر فر فر فر فر فر فر فر
بر جنازه او و بعد از او رفتی و او را در طه گذاشتی و آنکه ترحم بسیار نمودی او را فرمود که تحقیق
و راستی بدانید که ام خدا ای تکلم شده بود که فر او را در عهد یک شفره و عذاب سخت کند
پس فر او را در عهد یک شفره و عذاب سخت میکند و این ترحم بسیار برای آن نمودم که از شد
فر خلاص شد اصحاب گفتند یا رسول الله این فرزند قبر و عذاب او از برای چه بود آنحضرت
فرمود که این عذابها برای آن میگرددند او را که چون بخانه رفتی باهل و عیال خود بد خلقی
کردی و رفتی غوی بر تنی که زندگانی را بر ایشان غم کردی و حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله فرمود که سزا خیر از سزا جز است که از برای طهارتی دوم است یعنی چنانکه سیوم از خلق بد
مود که هیچ چیز که از سزا نیست در روز قیامت در میان اهل نیکوی خلق بیت و آنکه
خلق از خلق او خوشتر نیست هیچ قدرش بر در میوه و نیست هر که او را به بد خویش
کار او بکشد بر در پس بودا خوی بدترین بلای جان بود ادم بد خویش از انسان بود و حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که چیرش بلای نازل شد از نزد رب العالمین و گفتی با همه
برست نیکوین خلق خوش با مردمان بیت معطی را آیت خلق عظیم اند و از اینها
رست خلق خوب با خلق خدا و نام همه را در حق صلوات سلام فرموده که تحقیق و راستی گفتی

سجاده و شکر و بیست و نه بار گفت که یا خداوند منم که با هر دمان و خلق بکنی و در زمان
و خلق خویش زندگانی میکنی **گفت** آنکه مشهور صفات کاملش خلقی منظم گفته اند و در
نخواستند زمین و آسمان گفتند بکنی کامل خلق را خلق بکنی که خلق بکنی بکنی
خلق کردی کامل را و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که روی کنشاده و خدایا و امیر
ت بکنی کسی که او را روی کنشاده ای هست و خدایت هم کسی را جویشی ای بد و من بدید
او و محبت او میشود که او را بدید و با او محبت در **بیت** محبت بکنی که از او بیوید
هر چند که پیش بر و پیش بر آید در تازی آورد که نقیض حکیم گفته که خلق بد و محبت
خرابی اسباب فتنه است و نقصان شدن قواعد جمیع در روضه الواعظین
آورده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که کسی که بعد از ایا مردم سلام از بیت کند
یعنی پیش خلق زندگانی کند چون میسر و تمهید مرده بود و فرمود که با هر دمان مدار و
خلق سلوک کردن حد فداست **بیت** با خلق بخلق زندگانی میکنی بکنی بکنی بکنی
ناقوای میکنی کامی هم کسی برادر از دست و زبان و آنکه شمشیر و کامرانی میکنی و محبت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی دوست میدارد کسی که او بر و بار بکشد و حق
نیکی بگوید و حق و صواب باشد و در تاریخ آورده که بغیر از حکیم میفرماید که رفق و مدار و حلم و
سما و مبالغه تا که با اسباب دولت و تمهید و مبالغه بنیان جرئت و دانستن و تنگی
کردن و دستمزد دشمنی کرده اند و دشمن میدارد و خدای تعالی کسی که همیشه مدار و بر کشتن
باشند و بدخوی کند **منظم** نه با نافرمانی خویش ده در سخن تو از داند و کسی در پیش کنی
محبت اندیشه کنی آنکه سخن گوئی به یکی گفتن بزم من نوی سخن خویش گوئی خدای

سجده

که در سخن است اصل از بکنی از نذران خدای بدخوی تو کن و زخوی بدخوی تو کن
تو انسانی طریق دیو و وحشت **بیت** بان روی تو کنان خوی بدخوی تو بکنی
خدا صاحب خلق منظم است چو هیچ از هر خدای بکنی و هر که عالم را برافروزی میکند بکنی
از در رحمت در آید چو کل هر جا که بکشد خویش بر آید شمشیر رود پس زانو نشیند
خمش این ناکی رویش نه بیند که کسی چشم خود بر کل نماید که خدایت یاروی کنش
چو خنجر برده بر رخسار بسته دارد و خویش خون بر دهنش بسته بکشد بکشد بکشد
درم از است بدخویان گرم نیست اگر بکنی دلی بر خاکساران که بکشد بود آن که بکشد
و هر که چون دلی یاری بیاری بود در فطره لعل بداری کاستان جل و کلمش جوی
بودی آب در رنگ از گری خوی **بیت** اندازد شاهد گل بزم این عیب که دارد سبزه زنی از خار
چو سودا رنگی از گری نداری چو حاصل رنگی بکوی نداری **فصل ششم در تعریف**
بیکو کار و کم از آری و آری آخو کار بیکو کاری و کم از آری برادر و دوست من
که بیکو کار و کم از آری باشد چنانکه فرود و قوت و لا و ر بود باید که بکم از آری و ر بود
باید که هر که بیکو کار و کم از آری بود مقامش در بهشت دارد و اگر بود که آن که از آری
نقیض چو شمشیر با اهل بیت مصطفی بود و حق الله علیه و آله در اخلاق محسن آورده که
از دین بیکو کار و کم از آری بود و در بهشت ران بر حرم آری بود و در بهشت کرد و بیکو کار
خلق و بر حق چون دید که جباهای قیمی پوشیده گفت که ای فرزندان سلطه این را چنانی
پوشیده که گوئی مثل آن پوشیده باشند و متوانند که بپوشند بپوشند بپوشند
آن خاد را چنان گفت تا روشن از بیکو خوی و بیکو کرداری و بپوشش از ساز کاری

سجده

و بر داری و اگر کسی درین سخن نام کند و اندک جامع همه اقسام خیر است **قطعه** نمبر بار
ز یادش بماند با هم آفریدگان خدای سازگاری بگوست در هم وقت خرد و نرا بپسند
نه سدره منار ای چیز نگاه باید راست گفت بملایمت و ملاطفت گفتند شکستار ای چیز جل تو
در گفت بهر داری و سازگاری **بیت** همی که بسیار شکل بود بر فتن و مداران سزا
فتن بنوان ساخت کاری بگری جان که نشان به پیر و ستان ساختن در آید که بچند
العفو و العفو العفو و العفو العفو در رو فتی الواسطین آورد که در
از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که این آیت وافی هدایت
جامع مکارم اخلاق است خطا نیست که حضرت حق سبحانه و تعالی حبیب خود را بفرماید
این خطاب است مایه گفت آنحضرت اندیشه نماید که فکر اسائی و کار مردمان یعنی امام
س در امور و بر ضرب و اخلاق ایشان بسیار خوب بود از ایشان کاری که در امور ایشان
از ایشان این آیه مایه دایم بیان معلوم میشود که اختلاف در طبایع انسان بسیار
است یعنی هر کس را که می بینی سزای خویش کرده و طبیعتی خفایه دارد اگر چنانچه فردی
در اخلاق او را با اخلاق خود فرار دمی و خود نمیکرد و باین واسطه اتفاق و کلفت خاطر
درست داده طبیعت را ازین بسیار از امر سد **بیت** که نکرده خلق باخوی تو راست
هر چو می مردمان سازی رواست پس در مقیورست صلاح گفت که هر کس باید در
استخفاف و با مشرب هم کس ساختن **بیت** کردن بهو کسی خراز و گو یا به چون مو باشد
از سبیل چو کوه هر مکر دان سبلی خود روی بر مگردان و بفرماید که اگر مکر کنی از
ایشان پستی عفو کن و هفت عفو را شفا بخود ساز و از سر کن و کاران در گذر

در رو فتی الواسطین او بر ده که امر الواسطین علیه السلام فرمود که هر داری یعنی
کردن بهر جفا می مردمان بپوشش میبای این کس است یعنی هر چو که به دشمن بروی جفا
کنه و تحمل نماید اگر از این بر ده که همه میبای اول بپسند به دشمن و وقت بهر مرد خود کاران
مصلحتی کردن با دشمنان ترا نشیدن میبایست یعنی کسی که با دشمن صلح کرد و مکرر جنگ
و جدل کرد با وجود آنکه دشمن با وی در مقام خصومت و جنگ است او در صلح زد و تحمل کرد
و بخلق خویش چنین میبای خود را ترا نشید و از قبایح خود را پاک ساخت
باینکه در عهد آن شده که انتقام از دشمن کشد **بیت** که در دست از کسی شکایت
وان در دست از دلالت بکشد زنها را با انتقام مشغول نشو بد را به خوشی گفت
باشد و نزدیک شدن مردم و باید بودن و عزت و حرمت مردم داشتن چنین
است **بیت** را اندکی بپوشید چه میباید از روی کرم که هر از آن میباید و اری
جفا داری چه چشم در اخلاق می بین او بر ده که چو حق سبحانه و تعالی اعیان را بیا
مناجات کرده که بار خدا یا مرا قوت ده حق سبحانه و تعالی او را بکرم و سبکی خویش قوت
داد و چون کفر را بیا فرید گفت ای مرا قوتی کردان حق جل و علا او را بهر دست خویش
قوت داد **قطعه** هلاک تو و دشمنی از دست یک لحاظ تو بخشد از آن خویش یک
چو نیاید به دشمنی بدر امر **بیت** نباشد بجز خوی میکنی صلاح ازین نشیند هم را سنگ علم
نبیو خلقت جمل را از آب علم لبیکرت زدلی رنگ سعادت بپوشد که از درون و از
کفران بهر جو باری که در دست آید بدوشش و در افکندن آن میشود جلد پوشش
بباد است و سخن کار تو بدشت تو کرده فرون بار تو بدشت بخیل کشن آن بار را

مکن چکر نفس مکار را **فصل نهم در تزیین** و البصیر اسیر خبثه کاهم ^{نشد}
از علم بی خبر تر متوان خورد و چشم بی خبر تر متوان خورد و هر دل سخت را منم کرد اندام
کبر در گم کرد و گدازد بی خبری تا آنکه راه در منقبت اندازد و در ویش را در کفر بر طریقت
فرموده که هر یکدم سبکی است و سبکی ای علاج خشکیها چو شکر است و طهرت و کما
بی خبران هر روز بزرگ است **میت** که هر یک چنگ دولت بنواید اندک اندک همان تانوی
مباری است که در بزرگ متوان گفت و در شدی فرار سید از هر یک سبک بکار
در تزیین هر یک که در مقدم است حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده
الايمان نصفان نصف نصف شکر یعنی ایمان را بدو قسمت کرده اند یک نیمه
بر است و یک نیمه او شکر و هر مقدم داشته اند بر شکر و در مقدم بر شکر بدین تفصیل
نقد اند بر هر چه **و در اول** اول آنکه عبادت شاگردی خطای خود است چنانچه ماه
سی که احوال او بر نیاید و او فالتش بعزت میکند و چون ثمت او بر امت مبدل
و بعد از امتی سبک کرده از بهر نیامد و راحت نیست شکر میکند و عبادت صابر
برای ثمت بر زرد و کار است و حسن رضای ملک همراهی بی فرمان میجو و کار سازد
مقصود خنده تواند بود و منیر علی السلام وی فرستاد که ای داود هر که مارا جوید یا بد هر که
روی بعد رضای ما بود طلب وی چنین وجود بود و غیبت وی محض شهود و در میگوید
که در موی دوستی ماکند و شب چند زنی که دوستان ما خواب و خور و چکارای داود و
دوستان می بینم که جز در گرفتاری در دل ایشان چیزی دیگر نیست شوق ستان سید که
در گاه من دارند مرا اندک اندک که چون شب در آمد نفس ایشان آسمانها را نور دهد اندک

ارواح

ارواح نقر با نور بخند چشما اندام دیدن هر روزند از شمع شوق و در و لبها را نورند
چون تربت سلطان شکر کند از جام قمر و صبح زهر نشوئند و هر که نخواستند و هر که نخواستند
چون علی السلام پس از ثمت چهل سال در ثمت بود چهار صد سال پس از ساربان ثمت روزی
چون علی السلام آمد و گفت که ایوب چهل سال است که در ثمتی و ثمت بخت بدل خواهد نمود
نکری بدو پیش و تند رستی بهماری ایوب علی السلام گفت باک نبوی و الله تعالی الله تعالی
مقاوم چون رضای و بود **میت** که باره کنی ز فرق سبک با قدم موجود شوم زشتی توین نمود
جانی دارم خدای تو کرده زخم خواهش بنیاد کنش و خواهش نغم ایوب بنی علی السلام چند
کاهی شکر طلبی بود و تادری غازیاد و کنداده بود و ثمت عجب رسالت باز داده بود و کما
که فریادی بر آمد که کاه کرد و شبانرا دید که ای اندر یار و زاری میکرد ایوب علی السلام گفت
شبان چه افتاده است گفت سبکی در آمد از دامن کوه و کار ایدر یارانشان و درین حالت
بود که ساربان در آمد جابه چاک کرده خاک بر سر بر خیزد و فریاد میکرد ایوب علی السلام
ای ساربان چه افتاده ساربان گفت باوی در آمد که اگر بر کوه زدی لبها را بشوی و اگر
شبان روی شریا کردی بر تران زرد هم را بملک کرد ایوب علی السلام گفت حسن الله و یا
بیزور اندر یار کن که با منی الله صمد و راند و جلد در خاترا البیوت گفت حسن الله صمد
ران بران ایوب و در آمدند و خاک بر سر هر یک بردند ایوب علی السلام گفت چه واقع شده گفت
مردم از ده برت در خانه هر منی بودند خانه بپرس ایستادن فرود آمد و همه را بملک کرد و گفت
و ایوب علی السلام ثمت بر اسب زاده بود و کاه کرد بر روی غلبه کرده بر روی در افتاد و چو در
و سجده در آمد و گفت باکی بنوی چون ترا دارم **میت** که هر که آید نباشد نه بدینا نه بدینا چون تو



دارم و بگویم سبب بنایید چون مال و فرزندانش برفت انواع بیماری و بلا روی بوی سبب
برگردید و راه رفت کرد و آید جان را جام ساخت و زهر بلا نوش میکرد تا شخصی سببش ملا
بگفت سبب نقطه بگشت و او بگفت نبود هر سبب چون زخم سوراخ شده و در آن بوی
و در رخت در بویان سببش آنگاه بگفتی از ایشان تعدادی خانه او کرد و دولت فریادتی بفرست
و گفت خداوند عالم جسم می شکستند هر چه که در حق من بود اکنون که در خانه بخت
از من رفت و نگردد انداخته خود را تا راجع مد **سبب** چون بود و جانی بفرمان بگفت تا بفرست
چنان خود کس را ندیده جان دل در کفتراتی مستی که **ابو یوسف** سلام گفت که بگفت تو بگو
باید که بگفت که ایام پیش در از نشاندن جان ملعون گونا اندیش خام طبع **ابو یوسف** سلام گفت
نیوی که از بلا بر می برانیده کن **ابو یوسف** سلام گفت که بخوانی یا که بروی زود و برابری
بملعون چون از **ابو یوسف** سلام نماند گشت زشتی را و سوسه کردن گرفت و در میان
ابو یوسف سلام از غیرت مبعوث گفت خداوند از بلا نمانم از طبع خام اعدا نام این تپتی
تا از برای انت که چون بختی گرفتار شوند هر کس و شکایم و زنده اند که بی نای کرد
و فرغ کند و از دوزخ نواب محروم مانند و قوی و بگفت که **ابو یوسف** سلام از بلا نمانم
بلا نماند زیرا که **ابو یوسف** را وی رسیده بود که ای **ابو یوسف** بفرستاد کس از آنها و رسول این
را التماس کردند و ملطف خود این ملا را بگفت و فرستادم چون بلا مقدم رفتی که
بب از فراش بنایید و گفت ای منشی القدر لاجرم پا و شاه عالم بزرگوارت را و بگفتند
پرو در وی بپوشانید و تقه چون مدت محنت بسر برد **جبرئیل** سلام آمد و گفت ای
بای مبارک بر زمین زن آگهی بر جنت خدا و شکرش بار و شکرش **ابو یوسف** سلام

بای مبارک

بای مبارک بر زمین زود و بخت بگشت و شده یکی سر و یکی کرم ولی گفتند که چشم من
وقت آشنا میدانم نزد بود و در وقت سبب کردن کرد **ابو یوسف** باره بر خود رحمت و بار
بپاشانید ملت نظام و بالمش زایل شد جوانی و صورت منیکو بوی باز آمد **جبرئیل** سلام
وی بپوشانید و نای بر سرش نهاد و زشتی روی غایب بود باز آمد چون **ابو یوسف** سلام
بیدیدش خفت در هم گریخت و **ابو یوسف** را می جفت و میگفت و **ابو یوسف** سلام
او را داد که ای ضعیف که ای مجلس گفت بیماری داشتم که گوش این مجاره بود و ویران کرده ام
ایام **سبب** که کرده ام آرام دل خود را از آن کم کرده ام و زخمتی بر من کس مبعوث جان کم کرد
ابو یوسف گفت که بیمار تو بگفتی حالت گفت و رحمت و جوانی شود **ابو یوسف** گفت بیا که **ابو یوسف** سلام
بجای بخت مبدل شد و محنت بدولت حق تمام مال و فرزندانش و جندان بوی و در جنت
نزد و جنت که مخالفت است آنگاه و اگر ایشان را بپایان رسیده شود هر کس در این
رام الا خلافت آورده که و اب می کند **ابو یوسف** سلام از رحمت رسول صلی الله علیه و آله گفت
میفرماید که چون بنده خود را بشمارد و او هر کند و شکایت کند بر و مان چون محنت باید
شستی بزرگوار است اولی و دوستی بهتر از دوست اولی و خوبی بهتر از خون اولی بوی سلام
کم و گمان کند که شد او را بیا زخم و اگر بپوشد بر وقت خودش رسام **و دو دو** بر زمین
گمان و بی مولا است که شکر انجم واجب جای خدای است که بنده خود نیست و محبت و فر
منت و محبت بدن و اوده است و اجبت بر منم که شکر آخر جای آورد و بر کس شکر این تنها
ه این است بر بنده نابغه شکر او خدای است که کثرت را زیاده کرد و هر در عبادت
نزد مولا جایگاه آورده اند که در خلافت **عز علی** السلام جوانی بر و زینهار مسجد آمد و **عز علی** سلام داد

حال برخواستی و برقی و بار با چنین کردی روزی سلام نماز بداد و برخاست
 یک بر دی زد و گفت چرا ادب نگاه نمیداری و بنقیب مشول میشوی جوان
 یک کرد و گفت ای سر خطاب پانک بر شکمگان زن بر سر کاران بخشنای آنچه دانی و حل
 رکات و در ماندگان چگونه میکند **دیت** تراشب لبش و طرب میرود و دانی که طای
 پشت بر دگر گفت ای جوان ما را از حال خود خبر ده گفت در ویش ما به تها رسیده
 ما به خیال هر دو یک پراهن داریم اگر دمی بی پوست من بپوشه بهمانم و اگر من بی پوست
 بهمانم روزی باید این پراهن بی پوستم و بخارانی ایم چون نماز میکند آدم زود میروم
 میگوید و نماز بکند از دیو اسطاعت کن از مسجد زود میروم و عمر و جماعت بکند
 نه نذر در بیت احوال شد و دست درم زد بر دوش آورد و بوی داد و گفت بگریز
 مع خود و سیال خود حرف کن جوانی در میان است و بخاند و در حال و قصر با عیال خود
 سیالانش گفت ای بی همت را از خود بگریز و سر خود را بشکارت بگرد و در ویش را مال
 و جعفر زنی بهر حق که اگر این مال را باز ندی بگریم روزی با لایقیم بخت و دنیا از آن
 کردیم تا از سعادت عقی با نغمه جان در مهارت باز داد چون شب و در اند خواب
 می خیزد از در جوانی از او داد که بر خیز و طهارت کن و بوی زهر در خواست و وضو
 زن گفت ای مرد ما بد ویش خود و لحنش و فرسند بودم و کسی بر احوال ما آگاه
 و اکنون چون از احوال ما آگاه شدند و قصر ما بشکارت رساند من پیش این دنیا بکند
 و با هم از حق حقا در بنجوا هم ما روح مرا قبض کند تو این موافقت میکنی گفت میکنم
 ما هر دو سر سجده نهادند و با حق مناجات کرده جان عزیز بخونیم **دیت**

خواهی سعادت ابدی هر کس فقیر کا و از لا تحف بعبوری توین شنید **دیت**
 هر کس که است که با و شاه عالم شاکر از زبانی لغت دنیا و مده کرده است که کس
 شکستیم که کلا زید بگیم یعنی یا بکنید ای فرزندان آدم که اعلام و آگاه کرده اند شای را بر کرد
 شما اگر شک کنید بر نمای من را بپایا فرزون کنم بر شای لغت را و و سبب علی السلام گفت
 خدا بانست تو بر من جد است ما من شکرا از اندامم گفت ای داد و شکرا لغت من بسیار
 راست اگر خواهی که بشکرم قیام غماین نتوانی ای داد و نفس خود را فرود گیر و گرفت
 به آن بود که پاک شود و جبرئیل اند گفت ای داد و اگر به دنیا از آن بپایند و کوبند شای
 تا بگذاردی که نفس بگذاری و بری گفت ای گفت اگر نمی خواهند گفت به هم گفت
 اگر هم خواهند گفت به هم جبرئیل گفت در شب با نوری سب و چهار هزار نفس است که
 تو بر بپاید و فرود میروند که منتی است از نهنهای حق شکا بشکرتا بجز خود بدانی و شکرت
 حق چنانکه باید نتوانی اما چون دانی که این لغت او است و حدیث آن کنی شکرتش کرد
دیت بنده همان یک زلف خورشید اندر بهر کا و خدا آورد و روزی مرزا و ار خدا و بر
 کس نتواند که بجا آورد رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس اعطایی دهند باید که مکافات
 و اگر نتواند اثر اناز که بر مردمان و حدیث کند چنانست که شکرتش کرده باشد **دیت**
 مرد و عیسا و عقی که احمالو فی الصابرون آخر هشتم بغیر حساب جانی و اة
 مظلوم معصوم عبدالله عیسی رضی الله عنه گوید که امیر المؤمنین علیه الصلوٰة والسلام به
 می شد بگرمار سید با سواد و زار بگریست و گفت این عیسی میدانی که این چه وضع است
 گفت که گفت که بدانی زار بگری که فرمود آمد و دو کانه بکند او و سر برانوی امام حسین

شماره چشم مبارکش بخوابید چون زمانه آمد که دست برخواست و مسکری نام حسن علیه السلام
بای پدینر کرد و اگر چه بنگ گفت درین ساعت خواب دیدم که جماعتی از مردان از آسمان فرود آمدند
و چاهای سفید پوشیده و شمعها در فلاد که در خطی بگردان زمین کشیدند و گفتند ای اله اند
هر کس بدانی فیما رسیده و در بای از خون دیدم درین محرابی که در پیش من حسین و زان خون برین
می شد و فریاد میکرد و کسی بغیر ما از این رسیده پس گفت و او را چاهها خواهم دید از ال بوی
آنکه روی مبارک سولی امام حسن علیه السلام کرد و گفت یا ابا سعید الله بدرستی که بدیدرت
چو رسد از ال بوسنیان مانند آن بنو خواهد رسید باید که هر کس که نزد هابیان بدرگاه حق آید
سجد و بی نهایت گفت قبول کردم ای پدر که هر کس **رباعی** استم در زمان محسن تا چه شود
درم بجز درت زده تن تا چه شود که نوبه بیکر کا مانیک شود از انک من و هر چه درین تا چه شود
و چهارم آنکه شاگرد شما و بر نیت و ارد که ما و اصبحت لیس منی فلا آلابی زیرا که هر چه بنید
شکر شکر بتری کند خدای تعالی است را بر روز باوه بیکر داند و آن نیت زوالی یا بدو
بر انما و بخت احدیت و ارد که ما و ادام الرب فلا آلابی خواجه آورده اند که حاج بودی طلب
الله سید جبر را برادر کرده بود و گفت ای شقی خود را چگونه می بینی چه گفت شقی تو می زنی
نه بر آن در میان چهار نیت که شکر آن بر من واجب است **اول** آنکه شکر کنم که عالم منی و
من **دوم** آنکه شکر ابر حال من درست است و بر ایمان است بخت نیست **سوم** آنکه بکارت
شش بر من درست است **چهارم** آنکه من میدانم که چون روح از تنم مفارقت کند رشت دم
و ججاج چون بدو رخ رفت و برادر خواب دیدند گفته خدای باز تو چه کردی گفت هر کس را گفته
بودم که بیا رم بختند و از برای سید جبر متقا و با رم بختند **و پنجم** تقدیم هر شکر است
که اگر

که اکثر انبیا و اولیا از نیت دنیا روی کرده اند و خواجه آورده اند که امیرالمومنین علیه السلام
و اسلام در مسجد کوفه بود یکی گفت تعجب دارم ازین که دنیا در ولایت دیگر است و بزرگ است
نیت و امیرالمومنین علیه السلام گفت می بینداری که ما دنیا را می خواهیم و ما بخندید دست دراز
کرد و دشمنی را یک بر گرفت و دوست وی کوهر داشتند شخصی گفت این چیست گفت این بیکو
بنی جوهر است بعد از آن امیرالمومنین گفت این را اگر خواستی دارم چنین بودی آورد
من آنگاه از دولت بر بخت همان شکست میزه شد تا بدانی که ایشان نصیب محبت را می
فرمودی کرد و اندخته اند محبت و ملا از برای دوستان است نه می که با او و خدای تعالی
و جبر را رسیده است خواجه آورده اند که روزی اسمعیل علیه السلام بیکار رفته بود و چون از
باز آمد حضرت ابراهیم علیه السلام اسمعیل را دید باری چون ماه تابان و خضای چون لعل
و قدی چون سر و خزان کرد و چهار حجره در روی و روی وی نشسته هر پدری چشمت بخت
آدمیت گفت من تیر در عقب می آیم **رباعی** هر دم فلک در دوزخیم دهنده هر کس که
مرا دجالم دهد با هر که بیاید من فراتی کند با هر که میاید و ما هم دهنده ابراهیم علیه السلام آن
در خواب دید که اسمعیل را می باید قربانی کنی این روز اندیشه میکرد که آیا این امر پس نیست یا خیال
خواب مزور را در روز و در نام نهادند چون دیگر شب در خواب رفت باز همان و الله را بوی
دند بدانت که اشارت از جانب حق است ان رب الرب طرف نام نهادند و ابراهیم علیه السلام
جبار جلیل را بر مادر اسمعیل را گفت که فرزندم بلند را جامه بپوشان و بر سرش را نشان کن
که شما که تا نامم را بر حکم جلیل اسمعیل را جامه بپوشانید و برادر بر کمره موی وی و
نشان کرد و بپوشید و بپوشید گفت ای جان مادر از بوی لوز بوی برنت می می بشنوم و نیز آنکه

بکدام همای میبرد و اندک دلم بر می آید که ترا از خود جدا کنم **ربا** ای مردی من ثقت بخیر و ابرو
من زخم بر من دلشیده زار مرد که مرکب من از رفتن خود و مطلبی من شش و شش تو مرا
را تو زنه از تو خلیل الله گفت ای ناچر کار دی و رکن برای من بیار تا جرکت یا خلیل
همای موجب مواصلاست و دوستی است و کار و دوش اسباب قتلست گفت شاید
ای باید کردن ایس بر من خبر یافته گفت نیست که مگر ای سازم و خاندان خات
بر اندازم پس نزدیک تر آمد و گفت هیچ میدانی که ابراهیم علیه السلام اسمعیل را یکی مورد کینه
بزیارت و دوستی میرود و ایس گفت میرود که ویرا کند تا جرکت کدام پدر بر ترا گشته است خلیل
گفت ایس گفت که او را خدای گفته است تا جرکت هزار جان بجز و اسمعیل خدای نام حق در راه
روان راه حق با **رب** چون است در ایجان من فریانی اندر ده او بگوید بخت جانی
ایس لعین چون از ناچر تو میگذرد و سوی اسمعیل علیه السلام کرده گفت پدر ترا میزند
اسمعیل گفت بیک شش جیت گفت پدرت بگوید که مرا خدای فرموده است گفت حکم فی
را کردن باید نهاد هر چه او فرماید حق است **رب** و لدا مرا گفت که خونت بر من
الغفم که فتوح است از آن نکر بزم یکدل چه بود و هزار دل فی باید تا می کشی با و بر خیز
چون اسمعیل و دیگران بسیار و میرا تسلیش میدهند و به جانب پدر ترا میروند
و گفت یا خلیل الله این کشت که مرا و سو می کند ابراهیم گفت ای جابر را و شهادت اسمعیل
او را بر اند و سنگ بر دانت و بر دی انداخت و از انت که واجب شده است که
چنان بر و سنگ ندانند پس اسمعیل پدر را و از داد که ای پدر تو قف کن تا من آید
روم که از کشتن باک ندارم **رب** بر سر باز از عشق ابراهیم تو آن آمدن ندیده باید بودن و

سبع جانان آمدن **رب** شش پنهان بگوید دوست کم ما میخواند شتره ما تا از اسم خست پنهان
آمدن **رب** شش ما را سر بریدن خبر جانان سنت است بر هر کوی طاعت باکی گوید
مدن **رب** چون ابراهیم و اسمعیل علیه السلام یعنی رسیدند ما و منی بکشد آشتند ابراهیم
خبر داد که یابنی ای آری نه انکس ام این آذو کت فانظر ماذا انزل الی سیر و خواب
دیدم که مرا فرمودند که ترا قربانی باید کرد و اسمعیل گفت یا آبت افضل صان تو من ای پدر
بزرگوار انکه ترا فرموده است بکن **رب** شش در این شفاء الله صبر بر این اسمعیل
ای پدر و رحمت و ابراهیم بدست من قیام نمای گفت اول انکه دست و پا من بکن
تا بر بود ابراهیم گفت ای بر حسن بکنی که بغیرت دوست میروی گفت ای پدر از آن بزم
که چون تر کار و حلق من رسد و با و آخر کنی کم و چانه تو خون آلوده شود و من سحای شوم
گفتی کم ترا از آن نکر بزم آلوده شود و دست از آن میترسم **رب** شش کن و بر تو ختم تا من
ننده شوم و زخم دکی بر خیزم **رب** وقت دوم است که چون بجای نه باز روی سلام و دعا را بشنای
و گفت این برسان در صبح و قریح که حکام کرستین او باشد با او مدار کن که بغراق من شهادت
سیوم انکه رفیقان و یاران و دوستان حلقه بکوی که در کل و ماد چون بکله از رویه از کل
من باید که مرا از خوشی بکشد ابراهیم گفت ای جان پد رفیقان تو و یکی تو بکله از اولاد ترا فرزند
ربا ای منم بی تو که پروای نمی دارم **رب** کا فرم که سر مانع دلی چه دارم **رب** که کلستان کز من
تو فرم باید در با حین نکردم بی تو چه یا را دارم **رب** انکه اسمعیل گفت ای پدر بزرگوار از تو دشتی
حق بجای از ما حای شوم ابراهیم بدل فوی دست و پای اسمعیل را بر بست خروش از سلا که برخواست
کنی بزرگوار انکه که ای خدای خداوند و برادر آتش انداخته و در رفعت وقت پناه بجز بکشد

این ساعت از برای رضای خداوند فرزند خود را بدست خود قربان میکند پادشاه عالم که
خداوند بزرگوار که ساکن باشد که او خلیل است پس بدیده و برگزیده منت و ابراهیم هر چند که در ملک
اسمعیل بجایه و قوت کرد و در آن کوست و پوست نبرد و اسمعیل میگفت ای پدر من این بچه
را در لبت چنگام چند قوت بیکم کار دانی پدر گفت ای پدر و روی من نگاه مسکنی گفت پدری
نمیکنند از که قوت کنی روی مرا بر خاک بن و کار و بر قفای من نه ابراهیم روی اسمعیل را بر قفا
نهاد و کار در آن بر قفای سر او میاید و قوت میکرد کار و بر سیکر و بد و دم کار و بر بالای نهاد و
کار و روی کردن اسمعیل می شد ابراهیم در غیبت شد و کار و از دست سپید افت فی الحال
بر دامن ملک خلیل سخن در آمد و گفت ای ابراهیم تو ام میکنی به بریدن و ملک خلیل ام میکند که
دین منی بود که ما گاه و از آن آمد که قد صدقت را و ای ابراهیم با خفت خواب خود را
زدی دست از قطع و قتل اسمعیل بدار نگاه کرد که بر شمس علیه السلام آمد و گوشتی آورد و گفت
ای ابراهیم دست دعوی داران تحت را بر چوبستی است این کوه سفند را و یای فرزند احمق فرمایان
ای ابراهیم گفت بدان خدا کی جان خلیل بفرمان اوست که از ترف عالم تا بفرمان عالم فرست
است و دوست فرماید که فرمایان کن فرمایان کنم و اندک کنم سید منوریده نباشد بلکه از سر زنده
اشق نبوده و آنکه در خبر مرگ تا چند روز بریدیم نرسائی آنرا که نباشد مراد اوست ابراهیم دست
یای فرزند را بکشاد و دست و پای کوه سفند بدست چرخش گفت ای ابراهیم اسمعیل را بگو
او را که کند زیرا که و عیاسی که درین ساعت کند اجابت خواهد بود اسمعیل گفت خداوند از مرد
مادر و زناست که هر که یکی داند و یکی خواند و بر رسولان و اهل حق آورد و بروی رحمت کنی پادشاه
عالم جل جلاله گفت رحمت کردم و پیام زیدم فضل بن شاذان است که در جگر که در لبت

و مرقی علی بن موسی الرضا علیه السلام و الفاشا که چون حقش را کوه سفندی فرستاد و
و ابراهیم علیه السلام از آن فری که در بیاطرش خطره کرد که اگر بدست خود فرزند خود را فریاز
نواست بگویم یا فرستادم پادشاه عالم جل جلاله بوی دمی فرستاد که ای ابراهیم از جمل خلق
دوست میداری گفت پدر که حیبت که نزد یک شواری دوست داشته تر خلی منیت
فرزند خود را دوست میداری ما فرزند او را ابراهیم گفت فرزند او را پادشاه عالم گفت فرزند
کناش حسین باشد که می از طفلان و بر آنجاری و زاری با فرزندانی و اعیان و بیاران کن
در دست کرد با بانش نه و جگر خسته و وفای او را نداشت کنند و عیال و اطفال و بر ابط
برند و در شش بر نره کرده شهر شهر و خلیه بکند ابراهیم بپوز هر جا فرماید پادشاه عالم
فرستاد که این کوشش تو حسین و ای که بدلی تو رسید در مقابل آن نهادم که فرزند خود را
خود قربان کردی و ثواب و در چنان قربانت کردم ای ابراهیم از آنکه بدست ثواب
بر ابراهیم خلیل علیه السلام چگونه است در تقی امام حسن عسکری علیه السلام آمده است که چون این
بانهید که او لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است و أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فلا یحفظهم الله
و لا یفترقون ما زنی شد رسول صلی الله علیه و آله روی مبارک با همی کرد و گفت
نیکوین بیا هم من جو زنده اماند باشا با خبر دهم کسائی که مانند ایشانند از جودان
گفتند بلی یا رسول الله گفت کسی که فرزند او را بدست چرخش را نهد و هند تا نقاد و و ما
ازدی جدا شود و نوزدیده ام حسیم را با فرزندانی و برادران و برادران و خویشان
ایمان نشسته و هر که زنجاری و زاری تمام کنند اصحاب گفتند یا رسول الله فرزندانی که
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای این نوع طایف باشند با وجود این شفاعت من امید

باشند و آن هرگز نبردند و ای برکشیدگان حسنی و انبیاء و اشیاء ایشان که خدا را از
نشان قرار است و چگونه چنین نباشد آنچه آن طالعان و کاغان کردند با جگر که نشان رسول و نور
خان علی مرتضی و سر و کسبه خاطر زهر اسلام **اورده اند** که ناشانی را دیدند که دست و پای و
بریده بود و میگفت خداوند مرا از منش و وزخ نجات ده مردم گفتند که هیچ عقوبت نمائند که با تو
مگردند با این هم از آتش و وزخ نجات میبطلد گفت میاید و قطع مرا بشنوی با این نجات
بودم که حسین علی را علیه السلام نمیدگردند من نگاه کردم امام حسین علیه السلام زیر چادر داشت و دید
نیکویی در وی بود و خواستم که بنده را بر او کنم دست بر او رو و بنده را حکم گرفت دست و پا
به بریدم نگاه اهدا تا یک نشد و در حد و برق و زلزله بدید آمدن بر سبدم و خود را در میان
انگندم خواب بر من نلبد که در حضرت مصطفی و مرتضی و خاطر زهر اهلوات الله علیه دیدم
مگر در بر کرد حسین بن شد و من و زاری میکردند حسین مادر را گفت ای مادر من مرا بپوش
و این ملعون که اینجا خفته است و ستمای مرا بر بریده خاطر علیه السلام بمن مگریت گفت
خداست که در گردان و دستها و پاهاست بهر او در آتش و وزخ کند از خواب در جسمها
و پاها را بریده بود و هر دو چشم کور شده بود از دعای خاطر علیه السلام هیچ بخت نمائند
آتش و وزخ **سیر دوم در بیان زهد و کفر و الدین** و صد رحم و خوبینا و ندان و ستم
و سکنان و همسایگان خویش و بیکان و مصاحبان و این السبیل و حرم نمودن و در
غلام و کینه و درین باب و فصل است **فصل اول** قال الله تبارک و تعالی و انما یؤتی
والله و لا یفترس که بفرستد و بالوالدین اخیلا غای پیروی الفتن لی و البیاتی و الما کین
و تجا بدی الفتن لی و الجا بدی ذی لیب و الصا حیر با تجب و ابن السبیل و الجا

مهاکت ایما نکم ان الله لا یحب من کان فحشا لا یحور و بر سید خدا را و انبار و نیک
بیکر بد با و چیز را از اقسام و غیره بر نشن خدای تعالی و شرط بندگی بیانی آوردن است که
بوده است واجب الوجود و داشت با منی و بدانی و شناسی با یک خدای تعالی است بی
ترکیب بهمتانی زن و بی فرزند و خالق ارض و سموات جاعل الظلمات و النور و رافع جن
و انس و وحوش و علو و سباع و بندگی کردن است که امر الهی را سمع و طاعت است و
و مطیع و متقوا با منی نه اند مرا و فر مان پا دشان مجید و جو و زری و بگری و طاعتی شده
هر چه خواهی کنی و خلافت شمع علی غایبی و بخت و معالی کردی و طاعتی و امید آمدن زشتی در
پیش کرد و جهت او عام است **سیر سوم** که در کتب کائنات کافر کردند بر دامن بگریختن نشید کرد و دیگر
آنکه میگوید کنید بهر و ما و رنگی گوی کردی بقول و فعل یعنی ایشان را بر زبان مکران و بوق
با ایشان است میگوید و مکرش میاستند و منی من نبش لا یقید و الا ایما و بالوالدین
خدا انما یفترس حدیث الکبر احدثها او کلا هلا فدا نفس لغما آف و لا یفترس هلا
و قتل لغما فو لا کبر ما و حکم کرد بر و کار لغوی ای محمد بر سگشتان پاکد میرسد مکرر
که خداوند یقی است و دیگر که نیکی کنید با پدر و ما و رنگی گوی کردی عبادت خود را با حنا
و الوین متفرق ساخت زیرا که ایشان سب خراب اندم وجود و ترتیب اولاد را که بر سبند
مادر و پدر و نیک تو به بر یک سالی و کبر سنی یکی از ایشان با هر دوی ایشان یعنی بر سبند و نیک
و حاجتگر کردند و محتاج نمونند پس نکوی ایشان را اف و این کلام در جرات که کسی از پدری تنگ
آید یا پدر و کران کرد و با بنایا کی آورد شود و با یک بر ایشان عزت و سخن ایشان را جواب
حق سبحان و تعالی فرمود که این کلام در جرات مرا ایشان را یعنی اف گفتی و جواب بر سبند نکوی با ایشان

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَقُولُوا لَا تُخَيَّبُونَا إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ كَلَّمَ وَاللَّهُ يَخْفِضُ رُوحَهُ آورده
 که شخصی سوگند خورده بود که با خویشان ملک بخورد و با ایشان قهر و اصرار نکند و مطاعا بایشان
 نیکویی ننماید حتی بجای آنکه ازین منع نموده است و فرمود که باید سوگند بخورند خداوند را
 افزونی و زیادتى از شما و خداوندان و دستگاه توانایی و خرافاتی در مال یعنی سوگند بخورند خداوندان از
 وفای و زیادتى از شما و خداوندان و دستگاه توانایی و خرافاتی در مال یعنی سوگند خورده اند که
 نهند نفقه خویشان و درویشان و محتاجان و مهاجران در راه خداى تسک و با ایشان احسان نکنند
 و یکی نمائند و حال آنکه خویش هم میکنند است و هم محتاج هم مهاجر پس سوگند نباید خورد که با
 کسی نیکی نکند و صد رحمت رحمت کند و در کار هم اخلاق آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که
 صدقه دادن بغير خویشان در سنت هرگاه که ایشان محتاج باشند و باید که سوگند بخورند که از ایشان
 صادر نشده و روی بگردانند از انتقام ایشان یعنی اگر شما را رخس خاطر واقع شده باشد از
 جانب خویشان از آنکه بزنند و بکشند از آنکه بدل نکند و در پی آن باشید که انتقام از شما
 کشید یا دوست بخشد و بداند که خداى تسک میامرز و شما را پس شما نیز از سرگشتگان خویشان درگذر
 رید و خداى تسک آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام و مهربانیت بر باریان که جرم کم کرده
 اند پس اگر میخواهی که از دوزخ و عذاب و خلاص شوی و نجات یابی مطیع امر خدا باشی و هدیه
 رحمت رحمت کن و ایشانرا خوشتر و گردان و با ایشان رحمت کن و اگر خواهی که کثرت زیاده شود
 و اظمت تبایر افتد بصله هم بخورند و در عقب راه و ده که نقل است یکی آنکه حضرت حضرت با محمد
 باقر علیه السلام و عیسی و زکریا و قس نام علیه السلام فرمود که او را سه روز نماند بعد از من و زکریا
 در خدمت امام علیه السلام گفت که یابن رسول الله من اولاد دیم فرمود که او را طبعند آنحضرت

فرمود که از شمس من که زنی چو عمل کردی گفت که منوالی شستم که دایم بوی زهر نسکندم و از
 با و برساندم از آن تو بگویم و دست تقصا نمودم و او را رعایت کرده بخشنده بودم و خوا
 طریقی او نموده خوشحال ساختم تا ازین راضی نشده و مرا دعای خیر کرد امام علیه السلام فرمود که ای
 جوان سر و زهر بر تو مانده بود و چون هدیه رحمت رعایت کردی و رحم با ایشان نمودی حتی بجا
 و تسکاسی سال و دیگر بر تو افتاد و راوی گوید که من تا رنج نهادم سی سال تمام شندی زیاده و
 کم بعد از آن او در گذشت پس حکم ایات فرخانی و احادیث حضرت رسالت نبی صلی الله
 علیه و آله واجب شد که راری است نمود و ایشان را خوشحال ساختن و غزل ایشان رفتن و
 شادی بدل ایشان رسانیدن رضای الهی است و رضای حق واجب دخول نیست چنانچه آورده
 اند که نبی از شش ماه مبارک رمضان امیرالمومنین و امام المقتدر علی بن ابی طالب صلوات
 الله علیه و آله تسک کرد از حضرت رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله چه بفرمودی
 که بر من مجید را شریف داده و خوار علی را شرف کرد ای خواجه عالم صلی الله علیه و آله اجابت کرد و فرمود
 شب در آمد بعد از او از نماز خواندن او در جهان منور شد حضرت شاه ولایت پیغمبر و آن
 شب در خانه آنحضرت افطار نمود و خواست که برون آید خاتون حضرت خاتمه زهرا علیها
 السلام التماس کرد و گفت ای پدر من بر گوارا شب مهمان علی بودی فردا شب مهمان من باش
 خواجگان کائنات صلی الله علیه و آله اجابت فرموده شب دیگر برای خاطر خاطر علی السلام بخوان
 شد و افطار نمود چون خواست که بیرون رود امام حسن علیه السلام گفت ای جد پدری که از مهمان پدر
 و مادر من شندی چه باشد که برای خاطر من بیای و فردا شب مهمان من باشی خواجگان عالم
 الله علیه و آله اجابت کرد و شب دیگر از برای خاطر امام حسن علیه السلام بخوان ایشان آمد بعد از افطار

و آب انرا شل کوه اجد به بنده خواهد رسد و بگرداند این که خدای تعالی بفرستد که در این راه
بوی خنجر ساخت که دست پس تو مدارد و از تو خواست می کند روی را در هم کشد و بگوید
در چمن دیار و بزم زبان مرغان و شکری بجای اگر ترا همچون او خنجر خلق ساخت و بخری
یا حسالی که بدو و شش میکنی قرب را منظور دار که برادر خدا میدی و تو این است و بگوید
خواهد شد بگوید خنجر خلق نکردی **سید** بزرگان رسانند خنجر خبر که خبر کند که خنجر که کند
بخری بحال دل خشکان در کمر که روزی تو هم خنجر کردی مگر فرو ماند که از درون خانه
من روز روز و ماندگی یاد کنی بخواننده از در و بگردان شکری این خواننده از در مرغان و اگر خبری
مندان شسته با نخی و با ندهی خنجر خوش و ملائمت و ملائمت در و شش را نیکی کن و
در و شش او را سر زش میکنی که از شش تو دل از رده رود در اخلاق عیسی آورد
از کلمات عیسی صلی الله علیه و آله که هر که سایل را از در خانه خود محروم کرد اندک کمالی
نشدگان رحمت بمنزل او در نیانید و نفعی که بدو و شش میرسانی یقین و تحقیق
بدان که آن و شکری تو خواهد بود در روز قیامت **آورده اند** که فردای قیامت چون
بنده ز نار یکی و سختی بماند صورتی زیبا باشد که بیاید و دست او را بگیرد و از آن معنی و مانگی
بیرون آرند و بگوید که تو کسی که جنس تو بر روی و خوشنودی و این نیکی
می میکنی که بدین آن صفت تو ام که در و شش داده بودی از برای روز در ماندگی ام که
در بیشتر آدمی مکاران بهتر بختی پس آن بنده حیرت و شمعانی خود که بر بیشتر ندادم
سپهر ام در از شش زشتی خود او شکری تو خواهد بود و از آن خواهی یافت که و
تقدیر منو الا فیکم من خیر یخبر و لا یخبر الله بیدار در راه خدای شکری کن و بگوید

و شیان رسائی آن رده خوش دند که من جاء بالحق من عند ربی و انما انا نذیر فان
خواهد بود که بماند کمتر یغفر و صلی الله علیه و آله یاق سبحی سحر زبان در فرات و تفرقات
دست باز در بیدار و بیدار و دست و در بر از پیش و کم تقیر میکند که بعد از او در دنیا
وضع میشود **آورده اند** که در روزگار پیش پا و شاهی بود و جبار و شکری را در و شیان را در شیان
شش منادی کرد که هر که در و شش را بخری دهد دستهایش به بر تداوی آنجا که زنی در وقت
چاست طمانی در پیش داشت میکنی بر دی بگذشت و از وی طعام خواست گفت تبرسم
که دستم به بر بند میکنی الحاح کرد و سوگند و از زن دو کرده مان بدو و شش داد و خبر پایشان رسید
فرمود تا شش بر بند زن چاه در ماند و تند روزگاری بر آمد و روزی آن زن که در خود را
در آتش شش گرفته بود و بفرستند که آبی رسیده است که آبی بیاشام و در آب نهاد و
کش در آب افتاد و غرق شد و فریاد بر آورد نگاه کرد و دو شخصی را دید که در میان آب فرستند
و کودک را بر برون آوردند و گفتند دست ترا چر رسیده است زن حال و حال خود باز
گفتند منی ای که دستهایم از آبی تو دارم گفت چک و خود ام گفتند دستهای خود را در آسین
کش دستهایم را آسین کشید و کار کرد و گفتند دستهایم را بر برون آورد و هر دو دست او
درست شده بود و زن گفتند ما را قیامت نامی گفت که گفتند ما آن دو کرده ایم که بدو و شش داد
که بپس آن دست به بر بند و وقت در ماند گیت آیدیم و کودک را از ملامت بر تانید
دوست ترا با جای او درم من کانی الله که هر که باشد خدا را بکشد خدای امر او را **سید**
فرموده علیا نان داد دست در بر دی دوستان بکش دست **فصل ششم در بیان وفات**
عبد کان قال النبی صلی الله علیه و آله کان یومئذ یلقی بالقیامه و النبی صلی الله علیه و آله

عازله و كان كان كافر حضرت رسالت صلى الله عليه و آله فرموده كه هر كه ايمان دارد
بدان روز قيامت پس بايد كه گراي و اورد همسايه را كه چه كافر باشد و بنزد حضرت رسالت صلى
الله عليه و آله فرمود كه بدانشي و تحقيق كه عواره جبرئيل كه في ابدن من شفاش ميگرد و ربا ده همسايه
هر كه آن شد كه بعد از فوت همسايه برات ببرد **در رفته الو اعطين او و كذا**
رسالت صلى الله عليه و آله فرمود كه رحمت خداي بزرگي كه ياري كرده باشد همسايه خود را بگو
فرمود كه بوي نيت با نيت سال راه ميرود و بوي نيت است و كسي كه او همسايه را بگويد
بزيان و شتم و قتل كند و بدو بخوي كند با همسايه چنانچه همسايه از نزيان او نيك بگفته
رخت از آن مله و كوچه چاي ديگر كند كه آن **شكر الناس عند الله مثمنه** خست
شكر الناس انفسا و شش رسول صفر نموده بدترين مردمان نزد خداي تكا از دوي رفته
ن كسي است كه دو رشتند از مردمان از رشتي گفتار او و در رشتي خوي او **سبت** بدتر
ن خلق نزد حق بزيان نيت با تو كويم كيت شناسي آن بدخت را انفس كز رشتي گفتار
و بدو خفتن خلق بپرستند و بپرند از كوچه او رخت را و حضرت رسول صلى الله عليه و آله فرموده
همسايگان را بفرستند قمي استند كه ايشان نزاره نيت است حق همسايگي و حق خوشنود
و حق اسلام و قسمي كه دوش دارند حق همسايگي و حق اسلام و قسمي كه يك حق دارند يعني
حق همسايگي دارند و بس و حد همسايه را چهل خانه فرموده اند و بعضي چهل كز و مطلقا از چهل
حق همسايگي است كه از ده فر بر بنیان نهانده و هر چه از بدني خود در و اندازند همسايه بترسد نه كند
الذي قطع بيلك لا يؤمن بكتب الله و لا يؤمن بكتاب الله و لا يؤمن بكتاب الله و لا يؤمن بكتاب الله
مسكلم بان كسي كه چنان نيت قدرت اولست كه مؤمن نباشد بچند كه كه دولت دارد و از

همسايه

همسايه خود يا از براي برادر خود آنچه دولت ميدارد و از براي نفس خود يعني هر نيكی كه از براي
خود بخواند از براي همسايه خود نيز همان خواهد و از براي برادر خود نيز همان **سبت** گفته
حق ذات محبوب حق آنكه نفس و جان من در قبضه تقدير اولست نيت مؤمن بنده تا دولت
دارد و هر چه چاره يا برادر را بچند از براي خوشي دولت از حق همسايگي يكي ديگر است كه وضع
هر از نتيان كني و اگر كسي در صدر دان باشد كه فري و شدي همسايه او رساند و وضع
كني و از نيز هر مويي مفرت نرسد و ائين باشد مرض و ميرت و مال همسايه از تو كه لا بد
خل الجسد عند الايمان جاز لا يؤمنه يعني در نرد و در نيت بنده كه ائين نباشد متنا
او از ملا و نرد و را **سبت** در حق همسايه و از كشته قرآن و حديث آنچه نوضع و الله ديني با
آند و نيكده اند كه نزاره همسايگانا اعلمند و رجايد در نيت از قول شاه ايتيا **در نيت**
پيرشس چارون و يكي ديگر از حق همسايگي است كه چون نزاره الله اجابت كني و اگر چنانچه
شوند دست ايشان كيري و اگر معيبي واقع شود بفرست بروي او و ده همسايه دهي و اگر
خست شوند بعبادت بروي او امير المؤمنين صلوات الله عليه فرموده كه بهترين حشرات
يعني نيكو ترين ملها پيرشس چارون است خصوصاً پيرشس چارون كه پيرشس **در رفته الله**
عطين او و كذا كه حضرت رسالت صلى الله عليه و آله فرموده كه هر كه پيرشس كند چارون پيرشس
راست سهرگاني كني نمده كه ببرد و چارون چارون پيرشس چارون پيرشس چارون پيرشس چارون
و مله كند و از براي او نقتاد و از او نقتاد و از او نقتاد و از او نقتاد و از او نقتاد
و استغفار كند براي او تا روز قيامت **سبت** از ره خلق و نزاره خواه ترك و خواه فر
الي نوارا نالوني تا نوارا نزاره پيرشس او رده الله اعلم او رده كه رسول صلى الله عليه و آله فرموده

سوز

جنبش بوی مشک آید و یازار بدر کوفت زردانش باد بر نو که مرا برانندی دادش که از
 بی و دندان بگرین چون بر مراد کوی صاحب دوشان کبر هماد برترک ازهر است
 که اول با بر کان جنبش است **بسم** کس در آب پاک باشد از کجاک جوی خاک پاک
 زبر که که اهل الله و کابر و بنی کمال که حاصل کرده اند و قدر و منزلت ایشان زیاده شده
 و رفع یافته اند از ان بوده که صاحب هالیان بوده اند و جنبش با بر کان بگرده اند و
 است ایشان بجان و دل کرده کوی دلت از میدان سعادت ر بوده اند **بسم** ناز بر کانت
 بیاید کشید **بسم** یاد بر کی توانی رسید بر کیش از صحت صاحبان **بسم** بد از کریم
 خاکی بجهتی کمال که خاکی در دامن سنی کند **بسم** که کند محبت نیک اختیار آید شش از دفر و درت
 بکار و فتنهان گفتند که صاحب هالیان نیک است **بسم** از دنیا و چه در دنیا
 است و نشاند است از بهشت بواسطه آنکه فر دنیا و آخرت از محبت و صاحب او جا
 صلی میشود بی دلیل لبوی اثبت نتوان رفت پس صاحب هالیان و غیره خواهد جنبش
 است که یکدم در خدمت او بر برده روح را از قوی و هی و سخنان و سبب بر چون در اید
 از لفظ کبر باد او بیع رضا قبول کرده در رشتن امید کشیده و بزه که نشو آه کرده در کوشش
 محض کوشش و دنیا و آخرت خود را بدان معور سازی و از درخ خلاصی یابی **بسم**
 یاران بهشت محبت یاران هدم است **بسم** بود از بار نامنا است **بسم** یکدم که در حضور
 عزیزی بر بری و بیاب که حیات جهان حاصل ندیم است **بسم** و نیا خوش است و مال برتر
 است و تن شریف لیکن رفیق بر همه چیزی مقدم است **بسم** هر که چشم و کوشش و دوان و
 آوست پس و بگو که بصورت نرزد آدم است **بسم** آنت آدمی که در حسن صورتی

بسم و برت

ما سلم و برت و کر خوصو عالم است **فصل ششم در ترفیع صاحب خلق بدست بهمان**
کسب دوقل هم آینه میاید است که در دنیا هر یلید و محنتی که بر سر فرزند آدم آمده و می
 آید بگر و موانع از تبه ای از جنبش تا انتها از مشوقی صاحبان بیکه فیسوف درم از نو و کلا
 و سیم بد نهاند **بسم** خردمندان عالم را نصیحت زد انایان جنبش بایک نشیند **بسم** پاری رقیب
 سیک کاف و نای سبک حدیث آوریدین **بسم** بدندان مهره شاد رافتن **بسم** لبش مر از لب لعلی
 نباض میبند و در لبش کردن **بسم** بدست خود و سر خود را بر بدین **بسم** از آن تهر بر و یک فرزند
 که روی اهی از دور و بدن **بسم** که بعضی مردم سبب حقیقت عقلی که دارند با ایشان صاحب نشد
 اند و هر ستری که داشته اند با شرا در میان نهاده اند و تا آخر بواسطه اشتباه خود که با آنها
 در میان نهاده بوده ضایع شده و الله و صاحب بداهی ماری است که اندر دوق اپر از زهر عقلی
 باشد و بر دوش بر نقشش و نگار جنبش در حدود است که او را ضایع کند و اگر جنبش و عقل
 ظاهر دوشش میکند و دوستی امتیاز بد فاما در باطن و شکست جنبش همیشه در لب است که او را
 فریب دهد و مگر کسی کند که او را بپای کوشش و محبت سوا این او شود و این سیاره از آن غا
 فانی و چون از ساقبت کار خود فرود نشود و در وی بودن که با او تواند بود و دونه پای کبر و کلا
 قدم بپای او رفتی یافته الله خلاص شد با فقر و در محکوم امر او بایش بود و با بر و بر صاحب
 کند و اگر خود را که خود را خلاص سازد با انواع ملایه و تمهید کوشش که خدا کرده در تصد جان او
 نیست و خدا می کند که از این نوع می لطف کند و کسی را که بقدر عقلی و خوشی است
 و دید و نظرش نیاید است **بسم** از این صاحب شود و از ایشان **بسم** از کبره آفتاب نماید بواسطه
 آنکه محبت اشرا و موهبت و میادان و بقدر و در اشرا میکند خدا که اشرا بر او **بسم** شک اند **بسم**

نوا

مکن تحقیقی هر بدست که دزد و دزد و طبع تو خوبی زشت نشوی از بدی بزرگی اتی از این
دزد نبودت آتی چه خوش گفت و همان صفاتی در رنگ که آنگو در دزدانکو رنگ و از این
مرحق مصاحبت آن بود که همان با فرعون بجای آورد و چنانچه شامل این تعریفی باید کرد
از و اخلاص فرعون مردود و مطرود و مصاحبت و همتی با ثامن ملعون که فرعون طاعنی از نشوی
ثامن نابکار که فرعون در خلاصت مانده و چندین هزار بندگانش خدا را از نشوی آن حرام زاده
که گناه ساخته بود و طریق خلاصت پیش گرفته بچشم رفتند و عاقبت الامحق مصاحبت میداد
بود که ثامن با فرعون بجای آورد و با چندین هزار لشکر چشمی بانش فرق ساخت و این
فقرت بستی احوالی است که چون فرعون ملعون طریق جهالت و خلاصت پیش گرفت
و شیطان آن بدیخت را در چاه خلاصت انداخته لغزه انار یکم الاعلی بر او برده و ملعون انوش
کرد و در تقیر از او ده که در لطیف ند کرد دست که ابلیس که این سخن شنیده از فرعون که ملعون
خدا میکند گفت مرا طاقت شنیدن این سخن نیست من و ملعون عزت کردم که از آدم بهترم این
هم ملائمت رسید او که چنین لافی بنزد کار او یکی از رسد القه قهرت حق سجده و کتک
صنعت که شب آن طاعنی زشت و بر سلامت تا او را نصیحت و بوعط از جاده خلاصت
دست گرفته بطریق هدایت رساند چون موسی علیه السلام به نزد فرعون آمد و آن بدیخت را
با سلام دعوت کرده و بجزات و ولای و بر بن بوی نمودنی الجمل و دل فرعون نرم شد بگوشت
اسلام حاصل کند با موسی گفت که من آتش با خالصان خود و صلاهی بر بنم و مشورت کنم و فردا بنا
بریم در جبرده اسلام و رای موسی علیه السلام از پیش فرعون بیرون آمد فرعون با گمان گفت که موسی
آمده و مرا دعوت می کند باسلام و معجزات منبیا میدهد و کسی را با او عیب نیست و بدو عیب نیست

و چه صلاح می بینی تاکنون ملعون گفت که ما را شک می آید که بعد از این نیکویی بجای آوردی چه بدی
بدیست که در چوکی خداوندی کرده و آن ملعون چهار صد سال و ملعون الوهیت نموده بود
و تمام اوقات بفراموشی و خور و دل که زاننده که کسی بدو نرسیده بود و همین قدر سخن دل
فرعون را که در این **سب** هر گز زنگ و سخن گوید آن کن که بر زانو زنی و دست تعابین کرت برای
نماید در دست چون **نر** از او بزرگوار و راه دست چپ که پس ای عزیز این مقبول مصاحبت
او بر نه فساد و خدا از اوست و نما و کند و مشهور و از فضل بدش این می باشد و مشهور
با اینان میکند و انشای سر خود را با اینان می نمایند که مصاحبت بدی که صلاح کسی را نخواهد بود
که مصاحبت بدی که شیطان است که جلیس الشیطان **سب** زانکه خویش است بزرگوار و شیطان
بدیخت همتی بد بود شیطان از او باید که بخت و اکار بدی گفتند که ملافی با ازها
حب بدست چه که ملافی یکبار نشین بزند و مصاحبت بدو زنی صد بار نشین برساند **سب**
بخود می گوید هر قدر گفت **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت
بکند **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت
آید از دیوار مار جبر بر می دید **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت
لقه جان از گفتش بر بر بدن **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت
رستن از گدیش **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت
نشوایی **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت
جاودان باشد نموده **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت
سب مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت **سب** مار بد که مار بد گفت

آوردید و دلخوازی کنید که ایشان از شهر و وطن خود دور مانده اند و از خویش و تبار خود جدا گشته و در غربت گرفتار شده اند پس بنا بر این اعتبار از امر بخوانید و در ششای کنید **سبت** در ششای کند بر زبان کسی که نابوده باشد لغت سببی در اخلاق محسنین آورده که کجایان است در سبهان منکر که گویست در کرم خود به بین که مقتضی حجت و حکما بین معلول است که یکی از اکابر و اقدمش آید و از مشرک خود بیرون رفتن بقصد بنی قریس نزد دل کرد و سبیل مالک بن عوف بود و او را شناخت و بر بنر کی و شرف او اطلاع نیافت و شرا بطه اکرام و تنظیم بر وجهی که لایق او بود و تقدیم نرسانید انکس آن جام زهر را بخرج نمود و از آن بند رحلت کرد مالک را معلوم شد که او بود و بسیار شرمند و از روی اعتذار در بند و نوشت مضمون آنکه شمارا شناختم اگر در هر اسم خدمت تقصیری کردم کرم شما عذر خواهم **سبت** پس مفعول دارم **سبت** چگونه بر نرفتی است بر آورم بر دوست که خدمتی بفرمایید و از آن بفرموده در جواب نوشت که آنچه از من اتماس کرده در قبول عذر و عذله مکن که صدق خبر چندین گناه یک عذر خواهم میگذرانم اما آنکه ترا شناختم سخن نامتقیم است و از شنیدن کرم دور چه هماننداری و رسوم اعزاز و اکرام یا استراف و اعظام مخصوص داشتن از شنیدن مروت و درست شرط بمنزله ای است که چون اقباب بر هر کس نامند و چون باران بارند جابر یک قطره بارند اگر سبهان بزرگست خود حق بزرگی او رعایت کرده باشد اگر کسی او را بزرگش کند که چه اکرام و احترام کردی **سبت** سبها بزرگتر باید داشت از ره مروری خواندنی بزرگست لایق خدمت حق آن خود یکمائی آوردی و در جهان نیست کسی بخود اهدا گفت **سبت** در جهان و ای این کرم کردی قضا خدای تعالی را در دنیا و آخرت عزیزتر کرد و اند و از مسافران انعام

و عاکنید

و عاکنید ناز برای شما و عاکنید که و عاکی ایشان مستجاب است و در حق مجاور **فصل دوم** بیان رعایت کردن و ترحم نمودن در بار انعام و تکریم **سبت** لایزال رحم الله صلی الله علیه و آله رحمت بیکند خدای تعالی بر آنکه رحم میکند بر مردمان **سبت** با وجود درخت و نخلان رحمت و رحم کند کرم ذرات موجودات را شامل بود از خساره هر که نارد رحم بر خلق خدا از بی رحمت حق مانده بر ساحل بود و پس بنا بر این رحم کند و شفقت نماید بر زیر و ستان و زمینها و اسیران که بر دست شما گرفتار اند و بنده درم خریده اند **سبت** بکشتیهای بی کشتیها بنده بر تو در ری از ششای کند بر تو اگر رحمت کنی بر زیر و ستان نماید رحمت خود بر تو و ان اگر رحمت زحمت داری تمت آنو هم بر دیگران رحمتی بفرما آورده اند که یک بزرگی از بزرگان و بین بزرگی اند خداوندان نعمت بیکد زنت و بد که بنده را دوست و یار است و از خود بیرون و جو روحانی کند گفت ای جوان خداوندت کما بهیو یونی را بر تو میگویم که دانیده است و ترا بروی تعلیم نموده و شکر گفت یاری نشانی بجای آورد و چندین ظلم و جفا بروی روا داد که تو ای قیامت میا و آگاه از تو نبهر بود و تو شرمنا بری **سبت** بر بنده بیکد زنت بسیار چه رشتی میکنی و دولش مبارز او را تو بد و درم خریدی **سبت** از خرد نقد است از خردی این حکم و نزد در خشم تا چند نعمت از تو بزرگتر خداوند ای انوار از سلطان آنو ششای زمان ده خود دکن فراموشی **سبت** در وصفه الله اعظمین آورده که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرموده که ایران عیال خداوند کار خود ندانسی کسی را که انعام فرموده باشد خدا ای کتا خبر و نفعی داد بر بنده کان خود ندهد و بهر ریاضت نماید که محتاج خانه و دیگران که در منزلت و بدشد که آن نعمت زوال یابد و بفرقه و بنوا این معنی را کرد و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رواست که فرموده که ایام جبرئیل بن سفارش غلام و کزک میکرد و بهر بنده که مرا کسان آتش

گرفت و بلی در کردن آویخته و تیری در میان کرده آن سیر گفت ای ملعون اینجا بکنی و اینها از
جیبت ایست گفت هر روز بدین فاعده بید مسجد روم و هر یکی را از اتباع خود در مسجد فرستم چون در وقت
جواب سلام بدین من و وال تربین بر طبل و موسه زدم از وی مسا و از برون آید و از اول این
که الطَّلُوعُ الطَّلُوعُ بگویند کسان رسد که ایشان بمجملات طبعها دارند بگویند با خود که اگر مسجد رفت
بگویم و منافع طایر ما بیازد اند و او را از ترفیع از ما باز گرداند و او را بحد برون آید بگویند من گریه
نموده و در زیر علم من جمع آید اگر بر همین طریقی باشد چون بدر مرک رسد این تر زدم الو و را بر یکبار
زدم تا در چهارلی و رنگ و شربت افتد و بی ایمان از دنیا برون روند این حکایت خوانی شد
حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله فرمود که مَنْ كَوَّنَ لِقَبِي لَاحِلٌ يَنْشَأُ وَهَبٌ لَنَا
و غیر لقی هر که عالم را از برای مال او نوازش کند و تعلق نماید و بهر و از بدین او برود و تعلق
گذازد که دو چیز از برای است که آونی را هر چیز است دل و زبان و کالبد هر گاه که نوازش غو
مادر را و فعدش برای آن باشد نه از برای خدا تعالی است و بیش برفت او از روم که از طبل
بر آید این بکشد که الطَّلُوعُ الطَّلُوعُ هر که احصی دنیا در دل بگذرد بجا و در اگر اینجا توقف
کم دیگران بیع و شری کند در بازار و محو و فایده برسد من مردم تمام زود مسجد برون آید و در طبل
من بکشد او را میگویم که از آن طبل برون آید این بود که الْمَنَعُ الْمَنَعُ چون این آواز بگویند
رسد گویند این مسامحت در روئیت و مسامحت سوال گشتند و ما را چیزی با نیت باید داد زود
بر خیزند و از مسجد برون آیند و بر سر علم من در آیند چون مسکروه را برون آیم اهل و ذکر و طاعت
مانند من گویم که من خیل خود را بر سر شما خیل خدا میدهند و بندگان تخلص او میسپارند ای طایران
که در حق باشد و تا آنکه ضرورتی واقع نشود از مسجد برون هر یک که خان متعلق است **و در جواب**

و ثواب هر کسی که از مسجد و در آن روشن کردن آنجا بکشد صیاح الله من
الله و اليوم الا خیر فاقام الصلوة و اتی الزکوة و لم یحش الا الله فیسق او
لیک ان یقولوا ان الله یضرب من یشیت من عمارت کند مسجد های خدا را آنکس که بگوید
یا من یجد ایضا و ایمان بخدا تمام نیست تا ایمان بر رسول وی نیاید و بر و را هر که میماند
بفرموده که بعد از معاد را ندانست و است نیست از و تو بگوید مسجد پس از معنوی این آیه گویند
چنان معلوم میشود که تا کسی اصول خمس که آن توحید و عدل و نبوت و معاد است ندانست
نماید او درست نیست پس اول معرفت الله حاصل باید کرد و بیای و بیشتر بکشد نماز را و داده
زکوة را و تحفیف فرموده در میان عباد است نماز زکوة را چه نماز اعظم و اشقی اعمال بعد از
و زکوة اگر صاحب عبادات عالم است و نیز سبده بکشد و را او درین مکر از خدای تعالی
اگر نشاید اندک بکشد از راه با نیکان بطریق نجات ابر و این کلمه جوت قطع می کا فر است
یعنی اگر متر که با نفاق با این اعمال های مذکور شد بجای آورند مقبول و اگر که حق نیست و دیگر
منع مؤمن است که بر این اعمال های که یا آورند بران اغماز کند و محبت نیاید و نیز و بران
زیر که اهتمام بر اعمال صالح نمودن و یکدیگر بران کردن از رحمت آتی و در مسجد و اند این کس را
ولایت میکنند این است بر حساب جناس باری تعالی که دست در گرم و لطف با و نشاء هم بزرگ و لایق
له باید دون زبر اعمال ناقص خود و آنگاه سعی در طاعت مسجد میکنند نزد خدای تعالی و بزرگترین نماز است
و زینت و عمارت مسجد بدین تغییر کرده اند یکی بنای آن و درست کردن و چه از روشن کردن
و رفتن مسجد و فرشتن انداختن و دیگر مقبول بودن در انجلیبها و دست و در داشتن اعمال دنیا
و همو و لب و عمل منتها را و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حضرت عزت تر است از من و تو

که خانه‌های در زمین مساویست بدو سستی که از لیوان من درو عافه پس خوشحال کسی که طهارت
کبر در خانه خود بعد از آن زیارت کند مراد خدا من پس واجب و لازم است بر صاحب خانه
که گزائی کند زایر خود را و دیگر آنحضرت فرموده که هر که دوست کبر مسجد را حق نکشاید بوی دوستی کند
و دیگر فرموده که هرگاه بدیدم در یک خدمت مسجد میکنند پس کواهی و سپید با یکدیگر او و فرموده است
صلی الله علیه و آله که هر که در مسجد چنانی روشن کند هفت ملائکه در جلد زینش از برای او کشف قافله کنند
تا در آن مسجد بروشنای باشند **فصل چهارم از آن محبت حق که در سایه رحمت خدای باشد**
رَجُلَانِ كَانَا فِي اللَّهِ اجْتِمَاعًا عَلَى دَلَالَةٍ وَ تَفَرَّقَا وَ تَرَى دَوْمَهُ يَكْبَلُكَ يَوْمَ تَكُونُ الْأَنْبِيَاءُ
خدا که چون صاحب شوند از برای خدا و چون جدا شوند از برای خدا جدا شوند و امیر المؤمنین علیه السلام
ت الله علیه فرموده است که هر دای قیامت شادی از حضرت عزت نداند که این چنین است که الله
کجا انداخته ایمان خدا بر خیرند و محراب به بیت رو به جهانی بخیرند و روی به بیت اند
فرشتگان بدینش باز آیند و گویند منی انتم غما کیستید گویند ما همسایگان خدا ایم و فرشتگان
گویند چه کرده اید در دنیا که بدین مرتبه رسیده اید گویند در دنیا دوستی از برای خدا کرده ایم
با یکدیگر فرشتگان گویند میروید یا نیست هُنَّ لَكُمْ الْجَنَّةُ كَمَا ارْتَدْتُمْ بَادِيَةً بِمَنْزِلَتِ خَدَائِكَ
منبر میاید که چون دوستی کنی از برای ما کنی که هر که دوستی از برای مال و جمال کند فایده و اعتباری
ندارد زیرا که آن دوستی خدا است که مال و جمال باشد که چون مال و جمال برود دوستی نیز فرست
از خانه اول برود و نیز از دیگر فرود او رود و پیش دوستی هیچ خبر نباشد پس اول دوستی
خدا را شناس و با وی دوستی کن و دشمنی خدا را شناس و با وی دشمنی کن و با دشمنان خدا
و دوستی کن که تر از آن نمی کرده اند که انْهَ الَّذِينَ اسْتَوُوا لَكُمْ وَاَعَدَّوْا لَكُمْ وَاَعَدَّوْا لَكُمْ

أُولَئِكَ يَكُونُونَ دَوْمَهُ خَدِ كَيْسَتْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ دَوْمَهُ
ایمان و دشمنی خدا کیست دشمنی رسول و اهل بیاتش و دشمنی و دشمنان ایشان و دوستی ایشان
و دشمنی ایشان منالبت و هر وی ایشانست که حق آن کتم تجبون الله فاشبونوا بحسبكم
نه آنکه هر چه خواهی کنی و خلاف شرع بهی غایبی و دم از دوستی ایشان زنی و خودانی قیامت خام
و زنگار و زخمه باشی امام محمد باقر علیه السلام فرموده که لَوْ لَمْ يَكُنْ لَنَا نَبِيٌّ لَمْ يَكُنْ لَنَا نَبِيٌّ
بر ما نیست و از ایشان یکشند و بر ما نیست و عار بهائید بخدای که حیای ما را نگهان نخواهد
بود ای منتر من بدینش از آن ساعت که از شر من گناه در پیش آن معصومان سر در پیش اندازی
و از خجالت سر نهانی بر او زد که و کونتری اذ انجبرون ما کسوا و سبوت خدای قیامت
یکی را از شیعیان نزد یک قرآند او رند یا نام سبیه و حال نباه و او از حالت و فرستادی
سر پیش افکنده و ماهه بجانب راست نکرد و حضرت مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم اخبر
فرماید که بدانی بودی بجانب دست چپ نکرد و امیر المؤمنین را علیه السلام فرموده که سبیه
شاید بودی ما را از کرده تو شرم می آید معصومان و عظم از از کرده تو شرم می آید و ترا از
کرد خود شرم می آید **فصل پنجم از آن محبت حق که در سایه رحمت خدای باشد و در جمل**
و کون الله حالیا و فاشنت نیتنا که مردی که در خلوت خدا را یاد کند اخلاق متعاقب او و از شو
ق نواب از چشم او آب روان شود و دای قیامت در سبب عرش خدای باشد و انشای روح
جذاب چشم فرود دای بنده عالی کدورت بر دو رخ خواهد بود و در خدمت نشین و از آنکه نشسته
تباخه و از آنکه سبیه خود با و کنی تو بهار و قطره خدای از دیده که کاف و دیار و ترس
از آن آتش که آتش آفریدی آدمی و سنگ بود که فاشنوا ان الله رالقی و قوله ان الله

باشد پاک اعمال از ریاء جهت بجاصل چو نقش پوریاء و اعمال اهل زمین خصوصاً مردم
این روزگار بعینه همین حال دارد و قاعدتاً باشند این نفع کنندگان ریائی بر ثواب جزئی
از آنچه نفعی کرده باشند بر یا و خدای تعالی راه تنهایی یعنی غریم راه نمودن و در دل نمیکند
کرد و ناکرد و بدکار که تصدق بر یا کرده باشند که مردمان بدانند که او کسی جزئی داد و او را
تعریف مغرور شود و قربت را منظور ندارد و بیت از بهر ضایعان نمیکوشند و ز بهر ریایان
نمیجوشند **ببین و در تعریف که ای که این نفع کنند از غم قلب و قربت را منظور دارند**
و مثل الذين يقولون ائمتنا من قبل الله و اثبتنا من انفسهم و مثل
حبيب بن ابي ابي ايل فانت اكلها ضعفين فان لم يصبها ابل نزل
والله ما تعلمون بصير و مثل نفع آنانکه با اعتقاد و اخلاص بیرون نمیکند مالهای خود
را و بدو بیت میدهند برای خوشنودی خدا و از ثبات و یقین که برایمان دارند بخدا
و قبول و جزو آخرت و یقین الیه و درست شده از نفسهای الیه یعنی یقین
درست میدهند بیاعتنا ثواب هدیه که بایان میرسد و فوت نمیشود و هدیه انجمنی مانده
میوه باغبین که واقع باشد در جای بلند که تا نشی آفتاب زود و تر بوی رسد و با دمای
خوشنیده هر چه بیشتر دریا برتر و دیگر باشد و از آفت ضایع شدن آب دورتر و انجمنی
که تعریف کرده شد و چنین نمیشی ناکاه بر رسید بوی باران بزرگ قطره پس بداد و اصل
آورد میوه خود را و در برابر بی یکسال خندان حاصل دید که در زمینهای دیگر بدو سال دهند
یا سالی دو بار حاصل آورد پس اگر نرسید بدان باغ باران بزرگ قطره پس بدو در ضعیف
بارانی با وجود آن باران نیز او را کیفیت یعنی اثر باران آنرا ضایع نمیکند و یکم و بیش محصول

میں

سالی وادار است درین بری فرزندان خود و معیشت پدر و فرزندان عمر ازین مانع است
 پس برین مانع رسیدن بادی کرم یعنی بادی سحوم پس بوجت آن مانع بواسطه آن با کرم و صفا
 متخیر فرماید و اندوختن آن مثل مثل این مثل مثل منافع است که صدقه ریائی میکند
 بسیار و حکوم عدل الهی مانع احوال است آنرا که بدان امید داری کلی دارند آن با کرم آن مانع احوال
 بسیار و در ایشان مردم مانع عجبیانی که در باب صدقه و جها در ده شده بیان میکند خدای
 برای شما نماند الطاف و احسان خود را شاید که شما در آن تفکر نمائید و در عبادت و دیگر
 با او شریک سازید **آیه هفتم در بیان آنکه اگر تصدق کند کسی پس باید که خیر لطیف تصدق**
کند بر وی کسب **یا ایها الذین امنوا اتقوا من طیبات ما کسبتم و مما**
اخرجناکم من الارض و لا یصموا الخبیث منه یتفقون و لیسر یأخذ
الا ان تمضوا فیرا عکلو ان الله غنی حمید ای کرده کردید کان تفقه کنید
 در راه خدای تعالی از پاکیزه و بر کزیده ای آنچه کسب می کنید یعنی آنچه از بازگشتی و صنعت بهم میرسد
 بهتر آنرا تصدق کنید و از آنچه بیرون آوردم برای شما از زمین چون حیویات مثل غله و
 زعفران میوه دار یعنی از میوه های که از باغات شما حاصل میشود و غله که حاصل میشود از آنچه
 بهتر و پاکیزه تر است صدقه دهید در راه خدای تعالی مالداران انصار صحابه بوقت رسیدن
 خرمای آنکه رسیده و بر کزیده تر بودی و بهتر نهایی یکدیگر کسب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 آورده و در کوزه نهادند و تا در دین مهاجرین تناول نمودند و روزی یکی از مالداران
 دینی دوست صافی خرمای آنستایی که بهیچ نیز زیدی بسیار و در در میان خرمای میگوشت
 و کالای خبیث خود را با آن خرمای پاکیزه لطیف بر آنست صحن سبحانه و تعالی ازین مانع

نهی فرمود که از پاکیزترین اموال خود صدقه دهید و قصد کنید چنانچه بدو مانعش که از کم محبتی است
 از آنچه تفقه کند و حال آنکه نمیشد شما فراموش کردید چنان جزیر اینی اگر آنچه حق شما باشد و نتواند
 بی ستانید که آنکه چشم خود بر همی نمید در رفتن آن که چشم شما از آن نمید و رغبت نمی نمائید در
 ستادن آن و بداند آنکه خدای تعالی بی نیاز است از کسی که تصدق مال خبیث کند ستایش
 کننده است آنرا که صدقه که دهد از مال پاکیزه و بهتر دهد **آیه هشتم در بیان آنکه مانع صدقه**
و سوسه شیطان است از خود و در بیان کرد **الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالبط**
الفسا و یأمرکم صغیرا منه و فضلا و الله واسع علیکم و یوکرش فی
 ابلیس انفس اماره دهنده میکند شما را فقر و احتیاج یعنی در روشنی و محتاج بودن به روشنان
 و میفرماید شما را به کل و منوع صدقات میکند که به روشنی می دهد که فرزندان و عیال آن شما
 بنوا بنمایند و حال آنکه خدای تعالی دهنده میدهد شما را بر صدقه دادن اگر زنی از خود در گشتن
 شما را و عقی و اگر زنی روزی در کفایت خیر دنیا خدای تعالی بسیار فضل است بر همت
 کندگان و انما یستحقان مرزافی فضل و مغفرت **آیه نهم در ترویج کسانی که ایمان را علم**
و حکمت داد و اندانند پاکیزه اند که تصدق کردند و مقدار فضیلت دارد **و یؤتی الحکمة**
من یشاء و من یؤتی الحکمة فقد اوفی خیرا کثیرا و ما یدکر الا اقلوا
 کتاب میدهد خدای تعالی حکمت و دانش هر که را بخواهد تا داند چه می باید داد و دیگر می باید داد
 یعنی هم کس نمیداند که ثواب و فضیلت صدقه چیست که آنچه او را از دست بر آید از بهترین مال
 خود را صدقه دهد در راه خدای تعالی و یقین و اعتقاد او درین امر درست باشد که خدای
 تعالی عفو می یابد و می دهد با این و این دانند که آنچه بدل او رسید که صدقه به روشنی باید داد و از

جانب الله است که تا حق تکامل بر دل او فی اندازد او صدقه بخیر اندازد و از وی که شیطان می
دور و از وی که شیطان رسد و مردی از انبیاء علیهم السلام که مراد حکمت که خدای تعالی ذکر کرده علم
قد است و قرأت قرآن و عمل بر طبق آن پس هر که حکمت دادند پس تحقیق که او اندو را بگو
می بسیار نبی از انجا بروی فرموده اند که حق سبحانه و تعالی و تبارک و تعالی که خوانده گفتی
مستلح الاثنا قلیل و دانش را بکثرت خبر و صف فرموده که قدر او بی ختم اکثر این عالم
که اهل دنیا را طاعت کند و از خدمت ایشان بر چنین احوال خود کنند که او را خبر نکرده اند
و اهل دنیا را مستلح قلیل و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که هر که بهر است از مال از بهت
و به علم میراث میراث است و مال میراث فرموده که حق سبحانه و تعالی در نقد کردن و مال بقا
به میراث و دیگر مال محتاج است بکمال و دارنده و علم صاحب خود را نگاه میدارد و دیگر مرد و وقت
مرگ مال را بیکدزد و علم با او است و بر هر دیگر مال حاصل است از برای مؤمن و کافر و علم غرض
مومنست و دیگر همه مردم محتاج اند به علم و دارنده و محتاج نیستند به علم و داران امور و دیگر علم
قوت و مدد و دست در وقت که نشن از برای علم و مال مانع است و دست در این موضعها
و نتیجتی را در دنیا بیکد خداوندان منقل صافیه **آیه دوم در بیان آنکه کسی تصدیق را بر نفس**
خود واجب کرده که برساند ما نداری که و ما غایب و ما افقتم من نفقته او نوز تم قوت
ندیم فان الله لیسکم و ما للظالمین من انصاف و آنچه بر دل کردیدی از ثمنان از نفقه
یعنی هدی اندک و بسیار بهمان یا بشمار بطریق فرض یا بهشت یا بهشت یا بهشت از جبه
خبر و راه خدای تعالی آنچه تعد کرده اید یا بر خود واجب کرده اید و اندر آن زمین یا غیر زمین
بدست که خدای تعالی میداند آنرا و فراموشش نمکند و فراموش آن چیز است و کفایت خوانده

و میت در میان آنرا که تقصیر یا کنید یا نداری که در طاعت کرده اند و با فراموشی اندازی و
کتاب و آخرت که کتاب از ایشان باز دارد **آیه یازدهم در بیان آنکه جانیست تصدیق را**
یا اسکار داون بواسطه آنکه در میان عمل بخیران واقع شده باشد تصدیق را با آنکه را بدهند
تا دل ایشان نیز نرم شده راغب شوند تصدیق کردن آن شد و الصدقات فینما هی
و ان تحفوها و توفوا لها الصدقات و هو خیر لکم و یکنف عنکم من سببکم و الله عا
تعلوون خیرکم اگر آنکه را بکنید صدقهای خود را در وقت رو کردن پس بیک خیر است
آنچه دیگر از این است تصدیق بخیران خیر لازم شود و در لهای بیکان بیکان است و اهل
حق میکند زیرا که چون بخیر است از او بدست او را نیز میل میشود و بعد از داون و اگر نه باشد و
رید صدقه را و بدید از او بدست پس آن نهایی میراث را شما را چون آن صدقه از او بدید
ببیناید و در او شش نیز از نذرت که نفس و بی ناموسی محفوظی باشد بجهت آنکه بعضی از دروغها
هستند پس این همه حقیقت بوده اند چون در آن اوقات افتاده باشد و اندر پیدا کنند
اند مردم اینها را می شناسند چون در آن محل که صدقه با ایشان میدهند و بر هر مردم غایبی نیست
از آنکه خاطر ایشان از او بدست و در آن شکسته میشود و تفسیری در حال ایشان پیدا میشود پس بجهت
است و فضلت و نزاهت آن صدقه و آنجا است که نهایی با ایشان دهند که آن صدقه نهایی است
الطی را می شناسند **در رد و نه الواعظین** آورده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دیدم مردی را
از امت خود در خواب که اش و شراب بدست و روی آن فی تافت پس صدقه نهایی او را بدست
شد پس او را بپوشی شد بر روی او و تفسیر آورده اند از این حدیث که صدقه نهایی
در دست اقل است از آنکه را بصدقه مرد و ابوجهزه شعی رواب که که امام ربیع الدین علیه

بگویند و از برای چه میداد **ای چهارم** در بیان تقدیر کردن امر المؤمنین صلوات الله علیهم
سوره بقره نوح تقدیر فرموده اند الَّذِينَ يَتَّقُونَ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مَسْجِدٌ وَلَا هُمْ
 يُقَاتِلُونَ فَاهْتَمُّوا بِمَا بَيْنَ يَدَيْهِمْ وَلَا يَلْوُحُ لَهُمْ الشُّرُكُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
 خدای تعالی برای مستحق مالمای خود در این باب و نیز در زمین و آسمان کار آورده اند که امر المؤمنین
 سبب علی علیه السلام چهارم داشت یکی بنظم تقدیر فرموده یکی در باطن و یکی بنسب غلامانی
 و یکی بر روز قیامت که این کتاب از این آیه ازین فرستاد و در نشان آن حضرت و حضرت رسالت صلی
 علیه و آله برسد از آن حضرت که ترا چه برین داشت که برین نوح تقدیر فرمودی جواب داد که یکی
 صدقه با ازین چهار صورت ندیدم هیچ آنرا بر خود لازم نکردم و اندام تنهایی آنکه یکی از آنها نوح قبل
 یا نوح علی رضایا برسد و روز قیامت الواعظین آورده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که صدقه روز
 یکبار از ده کن هر آنجا که یکبار از آب تک را و صدقه شب فرود می آید نه غنیمت هر روز که را و در دنیا
 نرسد که بدین چهار نوع صدقه که در نماز و صدقات انبیان نزد پروردگار است که آن غنیمت
 باقی و نعم جاودانست و گفته اند نزد آنست که ایشان را در مقام عیدت فرود دارند که معتقد
 هستند به عیدت علیهاست مقدس و خوف نباشد ایشان را و ایشان اندوه خود دارند **و در این کتب**
 تصانیف چون گویند را بسیار بد فرشتگان سنگ ندیده بود و نگفتند خداوند چیزی باشد که هر یک
 مخالف باشد گفت این مخالف باشد گفته خداوند چه درست بر این مخالف خدای تعالی فرمود
 آنست گفته آبی چه فر باشد بر آنست مخالف گفت گفته با دشمنان چه باشد بر این مخالف گفت
 گفته آلهای چه باشد بر خاک مخالف گفت گفته خداوند این مخالف برین ام از آنها چه
 باشد گفت نیکو که صدقه بدست راست دهد و بپوشیده دارد و خاک است و صیبت از فرشتگان

بزرگ من از هم غلبه برست و بر هر چیزی غالب تر که میگویند که او را خدای تعالی از آفات
 و بلیات نگاه دارد باید که بعد از دادن مداومت نماید چنانچه آورده اند که درین اسیرانی
 قتل واقع شده بود و زنی لقمان در کوفت داشت و در محرابی که در کوفت جمع میکرد زن آن
 نفوذ در دهن نهاد و در دهنش پیدا شد گفت یا الله الله ای شیخ الجیج زن آن نفوذ در دهنش پرورده
 و در دهنش در دوش نهاد و در سلامت کردی پیدا شد و گوید که آن زن را در بود و بسیار حق گفتا
 ترست و فرشته را تا گوید که از آن که باز ترست و دوش او آورد و گفت سبحان که این نفوذ در دهنش
 آن نفوذ است که در دهنش در دوش نهادی پس اگر کسی خواهد که در آخرت پسری پیدا کند از این
 دو نوع باید که بعد از دادن مداومت نماید اگر چه اندک باشد در عده الداعی فعل میکند از این عید
 علیه السلام که می بیند و کتاب منبر باید که هیچ چیزی نیست مگر که امر کرده ام و اگر اشتباهم که امر فرمود
 و بگوید و منبر من که آن عزیز تر است باشد الا صدقه که من آنرا فرود فراموشم که فراموشی که مردی یا
 زنی چون تقدیر کند یک فر بابا به فر ما پس ترتیب میکنم برای او آن نیم خط را که صدقه او
 همچا یک مرتبه میکند و فرود ندهد خود را پس چون روز قیامت شود و خبری من رسانند
 فر ما و نیم را در بزرگی مسل که او را حدیث اب لبوی رسانم چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است
 که در زمان پیشین عابدی بود و هشتاد سال عبادت کرده بود اتفاقاً نظرش بر زن قاصد
 حالی افتاد پس بدو میل کرد و زن را بجز دو موت کرد و زن اجابت کرد و عابد با آن زن خلوت کرد
 در حالی از حقایق الهی مسلک الموت کلوی نوی میگرفت در آنست در دوشش پروری یکبار گفت عابد
 انشانت کرد که در زیر کلمه ناست بر دارد و دوشش پرورده است عابد جان بچی میکنم کرد و پس از آن
 هشتاد سال عبادت او را باطل گردانیدند و بدان نالی که بر دوشش داده بود حق گفتا بروی حجت

بخان دشت آواز ایت بی بخیل مال صرف نکند تا مگر حادثه افتد که بدان حادثه فرج شود و بگوید
و کائنات افراسر دارد و حرف کند و تفسیر او رده که چون مال دنیا بکشد رسد صلاح او و بغیر این
الکمال و الصالح للفرج و اگر بدست معندی افتد مایه خدا و خدا او روی باز و یاد دهنده **مقدم**
عیاری خفته و ایم بر سر کج بزر بجهده همچون اثر در کج زرد و سیم جهان را جمع سازنی **بانی**
سر رشته خود را سبب سازنی **سبب** این رشته را نشیمن با نفعی منفی کنی سیم و زر را نفع بخشی
لیسی ای هر بعضی مال عالم را وقف نه از حال عالم چه حاصل زکده ابرو بهاری که هرگز نترس
بر کسی نیاری چه حاصل زانکه ماه اقبالی **چو** هرگز زده بر کسی نیاری **درم** واری کار و صاحب
سر نیست **اگر** صحت دار و محترم نیست **بی** بانی آن درخت آرام گیر که خلق از میوه او کام
برد **نجات** موجب قدر بندست **سخاوت** میدهد ایم از بند است **سخا** قهر است عالی مایه
از آموختگی در سبای او **زود** بای گرامی که خبر د **بباران** کوه سیراب بریزد **زهرای**
سخا بری که که دید **جواب** کشتن نزد کسی گوید **اگر** هر چه در عالم عزیز است **کمال** عزت او
از هر عزت **بکی** شمس از لوقع کام دادن **دوم** بر خویشی محنت نهادن **تقدیر** شهر کرد
بخیل ماند کسی در زندگی نمایش نداند **و** که کافر با حصان دست بگرد **چو** حاتم نام او هرگز نگیرد
چو به دست جو مالی سنگی **و** دانش را فر و سببی برستی **مکن** در لقمه دادن هیچ **تقدیر** که بدی
نزد کرد و کلو کبر **در** مهابی که بر خود خواج **بر** هم **بر** و اعیان است **بر** و در ویش **هر** **چرا** این **چرا**
هر **چند** کسی **امان** بهتر مکره مردم هند کسی **در** **م** **کشا** که در باز از مقصود **زبان** مال بختد **در**
سود **مکرم** سود اکنی سود رسانند **در** **زین** **منفعت** **مقصود** **رسانند** **اورده** **اگر** **نمی** **بوی**
نام او شد و مال بسیار جمع کرده بود و یک نفر بخوشتندی هرگز نخورد و بود و نمرد و چون وفات کرد

زشت نمودی و دیگر کردان نمود دست در نهاد و مال نهاد و را با نام خرج میکرد روزی زن آب
در چشم بکشد و انید و گفت این مال را نهاد و جمع کرده بود هرگز یک لقمه بخوشتندی نخورد و بود و نمود
شکست و کشتش میا و ای خود و کاشکی هرگز نخوردی تا از برای او بخورد **م** **چرا** **این** **بنا**
نمود **هر** **کوه** **نکند** **نشد** **و** **را** **نترکی** **بود** **و** **سپس** **بخیل** **چون** **نمید** **که** **زن** **نشد** **در** **نفس** **و** **خو** **هر** **می** **کرده** **و** **ان**
نمود **دست** **نهاد** **و** **مال** **نشد** **و** **را** **با** **مراق** **خرج** **می** **کند** **و** **نشد** **و** **را** **دشنام** **مید** **و** **از** **دست** **نزد**
و **مال** **خود** **در** **مراق** **می** **کرد** **و** **هر** **روز** **و** **موتی** **بسیاحت** **و** **مردم** **رای** **طلبید** **و** **با** **مردم** **اطعام** **نمید** **و** **رو** **می** **کند**
کند **اقبل** **ان** **یا** **کلو** **الفان** **و** **جنت** **النشد** **و** **خیر** **ید** **شس** **از** **اگر** **نمود** **زن** **نشد** **و** **خو** **ر** **و** **تقسیم**
نهی **ست** **بن** **که** **ان** **هند** **و** **چشم** **نمود** **و** **که** **چون** **مالی** **پایانی** **و** **و** **خو** **ر** **زود** **شاید** **شش** **سال** **و** **چ** **سک**
خو **اقتس** **می** **سنان** **و** **خرج** **می** **کند** **و** **باید** **مال** **بد** **خواه** **نمود** **و** **و** **بخش** **نوشته** **راه** **نمود** **و**
اورده **ان** **که** **بخیلی** **و** **بکر** **بود** **و** **روزی** **با** **عیال** **خود** **اطعام** **نمید** **و** **بلی** **بزر** **اند** **زن** **خواست** **کائن**
سایل **اطعامی** **دهد** **از** **نمود** **منبر** **سید** **و** **همان** **در** **خانه** **رفت** **و** **نیم** **مان** **بزر** **جاد** **بر** **و** **مسابلی** **داد**
نمود **شش** **از** **مال** **اگاه** **شد** **زیر** **اطلاق** **و** **او** **و** **ز** **کاری** **نمود** **و** **بکر** **کرد** **و** **روزی** **با** **ان** **نمود**
نشد **بود** **و** **اطعام** **نمید** **و** **مسابلی** **بر** **و** **را** **ند** **خواست** **که** **سایل** **اطعام** **دهد** **از** **نمود** **منبر** **سید**
گفت **مباد** **این** **هم** **بخیل** **بشد** **از** **وی** **دستوری** **خواهم** **دستوری** **خواست** **نمود** **شش** **گفت** **همین**
خوان **اطعام** **را** **سایل** **ده** **زن** **خوان** **اطعام** **را** **بر** **در** **خانه** **او** **و** **نمود** **شش** **خود** **را** **دید** **نمود** **و** **نمود**
بد **دیک** **گفت** **قرا** **و** **سید** **این** **سایل** **رای** **نمود** **شش** **بود** **و** **مال** **سبب** **ان** **ست** **ما** **نظیم** **بخیلی**
سبب **بخیل** **مالش** **برفت** **و** **محتاج** **خفان** **شد** **نمود** **شش** **گفت** **چرا** **زین** **شبت** **ان** **که** **را** **کرد**
نیم **مان** **واری** **من** **بودم** **و** **رویش** **و** **محتاج** **خفان** **بودم** **ولی** **سخنی** **بودم** **خدا** **بسی** **سخت**

تو انکه کرد انید او را لب بخیلی که داشت درویش کرد **باب** ای یافت از قبض الی
 حد خیر باید که رسد قبض تو بیکدیگر از فقر ترس در و درویش کن کاسیت
 طریق اهل منی در سیر بقراط حکم گفته که هر که در سخاوت بر روی اعیان استحقاق و ار
 باب اجتناب بکشاید البواب از راق و درای اقبال بر روی مفتوح کرده اند اسکنه گفته است
 که صاحب گرم و در وقت سستی بکتر بود اگر چه درویش بود و خداوند خست و خست
 و خجل خوار و بیفقدار بود اگر چه تو انکه بود عالم طایر احوال دادند سخاوت میده کرده و تقدیر خود
 که در حدیث مزاج آمده است که رسول صلی الله علیه و آله گفت که چون مرا به ابراج بردند بهشت و در
 را بر من عرضه کردند در دو رخ نابونی دیدم و در زشتی اخضر و کمره و بر نهایی بر و خنده و چهار
 فرشته بر راست و چپ ایشان ایستاده آتش از روی و در میگردند جبرئیل را کفم این بیت
 کنش کا زشت نام وی عالم طایر و در دنیا و سخاوت داشت و حکم خداست که هیچ کافر را بر بهشت
 ننگند اما سبب سخاوت فرموده است فرشتگان را آتش از روی داری کند و بر انداخته
در رسول صلی الله علیه و آله فرموده بخوانوا اسمک و تائب البسفی فان الله اخذ بیعه کلکم
از سر کنه جو افروان در که دید که حق تعالی بیکدیگر جو افروان است **اورده اند** که چون رسول صلی
الله علیه و آله از جنگ احد فارغ شد جابر بن عبد الله بدو خود را میبخت میفهمی گفت و برادر
گاه دیدم جابر کوزه آب بر گرفت و در میان کشتگان میگفت و بدو خود را میبخت و کاه کاه
بنی او را آمد که العطش العطش جابر گفت اول این تشنه بروج را آب دهم و بعد از آن پدر
خود را با زخم کوزه آب بوی دادم آن تشنه بروج خواست که آب را بیاشد از جانب دیگر
او را آمد العطش العطش وی نیز بدان جانب اشارت کرد که اول آب با ده که از من تشنه

تر باشد آب تشنه وی بروم وی نیز خواست که بیاشد از جانب دیگر او را که العطش
 العطش وی نیز بدان جانب اشارت کرد و همچنین بایا لعین هفت تشنه بروج یکدیگر شتم
 یکی دیگر که اشارت میکردند آب می آید میدند چون به بالین اولین آدم جان یکی است
 کرده بود و آب که آید میدند جو افروان لب یا ر بده اند اما هیچ جو افروی با سیر المؤمنین هلال
 الله علیه و آله که جان را در راه حق بدل کرد و شب خار جان خود را فدای رسول خدا کرد و در جان
 او خستند و در حق وی انبی امت آمد که و من الناس من یشتی نفسه شیئا و یفترقا
الله و ابن قهر بختان بود که در کافران قصد رسول صلی الله علیه و آله کردند جبرئیل که با رسول
 الله حق گفتا بفرمایید که مشرب علی را بجای خود بخواند بایان و خود بجای دیگر او که مشرب کان قصد
 کرده اند رسول صلی الله علیه و آله امر المؤمنین را علیه السلام بخواند و بعد از آن گفت ایم المؤمنین
 که از جان من فدای تو باد چون شب در آمد رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر را بجای خود
 بخواند و خود را بر او آورد اما جماعتی مشرب کان را دید که بر بر امون سر افکنده اند قدری خاک بر گرفت
 و بر سر هر یکی بر گرفت و این آیه میخواند که و جعلنا من بین یدیهما سدا و هو یخلفهم سدا
عشتا فم فم لا یتفهمون چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله برون فرود ایشان از خوا
 در آمدند بر سر خود خاک دیدند گفتند بر سر ما خاک که بخیزد است کاری که بر سرش اول خاک بود
 آخر و کشتن با و بود و جل روی گانه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نهادند و دیدند که امیر المؤمنین
 علیه السلام بجای رسول خفته بود و روی خود پوشیده و با پایهای خود ظاهر کرده و دیدند که با پای وی
 مانند پای رسول صلی الله علیه و آله بود و ما ایشان ندانند که رسول است بدو مشغول شوند و رسول
 صلی الله علیه و آله بمقام خود برگردید ایشان چون در آمدند هر یکی دیگر را می گفت تو را چه کنی

امیر المؤمنین علیه السلام برخواست و گفت شما را چه بوده است گفتند که کسی شد امیر المؤمنین علیه السلام
ما گفتیم که قیامت است من نگاه بان او نبودم تا او را که او کی شد ایشان خایب و خاسر بمانند
از امام جمیع صادق علیه السلام روایت است که حق تعالی در آن شب میان از ایشان برادری را
و میان جبرئیل و میکائیل گفت کدام از شما جان خود را بخدای جان برادر خودی کنید مگر یکی از
نیتان در جواب توقیف مسنونند گفت علی از شما جوانتر است که جان خود را بخدای جان
برادر خودی دهد و برادر از شما نگاه داری از شما نگاه داری بمانند و گفت حق تعالی
یا ای طالب بقیة اللک الکمل المفضلین کبست مانند تو یا علی که از شما نگاه داری
رسیت گرفتن **فصل دوم از آن سه خطبت بطلان** که تعالیت هوال نفس است انفس
حق علیه الصلوة و السلام فرمود که از هیچ چیز شما غیر رسم الا که از هوال نفس و درانی هیل
ان ان اخوت ما اخات علیکم استخوان اثناعشر و طول کامل فرمود که تعالیت
هوال نفس از حق باز دارد و چنانچه آورده اند که مؤذنی بود که چند سال بایک نماز گفته بود
و شایع اسلام بجای آورده که نگاه نظرش بر حال زنی خبر سای افتاد و دلش از دست فرت
خندید که خود است نخل و هر کند نتوانست بر سرای آن زن ترسارفت و قهه باوی گفت
زن ترسارفت اگر در هوی ها و فی زنار باید است که در محبت موافقت ترسارفت مؤذن
زنار است و خر خور دوست شد و قهه وی کرد زن از پیش وی که گفت و در خانه رفت
و در خانه بایست آن بد سعادت بر بام رفت تا خود را بچید در خانه آن زن اندازد و بام در
و بر دین سال مؤذنی که کرده بود و شایع اسلام بجای آورده بود و آخر کار سخانی را در
معرض تلف داد **بیت** سلام ما و ان بر پیشین روزگار باز داشتند تا هر یک از کان بنا

نمای از راه او افتاد و بن و و جنبش بود در جاد و افتاد **بیت** که نفسی نفسی نمران است
در گفتش او که گفت آن است طاعت کن روی بناب از کن تا مشغولی جو خندان خند
و در این اهل آخرت را از انوشی که چنانچه اندیشه های باطل بخود فرار دهند و یاد مرگ کنند در
عده الدانی آورده که حق فرمود خداوند تعالی که موسی علیه السلام که ای موسی در از کن و در دنیا
از روی خود را بپوشید و میگردد دل ترا و گفت دل از من دور است و کسی که دل او گشت
و دعای او مرد است نین دعای او قبول نمیکرد و پیش کن جامه و نماز و دل و پیشیده و در
خود را بر اهل زمین نیت چنان نیری که بکس بر احوال تو مطلع نکرد و که تو چه حال داری بیامده
که اهل این معنی دارد و که مساحتی است که او را بقدر جیتی است و هر انشی دارد و بان جمیت
و غر است خوشنمایی دارد و بیک مدتهای مدید و بخواهد کرد و از خدای تعالی طول و طول
اوقات تر با بگو و طرب گذرانند و مداخل ازین که مال و متاع دنیا را بقای و وفای نه که بماند
حادثه زوال و امکانی باید **بیت** **شامل این قصه** آورده اند که دو برادر بودند که یکی مؤمن
بود و یکی کافر و خدای تعالی از آن خبر میداد و در سورة الکاف **بیت** **شامل این قصه** **بیت**
لا جدرهما جنتین حق الثواب و حقت فلان یخیل و جعلنا ابیهما از رعا خطا **بیت** **بیت**
رسالت علی الله علیه و آله که مؤمنان فرمود هر چه از اسباب دنیا بگردند و بیایند و مستبدان و قوم
از کار دل نندیدند و آخرت را فراموش کنند و بدانند برای مؤمنان و کافران شکی ندارد
دور و که برادران بودند که ازین خبرم بود و یکی کافر بود و یکی مؤمن کافر بود و بن حیدر
شد بود و مؤمن ابو سلمه عبد الله که زوج ام سلمه بوده قبل از رسول الله صلی الله علیه و آله و احوال
است که این دو برادر از بنی اسرائیل بودند یکی مسود او از مؤمن بود و دیگری قحط و کس نام

دینار را بکند ای که اگر آب باران بر نشو و دنیا که در کمال غلظت رسد وقت آن در آید که از او نفی کند
ناگاه آب از او منقطع گردد و خشک می فایده بماند و بختی ادبی بر زندگی و تازی که دارد و خوشتر
آید چون نام از این توان بد بیان رسد مقصی اجل در آمده نهال نهاد را به هم فنا خشک سازد
و خرمیهای از او از و را بنیاد میبرد و بد پس از عاقل است کسی که دل بر دنیا بندد و دوستی
او در دل نگذارد و در اعتقاد و بین و در روز بی اعتبار میوفا کند در تقییر آورده از شقی لای
نقل میکند که علامت سعادت و خیر است دل نرم و کر و بسیار و لغت از دنیا با وجود آنکه
و نیاز و در دنیا و دنیا دوست ندارد و از دنیا کنده کند و کوتاهی امل یعنی هیچ طرا
مقام برتر نکند و خیر شرمناکی یعنی جبار است بکند و نشان میدهد بختی هم بختی است دل سخت که اصلا
هر دم در دل او نباشد و در خشک دیده که اگر قطره اشک از چشم او نریزد و سیوم درخت
بدینا که در افتاده باشد بدینا و اصلا ملاحظه حلال و حرام نکند و در بعضی باشد بر چنین کردن مال
در دنیا چهارم طولی است که خیالهای باطل و اندیشههای فاسد بخی و فراداده باشد و کمال
در دنیا خواهم بود و هیچ که در امان دارا و بر چه می باشد پس ای ستم بران بدینا و کمال و خیر
و حضور و عیش او نشود و در غم نشود و دل بر اینها بسته بد که عاشقان بسیار که از این **نظم**
چنان که چشم خفاقی سر بر دیدم نه دم اگر از مردمی اندر دیدم برین رواق زبر جدی نه خورشید
نکته از من خورشید بر آب ز دیدم که ای بدولت ده روز گشته منور ز تابش خورشید که از خورشید
گرفته دیدم کسی که تاج مصلح صلیح بر سر داشت تیار ز شام و در اوقت ز بر سر دیدم ز جاد و جات
جهان من نبیند اند که خوب داشت مبد و نیک و گزیده دیدم نیز کی گفته است که اگر کاه که از کاه
نشین آید و ندانی که که ام تیر است شکسته که گرام از هوا و سیس و درخت است از آن که **حسب** علم در

بحری کان هوا است علم بر کس معلی کاخ امت **بیت** نفس و هو اگر خرفی و نشی اهل
و نشی کی تو بکند انشی در دل و جان خم نو که گشته اند لاجرم انرا استو بکند استند **فصل سیوم**
از ان رخصت ملاک کند عجب است این خود بینی و خود پسندی عجب طاعت را باطل کند **بیت**
عده عجب را که بدل آشیان که دین را که ز دست و جان از میان ببرد و روز اقبال را عجب تب
ز اقبالین عجب باشد عجب بسیار و گویم ز تندر زخم بسیار و گویم ز تندر زخم و دی بر خود دار
عجب خود بر زرد در تقییر آورده که صاحب گرفت الاسرار گوید که آشی که بدل را به طاعت
و بعضی گویند که آن بعضی امیر المؤمنین است علیه السلام که در دل بلند نگاه داشته اند
که انش تنگ آلی در وی افتد و ما ابد الایمان و ما ندانم جعفر صادق علیه السلام فرموده که
معتب بماند ز بهر است از طاعت با عیب نبیند که اعلی طاعت خود و معتب گفت
طاعت کردم خطای آنکه که گشت کردم و آدم ترک گشت کرد گفت خداوند اید که در خطا
آید که سقوط کردم بخلفان غم و که معتب بماند ز بهر است که طاعت می عذر **در سوره**
آورده که امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده از حضرت بنی هاشم علیه السلام که کوفی فر
قی سجاده و تسبیح را در دست داشت که ای داود و نبیارت ده کند کار را ترا و به کن صدیقان را فرمود
که چگونه نبیارت ده کند کار را ترا و به کن صدیقان را فرمود که ای داود و نبیارت ده کند کار را
بلکه من قبول میکنم تو بد را و مغفول میکنم از گناه و ترسان صدیقان را که عجب پیانند با افعال خود را
که نباشد هیچ بنده که عیب کند عیبات خود مگر که هلاک گردد و **بیت** علقی بدتر ز پندار کمان
خجست در جان نای منور در فعال از دل و از دیده است هد خون روزمانه تو بهی عجبی
رو **در آیه** اند که در زمان پیشین را هدی لبیده است که گفت سال بهر کسی که عبادت

عزیز او یا بر و م زمانی در از که به نقاش و یا شست و مسال باشد یعنی بهی روی از سفر می نام
اما او را نیامد ای شیخ که با من موافقت می نمایم و طلب این بنده صالح بود شیخ گفت ای شیخ یار
موقع در وقت ترا گفتیم منتظر میسر بود شیخ علیه السلام حتی چند نان و ماهی بریان برداشته
با اتفاق موسی علیه السلام و السلام روان شد فلما بلغا مجمعاً یجمعوناً فیما بینهما فالتفتا فالتفتا فالتفتا
فی الخیر یسیرنا پس آن حکام که رسیدند بهی که میان دو دریا است آنجا می خیزد که برکن رختن بود
نشینند و موسی علیه السلام و خواب افتد بود شیخ در آن جبهه و هو ساخت و قطره بران ماهی بریان
کرد و چیدنی الحال زنده شد روی بد برانها و یوشخ می خیزد و موسی از خواب بیدار شده تقدیر حال
یوشخ و ماهی ناموده روی برانها و در آنجا است بحیل سفر نقص ناموده نظر موسی علیه السلام
با استفرق در استیفا را پس فریاد ایشان بلند شد به یوشخ علیه السلام فراموش کرد و ماهی
خود را پس فراد گرفت ماهی راه خود را در دریا مثل مردان که در آن یوان رفت هر جا که می رفت
باذن الله تکا آب بر بالای او چون طای فریاد می آید و وزین خشک می کشد فلما جاووزا
قال لعلنا انما غداة فالتفتا لعلنا من سفرنا ههنا فالتفتا پس و می که در که نشند از میج البحرین
گفت موسی علیه السلام هر جوان و رفیق خود را یعنی یوشخ را علیه السلام مبارک باد چاشت مال را بخور
هم که که سفر شدیم و می بر اسلام هر امیز و دیدم ازین سفر که کردم بجای و سختی چون یوشخ نه نشین
بود و وقف ماهی بیادش آمد قال که انت اذ اوتیتنا الی المقبرة قال انی لکبت الی الموت فلما
التفتا بینهما الا شیطان ان اذ که فالتفتا سید بنه الخیر علیک گفت خبر داری چون جلا
کردم بعد دیدم بان حفره برکن رختن پس بدستی که من فراموش کردم ماهی را یعنی خدا و در کباب
مکبوم و فراموش کرد و برین دگر او را که شیطان که بر آنستول ساخت از آنکه یاد هم قرار دیش

این امر عجب جای فراموشی نبود لیکن استغراق در و او را ازین بیار داشت چنانچه
گوشه و این نوع فراموشی ندوم منبت و گفته اند نسبت آن شیطان بجهت بفراموشی
باجهت عدم احتمال قوت مر جانی را و اشتغال او بکلی از دنیا ازان دیگر از لقمان شمرده
باشد چه بحیل سفر و خدمت موسی را علیه السلام ام و استر باشد و احتمال در آن سبب عین
زیاده اهتمام و توجه یافته باشد و این نسبت لبوسا و کس شیطان داده باشد و الا بواسطه
شیطان در جی مدخل میخواند ساخت و مع ذلک در انوقت نمی بنوده که این فرموده و گفت
ماه راه خود را در دریا راه عجب که که حاضر رفت راه فراخ میدانی شد و برین و با خشک می کشد
و قال و الیک حکایت شیخ خاتمه اعلی آثار ههنا فالتفتا گفت موسی علیه السلام آن قصه ماهی
است ای کج بود که ماهی طلبیدم چه می پس نه و کما عین وحی فرستاده که آن ماهی مارا خواهد
نمود بدان کسی که بی عظم پس باز کشند بر نشانهای قدم خود را پی رفتن تا رسیدند بدین موضع که
بدیاد آمده بود و بدیدند که ده و شکستند بدان در اند نه خود را بعد از این عینا و تائیتا
رختن و شیخ تا و حکایتا که هر که تا علیا پس با فضا شد و از آنجا که تا که بحقیق سنایت
و او هم او را بخش از نزدیک ماکه آن وحی است و نبوت و تقوی که او را بر داند و اصحاب
قوت باطل برین عجب خبر هیچ که بر نبوت او قابل نیست و گویند نام وی پلکان ملکات بود
یا سبع و بالاسم و بیاموختم او را از نزدیک ماکه که قاضی است بجای کسی از آنکه ماکه برین
ما گفته اند هر که آنست که حکم کند بر خلق عواقب توفیق و خذلان و نیز گویند علیست که
صل شود بواسطه کشف و تبیین حرفها که گفت الامر را گوید که داده این علم محقق است
از یافته سخن گوید آورده اند که چون بجای خضر رسیدند او را بدیدند بیکه کرده و جلا خود را

و سر کشید و موسی سلام کرد و خضر جام از روی خود دور کرد و جواب داد گفت تو کسی
 من موسی ام بنی اسرائیل حق سبحان و تعالی فرمود که با تو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم
 و در جواب کسی که گوید که پیغمبر صاحب بشریست چگونه از کسی چیزی آموزد و گفته اند که رسول
 می باید که اعلم باشد از مرسل الیه و آنچه بدیشان آورده است از اصول و فروع دین و هر چه
 ازین قبیل باشد نعم ان منافی نبوت نیست و گفته اند اعلم با هر دو عالم که گوید این خواست
 قَالَ لَمْ يَمُوسَى هَلْ اَتَيْتَكَ بِهَذَا اَنْ تَقُلَ لِي مَا عَلِمْتَ رَسُلَهُ الْكَفْتُ مَوْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
 مر خضر را علیه السلام ایاب روی کنم ترا بشرط آنکه میان تو را منی از آنچه بنوا موخذ اند علی گویی
 بر سرش باشد یعنی اصاب خضر قال اَنْتَ لَمْ تَطْلُعْ شَيْءٌ فَمَنْ الْكَفْتُ خضر بد رستی که تو می خوا
 لی با من نیکی می کردی موسی علیه السلام گفت جبر ابر منم که در گفت بجهت آنکه تو چیزی
 در حکم تو بخرام است شاید که ازین علی صادر شود و خطاه که آن مکر و ناشایست نماید و صحبت
 از نادانی و بران هر کردن توانی و کیف بقصر علی عالم بخط به خیر او چگونه بر آن خیر
 که احاطه نکرده بان چیزی از روی دانستی یعنی سلم تو بان نرسیده باشد قال یخبرنی ان
 شَاءَ اللّٰهُ صَابِرًا وَلَا اَنْصِبُ لَكَ اَمْرًا الْكَفْتُ مَوْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد و بماند که با بی مرا اگر
 خواهد خدای تعالی هر کشیده بر آنچه از تو بخواهم و نامی کنم مرا در هیچ کاری قال قَابِلًا
 مَعْتَبَرًا فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ قَبْلَ اَنْ تَقْرَأَ لَكَ وَتَنْتَفِذَ كُنْزًا الْكَفْتُ خضر بد که ای موسی
 پس اگر بی روی بکنی مرا پس پرس مرا از چیزی که منکر باشد و وجهت از نادانی بی انتباه
 سوال کن تا من بیان کنم برای تو از آنچه بپای که نزد ربانی موسی علیه السلام قبول فرمود
 و هم دو با هم روی براه او دادند و دیو شمع و عقیق ایشان میرفت بقول اصح فانظروا کیف

از او برگشت

از او برگشت فی التثنية خذوها قال اخذوها لئلا یفرق اهلها لئلا یجیت نبی اخر و این
 برگشتند بر ساحل و دریا رسیدند بکشتی و از اهل آن استماعی رکوب در آن نمودند و
 خان اولی را می کشند و در آخر خضر را نشان خند می بخیم تمام در او رودند چون نشاندند
 و بمان در بار رسیدند خضر نری برداشت و بمان از قوم سوراخ کرد کشتی را با یکدیگر کند و لوح
 از لوح آن کشتی گفت موسی علیه السلام ایای سوخته کردی کشتی را تا ظرف کرد این اهل کشتی را
 که سوراخ بسبب دخول است در آن و دخول موجب خرق شدن سفینه بد رستی که او روی چیزی
 شکست و شمع بر دل کران قال لَمْ اَقْلُ اَنْتَ لَمْ تَطْلُعْ شَيْءٌ فَمَنْ الْكَفْتُ خضر ایای گفتیم
 که تو عینت الی با من هر کردن قال لَا لَوْ اَخَذْتَنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تَرْهَقْنِي مِنْ اَمْرِی عَسَى
 گفت موسی علیه السلام که آن سخن از خاطر م رفته بود و این نشان بر آن قبل استغراق نماند
 بود پس مذموم بنامشند و بعضی گفته اند معنی ترکش یعنی مواخذه و مکن مرا با یکدیگر ترک کرده و
 نرسان مرا از کار من و تنواری یعنی بر من سخت فرمای و بمان بدینمیدار رضا بقدر ممکن فانظروا
 کیف اذ انقضت عظامها فَمَنْ اَنْتَ لَمْ تَطْلُعْ شَيْءٌ فَمَنْ الْكَفْتُ خضر ایای گفتیم
 پس از سفینه بیرون آمدند و بر قنطرة بدی رسیدند و در حاج و بدی جوی که دو کان بنامی یکدیگر
 و بر زمار روی بلند قامت خط سبز بپوش لب او ظاهر شده و نام او خشنود و یا حسود و نام
 پدر او سلاخ و نام مادرش شاموید و بمان ایشان بود و موسی و خضر علیه السلام برگشتند
 تا چون بدیدند بر سر که ذکر کردیم خضر علیه السلام او را از میان افران طلید و در پس دیواری پید
 وی نزد او استخفاف حال پس کشت او را بپنج تا خاق که فی هدایت و نرد در و ترقی او برگشت
 و باین جهت گفت موسی علیه السلام ایای کشتی نفس پاک را می کشد او کشته بماند بی ادبک بود

قتل غیر حق پس بیعت خاص او را چگونه می نمایند و می چری ناسندید و قال ان الله اعلم
لَكَ اَنْتَ لَنْ تَقْضِيَهُ مَعِيَ هَذَا كَفْتُ خُفْرًا بِمَنْ كَفْتُمْ مَرَّةً وَارَ اَوَّلِ مَصَاحِبِ كُنْتُ تَوْت
ندامی و متوالی با من و بر ضلای من شکبای کردن قال اِنَّ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ لَدَيْهَا
فَلَا تَقْضِ اجِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا كَفْتُ مَرَّةً وَارَ اَوَّلِ مَصَاحِبِ كُنْتُ تَوْت
مثل این فعل مسکونه بعد از این کمرت پس مصاحب کن بدرستی که رسید از نزد یک
صدندی یعنی چون بعد از ترا جماعت گفت کم هر اینه در ترک محبت من مسعود بر بنی و در حدیث
آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که خدای تعالی رحمت کند بر برادر من موسی علیه السلام
از روی شرم گفت فلما تقاضا جینی اگر جنبای هر کردی و یا مصاحب خود در ترک منودی اینه
بسیار عزایب و عیایب مشاهده کردی فَاَقْطَعْهَا حَتَّى اِذَا اُنْثَا اَهْلَ قَرْيَةٍ تَرَى اَسْطُفَا
اَهْلَهَا فَاَقْبَلُوْا اَنْ يَّصْطَفُوْا هَا كَوْجَلِ اَقْبَلْهَا جَدًّا اِذْ اَبْرَدَ اَنْ يَّتَقَضَّ فَاَقَامَهُ قَالَ
لَوْ شِئْتُ لَأَخَذْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ مِنْ دُونِ مَنْ تَقْضِيَهُ فَرَفَعْتُ يَدِي عَنْ اَهْلِ كَرْبَلَا
یا اینه بعهد و یا با برادران ارسیده یا برتر از روم و اهل آن و چون شب شدی در وازه در
سبندی و برای هیچکس کشائی نماز تمام بود که موسی و خضر علیهما السلام بدان وید رسیدند
خو استند که بدید در آینه در وازه کشیدند و در طلب طعام کردند اهل آن دید که گفتند ای موسی
رسیده ایم و کورسیدیم پس چون مار و در وازه جای نداده باری طایفه ای همه با نفرستید پس
بر وازند اهل آن فرید از آنکه امتیاز اسمان کنند امتیاز بر سر وین دیدید و ندیدند
بودی بر او ای و ندید پس با خنده در لودی وید و دیواری مایل شدند و یکطرف بنحو اسرار و دیوار
آنکه چید و در کرد و در پنج یعنی نزد یک بود و با خدای حق پس خضر راست کرد و از ابله که است

بیک

سک کل السحاکم و او گفت موسی علیه السلام که اهل آن دیدند مار جای نداده و طعام بر نرسید
ندید پس یکجهت دید و از ایشان را عذارت کردی اگر میخواستی هر اینه خدای کفری بر برادران دیو از روی
بودی رحمت الله علیه و در وازه که چون این اینه مایل شدند و قرار یافت که اهل آن امتیاز نمودند و اند
خداست آن دو و پیغمبر علی السلام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که مردمان دید از استیضا
بودند که خدایات آن دو و پیغمبر که خدایان این خبر مردم آن فرود رسید نزولی و بد معلوم کردند و خبر
منده شده بر خورشید و بیکر از راز بار کردند و بحدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله اند و گفتند یا رسول
خشتی بعد از انبیا بن جمل الباء تا و پیغمبر با من زر که او در ایم که با و قابو امانت سازی
یعنی فالو که دانی فی اشیاء و ندانم فی اشیاء را آنحضرت امتیاز فرموده گفت عریف
و تغییر و اینه شد من ایمن و می ام شمار خدایات پیغمبر باید از من این نیاید چون درین کورت
موسس علیه السلام عدم حاجت قرار داده بود قال هَذَا اخْرُجْ بِنْتِي وَ مِثْلِكَ سَمَاءُ
نَبْتُكَ بِنْتُ اَبِي هَالِكٍ اَسْطُفَعُ عَلَيْهِ هُنَّ كَفْتُ خُفْرًا بِمَنْ كَفْتُمْ مَرَّةً وَارَ اَوَّلِ مَصَاحِبِ كُنْتُ تَوْت
گفت بودی اگر لوب تالو خدای بر سر من محبت دارد یک وقت رسید و ویکند که
گاه سازم ترا پیغمبر استی بران شکبای نمودن و از حیث ظاهر بران انکار کردی
سوال حضرت موسی علیه السلام از خضر جواب شد اَنَا الشَّيْخَةُ فَكُنْتُ لَهَا
كَبِيرًا لِقَوْلِي فِي الْبَحْرِ قَاتِلُ اَنْ اَسْبِغَ اَفْكَانًا وَاَنْ اَقْلِمَ مَلِكًا يَأْخُذُ كُلَّ مَنَافَةٍ
مُضْطَبًّا اَكْتَسَى بَدَنًا مَرْمَا جَانِزًا كَرِهَ بَرَّادُ بُو دَقْرَجَ عِمَارَ وَ بَرَّادُ بُو دَقْرَجَ عِمَارَ وَ بَرَّادُ بُو دَقْرَجَ عِمَارَ
مُخْضِلُ مِثْلِ كَارِي كَتَمَ وَ رَرَّ بَا مِثْلِ خَوَاسْتَمَ كَلَّمَ خَدَا اَكْلًا اَوَّلَ سَوْرَاحِ صَارَ مَحْطَبًا
تاک کم و حال است که مت در پس راه اختیار پادشاهی که خدای بن کر که گویند یا بنو له بن

بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله صلى الله عليه وآله ائمتنا ابي عبد الله
خواید این قصه آورده اند آنست که امری بکند بپوش خود و خود و بسبب دل زخمی بد و بیادرت با کینه
چیزی که مستحق نباشد او را بپوشاید که در و سسری باشد که او نداند و بدو است بر تمام و تذلل متعذر است
کردن او ب در بغل و تنه بر مور فقیه با صبر و با عدم آن سفر کردن تا امر از محقق شود و گفته
بهاجرت اختیار نمود و زرض ازین تلقین و تعلیم خلافت است و این نوع امور با بصیرت منافات
ندارد و آنچه از لوازم نبوت است موسی را علیه السلام حاصل بود و در بعضی از کتب مایه رضوان الله علیه
آورده اند که در فتح خضر و موسی علیه السلام ولایت بر آنکه رحمت راجع به نبوت که اعتراض کند
نبی و ولی پس گویند که چه امر الی المؤمنین علیه السلام و در بیان بعضی تفاسیر شد و در زمان معاویه
خا و بدین مکتب حرب کردید و امام حسن علیه السلام با وی صلح فرمود و امام حسین علیه السلام با بنی
شام و عراق متفاد فرمود و معلوم است که علم ما کرم است از علم موسی نبی علیه السلام و بنی که در حاجت
و نور نبی بود با کمال علمش احاطه نبوت است و خود اسرار خضر را علیه السلام پس با وجود جهل و
اعتراض اولی و انب است بلکه واجب با آنکه افعال خضر علیه السلام ظاهر او نباشد و سیم و دهم
لی امیر المؤمنین و اولاد نبی که در ظاهر او و باطن او متعلی بلی صلاح بود و در فضیلت **و فضیلت و جده اول**
خیر الله فی البیت و الصلوات بر ترس حق است در جهان و آنکه را ای عزیز هیچ غافلی در
چون ترس خدای تعالی است آورده اند که در ایام مالک دنیا مردی بود مردی بود که کشته شد
و مخریبات بر آورده هرگز مردی با قیامت چیزی نیافریده و هرگز نشی اندیش نرفته و هرگاه پادشاه
او حذر کرده و در وی حسنه نگاه نموده و قضای بوی رسید و دست مطالب بدان برکش و در آنکه
دانش کرد و رفت رجاست جز این اتمالی خود را نظر کرد و خطی که رقم و خواست باشد بدید و بیادرت بود

شانی

شانی که دست امید در توان و نبیانت است از جهان بر آور و گوشت لایق له الذی و الا خیر
از حرم علی بن ابی طالب له الذی و الا خیر که ای پادشاه دنیا و آخرت رحمت کن بر کسی که نه دنیا دار
این کف و جهان بدو اهل و لایب خبر باشد از وفات و بی شادی که در و از رفتن او و رفتن محمود
او را در مریدان خاندان مسکنان بدانند آنست که شش کشته شد مالک بنی خنزاب و دیگر در فلان نزد
آنجا شخصی طرک خاک خلعت انداخته اند و از آنجا برادر کارزی سبزه در جای پادشاه و در منزلت
دشمن کن مالک بنی خنزاب و در میان خلق به کاری شنود بود و پیشتر بدان حضرت آورده که سزای چنین است
شده است ندای رسید که چون بحالت ترحم رسید بر این اعمال خود را مطلق کرد و هم خطا و غلطی و ان
کار ما نباید حاضر و او بر حوت ما اضطراب کرد دست و در دامن فضل باز و کشتن که رقم طبع در
رحمت ماست بر وی رحمت کردیم از عذاب الهی بخشیم و او را وسیع بخشیم **و سیم**
بخشای بر آنکه بخت مارش نبوده جز خود دن اندوه نو کارش نبوده و در شش نو حاجتش بشکست و در آن
هم با تو دهم بی تو فرارش نبوده و گرام در زنده بدرگاه ما نیاید که شربت شفاش ندادیم که در آن
ازین حضرت خلاقی علیه السلام خلعت شاد و کای در وی بنویسندیم ای عزیز من اگر در با داده و مقفول
طلب و اگر ندان اعمال خود سبزه کرده و منفعت از خود خواه که رحمت الهی بسیار است و فضل و کرم او بی
سیم لطف و لطیف بودن از عدد و فضل او تقابلت افزون از شایه اگر میخواهی که عزیز بود
جهان کردی نگشت درگاه او پیش سوخته درگاه او کرد که خبر شکست بودن درین راه و دست نیاید که
شکست گمان دارند که رسوخگان دارند کار خالیان دارند **و اول و اول** که مردی بود فاسق و فاجر
سقا و خا جوین پدر مرگ رسید و رفت کرد چون وفات کند عمر بسوزید و خاکستر را بیخی در میان
دهد و بنی در دریا انداختن چون وفات کرد چنان کرد که فرموده بود و پادشاه عالم با و آداب را حکم

که این چهار سرفروش که کلاه سحر گفتند در روضه بزرگ امام ائمه اطهار علیه السلام شربت شادمانی

باب پنجم در مردم

بلکه مردم شنیدند و ترفیع و تحسین او کنند و در آن از ثواب بیابند سبقت قرینه الی الله جاننده
 میان بخشش و اسراف است تقریر که بگویم ارشادی بیک از اسراف اگر بطبع کرم میسر نباشد
 که سخاوت و گردن نهی گوشت مردمان اسراف با آنکه کسی یک قبا نیز نداشته باشد و اسراف و اسراف
 رسیده و بر روی آن در میان مردم درختند و دیگر جا به هم نرسند و در نفر آورده و کمال و
 این فقرای اصحاب بعضی اوقات از حضرت خرمانی علیه السلام خبری طلب بکنند که خانم بود
 و حضرت از غایت خرم و دایم ایشان از ارفاق خودی و انتظار بروی که از جای برسد است
 آمد و اما نفعی نداشت و در حقیقت این است که بزرگو را حق الله قسم قولی است
 و اگر او کسی که از دنیا جان میاید برای انتظار و روزی که از پیر و در کار خود امید داری پس بگوئی
 ایشان از سخن خرم و بگوید عاقل برای و روشن با بسیاری کشیدن با رفاه و یا وحده و امیدوار
 آورده اما که بعد از نزول این است چون از حضرت چیزی طلبیدندی خودی انعام الله و در
 الله و یا که در اسباب خرمی آید که در آن مسکن با زن بیوه دیگر بکنند و بخون رضای که
 رسالت علی علیه السلام از موسی کلیم سخن میزد و همه از نامش و خبر خود را بخت نبوت
 است از سنده و خبر آنکه یا رسول الله ما درین از شما بر منی مطلبه فرمود که زمانی هر کس تا برسد
 صاحبی دیگر با زنی و خبر که بعد از زمانی باز آید که ما درین آن پسرانی طلب که در هر شتاب منزل علی
 علیه السلام و الحج و در آمد و پیرن کرده و بوی او و بر بن بست جان داشت کشند و باران مقصود
 حضرت بود و در سبب بیرون کردن غیر موافق است با نالی نه و لا یجعل یدک
 متعلق لک الی خلقک و لا یطعها کل البیة ففقد ملوکاً محسوداً و اموالاً
 خود را بر بست کردن خود را بر کشاندن آن توان بخش بر سبقت دست کن نیست از اسباب

بجای میباشی که با هر یک از اینها و هر یک از اینها **سبب** هر شایع شکوفه میباشی اگر
که هر خاک و خاشاک بیزی درم **خیا** نام مشو ملک در پرت که چون افتد تنگ بگردد
مزن با خوش و خوش ز ما بود بود و طریق وسط و رز ز بخی بود و کشای دست خود را که کشا
و دست بیدارت از عطا کالبت اشکات با سراف یعنی یکبار تلف میکنی که نباشی ملک
کرده شده در مانده و محتاج خلق کردی از مضمون این آیت وانی هدایت خیا نام مفهوم میشود
که حق تعالی با عدل صفت منافع را بد و از طرفینی او که بخی است و تلف کار را منافع میکند چنانچه
منع نماید و الدین از انفسوا لم یبش خواؤم یقتضوا و اوگان یمن و الی الخ و اما و ایشان
انماند که چون نفقه کردن یعنی تصدق نمودند اسراف نکردند و از حد پرون نبردند یعنی در پرت
و ساهی مرف نکردند و تنگ هم نکردند و بخی نبودند و بدیع حق الله را از استحقاق باز نداشتند
و بود و اعتبار از ایشان اسراف و افراط است و ای بخی طریق عدل را رعایت میباید
چنانکه نه اسراف کردند که هر چه داشتند بخت تصدق کنند و اهل و عیال را اگر کنند و بخواهند
و بخی و رزق که فقر او را بکشند از ایشان بی بهره و محروم مانند **سبب** فواج بختی از اندازد که در آن
خداوند که آفتاب سناست بدل شود و منتهای تیر بر و اسماک بی نهایت بختی خیا بخی و من
است که بخت را از هر دو فعل مکتوبه اصرار از او نیست **سبب** بختی اهل مروت بختی اهل
سین اختیار و سطر است در جمیع امور بدان دلیل که فی الامور و سطر **فصل سی و نهم در**
در محصلت کلمات نهده و آنکه ذلک و العقب و البرضا عدل است و حالت عطف به شایسته
بیشین و حکام ما تقدم عدل نمودند از آنست که نام ایشان بر خفی روزگار باقی ماند و در حق
و در حق خدای یافتند و بندهم مقیم گردیدند و آنچه از برای دنیا و عذر پسو خاظم کردند و نمودند

بدولت و حکومت و قنوت و تبعیت دنیا شدند و بر بندگان خدا ظلم و ستم روا داشتند و دنیا
بر ایشان ماند و در بعضی آتش جیم و عذاب ابدی گرفتار شدند **سبب** خدای که از آنکه اگر کسی
دعای بد کند خدایت نشین زن پیر از نفسا بی جوان نرند بر سر که برشت نه ندر و سورت
اگر با یک فریاد و چون نفس و او را بکشند ملک بر باد سبا آید که ندر دست نشان بکینت
از نفی و از خواتان که ندر که اگر کردن خدایت کند چاره را باز و در از دست **سبب** او بود
که بر زن و در پیش و در چهار پا و شاهای واقع شده بود و پادشاه راهی یکی در پیش لایق فی انما
روزی بر زن غایب شد پادشاه خانه و بر آخر کس بود و در کونک خود افرو و چون بر زن ماند
آه و آن حال را متهمه کرد و هر که نداشت که که نبوت بار مظلوم بمانست بر زن روی بر
سین نهاد و گفت پادشاه اگر من غایب بودم تو حاضر بودی بکذا نشی که خانه ام آخر کس بر زن
در عیبت افتد که کونک بر هر ملک بر زن بود و او ای بر نفسی فرزند **سبب** یی را بایه خالی انما
لی از بخت بقیل یکم بتر آه مستندان در دلی شهبای **سبب** فریاد بر زن که بر آید از سوز دل
که بر بود و زخم دمان روزگار همت از بار از آن بختند ضربت که کسیر تر تره بیشتر آید
عظم مکن گاه فقری بختی بیرون نماند و فغان و ناله بهش و عیال اندازد خدای که
ناوک هم گاهی که که مکتوبه رسد روزی در و سنا و در بختش بختی مستند حزن راه می
بری که ناوک نماند و از هر جوشش خولا و اگر بپوشای راه کرم فقری چه بوم بکند و در بخت
کشیده چو تیغ زهر آلود برای کردن اکس که کردن آفر از شکلی که که در کس این و در کس این
بخت نبوده واری داد سنگ همدن ابله **سبب** خیا نام شیشه زنده که مظلومی
که شیشه محقق همچو تو تیا سازد و او بود که خالت بری زور و پیش او تر و زور و کشتی از قهر

با این باینر که نیکو میار و عمام را از کمر دستان بشوید روزی میزند و از کمر پاک
 و پاکیزه گرداند و خواجہ سلام صلی علیہ وآلہ فرمود کہ اگر در ماه رمضان روزی بدار و بلباوت
 عمام ملک علام مشغول شود و چشم خود را ندیدن عمام نگاه دارد و گوش را از شنیدن
 بشو و لب و زبانت نشیند باز دارد و در باینر از غیبت و غشش گفتن نگاه دارد و بدگر حق
 مشغول باشد هر گاه که بدین قاعده عمل کرده باشد روزی داشته باشد آن روزی برای او بجز
 باشد از اشقی و فزع و هم گناه که کرده باشد حق نکات بماند دوم روزی که روزی دارد و بمقدار
 فرشته از برای او استغفاری کند و هر شبی که غایب کند و در میان شام و خفتن و در رکعت
 شایع رمضان بگذارد و یک عدد و ستم الله احد بخواند یعنی نیت کند که صواب باین و بجا
 سبکی بخواند و او باشد که در راه خدا جهاد کرده باشد خود را از اول شب تا صبح بکاف
 جنگ کرده باشد و بعد از آن شهادت شده و در خون خود غلطیده باشد و هزار مرتبه صد مرتبه و در یون
 او بنویسد و در تربیت خانه بنا کند از برای او از یکد تا با قوت سرخ **فصل سوم در فضیلت**
شب جمعه در زجبه و مصلحت و ثواب شب جمعه و بیعت حاضر شدن و ثواب آن
که بیعت نمودن و بیعت آن لا ابقا الذین آمنوا و اتوا الذین آمنوا و اتوا الذین آمنوا و اتوا الذین آمنوا
 لیوم یحییهم فاستعوا لی ذکر الله و ذکر الشیخ و الذین آمنوا و اتوا الذین آمنوا و اتوا الذین آمنوا و اتوا الذین آمنوا
 ان کسی که کرده اید یا حکام شرع متزین چون نداده شود برای نماز روز جمعه پس
 شستاید بسوی یاد کرد و خدای تعالی نماز جمعه و سعی نماید در آن و بگذارد بر بدو و در وقت و دیگر
 معاملات و آن سن و ترک معاملات بهریت شما را از معامله چه در آن نفع باقی افزون
 و آن بهتر است از سود خانی دنیوی اگر کسی که میداند نفع و ضرر را و نمیکنند میان خبر و غلام

خداوند علیه السلام فرمود که جمعه را برای آن جمعه میداند که خدای تعالی جمع فرمود و در خلق خود را بدارد
 و لا یستخف و لی او در مشیت پس نام که در دستان روز را در زجبه و حضرت نبی صلی الله علیه و آله
 فرمود که کسی که بیدار بام روز جمعه است و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که کسی که بیدار از مؤمنان روزی
 پنجشنبه یا در روزی روز جمعه حق سبحان و تعالی او را در دنیا و خود دارد و از فزون خبر و فرموده که کسی که
 نباشد که کسی کند بسوی جمعه که حرام کرد و خدای تعالی جمعه او برایش و فزع و هم که نماز کند با ایشان
 در وقت دل پس گویم که نماز کند از ده بار رسول صلی الله علیه و آله در وقت اول و در وقت اول
 آورده که امام محمد باقر علیه السلام فرموده که خدای تعالی روزی که مسبوت گرداند جلالتی را در زجبه
 باشد و فرمود علیه السلام که هر مردی که ترک کند بیعتی و مانعی جمعه را پس ترک کرده مدغم بعبادت و ترک
 عسکند مدغم بعبادت و ترک منافق و هر که ترک کند مدغم بعبادت را بیای بی مانعی و علقی قیسمان و کسایم
 خدایان نمیدانند او **در فضیلت شب جمعه کردن** رسول صلی الله علیه و آله گفت که شبی که مرا
 سپردند در زیر شش هفتاد و شصت و یکم برافزایندگان و همه تسبیح و تملیل مشغول بودند
 مکلفند خدایا بیاور آنرا که من عمل جمعه کند و نماز جمعه حاضر آید و فضیلت شب جمعه چنین است
 که من عمل کرده از تمام پسران آیند و بگوید داخل شوند **در فضیلت روز جمعه** رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود که حق تعالی در روز جمعه منظر کند بر بندگان خود و در هر نظری شصت هزار عافی را از او
 داند از آتش و فزع امام موسی کاظم علیه السلام فرموده که خدا میر از جمل روز جمعه هزار را بدارد
 از رحمت خود میدهد هر بنده را از آنچه میخواهد پس هر که بخواند سوره اما فی الزلزاله را در روز جمعه
 بار برساند خدای تعالی با او آن هزار را بدارد و گفت که اهل بیت این روز را در نزد خود خوانند
 گفتند یا رسول الله من بدو چه بگوید گفت در پشت و او میت که خاک روی از شک و کافرت

چون روز جمعه باشد حق سبحانه و تعالی بران وادی بفرستند از لوله میخان بران مبرک بفرستد و بر
 من آن مبرک را که سیمانه باشد از روز شنبه ان و نمان برانجا نشیند پادشاه عالم که بدینجا آمده اند
 میخواهند که خداوند از صفای لوی طبع خدای تعالی که بدین دنیا را فی شدم و بفرستد ایشانرا از این
 ندیده باشند و هیچ کوشش ننشیدند و بر خاتم صبح اونی نگذاشتند و در شب جویت که هیچ منع
 و هیچ فرستادن برسانند و چون روز جمعه باشد حق سبحانه و تعالی که بدین قدر اتمام المؤمنون حق التبر
 جده المؤمنون علی و کذلک المؤمنون قدر البقیه در آیند درین جوی که طالع و ظفر باشند و شفا
 است محمد صلی الله علیه و آله که بفرستد از صفای مشغول باشند و فراموش او که ازند **در تقصیرت که**
کتاب شب جمعه در روز و فضیله الواعظین او برده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده
 که روز جمعه بیدایات زیاده میگردد و در وحفات و بندگان و بشود در درجات و تنجا
 است در دعوات و زایل میگردد و در کربیات و کزارد و میشود در جویای بزرگ آن
 است که زیاده کرده میشود در و شش و آزادی از آفتش و در آنکه در و جاکس از دنیا
 در حال که شفا صدق آن و حرمت از او اند و احب کرد و بر خدای تعالی که بگرداند او را از آن
 کند ایشان از آتش و درخ پس اگر کسی ببرد در شب جمعه روز جمعه شریف و بکشد و این
 بر اینجمله شود روز قیامت **در بیان سبک داشتن شب جمعه و در تکلیف قیام و**
سقوط آن در روز و فضیله الواعظین او برده که رسول صلی الله علیه و آله فرموده است حق
 کند هیچکس جرئت او و ضایع کرده اند حق شب جمعه را که بر خدای تعالی و احب کرد که در آن
 و درخ در آرد و بی کسی که شب جمعه در روز جمعه را از آنک شمارد و بجا بیاید و از آن سبک در
 و حرمت نگاه ندارد و بقیس و غیره بر سر و بر سر خود درون مشغول شود خدای تعالی او را

تنبی

باشش و درخ و در او ده درگاه تا و بیدار کند و طام دهد او را از بزرگ و چون در یکم که از
 فر و یکدیگر که بدینکه در وقت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود که شب جمعه روز جمعه هر روز و روز
 اند خوشگس که در شب جمعه در وقت که بدینکه از برای او برات از اولی از آتش و درخ و
 جده التبرکالی لیلته الجمعه و مر و است از امام جعفر صادق علیه السلام که حق سبحان و تعالی اختیار
 از برای جبر را اختیار فرموده از برای روز جمعه را از این شب جمعه و امام محمد باقر علیه السلام فرموده
 که خدای تعالی که بفرستد در شب جمعه از برای شب تا آخر آن که ایامیت بنده و مؤمنی که دعا کند
 مرا برای آخرت و دنیا و دنیا خود و پیش از طلوع صبح تا من دعای او را اجابت کنم ایامیت بنده
 مؤمنی که بگوید که سیدی من اگر کائنات خود پیش از طلوع صبح پس من توید او را بنده برم ایامیت
 بنده مؤمنی که در روزی برود تنگ شده باشد و سوال کند از من زیاده را پیش از طلوع صبح پس من
 کردم او را در روزی بروی من گفتم ایامیت بنده مؤمنی که بیمار که در خواهد از من آنکه او را شفا
 دهم پس از طلوع صبح پس من او را شفا دهم و حجت دهم ایامیت بنده مؤمنی که بگوید
 تا از من طلب کند آنکه بر نام او را از من و مر در کردم پیش از طلوع صبح پس بر نام او را
 از من و راه بروی که نام ایامیت بنده مؤمنی مظلومی که در خواهد از من که او را از آن طام
 بر نام پیش از طلوع صبح و انتقام بگیرم برای او از طام او پس لا ینزال بانی منادی کند تا صبح
 طالع شود و در غده الدائم او برده در آید علی صلی الله علیه و آله که گفت من میگوای خد
 مردمان که چه وزن خدای تعالی شمارا یعنی چه قدر باشد شمارا از خدای تعالی که فرمودند خدا
 کردن شما بکنند مرا و حاصل این که ایامیت است که من شمارا بنام فریدم که مرا شفا حاجتی بود و پس از برای
 آن نفر دهم تا از من حاجت بخواند و کاشید بدینکه من تا حاجت شمارا روا کنم و شمارا بیاورم که در حق

نمید برای چشمتد و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده بدرستی که بنده مؤمن در پنج اهد از خدا
 حاجتی پس نباشد یعنی اندازد بر او دردن حاجت او را تا در وجه خاص کرد اندازد او را بفضلی و
 جود دیگر و دست از آن حضرت که هر که موافق شود از منتهای درود و در حق تعالی بگوید بجز این بجز عبادت
 بدرستی که در روز قیامت امر از خدای تعالی بکند که او را در منبر است بر ایشان رحمت **و فضیلت**
و ثواب صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد و ثواب جود و تصدیق دادن در روضه آل محمد
 آورده که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که یک صدقه در شب جمعه هزار است و صلوات
 بر محمد و آل محمد و در روز جمعه هزار است از حدیث رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
 که بسیار از تسبیح صلوات بر من که این پاک گشته شماست و نزد دیگرین کسی بمن در روز قیامت
 انگشت باشد که بیشتر در روز حسنه بپوشد بر من و بسیار فرستد در روز من شب جمعه و در روز
 جمعه که در روز شنبه بر من عرض میکند **قطع** که بایست که بسیار از من بخدایم بکشد پس ای
 صلوات تعالی که بمن این بنده در مانده میرسد و روز جزا تو امشب تمام کردم و صلوات
 فرستد بر محمد و آل محمد و در حدیث آن را در دو رسومات تار و قیامت و بدرستی
 و تحقیق که فرشتگان خدا در آسمان ملک تقفاز میکنند برای او و فرشتگان که موکلات فرمود
 رسول الله صلی الله علیه و آله تسبیحات فایم که در روز و شب از آن حضرت که در شب جمعه و شب
 فروغی اند فرشتگان که با ایشان تعلیمهای طلاست و همچنین ای نفره که عینوب بند در آن مکتوبات
 و حدیث آنکه صلوات فرستد بر محمد و آل او تا فرشتگان و رشتن آفتاب روز جمعه **قطع**
 چونام خم رسل نبوت زنده دلان زبان بگوید و صلوة و درود بگفته خودشان آن حقیق که بگوید
 از درود و بنی چونامه بمل خاص و عام بکشد بنده تحقیق که خدای تعالی بخواهد که اینها را خود در باره

بنده گان خود تخصیص میدهند ایشان را در هر شب جمعه و در جمعه پس اگر صلاح و رستگاری
 سبطی از ایشان و در پنج بویستند که در حق با من و در شب جمعه و در جمعه پس اگر صلاح و رستگاری
 و تسبیح و صلوات بر پیغمبر و آل او و در بعضی او را فرمودند که فوت شود **رباعیه** خود را یعنی زود خواند
 مکن تا بگوید که در گوش مکن در یاد خدا هستی خود را بنده پس را که خوشتر است در گوش
 مکن **فصل چهارم در فضیلت شب قدر و ثواب آن** و **اینا انزلنا فی لیلة مبارکة ایانا**
منزلین فیها یفرق کل امریکم امر من بنده ایانا که من سبب رزقه من بکشد
ان الله هو الشیخ العظیم بنی بدین و تحقیق که در روز است درم فرزند او را شب بزرگ و بایرکت که
 شب قدر است و که ام بکشد بر ایشان ثواب و که در آن که شب کرم که بسبب خدای و من
 و در شب و میان هوری و منوی الراج محفوظ با سمان و بنابر شرف نزول یافت **در تفسیر**
لایح محفوظ در سال آورده که لایح محفوظ از یکدانه در سفید طلوع و از آسمان تا زمین و در
 او از شرف بنابر شب و که رانی او از یا فوت اجرت و در گناه فرشته است در زمین عرض
 و الراج محفوظ که با سمان و بنابر شرف نزول یافت از آنجا آید در مدت سبت و در سال هر چه
 پیغمبر صلی الله علیه و آله از وی اجالی یافت **امداد و در آیدن جبرئیل علیه السلام با نبیای رسول**
 بحضرت نوح علیه السلام و از ده نوبت نزول کرده و بحضرت ابراهیم علیه السلام تسبیح و در وقت
 نوبت موسی علیه السلام چهار صد و چهل نوبت یعنی علیه السلام می داشت نوبت بحضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در مدت سبت و در سال و از ده هزار و سبت و پنج نوبت
مرویه از اهل بیت علیه السلام که قرآن چهار ربع است ربع در شان ماست و ربعی در شان
 و شصت و نادر ربعی در شان ربعی در شصت و تمام قرآن شصت و شصت و شصت و شصت

بنویسند و هر لقمه که مهمان از طعام ایشان بردارد و ثواب حج مقبول و عمره میرسد و در روز
 ایشان ثبت کند و در شش شهرستان بنام ایشان بنمایند و هر که مهمان را کرامی دارد
 چنان باشد که مقدار دیگر را کرامی داشته باشد و در حدیث دیگر فرموده که من کان یؤتی من
 بالکفة والیوم الآخر فلنکرمه الضیف وان کان کافرا معنی هر که ایمان دارد و کافر او برود
 باز پسین باید که مهمان را کرامی دارد و اگر چه کافر باشد و شرط کرامی و کشتن مهمان است
 که او را حرمت و عزت بداری و در جای نیکوتر مهمانرا بنیادی و در کارم الاخلاق آورده
 که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر کس که غذا و کسول و سوز قیامت ایمان دارد و مهمانرا
 کرامی کند و اگر طول بکشد او را شادمان سازد و اگر با مهمان سخنی کند خیر بگوید یا خائن شود
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اول خبری که در آخرت ثواب آنرا بنده مؤمن میسرساند
 ثواب مهمان است **میت** ای برادر در مهمانرا سزوتر تا بیای به عزت از رحمت تو نیز مؤمنی که
 داشت مهمانرا نیکو حق کشتن بدست نیست باید و هر که باشد طبعش از مهمان ملول از وی
 از رخصت او هم کسول بنده که خدمت مهمان کند خویش را شایسته رحمت کند هر که مهمانرا
 بر روی تازه دید از هذا الطاف فی اندازه دید مهمان است از عطای کرم هر که او بینان
 شود باشد نسیم هر که مهمانرا کرامی میکند خوشی و نیکبختی میکند هر که مهمان خود را ضایع
 میبخشد او بیاید آوردن طعام ناخوش داری اندک و بیش ای سیر بر دبا پیش مهمان ای سیر
روایت کرده اند که روزی امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام و خاتم النبیین علیه السلام با شریزان
 نشسته بودند و یک مجلس سلطان فارسی رحمة الله حاضر بود آنگاه فضا از در در آمد و طاس
 حلل در دست گرفته دیک موی بر سر طاس حلل کشیده پیش امیر المؤمنین علیه السلام

نهاده آنگاه امیر المؤمنین گفت بیاید تا در حق این مجلس هر که از این بگوید بگویم با حقان گفتند
 با ولی الله اول شما بفرمایید امیر المؤمنین علیه السلام گفت مؤمن از این طاس روشن تر است
 و صحبت مؤمنان از این مجلس شریف تر و ایمان با خود بردن از این موی باریکتر است فاطمه
 زهره علیها السلام فرمود که شرح بدهم از این طاس روشن تر است و معرفت خدای تعالی
 و استن از این مجلس شریف تر است و عمل کردن بشیخ بدم از این موی باریکتر است امام
 حسن علیه السلام گفت بهشت از این طاس روشن تر است و حاصل بهشت از این مجلس شریف
 تر است و کشتن از این طاس از این موی باریکتر است امام حبیب علیه السلام گفت قرآن
 از این طاس روشن تر است و خواندن قرآن از این مجلس شریف تر است و عمل کردن
 بقرآن از این موی باریکتر است و محمد حنفیه گفت که نماز از این طاس روشن تر است
 و که اردن نماز از این مجلس شریف تر است و لیکن حضور دل کند از این موی باریکتر است
 سلمان رحمه الله گفت زکوة از این طاس روشن تر است و داد کردن از این مجلس شریف
 تر است و عشق رسانیدن از این موی باریکتر است فضا که خادمه حضرت فاطمه بود
 علیها السلام گفت اگر رخصت باشد این ضعیف تر جزئی بگوید گفتند ای بچاره بگوی چون
 دستوری حاصل کرد گفت آمدن مهمان بخانه از این طاس روشن تر است و دوستی کردن
 با مهمان از این مجلس شریف تر است و خوشی با مهمان کردن که از منزل و صاحب خوشد
 برون رود از این موی باریکتر است و مهمان بخانه آوردن از اخلاق انبیاء و اولیاست
 و انبیا هر که مهمان طعام بخورد و اندک **روایت** که ابراهیم سمری را صلوات علیه عادت چنان بود
 که از مهمان طعام نخوردی اتفاقا سه روز مهمان نیامد روز چهارم ابراهیم علیه السلام هر که

مرده رفت که کسی را بیا به اتفاقا بقتاد که بر او بد که می آمدند پهلایا بر دوش گرفته بودند و در
 برکتند از هر کسی علیه السلام گفت بیاید و مهمان باشد گفتند ما بفرمودی برویم که عیالان ما
 بی ببرند و بی نوا گفت بیاید که من عرض شما میهمان ایشان را بخواند بر دوش روز نگاه داشت
 و عرضید روز به شیر یا ایشان بداد ایشان بر روی آفرین کردند گفتند ما را کاری فرمائی
 از هر کسی گفت مرا کار از برای خدای باید کرد اگر راست میگوید خدا را کسی که گفتند ای
 از هر کسی این از دینی نیست از هر کسی گفت بروید که هر شامی تریب ایشان با یکدیگر گفتند
 و پنج باشد که انجمن مردی را بدین قدر سرمایه زنی ایمان بیاریم شاید که دین او هر حق باشد
 از عالم برین یا بپس جو در افتادند از هر کسی بروی آسمان کرد و گفت خداوند آنکه برین
 واجب بود گاهی آوردیم غنای فرمائی و رنگ کفر از دل ایشان بردای و بنور ایمان دل
 ایشان را روشن کردان حق تعالی بخیر رحمت به دلهای ایشان نگاه کرد چون و طلب بود
 سر آنکه سجد و بر آوردند و کلمه شهادت بر زبان راندند و مسلمان شدند ای عزیزان از آن
 مهمان بخانه ملول مشوید و دل تنگ نباشید که چون مهمان بخانه در آید روزی خود همراه خود
 آورد که در حدیث آمده است که الضیف اذا جاءه من زلفة صعدن اذا انزلن اصل امر
تخل بن ثوب هل البیت و هرگاه که بیرون بروند مهمان کنان اهل خانه را با خود
 بروند و رواه که مردی بود از صحابه که هرگز مهمان دوست نداشتی که بخانه او آید
 سخات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود که با رسول الله زنی دارم که دقتی مهمان بخانه میهمان
 نامت کیم این خصوصیت میکند گفت برود طعامی راست کن که من منتب بخانه شما می
 آیم و مهمان شما می خواهم بود و بخانه رفت و زنی را اعلام کرد زن گفت ای مرد رسول خدا را

مهمانی میکنی شاید چیزی لایق او باشد با وقت دیگران که مرد گفت تو آنم که حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله فرموده است که من انتب بخانه شما میهمان آنم القصر میان زن و شوهر مقالات بسیار رفت تا
 از زن کو کند خود که هیچ طعام نزد خدای تعالی جمیع مؤمنان را از شرفی سینه نگاه دارد
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که حسنه این جهان زن صالحه مؤمنه عقیقه است
 و حسنه آخرت جو پسندیده و عذاب اندر زوجه نماند است و زنت کوی زنت خوی بدلقا
حبت زن به دوسرای مرد نکو هم درین عالم است و دوزخ او زنهار از قرین بد زنهار
 و قنار بنا عذاب النار و القصر آن مرفیق بدست خود طعام راست کرد چون شب درآمد
 رسول کائنات صلی الله علیه و آله بخانه ایشان آمد و از طعام ایشان تناول فرمود و بیرون
 شد زن گفت ای مرد تو با حضرت رسول ص از من سخات کردی گفت نکرده ام گفت
 سخات کرده مرد گفت از کی میگوی زن گفت از آنجا که حضرت رسول ص که بخانه ما
 درآمد که ده نماند دیدم که از دامن آنحضرت آویخته و چون بیرون رفت دیدم که مارها و
 کژدمها از دامن رسول ص آویزان شده بود مرد گفت که من هیچ ندیدم آنحضرت و سخات
 حضرت رسول ص احوال و قصه با آنحضرت بگفت رسول علیه السلام فرمود که زن
 راست گفته است که آن کژدمان روزی من بود که با من می آمد و آن ماران و کژ
 دمان کنایه شما بود که از خانه شما بیرون بروم و شما را پاک گردانیدم از کنایه
 و حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوات و السلام فرموده است حبیب الی من دنیا
کم ثلثة الغنیم فی الضیف و الضرب بالضيف و اطعام الضیف یعنی
 از هر چیزی که در دنیا شما میروید سه چیز است که من او را دوست میدارم در کارها کرم

روزه خوشتر و در راه خدا کردن یعنی بزرگوار و مهمان را طعام دادن از آن
 دوستی بود که خود بخورد و بخورد و نماند و حق وی از کرم جلیل الله که **وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ**
عَلَى حَبْرَةٍ مُشْكِنًا وَ يُتِمُّونَ الصَّوْمَ **فصل دوم در بیان صومه امیرالمؤمنین**
صلوات الله علیه **داود بن یحیی** و **ابو** در کشف الغم مذکور است که وقتی
 امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام
 نزد نمودند و نصیحت بفرموده ایشان موافقت نمود که چون ایشان صمت یا نیکو بفرموده آن
 یک سوره روز روزه بدارند بعد از عافیت و صحت ایشان شروع در روزه کردند و در
 خانه آل محمد علیه السلام در آنوقت از قلیل و کثیر هیچ نبود امیرالمؤمنین علیه السلام سه صاع
 جواریه که در گشتند سنا که حضرت سید النساء در عوض آن از برای وی پشم
 بر لبه و از اجور آن بند خود دوفا کنند حضرت فاطمه علیها السلام آنرا قبول فرمود
 یک صاع او را آب کرد و پنج قرص از آن بخت برای هر یکی از خود و فرزندان و فضیله
 قرصی چون امیرالمؤمنین با رسول الله صاعا مغرب گذارد بنزد خود تشریف آورد طعام
 پیش آوردند تا اظهار کنند ناکاه میکنند بدو فاطمه آمده گفت السلام علیکم یا اهل البیت
 یا محمد میگویند امیرالمؤمنین مسلمین مرا طعام کنید که حق سبحانه و تعالی شما را از مواجبت
 طعام کند امیرالمؤمنین علیه السلام این را شنوده فرمود **فَاطِمَةُ ذَاتُ الْحَمْدِ وَ الْقِيَمَةِ**
يَا بَيْتَ حَبْرَةِ النَّاسِ الْجَمْعِينَ كَيْفَ تَكُونُ أَمَّا تَرَيْنِ الْمَيْلَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ قَدَّامَهُ
الْبَابُ لِلْحَبْرَةِ كَيْفَ تَكُونُ إِلَى اللَّهِ دَيْتُكَ كَيْفَ تَكُونُ الْمَيْلَ جَانِبَ حَبْرَةٍ كُلِّ أَمَةٍ
شبهه رهبری و فاضل الخیرات یستحق صوم جنة الغلیب حرره الله

عَلَى الْفُتَيْنِ وَ لِلْحَبْلِ مَوْقِفٌ مِمَّنْ يَقْوَى بِهِ النَّاسُ إِلَى حَبْرَةٍ شَرَابُ الْجَمْعِ
 وَ الْفُتَيْنِ وَ ابی فاطمه دای صاحب بزرگی دیشین ای دختر بهترین خلایق روی
 زین آینه بدی دندانهای در مانده بنواهی میکنی که ایستاده است بر خانه ناله و جین که
 شکایت بر داشته یا امیرالمؤمنین و فرمودی بشوید کرده سنگایت آورده با از گرسنگی در
 حالتی که هست اند و میکنی هر مرد مکلف که هست با ناله و خشم در گرد است و با ناله کرده
 این که کند خیرات را طاهر شده که موعده است بهشت عظیم که حرام کرده است خدای
 تعالی آنرا بر خلیل بشیم و قبل است موقوفی خوانگنده می اندازد آنش او را بفرستد که
 که شراب او آب گرم جوشتن باشد و طعام او ریم ابدان و در خیانت فاطمه علیها السلام
 که این را از آن حضرت شنود فرمود که ای پسر عم امر تو شنیدنت و فرمان تو بردستی و نیت
 مرا از آن نه ملائقی و نه ملائقی و آن طعام نخورده برای میکنی فرستادند و خود در آن
 شب آب روز گشت و دند در روزه و یک صاع دیگر آب کرد و دنان بخت بدستور و امیر
 المؤمنین علیه الصلوة والسلام بخانه تشریف آورد بعد از نماز مغرب و طعام پیش آوردند
 بنی آمد بر در و فاطمه گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد بن بنی ام از اولاد و مهاجرین که
 در روز عقبه بر من شبید مرا طعام کنید که خدای تعالی شما را از مواجبت طعام
 دهد ایشان طعام خود را برای او فرستادند و باب فاطمه روزه گشت و درین شب
 نیز در روزیم همان حضرت فاطمه صاع دیگر آب کرد و دنان بخت و وقتی که امیرالمؤمنین
 علیه السلام نماز تمام کرده بنزد آمد و طعام پیش نهادند امیری آمد بر در خانه و گفت
 السلام علیکم یا اهل بیت محمد النبوه من امیری ام از امیران فرمود مانده مرا طعام دهید که

که خدا می تالی شمار از مواجیه جنت طعام و در پس اهل بیت طعام خود را بوی آیتا که دند در آن
 شرب تر با آب روزه کشوند روز چهارم که شد و اهل بیت علیهم السلام در آن اوقات بقران
 آب جزئی خنثیده بودند حضرت جبرئیل علیه السلام از نزد حضرت دو لیل آمد و یا محمد فرا
 گیر که حق جل و علا ترا نصیب فرموده در باب فضایل اهل بیت سوره یل ای فرستاد هَلْ
أَنْتَ عَلَى الْإِنْسَانِ حَبِيبٌ مِّنْ لَّدُنْهُ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا لَّيْسَ بِهِ جَعَلْنَاهُ سَمْعًا بَصِيرًا
مَذْكُورًا آیا آدم علیه السلام هنگامی از زمان که در آن نبود جسمی را بد کرده یعنی
 چهل سال کل آدم میان ملک و طایفه افتاده بود پیش از آنکه روح در جسد آدم دمیدگی
 با نسبت او را یاد میکرد و مقرر است که آدم علیه السلام از نطفه نبوده اِنَّا خَلَقْنَاهُ
اَلْاِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ اَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيْهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمْعًا بَصِيرًا بهیستی که ما از بیم
 آدمیان را که از اولاد و نسل از آب منی آنچه باب مردوزن و خلقت را درست
 گردانیدیم و با مردنی می آید ما می گردانیم او را بس که دانیدیم او را بشناختن نامکن باشد
 از مشاهد دلایل و استماع آیات اِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيْلَ اِلَّا شَاكِرًا وَاِذَا الْكُفْرُ
بِهِ سَبِيًّا که نموده ایم او را یعنی آدم راه راست که طریق اهل بیت است بنصب انزال یا
 یا سپاس دارنده یعنی مؤمن سعید که در دست دار اهل بیت باشد و تر از دشمنان
 ایشان کند و یا ناسپاس یعنی کافر شقی و ناهبی که طریق ایشان را بگذرد و کشتن اهل
 نفوذ و ضلالت بدست آرند غیر ایشان را بر ایشان اِنَّا اَحْمَدُنَا الْكَافِرِيْنَ
سَلَامٌ سَلَامٌ اَلَا سَمْعًا بَصِيرًا بهیستی که ما آماده کرده ایم برای کافران و دشمنان اهل
 بیت آنچیز که بدان ایشان را بد و رخ گشته و غلاما که بر گردن ایشان نهاده و آتشی

افزوده که در آن بیکسره بخورند و ابتدا این سوره که در شان اهل بیت است علیهم السلام
 بخلقت آدم علیه السلام بخورند و گویا ایشان شربت یا نکه عرض از خلقت آدم محمد و آل است
 صلوات الله علیهم اِنَّ الْاَوَّلَ اَمْرٍ كَثِيْرٌ يُّوْنُ مِنْ كَانِيْسٍ كَانٍ مِّنْ اَجْرٍ اَكَا هُوَ رَا بَدِي
 که بگو کاران یعنی اهل بیت که ایشان طعام بیکس و نیم و ایران نمودند و تا بیان و شعیان
 ایشان که بزد اهل بیت بجز صلی الله علیه و آله نمود باین قاعده که مذکور شد بیا شانه
 در آخرت از جام فرج انجام شربی که آفتابی او کافور باشد یعنی آنرا کافور بهشت بیاورند
 تا خنک و شربین و خوشبوی شود یا بواسطه خوشبوی و سفیدی مشابه کافور باشد و بعد
 او را باین نام خوانند و موی این قول است که بدل از کافور آورده که عَيْنًا لِّشَرِبِهَا
عَيْنًا اَللّٰهُ يَخْرِجُهَا تَقِيْهَا کافور چشمه است که می آید از آن بندگان است
 ایشان فدای تعالی که با عرض او رسول صل می نمایند و خلافت آن میکنند میرانند آن چشمه
 را رانند آسان بخورن بِالنَّذْرِ وَاِخْفَافٍ يُّوْنُ كَانٍ شَرِبَ مَنْ تَطَلَّعَ اَوْ شَرِبَ
اَوْ شَرِبَ و آشکارا یعنی روز قیامت وَيُطْعَمُونَ اَلطَّعَامَ عَلَى حَبِيْبَةٍ مُّشْكِيْنَةٍ
وَاَسِيْرًا و میدهند این طایفه بزرگوار طعام را بر دوستی طعام یعنی با جودی که خود را
 احتیاج دارند و دست میدارند بر دوستی آنچه مذکور شد ایشان میکنند و بخورند در
 دینی فرمانده را و خود رسالت بی پدر را و که بر بنوای محتاج را بر وجهی که اهل بیت رسول
 علیهم السلام کردند و این دوی دیگر در ضمن دوستی هَمَّتْ اَعْمَانُ نَظَعْنَكُمْ لَوْجِيْهِ
لَا تَرِيْكُمْ مِّنْكُمْ خَيْرًا وَّلَا تَشْكُوْنَ و این مطمان یعنی طعام و چنان که بگو صفت
 بگویند که جز این نیست که بخوریم شمار این طعام برای رضای خدا تعالی بخوریم شمار

بادش و کمانی و نه سپاس و آزاری إِنَّا خَافُ مِنْ رَبِّنا أَوْ مَعْصُومًا
 بدستی که میترسیم از آفریدگار خود از عذاب و ترس روی یعنی رویا ترس کرد
 از شدت و هول آن روز که بغایت سخت و گریه است فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
الْيَوْمَ وَلَقِيَهُمْ نَصْرُهُمْ و سر و پای پس گاه دارند خدای تعالی ایشانرا از شر و رخ
 و هول آنروز که از برای رضای خدای تعالی بدویش بنواویم مردم و اسیر بجاده و قوم
 طعام داده اند و پیش آورد ایشانرا بسبب آن عمل صالح تازی و خوب روی و شادی و فرح
 دل و خیر لهم يَا صَبْرُ وَاجِدَةٌ وَحَرِيرٌ بادش و دهان ترا بسبب آنکه صبر کرده بر طاعت
 یا انشاء طعام بگستانی که از میوه آن خود نه و از سرشت آن نوشته و از طعم آن برشم آن
 پوشیده مشکین فِيهَا عَلَى الْأَمْرَ لَكَ لَا يَرُونَ نَبهًا شفق و لایزال هرگز
 در حالتی که نگریزده باشند و بهشت بر خفته های آراسته نه منید و بهشت حرارت آفتاب
 و نیز مارا بلکه در غایت اعتدال مانند میوه ای بهشت وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُ السَّمَاوَاتِ
لَهُنَّ قُطُوفُهَا تَذَلُّلًا و باد داشت و بهشت ایشانرا بهشتی دیگر که نزدیک بود به
 ایشان سابرهای درختان آن طراکم کرده باشد میوه ای آن آرام کردنی یعنی آسان
 بود و جسد آن میوه کسی چیده آن میوه را منع نکند وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ
فِي فَيْضٍ وَكُلَّوبٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا و این نضه قدرها نقد بر او کرده اند و
 بهشتیان جامهای خود را در سیم و جامهای بزرگ مانند آن آبگینه که مثل آبگینه باشد
 در سیم یعنی دانی و کلوب از نقره باشند و همان مثل آبگینه که از برون اندرون آنرا تو
 وید از ما کرده باشند ساقیان آن طر فرما از خود سراسر ایشان اندازد کردنی بی زیاده

و نقصان و یسقون فِيهَا كَأْسٌ كَانَتْ مِنْ زَاجِجَةٍ و نه شیشه شود و بهشت
 شرابی که باشد آمرش آن ریحیل یعنی بیابید آن شراب را بر ریحیل بهشت و ریحیل
 بهشت طرب آورده و لذت بخشیده است غَيْثًا فِيهَا كَثِيرٌ سَلْسِلًا جستم است
 در آن نام نهاده شده بسبیل و آن مقدار در در آن هر جا که خواست بهشتیان و گویند
 آسان بخلق فرود و دگر آورد و يُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ و لدان مُحَلَّدُونَ اذ انزلهم
حَسْبُهُمْ لؤلؤا منثورا و طراز کند برابر ایشان کوشواره دار یا جادیه مانده در
 حالت طفولیت چون بنی ایشانرا ای پندیده پنداری از صفای لون و خشنودی چهره
 ایشان مرور داری افشاده شده از صدف یعنی ترو نازه که هنوز دست کسی بدان
 نرسیده و بان رونق و درخشندگی مانده وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ ذَرَأْتَهُمْ فِجَاءً وَنُكَّارًا
 کپرا چون بگرد باز نظر کنی آنجا یعنی در بهشت به بنی نمتها که در وصف بکنه و ملکی
 که تنها و زال در راه نیاید عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سَنَدُوسٌ خَضَرٌ و استبرق و خلل
 أساف و سر من فضیه و سقیهم رَبِّكُمْ شَرَابًا طَهُورًا یعنی لباس
 بالای ایشان جامهای زیبای نازک سبز و سپای حکم سفته و پرایه بسته شونه بسوزان
 از نقره و بیاضند ایشان شراب و در کار ایشان شرابی پاک از آدناس و از جاس یا
 پاک کننده از غلی و خوش که چون بیاضند پاک شود یعنی حق سبحانه و تعالی امر فرماید که
 بهشتیان را از آن بیاض مانند معلوم است که آنرا از دست ساقی آن توان آفای
 و ساقی آن طراز ابراهیم بن علی ابن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام است و باقی آینه
 معصومین علیهم السلام که دوستان خود را چنانند و دشمنان خود را از آن جدا

کَانَ لَكُمْ جَزَاءٌ وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا بهر کسی که این را تمناست مرشدا را پاداش
 یعنی مزد و کردار شما که طعام داده اید برای رضای خدای تعالی بسکین و یتیم و یتیم و یتیم و یتیم
 مشتاق شما کار خیر است پسندیده و لایق مکافات و رفع درجات ای عزیزان بهر
 و اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و آله باشند و نذری که بجهت صحت یافتن چهار یک سفری که
 بصحت سلامت باز آید یا بجهت مدعیات خود میکنند بر آن ننویسد که آن نذر را وفا نمایند
 و هر نذری که آنرا وفا نکنند و بجای بنهند حاصل است و چون نذر خود را نمود و بجهت
 کند که لغو عین مسکین بنمایند و یتیم و یتیم و یتیم و یتیم و یتیم و یتیم و یتیم و یتیم
 سیر گردانید تا این نیتها و شرفیات که خدای تعالی در کلام مجید تعریف فرموده شمار دارد
 زنی کند و رعایت خاطر فقیران بکند و در خستگان را خوشنود سازد به اذن طعام
 تا توانی دلی بدست آورد و اینچنین حاصل بدست آورد **بیت** خدای که خدا در جهان
 یار تو باشد و بهار تو در بکس دل خسته دلال کوشش تا رضای خدا در رسول حاصل
 متابعت اهل بیت کرده باشند و اینها طعام که بنده را بر امیر المؤمنین علیه السلام میکنند
 برای خوشنودی خدای تعالی بوده باشند تا بر یا مبدل نکرد و در تفسیر آورده اند که
 در حدیث آمده است که ریاضیهان تراست از جنش مورچه سیاه در شب تاریک
 غلغله بر سنگ سیاه و یا از شرک خفی گفته اند و از آنست که عبادت با آن صبط است
 و مقبول نیت زیرا که معنای اخلاص است **بیت** پاک اگر داری عمل را از ریاضیه شمع پاک
 ترا باشد ضیاء چون نباشد پاک اعمال از ریاضیه محبت حاصل جو نقش بوریا هرگز اند
 عمل اخلاص نیت و در جهان از بندگان خاص نیت و اگر در مجلس شامی بایتم

اسیری واقع شده باشند البته نرا از مجلس مرا میدود و در مکنید و جفا دستم رو اعدا بید که در
 شکسته شوند و از مجلس برون روند **بیت** ای سبته بقصدی در دوشی میان راه ز نماز
 زار بجوی دل در دوش **منشوی** هر که او بر خلق بحث به می بیند که به رویش افزاید می
 حق ندارد و دست خلق از راه نیست خصلت یکی دین دارد راه از دستم هر کوی را ریش کرد
 آن جواحت آن جواحت برود و خویش کرد آنکه در بند دل آزادی بود و در قیامت
 کار او زاری بود و ای جوان قصد دل آزادی مکن و در خدای خویش بپزای مکن
 خاطر کس را بر جان ای عزیز و در نه خودی زخم بر جان ای عزیز و بر دیاری جوی دلی
 زار باش ما که کرد و در ضرر نام تو فاش و سر چه آری بیستاری پیر تا توانی دل
 به دست آری پیر **فصل سیم در بیان جای دادن مؤمنان محمد بنک و او مساجد و**
محاسن و تعظیم و توفیر هر کسی که در مجلس در آید بقدر حال او بخود و نوب
آن در تفسیر آورده اند که جمعی از اهل بیت مجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله آمدند و جمعی از اصحاب که اگر آن حضرت را خود گرفته بودند به ریاضیه سلام کردند
و در بیان مجلس بیای ایستادند و کس ایشان را جای نمیداد حضرت فرمود که تم یا خلاقان
و یا فلاحان البته بر خواستند و جای باطل بهر که اشتند منافقان مجال یافته در پی است
آغاز کنایت و شکایت کردند در حال جبرئیل امین از حضرت رب العالمین آمده
آیت آورد که یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم نقشبوا فی المجالس فانشعوا
یفشع الله لکم فاذا قیل انشرفوا فانشرفوا یرفع الله الذین آمنوا
منکم والذین اوتوا العلم درجات والله یانعمون خیر ای کسان

و انما اس اور بالابر و بنشانند **مردمان** خود را بمان انجمن جانی مکن پیش از کلمه خوشن بانی
شهر تر نشین از بایه خوشین **طلب** کن نفس خود را بایه خوشین بجای خود نشین آن یکو شود
ز بالاز آنکه باز برست نشانی پیاوه پس که او خردی پذیرد یا خضر مقب فرزند بیکر و تیبی بی او
شود که حد خود را دانسته بالا تر نرود و خود را بسجده کند تا باین خواری نرود و **مشتی** **نظم**
ندام آن هرگز که در جیت حد خود را بلندالی **سجست** ادب خواهی ز حد برون نمایی
ز هر جانب که خواهی در میان آن ادب را پیش از احوال بگشاید ادب با پیش از احوال بگشاید
فرخنده ظاهر از اندر ایشان است **فرخ** باطن از اسایش است ادب بجهت حسن چال است
هماری در چال اندال است همه کلمات بعد خوش باید ز قدر خود که در پیش باید بماند
اگر خود را بسجی نرخی از تو و خود هم نرخی **چون** بسجی چنان باید که شاید خوشی چنان نشاید
که باید چرخ را قدم باید نهادن که انجمنی محلی باید نهادن **ادب** را هر کوی طلب کن و در نفس
مرکش را ادب کن ادب را انجمن شمع نیز است و میل پاک باطن انجمن است ادب چون بقدر
مسود و سازد از عاقبت نمود مسافه و هر کس که ادب دارد و خود را میداند و خود را دستای
نذار که **سجست** خود سنای منتهی سلطان بود هر که خود را کم زندم دان بود و بفرق همه کس جا دارد
و در هر جا غیر تر است **حق** الواقع **تغلب** و **ترغبت** مرده در است که در همان محلی که در آمده باشد
منتشید و عجب حدیث نبوی ص که شرف **المکاتب** یا **المکاتب** زیرا که اهل الله و اکابرین و اولی
خود و پیش از قاصد و چنین بوده و چنین است که چون در مجلس در می آمده اند و در مجلس
اختیار کرده اند در بر نفس خود بود و خود را از هر غیر تر و ضعیف تر شمرده اند تا باطلا
مرتب رسیده و رفت یافته اند **سجست** یکی قطره باران ز آبروی جب که خلی شده چو نهایی و بیاید

چون خود را

چون خود را چشم حقارت بدید هدف و کلماتش بماند برده بلند از آن یافت گوشت
در پیشی گوشت تاهمت شد **در مدح الهی** آورده که مابودی عبادت کرد خدای تعالی را
مسئله که در بر و نه بود و شب نماز و طلب حاجتی نمیکرد بخدای تعالی و آن حاجت او را می
پس روی آورد در نفس خود و گفت این را دانستن حاجت از مشی نفس است که گزین
لو خیر نی بی بود و دانی ش حاجت تو پس حق سبحانه و کلماتی ملکی فرستاد و گفت
هر او را این سپردم سعادتی که بخیر کردی نفس خود را و بر زارش طودی تبرک است از عبادت
که پیش از این کرده و رواست که حق سبحانه و کلماتی فرموده و موسی علیه السلام که بالاروی
از برای من حاجت من و در بطلان آن کوه بر او و باطن من حاجت کن و در انقض کوههای بلند بود
و طبع هر کدام این بود که بر بالارو و موسی و من حاجت کند که کوهی بود و در آنجا که خود را خیر نرود
و گفت من گزینم بالارو و من حق بر من از برای من حاجت رب العالمین پس حق خود خدای
تعالی بودی که با موسی بالارو آن کوه که کوچک را و من حاجت کن چ او خود را در عبادت عبادت
مانیز او را رفت و او هم بیکر بالالی آن کوه روی من حاجت کنی پس ای عزیزان **تو** **افصح** و **فر**
متنی را اختیار کن که حضرت رسول خود فرموده که **لَوْ أَفْصَحَ اللَّهُ لَفَعَلَ اللَّهُ لَعَلَّيْ لَعَلَّيْ** یعنی که تو
ضیع کند خدا را و فرود متنی و سنگینی پیش از دیار شاه عالم و بر ارض مع قد و بر کس بر تبه کرد اند
تو افصح هر حق از خودت **تجربگی** یک اندر اندازد و این خاکدان بنده پاک شد
که در بانی که گویی خاک شد با فلاح اهل کرم روی کن با کرام هر سنگ و بر خوی کن با کرام سنگ
آنمیکم کرای که خوشنود باشد زنگان خدای سببیم شود باین سازگار بدخشان نیکی خود
باز و از اگر بابی آگاهی از غیبی هر کس از آن بر مباد و نفس **تو** **سجست** هر یک از آن هم

بناشد بشر باقی ماهر حضرت وقت نکلی و ضعه الله لکافی اگر بیکر کند بجهت دنیای مردم را خواند
و نظیر عقارت بجانب سلمان نگاه کند با وضو و بر او وضع و خوار و بعل کرد اند **سب**
رخسرو و دنیا را وین بخواند از خوشی عین جی کورت جا به باید کن چون خسان بخت
نظر در کسان کان کی مردم هم خوشند که در سر که اسیت قدر بلند **فصل چهارم در بیان نکته**
در کوشی غیور و عقارت نگاه بیکر و دلی از روی آستان سب نقصان و سب
یا ایها الذین آمنوا لا یخسوا أموالکم من فخرم فتنه ان ینکونوا خیرا منکم و لا ینکونوا
خیرا منکم ان ینکون خیرا منکم و لا ینکونوا خیرا منکم و لا ینکونوا خیرا منکم
شیرم الفتن و بعد الايمان و فتن کمر سیت تا و لیک فتنم انکاملون ای الکسانی
که کوریده اید باید که سخره و سبکی کنید که روی شما از کمره و دیگر فنی اگر در مجلس با خانی و دیگر
خیر در ویش بی بر بای و آتیه شود نزد یک شما و شما از خوشی او عار آید از فقرت سب
و طبیعت شما را خوشی نباید بکند او در مجلس شما بود بجهت با او در نشی کنید و او را سخره سازید و
محبوب و مشکوب کرد و دلی از روی شود **سب** هر فردی در مشاق خارم که بدست سب
عقارت برهنه بیاثر **سب** دلی مکن باز نده پوستان بیک جاموس و نده سب
شده کانه چاکر است شاید او بهتر از شما بوده بجهت و قدر و منزلت در سده الدالی او در
حق کشاوی خسرود و موسی علیه السلام که هرگاه آیی بخناخت پس بسیار بخور و کمی واکه
ستر از ویش پس موسی علیه السلام که دید در میان مردم و با خود است غنی توالت و در ویکو
من بهتر از ویم پس باز برداشت از مردمان و شرح کرد در افتخار حیوانات ناکه منت
سب که گشایی پس از ویکو بزم آبی را با خود پس گردانید و گردن او را سحر و او را با خود پس از

سک هر بجهت از در میان و خود را خلاص کرد اند و کذا است او را پس چون خسرود موسی
علیه السلام بجا جات حق سبحان و کذا خطاب کرد دلی موسی چه اگر کرده بودم من ترا گفت
ای برورد کار من نیافتم من او را که بهتر از ویش پس حق جل و علا فرمود که لغت و جلال من که
اگر می آمدی بنسرد من و یکی را می آوردی بر این می میگردد نام ترا از دیوان نبوت پس بیکم
آید گرد و در و است می روایت که کسی بجانب چپ نزدی از انسان بنظر عقارت نگاه کند
و او را فتنه نماید زیرا که بهتر از ویش خدای تعالی مطلع است و میداند که هر کس چه حال دارد **سب**
اندر حق تعالی غافل مکن چشم و دلی خود بیکس باز مکن استرول هر بنده خدا نیست **سب**
در خود و فکر و فغولی غافل مکن و بجهت فقر و در ویش او را مرزشش کنید و وطن مرسانیکه و بیک
اطلاق غافل مکن **سب** هر چند سب و سب از کس بر و خلق خواند هر که گشت از فقر و در ویش
بر و خلق خواند و در ویش او را کرده که است از ای سب علیه السلام که هر که فکر کند
من فقر را و استحقاق نماید او را و فقر دانستن او را پس آن بجهت که اعلا سب داشته باشد
فقر شتر و جدا و را خدای تعالی در روز قیامت بر خالق بدترین صورتی او را در ویش دارد پس
ای عزیزان هر صورت که منت با کسی بیکم بکند و دست رو بر روی کسی کند از بد و لیا سب
رفت کند و خسر و نده و بجانب هیچ مسلمان بجهت عقارت نگاه کند **سب** اگر حقان جان چشم
رست را بپوش طالب او شود که در طام بخت احق است پس اگر نواند دلی بر و جان را بر
نفران کند و موسی رکنه دلی باشد و میران کند و از ای سب علیه السلام روا
که منظر حق الله علیه و الا فرمود که حق سبحان و تعالی صغیر باید که هر انیه دستور دلی بانه بیک
کسی که بیازاد و بنده مراد مرزشش کند او را سب فقر و اعلا سب و شکستی و سب سب

معوذ بالله ورجب نزول این آیه در نماز سوره آورده اند که ابو بکر و عمر علیهما السلام را در حضور آن
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستادند و بعضی از صحابه و از آنحضرت نان خورش و طعمای طلبید
آنحضرت با سادین زید بن حارثه فرمود که خازن وی بود و اسامی گفت که هیچ خود دینی نزد من نیست
مطلبان باز آمد و صورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند که مسلمانان خودی دارند که اگر بیاورند
بوی که چاه است و در مدینه رود آبش خشک شود و بعد از آن در مجلس افتادند که آیا اسامی در آنست گفت
اطعام ندانم یا بجای و در زبده با ما دیگر بود که نزد حضرت رسول خدا آمدند فرمود که جهت این سخن
در میان دندانهای شما می بینم گفتند با کبریا گفتند ده ای آنحضرت فرمود که گوشت خود را بگویم
بنت آفری بگویم و این است نازل شد که و کما نابد بکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم
در غیبت جو بیکرم که بماند و باید که غیبت بکند بعضی از شما بعضی دیگر را آیا و بخت حیدر دگر
شما از آن تغیر نمی یابید بگو و در آنرا و خود را بیدار بکنی همچنانکه از خودی که گوشت مرده کاریده بود
بیت را نیز کار و بکشید خصوصاً غیبت مؤمنان و همایکان و بر سر سیدان و نفوس الهی بکشید
رسنی که خدای تعالی پذیرفته و توبه است از بعضی که مایه بشویند از غیبت کردن هر بابت بر آنکه بکشند
غیبت گفتن و شنیدن و در نهان آلوده اند که رواست از رسول قبل الله علیه و آله که گفت
بسر آید بگوئی که دو جانب دمان ایشان در برده بود و گفتند انجاست ای جبرئیل گفت
یا آنکه کسی در زمان موسی عزمان را غیبت کردن **مشتوی** ای برادر اگر تو هستی حق
پیرمان خدا گشتی لب اگر خبر داری زهی لایعوب بر دمان خود به هر سبب و خاص از آنکه
بست جنون است **مهرت** گفتو بیدار است **مهرت** در زبان از غیبت مردم بدست و تا بچینی است و یا
و بچند هر که از غیبت را با شناس نیست **مهرت** آنگاه کسی از نفوس است **مهرت** با کمال در گذر

و از غیبت زبان تا که ایمانست منتقد در زبان ای منتر من نصیبت گوشتی کن که خانی باید
خاموش کنی لب غیبتان جز بیکدیگر که در کار آنکه با کمالی بود است کمال و حدیث آمده است
که هر که در مجلس و در غیبت بکشد و غیبت مسلمانان کند و چنانکه که استماع غیبت می کند تا
و بکشد با کمال ایشان را از غیبت کردن منع کند و بکشد تا غیبت کند که آن نیز یک پند و کناه غیبت
نیز بر این باشد با کمال آن که غیبت می کند و اگر چه ایشان هیچ نگویند که **المکرم** مع **للغیب** اخذ
لغیب این **مهرت** غایب را گوشت نیست که سبب رنگ است که در آن غیبت شدی بود
ترک و خدای قیامت نیز موعظه خدای بود و از خوارج نیز سوال خواهند کرد که چه غیبت کردن
و چه شنیدن که **و لا تقف ما لیس لك به شيء ان الشیخ و البصر و الفکر و کل اهلک**
کأن حقد منسوخا یعنی از آنکه غیبت ترا با خبر دانان یعنی غیبت و کمال از پی خبری
مردمان دانی مگوی دانستم تا بدیدی مگوی دیدم در روایت و الواعظین آورده که از امام حسن
علیه السلام پرسیدند که یا بن رسول الله از حق تا باطل چه مقدار عرف است فرمود و چنانکه گفت فرمای
یعنی هر چه چشم دیدنی حق است و هر چه بگوشت شنیدی باطل است محمد بن خدیجه علیه السلام در حق
آیت فرموده که که ای ابرو در رخیده بد رستی که گوشت و چشم و دل و هر یک از آنها باشد از نفس خود
شده یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب شما بنمای چه معامله کرده با آنکه گوشت سوال کند که از غیبت چه
شنیدی و چه شنیدی و از چشم پرسید که چه دیدی و چه دیدی و از دل پرسید که چه شنیدی که گوشت بگفت
و کما بدید و بدیدی و چه دانستی و ذهن بدید و بدیدی و در عده الداعی آورده است که خدای تعالی
ماید ای داود اگر می دیدی آنرا که بخوردند و مانع از بر نهایی خود یعنی غیبت کنندگان مسلمانان را که
همو اسکیم ان زبانی ان ترا منقلب همو اگر کردن پوست و مزه لینی منیر مایه که بر من زبانی

فصل چهارم در بیان بعضی مقدمات که میرسانند به اینها می باشد از کبریا فی الشیخ و صید
که ایشان را یک عذاب است که در دنیا کبریه ایم چی کند در آن عذاب و بار سنگین میگردانم بر ایشان
و در دنیا از آن ایشان را از سر زدنش و طعن زدن و کوبیدن با بل و در خیانت گاهی آنکس است که در دنیا
مسلمانان میگردانند و سبب شناسیده و بر او **دفع نیست که چه معنی دارد** و نیست است که در کبریا
بجستی که چون آنکس شنود او را از آن بداید **سبب** میگوید که کذب است که در حق است
که خوشتر از بد است میگویند و در جهنم که در هر حرف خود را میسرانی و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله سوال کردند از نیست که چه معنی دارد و فرمود که با و در وقت برادر خود را
بر روی که اگر شنود او را بر آید گفتند با رسول الله اگر جوان حق باشد فرمود که بل که اگر باطل باشد
آنچه که در حق او گفته اند پس آن بهمانست و هرگاه شخصی در حق برادر مؤمن نهانی میگوید بدعتی است
آنکس را در دنیا و جهنم میگوید که آن بهمانست راست کرد و **در حدیث** به بدعتی خاندان من است
اگر داری انصاف بهمان معنی است که میگوید سبب جوی بدعتی است که میگوید که در دنیا و جهنم
که فیما بین سبب حکم گفته من قال فی الناس ما لا یقیم ما لواله فیه صا لا یلیقون یعنی هر که
نسبت بر دامن چسبند که بگوید که ندانم مردمان بیشتر با او آن گوید که ندانند پس هر که سنان زند
در حق خلائق لطیف و را در کند مردم نیز از سرش او هدف نیز بدست نماند و کسانند و بدو گویند
در حدیث که ای زلفی خویش واقف باش در مذمت ما کامل و عارف باشی که اهل تحقیق
مردمان و منظر اسرار معارف باشی **فصل ششم در بیان آنکه شش دفعه بخواند**
الله و در تفرقه آورده که سلامی امامیه رضوان الله علیه و شش موضع نیست را بخواند و آنست که
آنچه در باب غیری میگویند و او سخن آن باشد پس فاسق گفتی او ظاهر است بر اهل عالم چنانکه

و اندک او فاسق است و نمی میکند بر علانیه و شمارش نیز که ظاهر باشد و خود را و او فاسق که در آن مدار او
باشد که ایشان را این صفات یکبند در لغویان چه روایت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که
لا تنسب لعیال منی **دوم** شکایت منظم شمرده اند مثل آنکه شخصی مؤمن ظلم کرده باشد و از او بگوید
منی نیست چنانچه آورده اند در تفسیر که مردی فقیری از ثوی فیاض خواست و او را طعام ندادند و از محتاج
طعام بود آنکس زبان شکایت کند و هر که میگوید از پیروی آن قوم شکایت میکند و صاحب در بیان
شکایت فرموده **لا یحب الجفیر بالسنه و حیث القول لا حق ظلم** در شان او نازل شد که ظلم
شکایت از ظلم جائز است و اگر آن شکایت را فاسق دارد و کند و معفو کرده از سران در کند و بدست
ایشان را بر رسیدن ثواب الهی که **ان شکر و حقیر او یخفوا لا و یخفوا لا و یخفوا لا و یخفوا لا** که آن
آنکه از این است که بعضی ظلم میاست بر معفو کردن ظلم خود تا متعلق شوند با خلاق را باقی تا برسد به
الهی که آن خود و فلاح است پس رسیدن بنعم جاد و الهی که از ظلم خود معفو کردن و از ظلم ایشان
بکسی شکایت نکردن و هم ظلم را بجملة قیامت گذاشتن **سب** ظالم را بکبر و کاستی و کبر و کاستی
و در روز شمار **سوم** نصیحت بشیر در نگاه چنانی که خواهد که دشمنی با زنی سپوه را نگاه کند و با
صالح باشد و معفو و متعلقان او فاسق و فاجر باشند یا بنکوه و کسان او اهل تقوی و صالحان
و نام فاسق و فاجر برین وجهها که گفته شد غریب نیز جایز است یا کسی خواهد که با کسی معامله کند و او
را متعلق بد باشد یا در کمال و درین و در حق او نقصان باشد بیشتر یا بگوید که او این عالم را در حق
معامله کن جایز است و از غیب شمرده اند **چهارم** جرح و تعدیل برای شما بعد مسل شخصی مشی شخصی
دارد یا مانعی بدو سپرده طلب میکند و مدعی منکر شده میگوید اگرش همدان بیاید و شما را
دل باشند من این حق را با امانت را بدیم بعد از آنکه شما همدان شهادت دهند جایز است فاسق را که

شهادت دهد بر عدالت ایشان چه آنکه بنیاد اعمال ان مؤمنان یا امانت او فوت نشود یا آنکه در حق
 مؤمنان هیچ شهادت بدو روا نمیدهند و بخیر اهدا که مالی مستحق یا بعضی را بناحق تصرف کند یا مؤمنان
 خواهد که بقتل آرند ناحق جایز است که قاضی شهادت ایشان را بجا نبرد کند و بگوید که ایشان عادل
 نیستند و در میانها مذکور شد قاضی را و حاضران مجلس را متعدد اخلاص و حفظ اموال مسلمانان
 باشد تا آنکه باعث بر آنها عداوت باشد و تعصب **نهم** و اگر متدلس و تعصیف فاسده ایشان
 کردن یعنی کسی که اهل بدعت است ایشان نیز جایز است **نهم** و اگر معاصی و قبیح و افشاء
 در شرف نماید بدو و دشمنان اهل البیت که سنیان ملعونند و قبح در انساب ایشان کرد
 یعنی و اگر از آنها خود را جدا نمایند یا مردم نفرت نمایند از ایشان و با ایشان دوستی نکنند نسبت
 این شش طایفه برین وجه مذکور شد جایز است **باب هجدهم در حق حاکم**
که در زمان خود خصم و عداوتی با کسی که بر طایفه که بر سر ایشان است از دشمنان زبان است
 و اگر کتابت بیل لغاریض آورد که حکما گفته اند که مشرک ازب است و از وی چون خاموشی
 بود و چون آن سپهرها پوشیده شود و چاکس بر طبع مطلع نگردد و از جمیع بلاد محفوظ بود
 برنجی و آب پی بر و غیره **سید** تا آنکه باشد در نفس بیل زبر گفتن بدیده که رسالت
 بایدت ای دل زبان خود بدیده و بعضی از حکما گفته اند که در خاموشی صفت هزار جزایست
 که از زبان او روده مذکور کرده اند صفت **اول** آنکه خاموشی حصار است چه آنکه هرگاه که
 این کس خاموشی است و سخن نمیکند در حصار است و هیچ کس با وی تقرب و محبت نمیکند
تغذیه خاموشی از گفتن بسیار است و آنکه گفت که گفت خود و در جوشش نشاندند لب پرورد
 از لبش که چون صدف هر کوهی سخن گوشتش نشاندند آواز بر سر همیانند جانی را که با چند

زبان خاموشی شد **دوم** بسیار است یکی از هر که خاموشی را نیز از قسم عداوت گرفته اند بگو
 آنکه از ملائطی بسیار نبرد که موجب خزان و فحش او شود **سوم** آنکه خاموشی از مبی است بی زبان
 چه هرگاه کسی که او بسیار بی فخر پوشیده و دانش و تعلیم ندارد و خاموشی شده است و سخن
 را حق بر آنست که این کس فاضل و عظیم القدر و هر کس حرمت او میدارد بعد از آنکه او سخن نگوید
 میشود و که او در حال دارد **سید** مرد و نهان بود بر زبان چون گوید سخن بداندش **د**
 خوب گوید تعصب خواندش زشت گوید غیبه خواندش **چهارم** هیت بی است بی سلطان
 چنانچه شخصی در مجلس نشسته است که خالی از نشانی نیست و مردم نیز ادب رعایت کرده خاموش
نهم حصار است بی و یواری نیاز است **نهم** بی انداختن سخن یعنی هرگاه که خاموشی است
 و سخن از او نماند و میشود و کفایت آن شرمندگی کند و در آخر خدر بایدش خوابت **سید** که
 سخن میانش بکس تا مذکور خطا بخوانی از پس **نهم** راحت کرام الکاتبین است بوا
 آنکه خاموشی است کرام الکاتبین نیز فارغ اند از جزو شرب نوشیدن که از شایقی المصلحین
 علی الصلوات و علی الشیالی فعیده یا و کنی چون فراگرفته مخاطب حضرت رسالت صومرا
 اند و در خفته فراگرفته احوال و اعمال مکلفان را و بنویسند است تمییز و از جانب جیب پیش
 یعنی احوال و ملک برابر است **سید** چه بنده نشسته بگو آن وی باشند در حدیث آمده است که گو
 بر زبان بر شبنم وی نشسته اند **سید** یا غلط است قول آنکه لذت بر رقیب بدین بیرون ننگند و سخن
 خود را چنان سخن بگویند که خود بخیر میگویند و بگویند که بی الحال بنویسند و گفته اند
 که زبان او را از ایشان است و آب دهان را از ایشان و انسان و ایم در ملائطی سخن میگوید و از خود
 تمامش میدارد و از ایشان و دو ملک مقرب برین نوع میگویند بنده اند و نیک است بدو را بقیه کتاب

درستی آنرا نگاه که اجل در رسد و درین اختیار است بآنکه حق سبحانه و تعالی از استغفار میکند
مستغنی است چه او مطلع بر لایق بدو این برای حکمتی است و آن را باوئی لطیف است و در بارش
نیکوکار از نهایت و بخت نمودن در دنیا و اوت **در تعریف کرام الکاشین** در حدیث آمده است
که کاتب حسنت برین مرد است و کاتب حسنت بر بسیار و کاتب عین راحی میگوید که توی
صالح و عمل صالح و اجل رانی نوسد و از ابدل بنامند که صاحب کمال الفکر و لدی و ما انا بظلال
للمسبح و کاتب عین اس است و ظاهر است بر بسیار و کاتب بسیار را حفظ میگوید که توی
نعم و عمل خیر و کاتب شمار رانی نوسد پس هرگاه که بنده کاری بدی کرد صاحب عین گوید
برضا و بسیار که بگذارد و از آن جهت مسامت شاید که باز کرد و دست بچ کند و استغفار کند خدای
آورد و اند که چون است عزم غرور و آمدن و اجسام صفا و متناهی کرد و دیگر که فرزند زوری
اتفاق افتاد و حضرت رسول صمد میگوید که توی یکی در آمد از خانه و در در دست داشت
چون رسولی را صمد دید ترسید و بگوید که گفت خداوند قبول کردم که دیگر که فرزند زوری بود
من بپوشیده و ارد چون نزد یک رسول صمد علیه السلام حضرت فرمود که حجت برین
فرمود گفت که است گفت پاره برداش رسول صمد بر حجت که بگوید آن مرد گفت یا رسول الله
بدان خدای که ترسید مسالت فرستاده است که این مکر کنی و فرمود چون شمار دیدم بر سید
پس نوب کردم که دیگر که فرزند زوری حق شفا فرمایم که کرد و اند گفت بی چنین باشد که توی
مذحق است که است و از اجنات مبدل کرد و اند که صابری الله سبیا لقمه حسنت است پس عجب
که که عجب و جنب است که انسان می فقط زبان خود کند که اگر در بی پس ما عین می پس که بیکم و را مدتی
و دیگر که عین بر خیر و صلاح مسلمانان بوده باشد که اگر بیکم در آید متنی که بود که موجب و مسلمانان

و خدا از ازل باشد بسیار خوشتر است **بیت** جو مردم سخن گفت باید بهوشی و گوشتی
همای خوشی چو طوطی سخن گوئی نادان میباید بهوش است و عقل دلی را زده خاشاک بر سر
سخن بی کلاف چو طوطی مغرور بسیار لاف زنی کاش زبانت و بس با بی توان کنش و نفس اگر سر
همه دور و در فرود بگوید زهاجی که اگر شک خالص نداری سکوی از دست خود خاشاک کرد و بوی بر کند
خوردن که در سر زبانت چه حاجت که خود بگوید که حجت **در بیان نرفتن و نگاه داشتن و بکشی**
در روضه الواعظین او رد و که حضرت رسول صمد علیه السلام فرموده که هر که خاشاکش اختیار کرد بی
باشت که سخن گفتی و فرمود صمدی علیه السلام که بلا توکل است بر سر زنده آدم زنده که بر سر خط
فرزند آدم و در زبان او است که لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
خدا است هر بلای که بر سر سبکی بیشتر از کلفت است پس هرگاه که نگاه داشت زبان خود
بی را نخواست و دیگر با چکس از قیاس طاعت محفوظ ماند و دست خود را بدی که سمت فرست نداشت و بایست
نهاد حجت شیعیانی که نداشت بر و شایان و نداشت سودی بخیر و نداشت **بیت** جو از خود سخن
در بر و در مدار که با هم دوستانه گفت امر از جو مردان نوی کن و ایم سر طاعت نموشی و محسوری و نداشت
پس سر از دست خود را با هیچ دوست در جهان منزه تر از کسبای که در دوستی فعلی الله و به شعی
بدل کرد و **قطعه** ای بس که سری کش از دشمن نهفتن لازم است که از افشای آن با دوستان کم زنی
دیدم ام بسیار که بر سر کسب نما و دوستان دشمن شدند و دوستان دشمنی چهار کلمه است که چهار پاوش و پرا
خت اند که گویا یک بر سر است که چهار کمان انداخته اند که سری گفت است که هر که دشمنان منم از خانه نکند
ام و بسیار گفت که از دشمنانی آن در خاک و خون خفتن ام **قطعه** خاشاک نشین هر که خاشاک نشین است
گفتی که بر نیانی او و از سر بر سر شمشیر نشین است پس خاشاک نشین سر که شایانی او و افسوس

سید مفضل امر فرزند کند و از روی در دل ریش که پس از مرگش نشود در دماغش هر که داند
 نقشه از نرستان در خاک نما اسیدی بود از دخل تابستانش **نظم** که پیش از مرگش از نرستانش
 که فرود بر جوی خاور بنامش تو خود بفرست برک رفتن از پیش که خوشتر از این باشد بر منم خوشتر چنان
 بخیر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بنوعی که قدسوا قبل ان یلقوا موتوا فان لقیتم نقد
موا یا بیکم خیر من شرا لا ف و ما یختر منون لیا لک منکم و اعلموا ان خیرا
انما لکم الا لک منکم الصلوة قرأ یا کرم ان خیر من الدنیا و من الدنیا
لک لک و افی و لک اهدو النفل فان اقمتم و لک لک لک ای مؤمنان و یوعدن خیرا
 باینکه که دانیده پیش از آنکه بشنود منزل بر خوانند کارزار در ماندی بسیارند از آنکه حساب استواری
 بزرگ دل در مانده در فرمودن و دنیا گشت طاعت و غیرات کند پیش از آنکه اسرار بوم شخص فی
 الامصار نظام شود از مال خود نفق و اذن بیمان و صدق و اذن بد و بیمان بهره از برای آخرت
 برده از پیش از آنکه وارث غارت کند مال جمع کرده خود را بقایات فرستد یعنی در راه خدا
 صرف کند پیش از آنکه دشمنی بخیرات فرستد زنها که دل بوحیث بسپارد که وارث و زوجه نداند
 بشود و قبل بر باد فنا برده بهتر نظام صلی الله علیه و آله فرمود که بجلالی ذوالجلال که لقمه بدست خود
 غنق کرسنه رسانیدن بهتر است از آنکه ده هزار دنیا بر دست کند بعد از موت **سید**
 که کنی خیر بدست خویش کن خیر خود را وقف هر درویش کن یکدم کمتر بدست خود رهند
 به بود آن که نسیس او صد دهند که غنمی خود یکی خرمای تر بهتر از بعد تو صد مسقال زر در دوزخ
 ابو اصفین آورد که بوسه سلام گفت ای مسیوم من خیر جزای الله طعام کند بکن
 شایسته ای رضای تو فرمود که ای مسیوم من خیر که خداوند که در دوزخ است

علی رسول الخالق که فلان بن فلان از ازو کان خدا است از انش و وزج و رسیده است
 آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که آب دهد شسته را حق محاله و تنها او آب دهد از شر
 همت که خالص سفید باشد و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که افضل صدقه شستن یکبار است بآب
 سرد و آب که دهد یکبار را حق محاله و تنها او آب دهد و در سایه خود و روزی که سایه نباشد الا از خدا
 پس ای مسیوم من طعمی که بخور از آن خاک میدهد جدی کند که لقمه مخلوق در پیش من حاجت کمر نه رسد و تو
 دل کرده در رعایت درویشان بکن بد که انشا فرمود و نسبت در زود حق و جهان کند که درویش
 مستندی بی پروایی دل از ده کرده **رباعی** بی رقت حق نیست بزدان مطلب بی خا و نیک
 بیمان مطلب چون آخر غلوه اجل خواهد بود از در دل هیچ بیمان مطلب و از جمع کرده هم بخور
 داری کبر و از برای راحت و آسایش خود و دران جهان خیری از پیش بفرست که مالک بافت
 ثمت و مال و ارنک اما آخرت مال تو است که از پیش بفرست دی و مال و ارث تو آنچه است
 که از پیش پس هر که زودید بهیرت بنور آبی منور است در گذشتن مال و جاه غالی و منقطع است که بعد
 از موت و ازمان بعد از مرگ و مسامت خج و اسراف کند و مال و منقطع آن بگردن او بماند **که در آنکه**
مردن نموه اثر ازو کان برسانند و ثواب زیارت کردن فرمود و ما در خصوص صاحب قید و رزق
 و الباقیات القضایات خیر و یغفر ربک لک و ایا و یغفر اصلا خیرانی که و سبک بکن خواهد
 بود بجوی جنت و خلاص از عذاب نیران اعمال صای بهی و خیرات باقیه مالیت باقیات
الا شتان القطع ملکه الا من شانه و من صدقته جبار نیز او بدم پیش بر او و کبر صای
 یزید رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که چون شده اند نیکان ره کند و بهر جنت حق واصل شود
 و جبار اعمال و کردار وی از وی منقطع شود و الا این سبب که ثواب و عمره آن بهر و برسانند که در جنت

چون وقت برای معصومین صلوات الله عليهم اجمعین و بر سادات و علمای و فقها و ساکنین و بی
 لقاغ غیر متدبیل و رابط و مدرسه و خانگاه ای سر نیزان چه دولتی باشد شکفتن تر ازین انگیزد
 در کو خفته و احوال باز مانده هر لحظه طبعهای گرامت و شاد رحمت از حضرت عزت فرستادن در
 میسند و میگویند با او که این خواب لایق است که در مدرسه و خانگاه و نویسندگان فقه و درویش و غیر
 رسید بانه اسب سایش و راجی که از لقاغ حرات نبو بدیدگان خدا رسید که فلان بنده لفلان بیک
 شت با در فلان را بلا سکنی شد یا در فلان مسجد دور گشت غار کند از دیوار فلان سایه بود و از یار شت
 شت و در تاریخ آورده که حکما گفته فرموده اند که روزگار و فراغ احوال و احوال شهادت جدید بر وی بگو
 خرم احوال خود بنویسند یعنی بر بیاض روز با قلام احوال ایست محامده معاف و سرور می رسد و بکا
 ثابت کرده اند که اشادات باشد او و موبر بر غایب و از جبهه اندید و محال فکرم نمیکرد و **بیت**
 کرم بکه مانند زما یا دکار که او باید است و ما که از چنانچه آورده اند که یکی از بزرگان که دولت جوده
 بگوئی اجلی سپرده بود در خواب دیده اند از و سوال کردند که حال تو چون شد گفت مدتی در شکنجه
 عذاب بودم و در مقدمات میفرمودم ناگاه بخواجی بجات از **الحاکم** آتی رسیده سایل از و پرسید
 که هیچ دانشی که سبب خلاصی تو چو بگو و گفت بلی در میان ریاض ساخته بودم که در روشی در حالت
 که بیدان موضع رسید و چون رخ او بر احوال بدل شد و گفت در میان ریاض و گفته بار خدا یا بتا که فلان
 این عمارت را بسیار زنی الحال بر دعای او بر مدف اجابت در رسیده مرا بسیار زیدند ای عزیزان و
 ای صاحب دولت و انوار ایام دولت خود این سعادتها را از خود دور بنباید داشت **بیت** بنیان تو
 کنی که بعضی خری که خان من در نه عزت بری **دوم** در آن مدتی که شغل نشود و او علم بیفتد بر علت
 که از و قطع کرد چون تصنیف کنی و در نوشتن علمی و تعلیم **بیت** زانوشن فراوان و در کن

همچون فرزند برین زمین ننگر از هر چه آفرید خدا که از جبهه سخن نماد بجای یا دکاری که آدمی ترا دوست
 سخت و در کرم یا است **سیوم** فرزند بسیار که او را بدینانی خیر یا و میکنند ای عزیزان بدید و ما در آخر
 فراموش کنید و زیارت ایشان برودید که در حدیث آمده که من آن را شنیدم که یوم الجمعة او
 خدایا کتب له خیر و خیر و در آن رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در روز دوشنبه و در یکشنبه از ایشان زیارت
 کند روزی سیصد مرتبه و در ثواب حج مقبول شود و در روز دوشنبه که هر که زیارت و از ایشان که هر که
 بگوید که هر که روزی که در روز زیارت کردی روزی پنجاه مرتبه زیارت کردی آن شب بدید
 در خواب دید که روزی از وی بگوید که اندک گفتی ای پدر چه کرده ام که روزی از من بگوید که گفت قبا عقلت
 علیه السلام و زیارت الوالدین و زیارت الوالدین و زیارت الوالدین و زیارت الوالدین و زیارت الوالدین و زیارت الوالدین
 ق باشد برست آفرید که هر که هر که روزی که در روز زیارت کردی روزی پنجاه مرتبه زیارت کردی آن شب بدید
 که روزی از وی بگوید که اندک گفتی ای پدر چه کرده ام که روزی از من بگوید که گفت قبا عقلت
 علیه السلام و زیارت الوالدین و زیارت الوالدین و زیارت الوالدین و زیارت الوالدین و زیارت الوالدین و زیارت الوالدین
 هر چند من از جمله فراموشانم باری جزو فرزند من شادم کن **باب** در فضیلت و تقصیر
 ماه رجب و ثواب و نوره آن و درین باب دو فصل است **فصل اول در فضیلت رجب**
 رجب عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال من صام یوماً من رجب استوجب من الله
 الله اکبر و من صام یومین من رجب کم یعرف الوالدین من أهل السموات و الأرض
 و ما لا یقدر الله من کثر صبر و من صام ثلثة ایام من رجب جعل الله یومین من صومه
 عند فاطمه و الحسن و حسین و ما لا یقدر الله من کثر صبر و من صام ثلثة ایام من رجب جعل الله یومین من صومه
 من الطوبی و ایام و الیزید و الفیض و الدجال و من صام ثلثة ایام من رجب جعل الله یومین من صومه
 الله که تو نبی و حسن و حسین و ما لا یقدر الله من کثر صبر و من صام ثلثة ایام من رجب جعل الله یومین من صومه

مرده و آمدیم و از کفر ایشان غافل چون غمی از لب بگذشت ایشان در شهر باز کرده مار را بر بالین
 کردند و از لشکر با چهار کس جدا شدند و در بدین حارث بیگ جانب نماز میکرد و دو قرآن میخواند
 و خداوند بن لیثان از جانب دیگر نماز میکرد و دو قرآن میخواند و عبد الله سبکی را و از این
 و بنسب بن ساهم نیز از بنسب و شب لغات تارک بود و ما امتیاز نمیدادیم که با ایشان حرب کنیم که
 نوری دیدیم که از دهن بنسب بن ساهم برود آمد چون شعله آتش در دهنش از دهنش نهادند
 بن لیثان چون روشنایی نمره و مشتری و روشنایی از دهن عبد الله را و چون روشنایی ماه
 روشن شد بقدرت حق کما ما بینا از آمدیدیم و ایشان مار را بلند کردند و در امتنان نهادیم و بعضی
 را کشتم و بعضی را بچرخ کردم و بعضی را اسیر کردم و شهر ایشان را در شدم و مالی و فرزندان ایشان
 را غارت کردم و منظره محض را باز کشتم رسول خدا و نوکران نو را بسبب آن بود که در
 نصف شعبان نماز میکرد و دو قرآن میخواند و احیا میداشتند **فصل دوم در عقاید سیر**
و تالیف علی بن ابی طالب علیه السلام **قال النبی صلی الله علیه و آله** **صلى الله عليه وآله** **صلى الله عليه وآله** **صلى الله عليه وآله**
 اکثر من شتم من بنی کلب یعنی پادشاه تمام در شب بنی شعبان نماز و نوری که بر من بنی کلب
 صاحبان از او کرده اند از آتش و زرخ و آن شب شبی است که بنده هر کس که کرده خداوند
 می آمرزد و بنو بصره میگویند و یقیناً انعامی منعم نمایند و سجود و نوری منعم خداوند میان
 از حضرت عزت او امیدهند که ای صاحبان میباید بنویسید که شما را بیاورم از ای سرکشگان بید
 و استغفار کنید تا براه بنیسان برم ای بنو حان چراست کنه میباید تا برم راحت بکنم
 غنیم ای عسکانشان منعم منعم روی بزرگوار و ما و دید که در مالی سرای فضل کنده است و خوان
 احسان نهاد و هر کس که کی است تا بر ما بید که بر من بنی کلب است شسته تا فرج بر کفش بنم

کجاست

کجاست خبر که از بار برفها و ناوید هوا بر آید تا رخ خوشگی او را بدست گرم مداد کنیم و
 وصل بر سر بر سر و روی بکنه کند **سیر** **صلى الله عليه وآله** **صلى الله عليه وآله** **صلى الله عليه وآله** **صلى الله عليه وآله**
 و کمره طیبیت کجا اندر یقینان مجلس انس کجا اندر یقینان خلوت قدش و الله یزید و الله
 و الله السلام خوانند که ترا باز نگردد اند و دوستان را و بکنند و لیکن چون خوانده است قدم و
 راه می باید نهاد و بده بر خط هدلی للیقین باید نهاد چون بسوی کاشش التوبه ای الله هدلی
 بنزلهش ایشان را لعین باید نهاد **آورده اند** که در زندان جوانی بود که مالی بسیار از میراث پدری
 رسیده بود و چینی کرده آمدند و مالی و برانگف کرده و روزی از مردی که برخواست که خود را بورد
 جدا اندازد بکنار درجه و چهارم شد علاج گفت کجی خواهی رفت گفت کی خواهی رفت گفت
 نمیدانم گفت از کی می گفت نمیدانم علاج باخو گفت که این مفاسد است یا کفر یا کس بر
 گفت حال خود را بمن بگو ای اهل خود و گفت علاج گفت ترا بدان سوی و جد برم باشد که
 غرق ترا بدید آید علاج او را بدان گشتی بر در کمار و در یا مسجدی بود در آن خجده رفت مسامتی
 بگذشت قافلی شهر با جمالی از غنیمان در آمده و بنشیند ناگاه خادق الله و گفت خلیفه شما را
 طلبه اجابت کنید ای عمت برخواستند و جوان نیز خود را در میان ایشان بقید نمودیم ای
 خلیفه رفتند و منته حکم شد که فلان را بقیان باید داد و خانی خطبه بر خواند و مقدم کرد و دیگران گواه
 شدند خادق میباید و دو طبق زربیا و در در پیش هر یکی طبعی نهاد و دو جوان بنو و خلیفه رسید
 گفت متوجه بودیم ما و بنی را باز ده بن آمده اند گفت آن جوان را پیش آید جو از اسب خلیفه
 بردند خلیفه گفت ای جوان جسر را تا خواند و حرم ما آمدی گفت خوانده بنیادم گفت که خواند
 گفت ایشان را که خواند گفت خادم ما خاند گفت ایشان را خدمتشان خواند و هر کس که خدمتشان بخواند

خط خوش از برای آن جوان منظور و لایق نبیند و خلعت نگیرد و او هرگز خاصیت
مطلق فرمود و گفت هر که خدمت ما خواند صد جهان باید و هر کدم کرم ما خواند صدای چنین باید
هرگاه مخلوق بکرم ما که بکرم کرم تو خواند چندی همد و مدعی باید بکرم که حال چندی در دنیا
در رب العزة حکم خواندی ما را بخواند و الله یدرسون الی دار السلام و یهدی صراطا الی
بیتنا فیضیم ای عزیزان اگر زنده اید نفسی نپزید و اگر بمیدید قدم بردارید بوی دارالسلام
و اگر میباید بایستد بپایانید و قطره چندان بداند از دوزخ بپایانید که آتش دنیا را آب
باران کند و آتش عقی را آب دیدگان علی الخصوص درین شب که شب برائت و درین
که مساوات میفرستد خوشی آنکس که درین شب بر اسم طاعت و عبادت و ذکر حق قیام
نماید و از مساوات شب برات بهره مند گردد و شب رنج در جانت شب محبت است بسیار
شب باطلت و نیست شبی بزرگوار است و در ثانی آسمان کث و ده برکت برود و کار است **نظم**
شب چنین در وقت آسمان بر جنت باز از خوشین نفس ای سپیدی بر دوزخ از غریب باز
ضایع منک کرم و رنج نهانند لغت اندر باز مکرر بدست مرا خیم است در بابی که آبی در غفلت
و گریه باید باز چنان کن که به چارگی فرومانی که نو که جاده بدست دست چاره بسیار بی روزگار
که شب رقت و ره و او بکس آتش بر دوزخ و آخر بزرگ و فخر غار که کوشش بسیار است چگونه
عجب را نماند شب وصال و راز که کرم عزوجل عیب و آن مطلع است که کوشش بجهت خودانی و کوشش
و راز بسیار دست لغت بسیار است که نماند از غریب آه آنجا بادت به نیاز و مراد و فرودار
و روی عمر غالب بر آستان خداوند کارنده و از این ای عزیزان چندی تا درین شب
آشنا باشند و بیکان دوست باشند و دشمن **آورده اند** که در عهد او مردی زنی را دوست

میداشت و مدتی در آن محبت و مروت و خوار بود و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که عبد الشیوة أول من عبد الرحمن فی بنی نده شہوت خوار تر است از بنده درم خدایه القا
آن مرد بر مرد خود قادر بنی شد تا اتفاق افتاد که شب برات بیکدیگر رسیدند و خواست
مرا خود حاصل کند زنی گفت درین بامند که آن شب هم کسی آشنا باشند و ما میماند مرد گفت راست
گفتی مرا نیز همین خواب رسید آنست زنی که در هنگام مرد نفس و هو از خدا یاد کند و گفت
دو بانی است بر نفس هو و پرست نهادند و از یکدیگر جدا شدند و روی بخت حق نمی بیند
آوردند آن شب تا بر در طاعت و عبادت میگردیدند با دوزخ و بر دست و بر دست و بر دست
مرد آورد و گفت خوشی حضرت مدینه را رسید و آن در خواب دیدم که مرا گفت که خوش خود را در
مشین فلان کس به بر دوزخ و با وی عقد شری کن و بر بنی بوی و ما بدان مایه ای که هر که از غفلت
نرسد و رضای او حاصل کند و پای بر نفس میوای برست خند و ترک هر که کند با دوزخ و سلام و دنیا
هیکل جعولی جبهه های روزی وی گرداند و در بعضی محبت کرامت کند که و اما من خائف
مقام کبر و نفی النفس عن الهوی فان الجنة فی آلهای هر که رضای ما طلبد
ماند از این کیم که مراد و رضای او باشد و لایق نیست که بکوشی **نظم** بکوشی سختی از مراد
شاید بکوشش تا به خلاف هوائ الهی گردد از منزلت بکوشی که بر دوزخ کانی تزلزل
در حرم کبریا نماند که اگر بغض توکل بر روی حق خویش گذشت های فضا را او
توان کرد که اگر باب ریافت بر روی نفسی هم که در دست و در افتاد و توان کرد که اگر زنی خود
بگذرد یعنی میدان که در شش و در شش فلک میر با نوانی کرد و لیکلی هفت رهم و آن چنان
توانیش جهانی کجا توانی که **گفت غار شب برات** است و شب برات را برات امام معین

اگر اوقات در پیش شما گشت و منی کفر و طغیان می ورزد و صاحب است و بشکر از ابدی
علیه السلام بنفوس که قوی فرمود حق تعالی بنفوس علیه السلام کالی موسی فرج مکن کینت مال و ترک
مکن و اگر مرا بر هر حال زبر که گشت مال و انوش سیکر اندک ثانی را و تحقیق بدانکه ترک و کفر سخت
سکندر اند و لهذا در این خود معلوم است که هر که در پی جمع کردن مال دنیا باشد از ذکر خدای تعالی غافل
ماند پس بنا برین اولی بحث میشود در باب **در باب طغیان** چون مال نمود ملت معیان همه در خست و شکست
طغیان هم پس فقر در از غنی هر حال که هست و این نکته بود و الله اعلم السبب این دلیل است
دنیای رحمت زیر که راحت و آسایش آخرت و در پی است و اگر در عجزه هر اسلام اندر
شبی مکن عظیم تر بودی سید ولد آدم از این دنیا کروی و مکنی فقر قری و خدای تعالی است
گفته فقر نبود و حضرت رسالت رحمت بودی که ما در و نشان بخش و باستان و دوشی کن
چنانکه در تفسیر و سورة الکاف می آورد که قوی از رؤسای کفره حضرت رسالت اعلی الله
علیه و الا کشتن این بجهت پوشان بپسند را چون تمار و صیت و جناب که بوی خستهای این
مار است و می دارد از مجلس خود دور از مالتو می است کنیم این آیه نازل شد ای اهل بیت
صَحَّ الذِّیْنِ یَدْعُونَ رَبَّکُمْ بِالْقُدْرَةِ وَ الْیَسْرِ یُرِیدُونَ وَ جَهَنَّمَ لَا تَقْدَرُونَ
عَلَّیْکُمْ تَزِیدُ زَیْنَةَ الْحَیْوةِ الدُّنْیَا وَ لَا تَقْلُقُ مِنْ أَنْ تَقْلُبَ عَنْ دُکْرَانِ وَ اِشْبَعْ هُوَ یُرِ
و کَانَ اَمْسَ لَا قُوَّةَ لَیْسَ بَارِئِ مِنْ خُودِ رَاوِ شَکِی کُنْ بَا اَلْکَی هَسْتِ بِرُودِ کَا رُخُودِ اِیْدَا
و شنباه اینی شب و در حق مشغولند بخیر اندر خدای او را باور می کنید و جوابی می پراورند
و بی نغز و این آیه آن بود که جمعی از موالف قلوب چون سینه بن حصین و افری بن
حابس و انبیل استیانی گفتند یا رسول الله ما اشرف علیهم یا مسلمانی و البور و رفقای مسلمانان

منقول است و اینها کرد و اگر توانی از او سر زاری ماز و یکده آمده و تعلیم احکام شیخ قیام ایام است
که هر کس بر حجت درویشان که اوقات صبح و شام یکده در جمع ایام برای رضای خدای تعالی بپوشند
او میکند رانند و باید که در جنبه های تو از ایشان یعنی تضرع و درویشان برمد و درویشان
النفقات مکن که او اهل دنیا اند بخیر اهی زینت و آرایش دنیا را باید داشت انحضرت را
هر که دنیا در زینت آن میل نمود و هر یک ماز را غیبت یا همت او از آن بلند تر بود که دیده
مبارک بر رخسار دنیا کند بد بلکه معنی آیت است که مکن ممل کسی که مایل بر زینت و نبات
چه مایل بدنی از فقر امراض و بر دنیا مایل باشد چنانچه فقر از دنیا مایل گشتند اند و مایل
بی جنب دنیا ندانند که اگر دنیا ندانند که اگر دنیا با ایشان آید خوشحال نمیکردند و اگر دنیا با ایشان
میل نکرد و نکلیس نمیکردند و بر دنیا مایل باشند است که هر که دنیا با ایشان و نهاده و خوشحال
دند و نشاند و نشود و اگر از دشمنان بد رفت نکلیس میشود و این نیز از برای تنبیه دیگران
فرمود و فرمایند که اگر از نظر لطیف از دین گرفتاریم که آن زینت دنیا موجب غفلت دل او
گشته از ذکر و یاد کرد و مادام که این مایل خلف بوده و اتباع او که انحضرت را بد و راستی فقر
میفرمود و حق بجانب فقر بود که مایل کفر دل او را غافل کرده ایم و او بر دینی کرده است از
روی نفس خود را دینت کار او تباد و ضایع یا موجب حرمت و مذمت و ملامت و درین
تنبیه است بر آنکه دانی مایل است مدعا دل او غافل است از مسؤولیات و مسکات و محسوسات
مال پوشیده گشته بر دینی باید که شرف بخلی نفس است نه بر زینت جسد **ابن دوم در سوره نساء**
در توفیق درویشان در توفیق و فضیلت و درویشان آورده اند که خدا بدین شرف با جنت
رسالت هم گفتند که همواره در مجلس تو و درویشان و غلامانند چون این مسو و بطلانی و مقداد

ایم المؤمنین صلوات الله علیه و آله انما الله في آياته والحمد لله
الى دینه لا یشکوا الی ربهم انما خلفاؤهم انما خلفاؤهم انما خلفاؤهم انما خلفاؤهم
از آن روزی که ام است باویدار ایشان خدا را دوست دارند و خدا را میترسند و دوست دارند و دوست دارند
استیلا گفت با جمعی از سبای و بصره مثل الیوب سجتمانی و صالح مروی و حبیب قاری ملک و نیاز
سج زنده بودیم چون اهل ملک ما را دیدند گفتند ای عزیزان استغنا کنید که امالی باران نیاید
نیاید بکشت شما شنیدید که حق تعالی باران فرستد طواف کردیم و نمی گذاریم و دعا کردیم هیچ باران نیاید
ناگاه جوایز را دیدیم که میباید آثار صالحان و دوی می باشد که در یک یک ما را میباید بخواند گفت در
میان شما کی است که خدای او را دوست دارد و کفیم ای جوانمرد بر ما وسعت و از وی اجابت
گفت در شویید از وی دور شدیم وی روی بر خاک نهاد و گفت خداوند الحق دوستی که گشت
خواست که ام ایشان را یاری خیرت ناکه باران بارید گفت بر نه که نمداری که آب از سرش آید
آید و بر سیدم که این جوان کیست گفته آدم الی صبا ام ربن العابدین است علیه الصلوه و السلام
بعیت احرام در شش کرد و ملا قربان کن و اندر وفات نیستی و در آن کنی خواهی که نرنگه کند
استقبال ما باین دینی و اینها قربان کنی اما هر کسی برین مایه نرسد این مرتبه مقرب است
انما باید که چون مرد خود را بخت در دینی اشک را کند و زبانی بر گردن رود کار بندد و دوست
در عز و شرفی تو حید زنده باید که در صدق تبت حقیقی پرسد و در حدائق الحان با تمام
و الفیان بزرگد و نو نیای تو به و انامت در دیده دین کند که مشواره خضوع و خشوع در گوش
نقیض کند و متع قرآن سر مغرور غای هوا و بسا پسند از و تا در دوی موضعی در گوش خداوند آید
و با این همه باید که از کید شیطان رحیم الهی نباشد که بسیار بر نجاتی که بغنا و مسال و طاعت

تقدم استقامت بر برده باشد چون رشت بر شمش باریک کرد و در کمال اللهم صلوات
عالم الیوم یجیبون شیطان او را فریب داده و تمامی طاعت و عبادت بها استغفرا
کرد اندر پیش بر جاست و ام سخت مکر را شد و لطف خدا را در اوم نزد و در شیطا
رحیم امین الی طیران چون خواهی که بگذرد و سر و گردی که طریقی در و نشان است جدید کنی تا ما
نرم در کاه حق باشی و بغیر دلی اتفاقات کنی تا مغرب حضرت باشی چنانچه **اورده اند** که سلطان
غیر و بغیر هم شمار بر و نرفته بود و بالنگر بیا رنگاه های از طرف هوا پیدا شد جانی که در
سلطان محمود بود و در چون چشم ایشان بر های افتاد و طبری در باطشان سید است طلبی نظام
نشان برخواست گفت برویم و بای خود را از سایه او حاصل کنیم سلطان نگاه کرد و جمعی را دید
از کج خود که سعادت سبک کردند و خود را بر سایه این مرغی انداخته و ایاز از جای نهند و سلطان
گفت ای ایاز بر فروی تا همای سایه بر سر است انداز تا سایه اوست حاصل شود از جای که بوقلم
کیاست غلام بود و روی بر زمین نهاد و گفت کدام سعادت یابم بهتر ازین که خود را در سایه
سمند پادشاه عالم افکند ام سلطان چون او ب و مراقبت او بدید شفق در بالشتی بدید
نسب با ایاز و هری در و شش میداشتند با اندک و در کاری او تصرف ملکت خود کرد و اندک
ل و ذوالجلال که اگر نکرش بر او کنی و قدم در میدان بندگی نمی سعادت حاصل شود که هرگز نشاء
مبدل نکرد و لطف خود را بر او راه و توسل و و هو کنتم انتمی گفتم بر جرات است
گذراند که المؤمنین علی الصبر طه کالبقر الملا مع منت در غنیمت را بر روی تو گشت
حق از اجاز و هلا و محبت الیها فزان مثبت باب به مال تو فرستد که وفای
الله خیر منها سلام علیکم حواله این را هفت تو سر و خود را هفتین کاشمال الله

مهرش و ستاره زور و پایش پای افراز نه می کشی گایده و شبها نالیده و کس در ایشان نمکند
و جوایب سلام ایشان باز نهند و ایشان را و نیاد اران هیچ حسابی نشنیده و در نظر ایشان بجا
نشد اینست که حق تعالی ایشان را در و کند و هر چه خواهند با ایشان دهد بزرگی گوید که در بیت المقدس
شدم در ویشی را و دیدم که مسکنت اگر نعلیم باز و می خوب و اگر نه بین مسامت قدسهای خانه
است بشکم گفتیم با خود که این دلوان است یا غنقی بونی رسیده و حال دیدم که یکی از اعدو فیلیس
فی اور چون پیش در پیش آمد گفت فیلیس در پیش و پیش ازین هفر انگش که نسبت باز داد
سبب فقری دانی چه باشد ای پسر با تو گویم که نزد ای زمان خبر کرد چه باشد بنوا و زور و دلق
خویش را بشنم نماید پیش خلق که رسد باشد دم از سیری زند و دست یار دشمنان خود کند که چه
باشد لاف و زور و و غصیف وقت طاعت که نباشد از حلیف ای جوان خود را بد و بشان لبها
چاک کند از دیر ابر و در کار با فقران هر که هدم میشود و در سرائی خلد غم میشود ای عزیزان و وقت
در سبستان چون در باغ روی و نگاه کنی گلبن لطیف که از آن گل حاصل میشود که کباب میکنند
خارسی گشتی نمائند که خواهی از آن شکم تا بسوزانی بکشی تا دوری چند بر آید و بشا طهارت
چون با را حرا کش بعد بطاعت و پاکیزگی در جلوه آید و خردانی قیامت آن که ای ژنده پو
را می که در اردنیا اور آکسی هیچ حسابی نمی نمرد بر عراق بهشت و تاج نور بر سر و چندین غلام
و جوایب در دست راست و چپ را **تعلیل** تنگ از فقر داشت اعجزند از آنکه خود قوت
کاشت و در کوکرا سبزی و دامن کش از حبت ایشان که در حشبت و دامن کشان سبزی
خضر و عفری نور زمین بطلعت ایشان منور است چون آسمان سبز و و خورشید و شتری
در تاریخ آورده که در آیت که روزی امام باقر علیه السلام داشتند

و بر زمین و بسیار خویش و و فقیران را برای رضای خدای و او در آشیای انجالی از تو انگران
بجای می وی و آمده تو انگر و اور قلی بل بنشاند ز مروت تو انگر که آن مرد را برای و است
که ازین جهت کلمات حکایت آفرینید و کرده امام خسر بود که ای فقران سره اران و کشکش
حضرت پادشاه **علا** الاطلاق اند و هیچ صمی نباشد که رعایا در مقام حرمت بکشند در رعایا را
شاه خویش برانوی او منبند پس ای عزیز من زهار مباد که چشم خفارت بجانب
در و نشان نگاه کنی که اگر هر از رفسق و فجور از تو در وجود آید و درین تو چندان نقصان دارد
که نظر خفارت در مردان راه نگاه کن **سبب** راه برون ز بهارات مسپر در فقران بختارست
پس که صورت هم عالی پیش از نقد مالی خالی پیش چشمی چه شود و بر نگاه لب سطح بود
هی شاه تا پیش صبح که آن پیش صبح سبز با زب شرب هر دو زیر وای تو که گشتی گاهی بختار
نگری ناگاهی دین و دنیا را همه می شود رشتت جانت که می شود **فصل پنجم** در بیان
آنکه در و نشان خود را بواسطه خود را ظاهر نیست زنده بواسطه آنکه هرگاه کسی که او خرد و بین شد
خلافت حقیقت در دنی بابد و هرگاه که خفا شد حق را یافت یک از بزرگان راه حق گفت که در
سط بودم حیوانی ترک جبهه زبانی را دیدم که در هفت یک روز بزر و روی کار آمدی و کار رسید
ی و وقت دیگر نمایدی در وی نگاه کردم بیات انبیا ملک از ناهید چینی او بی یافت تا آخر ام
و دلایل اهتمام از خدای او اعلان میزد و وقت بگذشت که او را ندیدم شوق دیدار او در دم
جای گرفت و زبنتی بطلع حال او در طبع من ظاهر شد موصی که سازلی و سکن از زبان بودی
لقد طلب به پیو دم و بحد و دان بگذشتیم با بخراب رسیده ام ناله صبح من رسیده برانرا به برستم
جوانی را دیدم بر خاک نداشت خفته تا توانی بروی ستوی کشته چهره از توانی او زعفرانی شده

قد صوبه حضرت اونی او نم گشته دیده و نگینش بر آب ترست شده لبان لطیفش از باد و در و خشک گشته
غریب و از پیکش وی باروران گوشت خراب افتاده و منتظر حکم الهی و مریضه قضای اسالی گشته
بر وی سلام کرد و جواب سلام باز داد و دست در پیش نگاه کرد و خوشی دل شد که سوز نفس
فالش از رخ جان خالی شده است شاید و صحنی کند من تا انرا بجای آرم و آرزوی که خواهد بدیدان تا
م تمام کنم ای جوان هیچ آرزوی داری که انرا من بسازم گفت رضای او گفتم از دنیا سبکوارم
گفت هیچ و نیاز از دل بر کنده ام گفتم هیچ و صحنی داری گفت ای گفتم چه و صفت داری گفت هر
بر باروی من سست است و نام من بروی نوشته و منقذ نه بروی کشیده آن همه را از بازوی
من بکنی لبی لبه انداخت من لبوای مادر او انهمه شمع این مضمون بر سرمان و بگوئی که خدایت از
خداوند بهره مزد و داد دیگر و صفت من آنست که در پس این خرابه گوشت که هست مریضه خوش انجا
می آید و طلب قوت میکند چون روح از تن من مفارقت کند پای من بکند و دران کواند که می
سسم که خاک قبول کند باری بزرگم و ندان و خوشی سلاخی شوم و از خجالت من کردم چون و صفت
تمام شد انتخاب ترش لب و صفت من آنست که در پس این خرابه گوشت که هست مریضه خوش انجا
باز کردم یا قوی بود و نام لوح این مضمون بروی نوشته بعد از ان و بر آب ترست و بکنی که گوئی که خوش
گفته بود مردم ناگاه آوازی شنیدیم که وَعَدَ صَاعِدَتِ أَنْ أُولِيَا وَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ دست
از وی بردارند و انست که باد وستان خلاصه اری کند با جفا صان و گاه او که متاعی نمایند از این
کراتی خدای خاک پای کسی که بر گاه گیر با این متوفی و از هر در و رشادی بروی و در پیش که با و گاه بر
خدیجی اهتمام و از جلای حق عزیز من مدعیان طلب این حدیث بسیارند بکنی لبی ایشان ها
و فان میدیشو و نه فاما از صحنی خبر و از صفت شیر مردی باید از خود در دست از و دعام خفت خود و

منجواهند که تکلیف بر خود نمیدارند اند که هر که بر خود بند و بر خود دهند و پس نشاء از جانب الله
باید کسی که مانا گشت داشته باشد و ریاضت کشیدن قدم و ریش نهادن معنی منجی کدام است
فناشدن نظم و موشق جانان و در هر زبان بکنی و صفت جلی و ریش و در دهان بکنی و از هر کمال
خوش و در هر نظر باید شرح صفات ذاتش در هر سان بکنی و از جلال و هفت چهره شل و در نیاید
منجی که برایش در لاسان بکنی و عکس زتاب و ریش آفاق را و هفت باب فیض از فضل خود
در هر دو کان بکنی و سبع قاف مشقش از منجی چون بر آید و مرثیت کاسانش و جسم و جان بکنی و بکنی
با و کشت کونین بر شاخه یک کشته از مشقش در دو جهان بکنی و یک کشته از مشقش در یک جسم بکنی
یک کشته از مشقش در دهشت جهان بکنی و خواب عاشقانش روی زمین بکند و افسان باید
نش در اسان بکنی و عکس که با ریاضه و در هر کمال و هفتش در هر مکان بیاید و در هر زبان بکنی و بکنی
چون که دارم که مرور باریان ز انسان شده که موی اندر میان بکنی و در هر حدیث و هفتش در هر
ناگویی کان عقل در نیاید و اندر دهان بکنی و آنها که در حبت و جوی این حدیث اند بکنی و کوی
فانص شده اند بر ساحل این بحر نشان چون لب دریا خشک لبی باید بود و در حبت اگر بر لب دریا
بود و بر باب خشک نبود و هیچ در یاد تو بر محبت معرفت می گوید است که گشت کشته و حقیقت درین
بحر محیط معرفت حبس منزه امان جاننا از عاشق غیر است و عاشقان و محبت و در کمالش و در
چه نظر کنه او را ندیده ایم هر که که درازی گویند با او که بند خدا کیست سیر باید بود که آن اخلاق از روح
آجایی که اگر آن بودی که جان همه دوستان و در تابستان من نگاه میدارم هیچ جان در وقت
ساعات ناگه شمع ناای باید و ذوق لذات انس حاصل میکرد و اندر روح دوستانی من و در بدشان خراب
کمر فتنی شمع البو الحسن لودی که بد روزی بایان خود می آید و در دهان بکنی و در دهان بکنی و در دهان بکنی

له بدید اسر و پای برین کینه پوشیده شراب تفت پوشیده و سلام کردم بر وی جواب
سلام باز داد و گفت ای شیخ مرا آب پاک می باید و جای پاک غسلی برآورم و رازی با حق
می چون بگویم و جان نسیم کم که از زود از حد که شست شیخ ابو الحسن گفت که بران نمر بالا آب
پاک و جای برشت چون ساهتی بر آمد بر ختم ما بگریم که حالتش چه شد و دیدم که غسل بر آورده و نماز
گزارده و کسیده نهاده و جان بقی نسیم کرده که روی می ختم چون و برادش می کردم و رویش
بر خاک نهادم که قدم خداوند امیکس و تزیینت بر روی رحمت کنی جوان چشم کنده و گفت خجسته
که میگوئی و بی سزایم میدارد و تو فرام می کنی که قدم ای جوان بعد از ترک سخن بسکوتی گفت این
اجبتا که لا یقولون بنی نعیمین حق را برای و ابو دوستان او می میرند و لیکن از برای
بجز ای نقل می کنند و در ریاض الشریع و خلوتخانه محمد با دوست دار گویند **در روضه الواعظین** آورده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر نه دینی بودی که بگوشته شده بر اثبات که دران عمل
عملی بجز الحق و اهل مشیو نه فرامی یابست ارواح در اجساد و دوستان حق بجهت سزای رسیده
اگر در مشیو که بشواید و دارند **سبب** ای عشق میباش تا نباشی مرده با عشق پیر میانی زنده
اگر کسی است که باشد و خواهد که عالم سلوی عشق رسد باید که قوت عشق باشد و این سبب
که اولی بر زمین محبت کام چند برود و او آنجا است که اولی نرود و در اول انعطاف و نیایش فایز
گرداند بعد از آن طایفه عالم را بجان خیر هدایت کند و اسی کند زیرا که عاشقی مرتبه بزرگ و درجه بلند
و از دوی کس را قوت آن نبود که بر ملا محبت محبوب هر کند که بعد از آن از خالصان درگاه کز
و در تقرب پیدا کند **نظم** مرد حق بلا خیر ندید بر سباط طایفه اند تا شد خوشه کوه کاس
در خور تاج پا و شانه منند چون مرد در عاشقی صادق و صابر باید مثل طلالی خالص کرد و چون در عاشقی

نیز و اله و عمران

و اله و عمران می شد و در دراز طاعت محنت بروی بکشد و نگاروان نم را بخاند و وی فرستد و شش
بفرستد و دیده اش و در بار شود و چون بکمال رسد هر چند حضرت قهرش بر خور و لذت
شیر تر باشد که با طاعت و قوت ایستادگی منقطع شود و همه جهان بر ناله و زاری کند **در باب سبب**
که سوزن توام که نفس است می شود از دود و راه نفس بسته شود و دیده من آب ان
میگرد و تمام هر چه نفس است او کشته شود **آورده اند** که شخصی لبیادت در روشی رفت و برادر بزرگ
ت مرگ و دیگر گفت ای درویش هر کس که هر که در رنج دوست بگریند و دوستی صادق نبوده
در ویش فطرت صراحت در آفاق آفاق بگردانند و گفت در دنیا که غلط کردی هر که از غریب
مستوفی لذت نیابد و در عشق مدعی کذائست **سبب** هر که در راه عشق صادق نیست خبر مرگ
و خبر منافق نیست **فصل ششم** در بیان آنکه عاشقان سه طایفه اند بدانکه عاشقان سه طایفه
اند عاشقان دنیا و عاشقان معنوی و عاشقان مولا عاشقان دنیا آنگاه که همه
انسانان همه دنیا بود و از برای و جاه و منصب کار آخرت سازند و همچنین بعضی دیگر که دم از
درویشی میزنند و میگویند از شریعت و طریقت و حقیقت خبری ندارند و بجهت تقلید و تودعا
بجا گویند و از تزیین و هند و خرقه فقر او را دیده اسم لبی میگویند که داشته اصلا از عالم معنی
خبر ندارند و طریق باطنی ترشش گرفته اند و حق ابد را مرید خود ساخته اند بگر و جبردم را از
دهند و بخند کرده اند و با یکدیگر صندیت و لغاف و درند **نظم** ترا ای مدعی سخن نیاید
و از معنی نشان داری که کج از خاخر و بکن کاری که کار از کار خیر و بد آن ره را و آنک
رهبری کنی ندیده راه ترک سروری کنی کس از مقصود و مقصود چون شود و شاد و جو از دنیا
بیمان جوید از دست و اگر خود طایس مردی طلب کنی بهر از خوشی همه مردی طلب کنی بگریست

با سلطان تمام عید آن آید و گفت چنانکه ای پسر ما بر کس برسی بر چوین کرب میوت و
مرد و گشت سبکت و هر زمان رد سولی آسمان میکرد و خوش خوش میخندید و مثل طوطا در قفس
نقصد آخر بوقت قرب چه خندیدند بزرگوار جواب ایشان گفت **سید** خوبریان که در کرب
عاشقان چنان چنین میسرند مضمون را گفت ای جوان مرا هم قرب نداده و بری کن تا چشم
بدی بر روزگار است نرسد گفت ای شیخ آنچه من می بینم اگر تو بدینی سلی زبانه کنی ماکاه در آن که
شش زخمی بر جوان آید و بخت میوات بوش کرد و نمود گفت در آن شب میان کشتن
ای گشتم جز آنرا دیدم که خون از جراحش میرفت و نو از روی او میخندید و میروفت کرد و چون
من برآردم مادرش را خبر دادم از آنچه دیده بودم مادرش نیز گفت در آن شب من نیز بر
را آنچه دیدم در صفت گفتم ای پسر ترا خبر ده که بر کس خود رسیدی یا نه گفت بل ای مادر
در آن صفت که زخم خودم فرمان ای رسید بخوری تا از فردا کس پیش من آمد پیش از آنکه
بر خاک انغم بر کن روی افتادم این عاشقان عقی **الله تعالی عاشقان مولی** و در بعد از
نیز یکی ایشان عاشقان مولی آید که سالکان عرب حضرتند **الکشاف یقون الله یقون اولی**
الحق یقون محل از برای رضای حق کند و سر کوشش فرماید و در مطلوب و مقصود ایشان **الله**
روح ایشان سابق ارواح بود و تخصص بجهنم مخصوص و شرف کنه کج گرامت بجهنم
بر ایشان نهاده شد هزار تیر ملا از جبهه تعصا بر دل و جگر ایشان زده و ایشان بروی کت و
خندان پیش با آید که ساسات زهر نوشیده و آبی نکرده اگر این تعاللات را نقد یعنی تحقیقی
میطلبی در احوال و مقامات انبیا و اولیا نظر کن مادر من خاک کن بر محنت و عذاب چه کشیده اند
از دست انسان پس فاحصه ها و احوال باید حضرت امام حسین علیه السلام را در کربلا

بر ملا از دست شایان شوم و بنا و کو فیان بجا کشید و صد و بیست زخم بر رویش و شمشیر
و جود و مبارکش زده بودند آنقدرت بروی کت ده و لب خندان آبی نکرده سپهر در کربلا
در رضا بقای الهی داده و رها در رضا و تسلیم و شکست با وجود آنکه گوشت را خدای تعالی
و جود و تزیین حضرت رسالت صاف دیده و سبب ایجا و او میدان اگر کم عدم سحر ای و جود ایشان
بوده اند این همه بلا و محنت و غم و غنچه دیده اند و درین دنیای خالی و بی بخشنده نبوده
که **الکافرا و مؤمنان بالانبیاء** یا **الکافرا و مؤمنان بالانبیاء** یا **الکافرا و مؤمنان بالانبیاء** یا **الکافرا و مؤمنان بالانبیاء**
یا نبیا پس با ولید پس ک آن که مثل ایشانند یعنی اهل الله که فخر ایشانند پس ای عزیز من بدانکه بلا
عظیمه است که در روز ازل نافر بلا کشتن میدان محبت و قربان با نگاه هدایت شده و نظر انبیا
را بر روی هر تیر دانی نگشاید و این خلقت از چند بر قد و قامت هر کس درست نماید چه کند و جفا
ی رفیع و مرتبای از چند حاصل است چنانچه امام حسین علیه السلام بدرجه رسید که از آن رفیع تر نباشد
و گوئی که از آن عظیم تر نیست و اصل شد اما وای بر آن طمان و کرامان که هرگز از مذاب خدای تعالی
خلاصی نخواهند داشت و ابدالا با لعن ابایم که رفتا رخواستند بود که اگر روزی چند مران طعات
انبات را حایم صافی شد و حساب و نیوی مرا کتاب انبار را مستطعم گشت و بر صبا و بلا و مسلط شدند
اما هیچ یک از ایشان از دنیا بیرون نرفتند ما سلاهی گرفتار شدند و بعد از و طویل در زمانند
آورده اند که نامیب پس را دیده که در دستان فرسیده او که از باستانی خود گفت با انجیمنت بودم که من
را علیه السلام شهید کردند ما و کس بودم اما من هیچ بروی نردم شبانه در خواب دیدم که یکی پیش
من آمد و گفت رسول خدا مرا اجابت کن گفتم مرا بوی حکما را شخص که جان مرا گرفت و مصرع میگرد
نیز رسول هم رسول را دیدم شته و غریب در کشت کوفت و آن را کس را دیدم که برانو و آرد و

و فرشته بالای ایشان ایستاده و سبع آفتاب در دست گرفته و یک یک از ایشان را سبقت گرفته
و گنج هر یکی از وی آتش در وی افتادی و سوختی چون نوبت من رسید گفتم یا رسول الله بخدا
ای که من هیچ بر حسین نرادم گفت راست گفتی اما با ایشان بودی و لیکن گفته که آنستوار و لیکن سیمای
شکر ایشان بودی پیش من این پیش رسول علیه السلام رفتم دیدم عیسی بر آفتاب و پیش
حضرت نهاده و امام حسین علیه السلام لباس سرخ پوشیده و در پیش آنحضرت نشسته است
رسول علیه السلام گفت این خون جگر کوفته است حسنین میل در آن خون فرو برد و در چشم
من کشیدن از خواب و چشم من هر دو چشم نامشده بودم در اجبار و بیوان الرضا علیه السلام
آورده اند که واقعه امام حسین علیه السلام را آنچه بدو رسیده است یا کند ما سوزی بدل رسانید
و قطره خدای از دیده جارید زیرا که حضرت رسول ص فرمود که من گفتم علی الحسین او ثانی
و حیث که الحسین یعنی هر که بر حسین علیه السلام میگرد یا خود را با تکلف کرد آورده و اجب کرد
هر دو جنت و هر که بر عیبت حسین علیه السلام میگرد هر گاه که پیشم کرده باشد آمرزیده شود و هر که
بدل کند مرد که کاشکی من و ران روز بودی تا در پیش شاه شهیدان جان فدا کردی من را
گفت که در پیش امام حسین علیه السلام شهید شده باشد و ثواب از او در دیوان ائمه ای او میشود
سب جان فدا کردی بخی خدا بودی که برادر کار حسین و این روایت تصدیق این قول
جوابی آورده اند که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از حربه جلی خارج شدند و نفرین کرد
حق است که آنحضرت داده بود که بر دشمن ظفر مانده بود شخصی گفت یا امیر المؤمنین کاشکی برادر من طلا
کنم و در آنجا حاضر بودی تا بدیدی که حق است که آنحضرت داده و هر که فراموش و دشمنان حضرت
امیر المؤمنین مسلم گفت برادر است و دست است گفت ای گفت پس او حاضر بود و بدیدان

آنحضرت

آنحضرت لعنم منکر که مرا دید و الله لقد شهدنا مع منکر ما هذا قوم غی اقلاب لرجالی
و از حرام التلباء سئل عن رجل من اهل بیت من یقولون لا یحکم الا بآمان گفت بحد این که حاضر
بود درین لشکر ماقولی که در صلبهای پدرانند و در حهای مادران که بعد از این ظاهر شود و آنجا
بیشتر قوی کرد و لعین مومنان که در تربیت صاحب الزمان اند که ایشان سب را ندیده و شرف
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از رسیده نقل و روایات میشوند و جان فدای **کتاب**
سب و چهارم در بیان آنکه دنیا بود و در شرف فقر که اهل الله اند و ایمت که قطب الانامند
و بلا ببرکت لغوس ایشان دفع میشود و پیشترای سلیمان بدعای ایشان استوار است و
درین باب نه فصل است **فصل اول** در وی عیسی النبی صلی الله علیه و آله اند قال الله
ص اول من یدخل الجنة قال الله و رسول الله فقال ان اول من یدخل
الجنة فخرنا انما یحرم الدین یدعیهم الثقیور و ینتی لهم المکاره لا یقوت
احد منهم و حاجته قدس لا یطیع لهما حدی من سؤل الله روایت از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که فرموده با صحاب خود که میدانید که اولین کسی که بهشت رود که باشد احمق
گفت خدا و رسول اش حاضرند پس گفت که داخل شوند در بهشت در و قیامان سها هر که شایسته
نمان بدعای ایشان استوار باشد و بلا ببرکت لغوس مبارک ایشان دفع میشود و اجابا اگر کسی
از مشایخ از روی در دل آید انچه میشود که از او حاصل نمند و بکشد از دنیا بیرون رود و بکشد
ببند مان بکشد بحقیقت رسیده بوده اند و آن انچه است که چون بحقیقت لعین رسیده باشند
نزدیک و راحت و نعمت باشد و راحت و نعمت بزرگ باشد و بلا و محنت نماید از البع البع خذوا
اللعین و التلباء عند التمر و الرضا مصیبت شده که خواج کونین و فخر المومنین حضرت

امیر المؤمنین را خبر داد از آنکه بر وی خواهد گذشت و خبر شما و دشمنی نیز داد و گفت گفتند
فَبَيْنَ الْيَمِينِ وَالْأَمَانَةِ چون خبر خواهر کرد بان حضرت گفت بَارِسُكَ اللَّهُ لَيْسَ هَذَا
صَوَاطِينُ الْفَضْلِ بَلْ هُوَ مَوَاطِينُ الْفِكْرِ گفت آن مقام شکرست من آن بلا و نجات را نیست و
میدانم که شکر آن بر من واجب است پس آن درویشان که بعد از وی بلا و سختی را نیست و دولت پیدا
کنند و می گفتند بافتن این مراد و دولت است امتدادی بود که بود وَدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ که از
اول رحمة الله علیه مدتی در بصره بود و بر آن از وی فرما شد اَللَّهُمَّ اَسْمِئْ بِكَ که خرمای خند
خرد غنای از پای بردن کرد و نزدیک فرما و دشمنی برد و گفت کبر این غنای را و خرمای خند
و فرما و دشمنی نگاه کرد غنای که بود و بدانت ابراهیم غنای بر گرفت و در آن شد یکی آن
حال را مشاهده کرد و فرما و دشمنی را گفت مگر در آن شفاقی آن ابراهیم بود زاهد زمانه و
بدیدگان فرما و دشمنی همچنان شده طبع فرمای بر گرفت و در عقب وی روان شد و دیگر
است و میگفت ای ابراهیم توقف کن تا فرمای تو بیاورم ابراهیم از پس نگاه کرد و گفت
لَا اَسْبَحُكَ اللَّهُ بِمَا لَمْ يَكُنْ وَ لَمْ يَكُنْ گفت باز کرد که من و من را بفرما و آنچه فرمودم زنها را بفرما
که آنکه ای و هر که ای را بفرما که او یکبار است و فقیر دیگر سَبَّحَ که فرمود و زنها را نامزد نشد
و در پیش وی بفرما و دشمنی او را بدست و بر دست فقیر است که ترک دنیا کرده است و گذشت
که دنیا ترک او کرده است یکی از بزرگان گوید که وقتی یک درویش بی الفاء آمد و از حق حلقه
خواست و آن حال بر من پوشیده و شد فرما و دشمنی کرد و آن را رسول رهم در خواست
با سجد و سبزه و سبزه مرسل هر یک طبعی بر دست گرفت پرسیدم که کی بر دند گفتند بزرگان
درویشی که حلقه خواسته بود که آن درویش دوستی است از دوستان حق است که از خواب

بیدار شدم

میدار شدم در حال حلقه ای مسافرم و پیش درویشی بردم و درویشی بر او دو گفت هرگاه
دویشی را از روی در دل آید سجد و سبزه و سبزه مرسل را از کی آورد تا شفع سازد این گفت
و خدم از خانه برون نهاد و درویشی خندان قیام شربت نوشیده بود که حلقه خوردن و
سبل نموده بود و دوستان وی از جگر بر میان خود خندان لذت یابند که از فرار مزاج و بره بریان
صلی شود و سَبَّحَ مردان ریش سبل بهشتی کنند خود پی و خوشی پیش کنند هم پیشی که
بجزایات آید خجانی نهی کنند و سبب کنند فصل دوم در بیان آنکه هر کس که دم از درویشی نذر
باید که اتم و با حق و ذکر حق باشد و ذکر حق را بهیسی دل خود کرد اند و ذکر گفت او متعول
باید که روی حق را بهیسی الله علیه و آله الله قال الله عز وجل اِذَا كَانَ الْغُلَابُ غَلِيًّا
فَلْيَعْبُدِي وَ ذِكْرِي تَوَلَّيْتُ امور لا و گشت جلیس و اَسْمِئْ بِكَ رسول الله تبارک
از هر عالم و فرما و اودم برگزیده حضرت اَللَّهُمَّ اَسْمِئْ بِكَ رسول الله علیه و آله فرمود که پادشاه عالم
ماید که هر گاهی که بنده من در زیر احوال بد کرد و زلال من شکر گفت من شغول باشد و سده او
احسنت کند اَسْمِئْ بِكَ امور کار او را بهیسی حق و انکرم و در هیچ مقام او را غم نکند ارم بلکه هم مرا
دست و حاجات او را بکرم خود بر ارم آن را فضل خود را بهیسی او کرد و اتم التواضع خود
منزل و قرارگاه او سازم بنده چون با یاد ما سبب کرد و هم را او بر ارم از بند امتیازش ازاد
کنم بخت قرب حضرت خود شش شاد کم رحمت بران صاحب حق و ک یا و حق را و در زبان
و عز و جان خود ساز و ناچکم این حدیث اقباب منابت بر توی بر و کار او اندازد و نور هواست
حلقه درویش خندان هر که از تو متعول و اتم ذکر و داند دری از محنت بردی گشت و داند صاحب دست
حقیقت آنکس است که طرقت العیس از ذکر حق تنها خالی نباشد و چنان مستغرق ذکر حق گشت

یکی کرد و بین لاله و لاله را تمام تمام شد و شمشیر در نو کرد و باید بود
و قطع نمانی و خالی نباید شد و روز را عمل خود باید ساخت یعنی در طاعت و عبادت و تلاوت
قرآن باید که بشود و مباحات اختیار را بر باید انداخت و از سر جان و جهان بر باید جوخت
مگر از خویش خواری ترک واصل مایکند و در هر خواهی را طاعت اختیار خویش را آورده که باید
باید و بجا و کمال روزی با وزیر خود گفت با این جانی که مراست با هیچ جان سوخته هست
که بجان و دل با سینه و او کند و وزیر گفت ای پادشاه ترا نشان بسیارند لیکن از همه صادق
تر و در وقت که از مجاز در گذشت و بقیعت رسیده پادشاه گفت آن درویش را بنی نمای وزیر
گفت چون خود ایستای میدان روی درویش را بنی استاده و در مجال سلطان می نکرد پادشاه
دیگر روز بجا و در بر خواست و انواع تکلف بر خود زیاده کرد و مردم گفتند که چست امر در تکلف
پادشاه زیاده نموده است پادشاه گفت امر روز بید و خوش می شدم امر روز بید و غلبه جویم
چون پادشاه بمیدان درآمد و کوی در خم چو کمان در آور و از سر میدان در گذشت آن درویش پیش
را دید و ایستاد و یک گشت حیرت در داندان حیرت گرفت پادشاه آب بر آب پیش در و پیش رفت
چون پادشاه به نزدیک درویش رسیده سر بر آورده تا در مجال دولت نکرد پادشاه گفت سلا
چیکم ای درویش کوی بمن ده حسن و ز او از معشوق سیم عاشق نرسیده بود که او از
آورد و پیش بر آمد و کوی را با جان لبسم و آو **سب** تا روی ترا بیدم ای سرور پناه
گرشتمندم ز عشق و کم کردم راه روزی بنی گزینم شفت ناکاهه گویند که او سر نماند
نعل چپارم در بیان عشق حقیقی آورده اند که حق تنها بخوشی علیه السلام و حق در دست
نه در هر در خلاق حمد و در فلان سرای مایانده است که با بایکمان می کنند او را به راهه نانو

سکن و هر چه در خفا که از وی بنی از برای رضای مادر کند از موسی بدان سرای رفت و دید که ناکاهه
هر روز آمد که دوست سال از من ترا بر سیده و متابعت شیطان کرده و آیام جوانی خود را بکفر و
رسیده و بر او موت کرد بر موسی را جفا کرده ما سر گفت موسی بجای کرد و گفت ای پر خند
مسال است که فرمودن ترا پرسش گفت دوست مسال موسی گفت دوست مسال و بر خند
کردی بگفت دنیا را زنی و دولت معنی اگر روی بگفت خداوند عالم ای و کلمه تو جید بر زبان را
گفت دنیا تر افتد و دولت معنی که مراست کند بر ساحتی تفکر کرد و دش را از موافقتی کرد و اند
و سینه اش را بندی محلی کرد و باطنش از برای قبول حق نهان شد و انجاست که رسول علی
العلیه السلام فرمود که تفکر منافع خیر و من بنیاده منفی تفکر کیست از عبادت یک
نهر است بر سر بر آورد و در کلمه شهادت بر زبان راند موسی را خطاب آمد که سرای
بگو که کنی در استان مراتب نهاده است بر او موسی گفت در حال بر خرم و دما بجا دیدن آن
که پنداشد بر گفت ای موسی من اندر که خد متش بر میان نه بسام مرا خلعت منبر است در رخ
که از ضایع کرده ام شوق اسلام و برادر طلب آورد و روی به بازار نهاد و کلمه تو جید بر زبان
سپارد و فرعون ملعون را سید بفرمود و دایک بزرگی بیاد در دند و در دیک و منی کرد و خدا
نش کرد و نماند از خویش آمد و بر رانید و دند و گفتند بر کرد از دین موسی و کرد و بفرمایم که درین یک
اندازند بر گفت ای فرعون منی که ترا دوست مسال خدمت کرده باشد و هر سیده به این نیز زد
هر چه میخواهی لیکن که ما از برای دوست از سر جان و جهان بر خود استیم چه جانی مرا گش باشد خوا
که برادر دیک اندازد بر پیش او را در بود و پیش موسی آورد و بر مرست شراب شوق بود
نفران نیز که فرعون و سلطان را سپرستند خداوند رحیم و جهان را بر سید مردم گفتند که خاوش

که پاک می کند بر کف غلط کرده اید لَا تَجِدُ الْمَرْءَ حَلَّاقًا إِلَّا لِبَاسٍ خَشَعٌ بِأَثَرِ الْبَلَاءِ
میت کل مسکین نام و خلاوت ایمان و شیرینی عشق و دنیا بدید و تیر بیا کند و میت
نکلی نبود که هر زمانه را دینی برسد بجان عاشق عاشق چه بیافت نام مستوفی که درون کشد کجاست
و برادر خند و پیش فرمون آورده اند خوانند که و برادر و یک اندازند و کرباره جبرئیل و برادر و برادر
موسس آورد و عاشق چون قدم در بارگاه وصال مستوفی خند بر و از هفت نقد هستی خود بخاند
رباعیه عشق آمده همچون خاتم اندر که بپست ما که در امنی و بر کرد ز دوست افزای وجودم هکلی دست
که رفت نامیت زمین برین باقی بود است بر جهان نمره سیر و در خردن و شیطانی بر سید خدا
و نذر جم و در جهان بر سید و برادر که خند که منبش فرمون بر نو بر و سوی موسی کرد و گفت ای موسی با
کی منبت اگر ما جان و در بازیم و ما را از برای دوست در یک بنای خوشامد میت تنی خدا کن که در جهان
جان نشود و زنده چون بر دهن عاشق صادق را در انش انداخته اند و نگردد جان بختی ستم که بر تو
یکبار و در خطاب عزت در سید کالی موسی و زنگر نکرت و در ای شبت او یکشاد و دان موسی بدست
رسیده و جو العین یکبارگی اثبت بر آمده و نیکو و نر و شادی نیسم و ند موسی چون جهان دید خو
شدل شد گفت چنین باشد هر که از سر جان و جهان بر خیزد جان بهاید میت جان خدای کنی که
تا جان شود مندی میکنی که تا سلطان شوی چنانچه آورده اند که جامی خازیان که در دوا در دنیا
نشدیده باشند بهرشت فرمانند ایشانرا چون بر دهرشت رسانند جامی را بپند که بر هدرت
نشسته باشند خازیان گویند خدا و ندا ما فرزند انرا ایم کردیم و نر ما سپوه صاحبیم و جان را فدای تو
و دم اینها که پیش از ما بهشت رسیده اند خطاب عزت در رسد که ایشان را در ایشان است
خداوند که ای این مغفبت چه بافتند که بد خدای کشا که شما و نر خود یکبار شمع کفارشما و یافتند

و ایشان در روزی صد بار شمع اشتیاق گشتی می شدند شما و تنی می کرد و شما را
و دیگر رباعیه عاشق بنده نام دوست خود است نیاز می نرانی دشمن اندر که بپست
کشته بشوند آن جوانی که باشد کمان گشته دشمن است و این کشته دوست و دشمنان در جنگ
خصل از بند بر کشد کمان لطف از بند ایشان چون لباس اخلاص و حکیم تسلیم از دست اخلاص
و به اختصاص پوشیده اند و لیکن کین و شجرت انتقام هر نفس که بر قدر را بریده اند لاجرم خط
لطف از لب بر وزن مفضل از برای کسوت بر نه و بالای ایشان و در خند است که بچشم و چشم و نر شما
ای سر زین که بدلقی که در خرقه زنده و نگر و منظر و قنات یایب و در ایشان نگاه کنی میت برین
سر خد اخلاص و در ایشان ما به عیش ابد نیست و در ایشان است ای ادب از چوب شکوشتانی
مضطجع معقد صحبت در ایشان شاه من سولی که ایان بقدارت شکو با و نشای تو از است
در ایشان است آفتابی که بود و گوید از دست زوال و در ایشان است این که مد طلت و در ایشان
بدان جا نهایی زنده و لسانی شکسته که خزان با دشمن است که نقدی را در وی بود و ولایت نماده
و این دارد و او که آیا بپند المنکر آ قلوه بپشم و المنکر میت قبو میت شما اول
اکاه که ایان دارند سر کش عاشق سینه ایان دارند که کجی که زمین و آسمان طالب است ما
نکری برین پابان دارند باز کمانان که در راه روند آنچه نقد تر بود و در جاهای گنبد
تا در آن دست خست از آن و در دارند میت دین ز در ایشان بود و زیر که شما نر انیم
رسم باشند کجی در جای ویران و فصل عاشق در میان منور خواهی خدا است از در ایشان
خدای تکا منیر مایه ای و در ایشان لوسا فی البصایر که هر وقت باز از خانه و دنیا بمنزل که گوی
باید برین و از آنجا بمنزل قیامت آوردی اگر محافظ این اعانت نیکو کنی چون بر منزل بقا

در شش اول از یونان باید تا ملی درست آید و چون علم حاصل شد و خواهی که میدان شد
برای و طوقی طاعت و در کردن کنی غش و خضوع را بر ما به خوش سازد و بر هیچ معنی تمام
و اگر در حق کبر و معیت بر چهره معاملات تو نشیند باینکه آن کرد را زایل کرد و آن بر سر روی
طریق شش با از حد خود بیرون نکند اگر اگر بگوید با از حد اندازد بیرون نمی باشد حساب خود بود
خافنی که نفس بطنی همتان در قهقهه خیر انرا و همتان در قهقهه خیر انرا هر کاه که باطنی
روی شایکه که حقیقت رسد به صورت حال کند و فی خود را بیا رایی و در ظاهر خود را بدم در شش شش
قطعه بوی در شش نوازی خستد شش چو سود چند چو شک در نوا که شک از غمت ناپزود
چو با نفس تو اندازد از آن که بانه لایق چو چویم و شش شک و باطنی که بود به شش در صورت
که شش بزرگی پرسیدند از طریق در و شش گفت ده جز حاصل باید کرد تا در و اعارف خوانند
و در و شش بود و هر که بدان صفت موهبت در و شش است اگر چه در قیامت **میت** ناپزود
بشش اطلس پوشش از اهدی در پلاس پوشش **میت** اما هر که کردی بی غازی هوا پوشش که بشما
بروز از در و در خواب غفلت در و زنا بشما و در بند شوم بخود و هر چه در میان آرند و بگویند چه
بر زبان آید ندانست اگر چه در عبارت **قطعه** و لغت بچه کار آید و شش چو خود را از غفلت بگویند
بزی در از حاجت بگناه برگی داشت **میت** در و شش غمت پوشش و کلاه ختری دار از بزرگی پرسیدند
طریق در و شش بر جبهت خرم بود که خلوت در این بطن بظاهر با خلق و با باطن با حق سبحی نه و شما
میت از در و شش شناسد از برون بگناه و شش از شش زبانش کم می بود و در جهان
و بعضی از اکابر گفته اند که لطیف ترین حیاتی این طریق را صورت افاده و استغاده است که از باطن
نیاید و باید که در و شش طریق خود را باین مستور سازد و دانای خود را از نظر خلق دور سازد

ناظم نادانی در حق او کند و دیگری باید که از محبت اهدا و انتخاب نماید و بعضی از محبت جماعت
ایمان و در بر غفلت طبعیت سرور و غلوی فیض و بی و لور بخش کنند و در یکس فقر و معلوم
عش کند و در کمالی و غلای و غلای کردی که از رانند ساقا الله و جمع المؤمنین حق حق عفا بدیم
و مکار بدیم **میت** با هر که نشی و نشد جمع است و ز او بر مبد رحمت آب و کلمات ز شش بر شش
کوثران فی شش و در شش کند روح عزیزان محبت با این همه صلی و هکس و مانند و با شش
لبو المؤمن و ادم نشان که در مقصود و تر اکر ما نرسیدیم نشاید بر شش حق سبحی نه و شش
از این شش بگناه و در از این نباید در پناه خود و در **میت** جمله شش خواص و شش معلوم گفته شد
و استقام و الا کرام اما آن ده صفت که در و شش موجودی باید که بشما تا در و اعارف خوانند
اول علم است حاصل کنده جمیع مرتبایات و اگر سر بیدی و شش بشما از این است و در
دوم عمل کند بواجبات و مستورات این عمل واجبی و سختی را بجای آورد و مایل از این است
اما شش تحقیق نماید و بر خود اجتناب نکند **سوم** شاکر باشد در نعمیات و نفسی که بری آورد
بی با حق نباشد و از ذکر حق غافل نباشد **چهارم** صابر باشد در ایلیات و آن انجین است
که هرگاه کسی که در سده فقر و آمد و ترک لذات و علایق کرده عاشق و طالب مولای است
ست از اوست خلق در محبت را بجا نباشد بلایانی عالم متوجه با و میشود و هدف بر طاعت معلوم
میگرد و چنانچه گاهی سالیس میخوانند و گاهی زراعتش میکنند و گاهی و لوانه و غلبه شش میخوانند
و اگر نواقات جهانی در حد در دان و ایند کردن بلکه در حد و تمیل او میشود پس و درین عالم
باید بود **میت** که از است نمند بر هر کس که آن بر خرق فقر گفته تا ج که بیایات خود خجسته زند
بدل دل بند که آن آورده اند و به دولت از عالم بقایات و در هر قدم شش که مقصد نهی است نور

که نسبت کرده اند منتهاست که فی نهایت این که نهایت پذیرفت از آنکه نسبت است چه چنانست
آورد که اندان سستی می آید ابراهیم ادم بگرفت و در برابر بنیاد و بادوی سبکی تنظیم کرد
ابراهیم میم کنان روی بقدر و سا کرد و او را گفت که گوش فرا داشتیم که تا چه میگوید گفت خداوند
اگر بیاختارست که بر سر من بنشیند اگر نهشت طبقه آسمان چون سنگ آسمان بر من بگذراندند
هوی کنان بخت لوی آیم و میگویم **بیت** در بیع تو ام هر چه بگویی در حکم تو ام هر قضای
کنی در حکم تو ام هر قضای کنی بگفت زبانه بدوزخ بدوزم تا چو اسطوخودوس بشوم که راه دور
و در قفسه خراگر اگر از لذت ناست هزار ابریت برسانم بر او ام بنام **ربا** بیا و تو در شرف
انکارم بیاد و تو خلد ایچم انکارم چرا که مردان راه چنین بوده اند و عارفان درگاه طریقی را چنین
رفته اند **بیت** بزل است یعنی در شیان ذخیره نماند بزرگی گفته که بر روی آتش است که چرخ
طبیعی کنی بر چون چیزی متوارند نگی و قبول کنی و چون سبکی جمع کنی و آنچه بدست
ایشان و در اند بزل نماید **بیت** قناعت یعنی آنچه خدای تعالی رسانیده باشد با آن قانع باشند و سکر
گویند و زیاده طلب نکنند و اگر چیزی بدست ایشان ورنه باید قناعت کند و از کسی طلب نکند **نقطه**
صدای فقر تو کرد همه جهان کم خور که از درون تنی که کس بر هدایت مستاد و شوکیک مجموع
تری اگر در دلی ترا مطالبه دولت بقا است **بیت** تو حید بی جانم فرود کرد و گوشت زلت انبیا
گرفته با یکس نیاید **بیت** ای چه گفت حبس خلک خشان و اس صحبت کش از بد کسان که جز
نه زکند و دیند ساقبت الامر سیادت دهند غنچه و ش از غنغان لب بدیده خیره چو کی در رخ
هر کس نماند جلوه نداده همی خوراند از غنچه با ش چو سایه پس دیو از خوشی بر کس و کس
بجز غم قبول و فعل کنی ابواب خروج و دخول و در شین باش چو عیسی و مان خانه پیر و زنا

مان در کشف بر تو خود کم نشین تا تو و صاب تر انشینی **نقطه** انگه هرگاه در روشن خود را
ساختند و از موفات گفتند که از و فی و زلف میل صحبت و میدادند و هشتین با ایشان که حلا
وت حقیقت درنی باید **نقطه** بهر سراج دل طلب کن می کنی آن کج را که میطلبی کنی انرا و است
خلق از دما و جنتان کام از دما از کام از دما بخیل رسن از دما است **بیت** تو کل و استیاد بر کرم
مشان نماید و منی تو کل است که طبع و امید از خفا بریدن و بر کرم او بگویند **بیت** بگو و کردن
کسی نماید و با خلق عالم در مقام توفیق و اختیاری باشد گفته که حق سبحان و تعالی کرده و را بخشن و از او
کرد و او شمن بر خیل را و شمن دارد و تو آنکه بخیل را و شمن تر و فاسق را و شمن دارد و بر فاسق را و شمن
تر و بیک را و شمن دارد و در و شمن بیک را و شمن تر **بیت** ز خاک فریدت خدو ندایک پس ای بنده
و کی کن چو خاک و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که تو تو قیل آن عفو تو اسالک باید چهار
موت را بر خود گیر و نام بر نه فقر اسد اول موت بیضی که کس بیکست و موت اسود که کرم کردن
بر اندای مردست و میوم موت اگر که مخالفت نفس است چهارم موت اخضر که از پوشش تو
بکشته قناعت کردن است **بیت** اصد صدای بانگ ضاره زهوت شمر ما و ترا بخوان اجل ان
صد اصل است می ترس از خدای خود را که موقوفیان بشود گفته اند بقا از بی قناعت
از خدای ترس تو از آنکه ر میست کاتبه حقیقت انرا از خود نکاست **بیت** بخیل است
یعنی هر چه که اگر ایاد بان و جاهلان متصرفی او شوند و او را امانت کند و از انماند و بخیل کرده
و زرد و کینه مردم بدلی نگاه ندارد **نقطه** کمر تیان مات کفر آید از جلیل فقر تو ای نفس قوی
کار تو است از ارجو عزیز بود و لطف خوی خوار است طبع و هر دولت مضطرب چو است مستغرق
یو در هفتی است **نقطه** سرایه حیات بود آب و کم بهاست بزرگی گفته که طریقه در و شمن و جو غروی

که بدل رسیده تمامی جسد نصیب است و حواسها جمیع متفرق پس ای عزیزان تا جسد و جان از دست
دور دست نیست نیکی کنید و شکسته دلانرا شاد و گریه اندید **سب** اگر مردی ترش کارد زهد است
شدی سبوی مرگ شدی باید زیر سبطانی دست مایه این کار دل بدست آوردی شکسته نه چو
اکتبر جانی از آن ولی که سر پرده نیست از آن ولی که خرد گاو داد و دهانی و چون
دینار ایشان را است باری نیست کسی را امید از امید و ظلم و ستم بکنید زیرا که کسی که ظلم و ستم
کروند سر سبکشان خدا و نی را برای دنیا به با و دادند دنیا به با و دادند دنیا به ایشان ماند و
خیرت از دست رفته خیر الدنیا و الاخره شدند **سب** شما ندیدید که سکار بد روزگار را بجا نبردست
چنینا که اگر خیر روزی ظاهر از استی است و مسلط اند بر دنیا و و سرور جاه و منصب شده اند
و بقوت شوکت و بزرگی فساد و ظلم میکنند اما اندک زمانی را که فی بین از حوادث روزگار
رقیم خنابر محقق احوال ایشان کشیده از شوقی آن کردارهای قبیح و ظلمهای نامساوی ظلم
به بجا که رفتن را مشهودند **سب** حق تعالی از فضل ظلم را دو سه روزی بجا میگذارد و بیک چون ظلم
بکنند روز از حد انجمن کردند شش که گذارد و از خضیع جاه و دولت بقهر جاه و دولت و کثرت
افتخار و در روزی غیبت زیاده شده و خالی میشود **سب** مردمان ظالم یک در روزی
سختتر میشود که امر و زست با فردا چنین مردمانا کنی **سب** ظلمت ایمان زمانیکه ظلم اندر بر
هر که او را ظلم عادت گشت روز خوشش ندید و چون ظلم مساقبت دنیا و آخرت است بنیاید
بر کسی ظلم بکنید و بر زیر دستمان و صاحبان ستم روا در یاد یاری مظلومان بکنید و بدو اختیار
بر سبب ما از دست ظالمان خلاص باید **سب** و او مظلومان ساجزان را از ظالمان بدان که گنگم
را به بظلم نیست از ظالمان در روزی الهی است و او است که امام می رسد علیه السلام

که چون وفات رسید بدو در امام زین العابدین علیه السلام کشید مرا بجانب خود برگردان
نمود و گفت ای سپهر من و حبیب من ترا بخیری که دهت کرده مرا بان بد برزگوار من در حق
که او را شهید میکردند و خود که ای سپهر من برست که خذر کنی از ستم بر کسی که نیاید در آن حال
کسی که او را یاری کند بخیری خدای تعالی **سب** خذر کن ای عوان از لوث مظلوم و انکس او
که ستم کند کار دعای نوح و طوفان شش بر سر از ناو دای که تا بر دلبا بر تو کند غریبان خوش
چیزی را از تو بپاک شش من و را غمی بیندیش و بر سر از خدای تعالی که بران چاره مظلوم
میکنی و جفا و قهر بر او میراند و او حاضر و حیران مانده نه زبان و شام دارد و بر تو و نه دست
زدن و نه نیای که او را حمایت کرده از دست تو بر نماند الا که خدای تعالی بفریاد او برسد **سب**
مزن بر زیر دستمان بقهر بر سر از خداوند بالا و **سب** بشکند انکه عاجزند و دل غمنا
ترا یاد و بدست و **سب** و بر سر از آن روزی نیست که حاکم حضرت حق بجا ندهد و ستم بران که راه
حال ندان که کفایت از اجنبین حق کمال ائمه البشیرین علیهم السلام هو لا یستویون
سپاس چگونگی خود ابد بود حال ظالمان و کافران و تن که بسیار کم کردی از آن که گشت که آن ستم
ایشان خواهد بود و بر افعال و اقوال است کوهی خواهد داد و میارم بر ای محمد برین
از امت تو تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مؤمنان و رایه ببالند تمام است بر میل بر طاعت
و اجتناب از معصیت که ظلمت و زجر که موجب ظلمت و ستمندگی نباشد و حاکم حضرت حق خود
هد بود و آنچه محض عداست برت خواهد داشت و بشود و مدد دل که ای معصومین الله علیه السلام که
قطعا شهادت ایشان قدر پذیر نباشد و جو ارح حرمان و مکان شهادت خواهند داد که فقر را از
باشد و مناقج باو شنائی داده باشند و در وقت یا در روزی که کسی را از ده بکشید و در مکان که

ربع سنو ندارد و چون رفت کار از دست ای عزیز من بکدام قوت بارگوان ظلم بر پشت بیکدیگر
سوی من و معیان و دست کی بگری بواسطه شوکت و جنت و مال و دنیا **سبب** دیگر ملک این پنج
وزیر خیال که نادان همدنام او ملک مال نر و رسید اگر چه چشم تر از تره ساخته است شده
نسب خدای تعالی باینست لکنده و ظلم و ستم میکنی خود ای قیامت لقد معاندت ربک اگر چه
رنگ و بره انهم و منی نه که گویند بنی الشرا بر تمام الموعین فتوة و کائنات و در حساب هر یک کی
و اذ الفیض فی الشرائع و فی خرج و مدت تکریم بدن رفیع شمع کرده در پیش دیده ای
و رده خواجه شد خدا کتبت ما یطی علیکم ما یقی انما لکما لستینج ما لکم لعلکم یعلمون یعلمون
خفا هر که به برتر خوانده باشند که بر شان بخون دل فرج کرد و مشرباد و ناله بارید که یا یالینا
ما لک الکتاب لا یغادر من صغیر لا ولا کبیر الا اقصیها اگر چه کتاب بود از لیس
تو اید که و اما حق او کی گمانه و در اظهور تنویر ید علو الشور او لعلی صغیر از باد
و اولیا براری و مذهب بر وجهیم و چشم خدای خیر بر هر در مالی و خواهی کرد و نجات خود را چه چیز
نهاده اند اخلاص خود را چه سخته اید **سبب** ای مسلمان باش حاضر و در دست خیر را چون
فرود کویند تا که طبل خیر را چون سحر که سادان مشهور دولت برگشتند جز نم و حرمت چه باشند
هر دینک خیر را پس ای عزیز من اگر خلاص از دوزخ بخوای که باش شوزی از ظلم کردن و
دل از آری مسلمانان دست بدار و تو بد کن که منقریب است که طبل رجهل فرود کویند و اثر
و انما از و نموده ازین سرای نر و در خفته با صدمه از دبال و مظلوم **سبب** دیگر دست کار و
ساز سفر چه چری دیده نر و الیه و این خرجه چری بر در دوستان شدن دست تهنی خطا بود
تحفه شب چو تخی نقل محرجه میری و بر فقر تیاره شکسته نموده که ظلم کرده و دل او را از

مندر این بخنده و چون خدای سگانه از بزرگ ساخته و کمرای کرد و اندک بر سر خلق فرمان روی دایر
و نکونم امر تو اندر خیر از انبیا و از ساجران از سیکه **سبب** رعایت دل شکاک نامزدان کنی کنش
چیز بر دست ز بر دست نویشد بلندی اعلیٰ سر جاک پائی کس که در خیر لایم جز خاک
سبت نبود باشد مباد که در هنگام کمر که نعل باز مظلومانت از دست تو راه و ناله بر آورده و دست
و اقبال ترا کوشش ببالد **سبب** ای بنده بر کنه ز الله بر کنی زانرو که سودت گنده بر کن
وی نه اندر بگوشت و سپر نر و فتوا از تر جگر سوز کمر که بر سرش و فرمانش سلطان بر و خلاف
امر خداوند جهان ممکن که خلاف امر وی عصبانست ای عزیز من در نیم شبان بر خیز و روی
بر درگاه او و بر قطره خدای نداشت از دیده میار و تو به و استغفار کن که استغفار هم راجع
چیز فرخی نشان الا ب و دیده که کاران **سبب** صفائی شد و یک شمشیر نو کردن طاق بر خیز خد
خداوند جهان اشک بدیده اند و کنی بر کز اهل یکن است ملک است **فصل دوم** در بیان آنکه
معصیت است که و المصیبه منتهی تر خواج گناات هم فرمود که معصیت معصیت است و کلام
معصیت باشد بنظر ارا که مردم مانی از نیکم معصیت و گزینا رشوی لعذاب جیم فی الواقع نر که
که درین خاکدان ظلمانی عجب جاه و غضب دوسه رنده و دنیا نند از سپه مظلوم و ستم به بندگان خدا
نماید و باکنه به هم رسد و بنیم معصیت باقی را به اسطه عظام فانی اند دست دهد و خود را لعذاب ایم
گوشتار کند چنانچه آورده اند که سفید بود و در بلج پیری داشت بقیامت و از دست و شمشیر و ان
سر ظالم و بدکار بود و بی سامان هر چند که بد و ماد و خوش و اقربا و بر البیعت میکردند می شنود که
فضا کین بر کنه دو و از روی زمین بر داشت مادر بایم او نشست بعد از مدتی گفت خدایا چه
نماید از تو بخونم که در خواب فرزندم را بمن بنمای تا من باقیال او پس و اما مگر م و مظلوم

یمنون و جانش آید این نام شبانه خردند و در خواب دیدند مثل آتش بگردن و زنجیر آتش بر دست
و پای و تن نازد و آتش سوخته آتش عذاب و عقاب بر بدن بخروشد و از خواب در جنت فریاد و در آید
و گرفت ثواب و در مکتب است تا که سوخته و کشته شد پس ای عزیزان از خدا بترسید و از عذاب
از دور اجتناب کنید و از خواب بیدار شوید و بشت هوات و لذات خود را بکنار دهید
و بکنید و بعبادت ایزد و عظیم گرفتار بشوید **فصل سیم در بیان خنده قهقهه کردن و عقوقت آن** **عقوقت**
عقوقت الیکن حضرت رسول ص فرمود که خنده بسیار هلاک کن است زیرا که از غفلت و از غیبت
از کار آخرت در غفلت اندازی آورده که هرگاه خندید و شادمانی داشت بده را بیکداند و در دل
او نای را از خنده زهر که خنده میماند و دل را از خدای تعالی دوست غنیدارد و در خفا که نایب خنده
چو پیوست گشت بد کرد که نایب خنده پیوست به هر نفسی خنده زدن هیچ و اگر کسی از هر چو
شمار آورد و اندک دو برابر از روزی یکی بخندید با او از بلند بر او و دیگر گفت که هیچ خوانند
که بملک خندان بد و زنجیر خواهند داشت گفت خوانده ام مرا **و منکم الا و انهم کان علیکم**
حقاً و تقضیتاً گفت اگر که هیچ خوانده که جمله برون آیند گفت نه اما خوانده ام که جمله بقیان
و بر هر کاران که نجابت نوبه بوضوح سرافرازدند که با زهر بران کنده فرمودند برون آیند که
بخی الذین القوا گفت پس چرا ای و این خنده از چه بسزنی گوید که هرگز دیگرش خندانند
بدند تا که از دنیا برفت **سبب** جای که این جهان در وی خنده چشم بخت برکت و نیت
سید هر که کند که چگونه است که هرگز خوش خندان نباشی گفت و زنجیر نافته و آتش آفر خنده و ملا
سل و انحلال نفس ده و زبانه و زنجیر مستعد است و ده کسی را چگونه خنده بر آید در رو فی الواقع
آورده که بسیار خنده بماند از آنکه کند و بسیار در رو غم و محنت را ببرد **فصل چهارم در بیان**

در پنج موضع که خنده بدست **قال رسول الله صلى الله عليه و آله من ضحك خشمه منفع**
تکانه نافع **امده عشرین مراتب الاوّل من ضحكك علی المقابر و المشائی علی الجنازة**
و الثالث عند جالس العلماء و الراي عند تلاوة القرآن و الخامس في المسجد
صلى الله عليه و آله فرموده که هر که خنده کند در پنج موضع پس بجهان بماند که زنا کرده باشد یا ملود
خود بهت نبوت اقل هر که خنده کند در کورستان دوم در محلی که منافقت خیار نماید بیوم و در محلی
جمعه چهارم در محلی که قرآن خوانند استماع نکنند و سخن کنند و خنده و خیم در مسجد خنده محقق کردن و
سیر حضرت رسالت ص فرموده که **من ضحك بكلمة يحكى بها نفس الناس حياء يوم القيمة**
بلا راس یعنی هر که در مجلس و در میان جماعتی سخن گوید که اهل مجلس خنده کند و او را بداند
که در روزی که در حق منافق باشد بیاید استخفاف در روز قیامت با نر و بی بر خشم و پس ای عا
فغان بقی از خدای بترسید و از دوزخ دور بزد و بترسید از آتش که اگر از آن آتش نترسی در
منته و نایب خنده و دنیا ماند و نه ای دولت پس ای عزیزان بر نفس ضعیف خود دم کنید و خود را کفر
چنین آتش کنید و خود را کفرنا بر نفس آتش کنید امیر المؤمنین که **اعلموا ان نبي هذا الجسد**
نفس ضعیف علی الشارح فاحذروا الفتنة یعنی بدانید که پوست و گوشت ضعیف شما را طاقت آتش
دوزخ نباشد پس ای عزیزان رحمت کنید بر نفسهای خود و شما دانستید که اگر کسی از شما را بخارد
بیاورد و انصاف برود و خروج و خون آلوده کند و زنجیر عظیم شما برسد یا قدمی خنده بر روی یک
گرم برود بد طاقت نمیدارید پس چگونه طاقت خواهید داشت که در میان دو طبق آتش بنشیند
آتش و در زیر آتش **انهم من قتی قهقهة ظلل من النار و من قتی قهقهة ظلل من النار**
نشین و شیطان لعین فریاد کند و آید و خواهد شد هیچ بداند که چون مالک نمی را بر آتش دوزخ

آنچه امکان ظلم و ستم بود در حق اهل بیت روا داشتند و یا خیر از نوحی ابابکر و
 عثمان این ملجم ملعون فرق مبارک امیر المؤمنین را علیه السلام تبع کین شکافت
 و نیزه ملعون در کمر با امام حسین علیه السلام محارب کرده آنحضرت با اولاد و اتباع شریف
 شربت شهادت چشیدند و مرتبه مرتبه آثار ظلم و طغیان ایشان بجای رسید
 که خلفای بنی عباس عظم العنه و العنه ابیه معصومین صلوات الله علیه جمعین
 هر یک را بنوعی شربت شهادت چشاندند و بعد از سیصد سال از وفات سید
 المرسلین صلی الله علیه و آله که حیفه و شافی و مالک و حبیبی آن طالان ضال
 هر که ام طریق و نه بی پیدا کرده اختلاف در مذہب و در دین افکندند و بدین
 هزار بندگان خدا را گمراه ساختند و اینها هم از نوحی ابابکر و عمر و عثمان است و از نوحی
 ابی نبت که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه غایب است **را حیدر** بوبکر که از
 سوز سقر در تابست عثمان بیدی که او را در احمال است **این جمله خطاطی از**
سید انجم زبراکه خطا و غیر خطا است پس دین را از حافظان دین و سالکان
 راه یقین یعنی اهل بیت طیبین و طاهرین و ائمه معصومین صلوات الله علیه فراموش
 و طریق ایشان را سلوک غایب و بر سنت و نهج ایشان روید که عقول عقلا را غما
 افتاده است بر آنکه ایشان اهل نجات اند نه غیر ایشان پس ملازمان طریق
 ایشان باشند که دین حق است و طریق مختلف که حیفه و شافی و مالک و حبیبی اند و
 ضعیف یکدیگر بکنند و بگویند که **الْبَاطِلُ وَالتَّيْمَالُ وَالتَّطَرُّقُ الْمُسْطَی حَتَّى الْجَانِ تَوَادُّهُ**
 که روزی حضرت رسول ص بر راست و چپ خود خطها بکشید و گفت این را هماد و است

و پیش روی خطی کشید و گفت این راه راست بدین راه روید که راه نیت و راه عدالت
 و آن **هَذَا جُرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَالْيُسُوءُ وَلَا تَتَّبِعِ السَّبِيلَ فَتَفْرُقَ بَيْنَهُ عَنِ سَبِيلِي** گفت
 امت برادر من موی هفتاد و یک کرده شد یک کرده از ایشان ناجی و رستگار بود و دیگران
 مالک و زبان کار بودند و زود بود که امتان من هفتاد و سه کرده شوند یکی از ایشان
 ناجی و رستگار بود و دیگران مالک و زبان کار باشند **سَقَرْتُ أَقْبَى عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ**
فِرْقَةً وَاحِدَةً مِنْهَا نَاحِيَةٌ وَآلِهَا قَوْمٌ هَؤُلَاءِ امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت یا
 سَعْدُ بْنُ النَّاجِي مِنْهُمْ ناجی از ایشان کرده باشند قال **أَنْتَ وَشِعْرَتُكَ هُمْ الْغَائِبُونَ**
أَنْتَ وَشِعْرَتُكَ هُمْ الْغَائِبُونَ گفت تو و شیعه تو رستگاران باشید تو و شیعه تو
 ز فرزند ایشان باشند چون روز قیامت شود هر قومی را با نام وی دعوت خواهند
 کرد و حضرت خواهند نمود **يَوْمَ تَدْعُو كُلُّ أُنَاسٍ بِإِخْوَانِهِمْ** هر که تو را با این میت صلی
 الله علیه و آله کرده باشد و نسبت و طریق ایشان رفته باشد فردا شورش با ایشان
 بود و هیچ شک نیست که هر که احش را ایشان بود ناجی و رستگار باشد **قطعه** بعد از شربت
 هفتاد و ده فرقه منش **زان یکی ناجی و دیگران لکنندای یوشیار** انفاق اهل بیت
 مصطفی یک فرقه اند و دیگران هفتاد و دو با اختلاف بیشتر **ناجی** هر که آن پیغمبر بود و یاد
 بکران **باز کسی چشم خود و بشنو جواب کوشی دار** من گفتم دامن آل بکران بیان
که همچو ای تو نیزان دیگران کن اختیار هر چه بادا باد من بازی نکردم زین طریق
توسل خود کند او مرا انجا گذار من چه گزشتی تو هم با منی دباری **کوزمین طوفان**
نیکو آسمان آفت ببار رستگار اند سکی چون بود با اصحاب کشف **من که با آل رسول**

چون بنیامین رستگار محمد بن مسلم روایت کرد از ابی حمزه که مردی کج دست امام محمد باقر علیه السلام
آمد از شام و گفت من مردی ام از اهل بیت م و تو بی شمایم که اهل بیت رسولید پدرم توی
برخی امیر کردی و مرا دشمنی دشمنی بسبب دوستی شما مال بسیار داشت و جز من و اوستی داشت
چون وفات کرد مال دینی طلب کردم بنیامین و گاهی من چنانست که جای دین کرده است امام
علیه السلام گفت بخوابی پدر خود را بر منی گفت آری امام علیه السلام نامه نوشت و گفت این
نامه را از من بربیع بر و چون بمیان ربیع رسی آواز کسی که یازدهان یا در جان شخصی
سپش تو آید این نامه را باده و بگو تا پدر ترا بتو نماید آن شخص نامه را بسته و بر دست
ابی حمزه گفت دیگر روز بر خیزم تا بگویم که کار آن مرد بکلی رسیده است او را دیدم بر در
سرای ابو جعفر محمد باقر علیه السلام منتظر ایستاده تا دستورش دهند چون دستوری
یافت در رفت و من نیز در رفتم چون آن مرد را چشم بر امام علیه السلام افتاد گفت
اللّٰهُ اعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ مِنْ نَسْلِكَ حَقَّ تَعَالَى مِدَانَهُ كَمْ زُبُرُ نَبوتِ رَاكِدَامٍ مِثْلَهُ
مِدْبَطُ وَحْيٍ رَاكِدَامٍ دَلِّمِي بَابِي رَسُولَ اللّٰهِ دُشْنِ نَامَهُ كَمْ تَرَابِقِيعٍ بَرْدَمِ جَوْنِ آوَارِ
داوم که یازدهان شخص بنیامین آمد و گفت منم در جان چه بخوابی گفت رسول امام محمد
باقر علیه السلام بتو گفت مر جانا که دین من خنده نامه را بوی داوم بر خواند و گفت
بخوابی که پدر خود را بر منی گفت آری گفت ساعتی توقف کن بر رفت و باز آمد مردی
سیاه بادی و ریس سیاه در کردن وی کرده آورد و گفت این پدرت است اما دو حجم
و غذا بایم ویر از آن صورت گردانیده است گفتیم و بیک تو پدر منی گفت آری گفتیم
گفتم چه جز ترا بد بخار رسیده گفت توی بر منی امیر ایستاد و دست بیدار شد و بر اهل بیت

رسول تقصیل منهدم لاجرم بیداد ایچم گرفتار شدم اکنون آن مال من صد و پنجاه هزار
دینار است در فلان موضع دفن کرده ام آنرا بر در پنجاه هزار دینار بایام محمد باقر
علیه السلام رسان و باقی از آن منته یابن رسول الله میروم تا آن مال بردارم بر دست
و سال آینده باز آمد و پنجاه هزار دینار از برای امام علیه السلام بیاوریش امام نهاد
و گفت همیشه دوستدار شما بودم اکنون آن دوستی بغایت رسیده است و خالص شد
پس ای عزیز من هر چند که ممکنست در دین بجای آور دکاری ممکن است که یکمیر مطلق
در دین تو واقع شود و چون کار بد نیارسد سهل انگار و آسان شمار و بر خود سخت و
دشوار بگیرد از برای دنیا ملکین مشوبش **بیت** دینی دودن کرغانه کوه عمان بر زن کر
مرد در ماتم بایش و بار داده و خواسته حق تعالی را فی و فرسند بایش در اعتقاد است
آورده که از امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که پدر دکار خود را بچه شناختی
فرمود آنکه هرگاه که اراده می کردم که آنرا بسازم بر خلاف آن واقع شد پدر دکار
خود را باین شناختم که آنچه خواسته است چنان میشود پس بوجوب این اشاره نمود
نیاید خورده که بعد علی بر نیاید پس جهدی باید کرد که دین را خللی واقع نشود یا مقصای
اشادت اول رفتی باشی که حضرت رسالت حاضرموده که از دین فراق گیرد آنچه صافی تر
و بی شبهه تر است **شماره دوم** دین الغیش خاکفی و اسباب مکاش بهر گفته اگر کسی
بیده است پسند کسی که بغایت بطاعت و عبادت مشغول توانی بود و ترک زیادهای بکس بود
سط آنکه هرگاه کسی که جمعیت زیاده از دست ندهد روز و شب در ذکر و فکر آن مشغولست
و از ذکر حق غافل و حسی از عمر خود ندارد **بیت** جانفا ترک جهان گفتن طریق خود نیست

تا ندیداری که احوال جانداران چیست و از چه کرده ام بر خود داری کی یعنی از برای رت
و استایش خود چیزی از پیش بفرست که سبکتر تو باشد و از ورطه های پر خوف و خطر تر باشد
و حق الحقیقه مال از ما بدین شمر که از پیش فرستند و تسامع خود از ما بدین است که در عالم آخرت و جز
نهند و گفتار نیک و کردار پسندیده مالیت که از کسی باز نتوانستند و حوادث روزگار و کوشش یل
و تیار را در آن تصرفی نتوان بود و فایده احوال و مینوی همی و آشتی برای تو نموده آخرت
و تهمید اسباب سلوک راه معاد **و هشتم** در بیان برادر طریقت گرفتن و توفیق
آن و چون **الاخوان و حق** و حق چون از پیش فرستد و حق آنچه صافی تر و با نیت تر است که یاری
و مددکاری خواهی تا بعدوی راه بر تو آسان گردد و برادری در دین فریاد که و گفته باشند
دوستی را کسی چنان باید که از کار سبک بگذرد و زجر که اندوخت و از خود و حریف بیالذدن و
حق طریق طریقت طبع نتوان داشت **و نهم** دوست شما را که در نیت نیت لایق یاری و برادر
خوایند و دوست آن دایم گیر و دوست و محبت و در پریشان حالی و در ماندگی و دوست بیو مانیک
و فادایاری نکند **و یکم** که شری باری را شتار که بر او اندر خشم و شادیت بار و دوست که در ش
دی غم نیت و دوست **و دو** و چو شوی شاد که غم خودم دوست **و سه** برادر باید که از علم تزلزلت با خبر باشد
و با علم سلطنتی بود و متعین نفس باشد و از بکر و تفاخر و غلب و دعوی جاه و منصب دور باشد
تا میان تو و او مناسبت و نیت کت باشد **و ده** که رسول هدیم در میان صحابه یکدیگر
دری میداد و من را که در ظرف یکدیگر بر بر بود و برادری و او در ذکر امیر المؤمنین صد گفته و با
خبر امیر المؤمنین هم گفته تا با آخر امیر المؤمنین هم گفت با رسول الله من چه کرده ام که مرا یکی برادر
نگردی رسول هم گفت بدان خدا کسی که مرا بر سلامت بخشد آن فرستاد که ترا از برای خود نگاه داشت

که تو از این

که تو از این منزله مارون از موسی برادر منی و وارث منی و خلیف منی بر من سپید است
با خود برادری و او را من و لیل تمام است بر امانت و خلافت امیر المؤمنین هم بر آنکه چنان از برای باطنی فای
نبود که اگر بودی رسول خدا آنکس را با خود برادری و ادبی و بیکر او رده اند که فردای قیامت نتخف
خاطر سازند که از اهل دوزخ بود و خطاب برت در رسد که تو در دنیا هیچ برادری در دین گرفته بودی
دری آن بنده که بگوید که بل ملائکه را امیر شود که بر دید و برادر او را بیاید بر و برادرش را بیاید
و او از اهل آشتی باشد خطاب اهل بان مؤمن رسد که برادر است از اهل دوزخ است چه میگویند آن
من گوید که خداوند ما و رویند و سخن از برای تو کرده ام و رضای تو طلبیده ام و امر و نهی را که کرده ام
بدوزخ رود و من آشتی من رضای برادر را بر رضای خود اختیار کردم و او را العوض من بیهشت برید
و برادر دوزخ سبب خدای تعالی فرماید که ای فرستگان این بنده من چون رضای برادر جاهل کرد و نیت
و جلال و بزرگی خودم کم کن نیز از سر کنه او در که شتم و او را نیز نیت برید **و یکم** شرف و منوب برید
است بیک زن که کوهی که ای که است با عرض جوی سر او را بود و هر که گشت یار تو یاران بود
پس موجب حدیث رسالت هم لازم است که مؤمنان در دنیا برادری در دین هم رسانند بان طوری
که توفیق کرده شد تا بعد او کار تو ان ساق و از عذاب نهران خلاص تو ان یافت اگر چه بعد
ظاهر که کسی را برادر تو ان گفت که من نفیس و احمق که از یک نفس حاصل شده ام فاما در وطن
برادر نتوان گفت تا وقتی که حقیقت احوال او بر تو ظاهر باشد **و یکم** اگر خواهی که یک خدمت کنی
خود مندی کن من تا من نبی بعد از اهل و در شود و در مانده که تا اهل عیالی در میان کسی را امتحان نگردد
صد بار مکرر و نفسی بر خود صاحب اسرار مکرر ان هیچ احمق را که می که احمق و در غلط افتد زخای
مکو هرگز پیش اهلان را نگردد هرگز جواب امتحان باز پس مؤمنان را واجب و لازم است که اگر خواهند

برآوردی در دین هم رسانید ما و ام که تا قیامت احوال او تمامید و مکر ملاقات او را نرسید
در برج و صلاحت و برین کس ظاهر شود و بعد از فوت شنوان **دو بیت** هر کس را آشنای
زهر آشنای و دشمنای محو **فصل چهارم در بیان حکم کردن و قیامت آن** و روح القلم و الحفا
فان العین قدیر و الت قدیر و الی الله المراجع و البعیر دست از ظلم و فجاءه بار که
لباس حیوة کو نامت نقد حاصلش با نبار که در اخلاص پیش آید که تا قدش پس بپیرت
هر چه بکنی بی بند و هر چه بی اندیش میداند هیچ چیزی به نزد یک او بدتر از ظلم نیست و در اجابت
بخیرت او خواه بد بود و زنها را راه جو و پنداری میری و خد را در معرض خشم او نیازی که از
درجات نیست منع کند و بد ر کات قیمت رساند و ظالم از دنیا لعلامت بیرون نرود و ما و یکی
بر روی مسلط شود و قول تبار که کذالك لتوفی بعض الظالمین ليعقبا با کما تو کیسبون یکی از کما
بر روی گفته که بجم خفا کاشتن و چشم بر خرم و نوا و استمن و نهال خلاف شفا بدن و مکر و نوا
جستنی کار خردان و مپ و دیوانگان باشد **بیت** ندانش چو حنظل می شاند زدی کز آفتاب
نیشگر شنوان و در وین با س ظهار اندک مایه تر باقی بپاک جان لب و زهر از مودن
چنانچه ظالمی را حکایت کنند که سنگی بر سر درویشی زود و ویش را بحال اشتقام نبودان
را بر داشت و با خود میداشت تا که سلطان بدین ظالم خشم گرفت و در جایش کرد و در پیش
بیامد و آن سنگ را بر سر وی گرفت آن ظالم گفت تو کیستی و این سنگ چرا برین زدی گفت من
ظالم و این همان سنگی که برین زده گفت ای آناد مرز ما بابت کجا بودی گفت از جاست
اندیشیدم اکنون در جاست با فتم فرصت نیست شتم **دوم** **بیت** دل سوختگان همی سکا کنند
تا در دل نبت از لونه نالند کنی آتشی ترا و دشمن بسکام سحر بر دست و همانان کجا بکنی

باب بیستم در بیان صفای قضا و ادب و در و نوا و سبب شستن بجم و الشد
روای عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال قال عز وجل من شتم نفسه فقتلها
و هو خير على بلای و حکم علی نعمای کتبته صدقاً و کتبته یوم القیمة مع الصدیقین
صدق رسول الله **دو بیت** از خواج گویین و ز ما مین نقد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود که با و نوا
لم یفر ما ید که ان بنده که حکم قضای مرا کردن نمود و بر بلای من مکر کند و در یاد من بکشد و نعمای مرا شک
گوید که با و نوا عالم و برادر مرده صدیقان تو لیسیم و فر دای قیامت با صدیقان تو خرم کنم در رفت
الو اعظمی او را ده اند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود و در آن که چون تو اطاعت خالق خود نمکنی پس
نقد از روی او و اگر نوا دشمن او را دوست میداری پس بدین روا از ملک او و در حدیث قدس
نیز و از او شک فرموده من کفر بربیع یقتضای و لم یقتض علی بلای و لم یقتض نعمای فلیعبد
رأسا سوای الله که یقتضای من را می نشود و بر بلای من مکر کند و نعمت مرا بشک کند که بر و در پیش خدا
ی دیگر که بر پیش کن ای عزیز من اگر میخواهی که بدین درجه و پای برسی که با صدیقان خرم کنی و در
سختیها و محنتها و در پستیها صابر باشی و سبکی را در نوا راوی سر مایه خود کردان و بیاد حق باشی
اگر خواهی که از شر شیطان خلاص شده ایمن باشی از جمیع آفات و نقصان و در دین و ایمان واقع
شود در محنتهای دنیا صابر باشی که صابر بر همه مراد قادر گردد و در صیور بر نفرت از روی شفق
شود مومن و نفرت و قوت در هم حال از روی در خواست با برادری **بیت** از خدا جوی نفرت
باری تا شوی بر مراد دل منصور و رب بود حاجتی هم از روی خواه تا با او در آن شوی
یقین دان ای عزیز من که اگر که در نوا راوی شکای نماید عاقبت بر او خود پاوش می کند که
نوا در روی نمی آید و در بر او داشت با هر چه رحمت با هر شوی آسانی با هر چه پاری تندستی

بود و اصطفی علی شریف از او بود و ابی اکام و زوزم است پناه من و زخان کند و در این موضع
میشود و بی خروج این نژاد امین بود و در طبعی ابراهیم خواست که باز کرد و با جبر گفت باقی الله
ما را یک یک از او و بقیه ما را که اینجا آورد و گفت بفرمان خدای تعالی که گفت یا زکر که او ما را هلاک کند
روایت و از نژاد مذکور که چند است ضایع نکند و از آنکه بگذراند سبب که آن سبب که
ضایع را که کردی که ضایع نکند از سبب اسباب و کرمین در احسان جو برستی و بی و کنگنه
الالباب ابراهیم باز است طبع خسر علی خید و است و قدری آب در شکست خزان و دل که چون روزی
والی رسید شکلی بر میان غالب شد اسمعیل از شکلی بخود دل با جبر از نام او میخواست بگوید قه
و دیگران گفتند بخیر میبندید بگوید مروه شد با اسید انگار می باید نیافت ناکاه از جانب قه
زی که بند باز کرد و دیگر کسی را ندید از جانب مروه و ازانی آید باز مروه شد و همچنین با نعت بار حق است
آن وقت بار و ویدن ضعیف را از آنی از ارکان چ که در آید با نغم که از خلق ناسید شد و بی نیاز بود
گاه کار سازنده نو را و دو گفت با قاضی الحاجات وای چاره بر چاکان وای و بر ورس بیکه
و غلط و مان وای و سیکرد و مان که با نغمه یاد و رس منور درین مناجات بود که او اقیح جراح
خیرش این بگویند و کوشش رسیده که سال را و از بر قدم اسمعیل بر زمین از نایب بخود یا جبر چون تو
می گفت حق است که حق است که او را که گفت کرد که و حق میگوئی علی الحکم و حکم و حکم و او
که چون حضرت فاطمه علیها السلام پناه شد امین گفت که و اعدا قند و فاطمه که در دمن یک روز و
تمام کنم پس چون فاطمه در گذشت امین روی بیکه نهاد و بیا و در خانه بی هر ای چون میان نا
رسید شکلی بروی غالب گشت و رسولی اسما کرد و گفت خداوند تو میدانی که من خاوند و خیر رسول
تو بودم و از برای دوستی او را میباید پیرن آدم مرا نشد بیکه از او در حال معلی از منو

فرمود که این نژاد امین آن آب بیات مبدعت سال نشد و کرس نشد هیچ سید که این نژاد
از جیافت از آنکه قدم صحبتی در است و در سواد اری اهل بیت رسول صه نهاد و با بود و در آن توکل
ت بی نیاز کرده بود مطالع را که در که مدبر و در توکل با پیش پس بنده باید که در کل احوال توکل
چون کند از توکل حق غافل نباشد و لغت و یاری از و طلبه که هر که اعتقاد و مخلوق خود اتجا بیکه کرد و در
خران بر چنین خود که است و از مسافات ابدی عروم است پس اعتقاد و نیز خود را بد کرد و چنانچه روایت
از حضرت رسول صه که میفرماید که در شب سری بی واسطه از حضرت که میباید که با نغمه سید مدام از آنکه
کسی غیبی امان ارد و بر و حد است من انفر کند و بعد از آن اعتقاد و بغیر من کند و هر که توکل بر من کند
و یاری از من خواهد شد پس از رسول او را سطا و هم و شین از استانت او را اعانت کم و شین از آنکه از آن
او را اجابت کنم و از بعد از نهش نگاه دارم و دست قدرت از و بر بندارم و بطار از و بگردانم در وقت الزمان
آورده که امام محمد بن مسلم نام فرموده که هر که توکل کرد بر خدای تعالی پیش و از دشمن و هر که در او شکست بخند
ی تعالی منور میشود و بر سید حسن بن هم از حضرت امام رضا علیه السلام که خدای تو کردم چیست مد توکل
فرمود که بر حسن با خدای تعالی که پس را نیت هر و علی از طلب از غیر او پس باید بدید که هر چه در مانند سطا و علی
خود جز در گاه او انداند و خلاصی و یات جز او بخود نیت تعالی او را از میان بلا بر و فسخ و فسخ صه از آن
و باید چنانکه ما در سید توکل بروی کرد و فرزندش را از آن بکشد و در دشمن نگاه داشت فصل دوم در غرور
حضرت ابی حمزه علیه السلام که در باب تغیر چنین گفته اند که فرعون بنی اسرائیلی و از
دید که آتش است المقدس بر آید و خاندوی و خاندای تبلیان سوخت و خاندای بنی اسرائیل را سید
سپس فرسید بفرمان از آن بن بر سید گفتند این اسرائیلی پری و موجود است که هلاک کند و
فلک تو بدست وی باشد فرعون ملعون فرمود که زمان بنی اسرائیل را از مرد انانیا بدست داد و جانی را

بر کجاست که تا زمان حامد هر کدام که می آید در دنی که شد خدیش سال برین برآمد قبطیا
فرعون گفت که پسران بنی اسرائیل هر دند پسران این بزرگشته کسی نمائند که ناراحت کند و
شبان بنی اسرائیل را به بندگی گرفته بودند فرعون فرمود که کمال بکشند و یکسال نگه دارند سال
این که ایشان نمی کشند هر روز در وجود او مدوران سال که می کشند موسی علیه السلام در وجود
او دقت و ولادت وی چنان بود بر سبیل اجمال که پسران پدر موسی مؤمن بود و ایمان به
حیدر است و خدمت فرعون میکرد و از جلد خواص وی بود و کاهنهان گفته بودند که این پسر را
پسران خود میدهند فرعون پسران را گرفته بود که خواهم که یکایک ازین عایب بپوشانم تا بدین فرعون
حققت بود حق گفتا فرشته را فرمود تا زن و پسران او را بپوشاند و پسران او را در جنت زن خود
را دیده گفت چگونه اینها آمدی گفت من نیادم مرا آوردند است که حال بدست و خدای تعالی او را
برای او فرستاد بر باین فرعون با وی خلوت کرده و چون فارغ شد فرشته را با جای خود برد
و ام در شب زن پسران موسی حامله شدند و اتفاقاً هب باج آوردن باز فرعون کاهنهان را طلبید و ازین
غوغا گفتند که قضا که خود کرده است این نطفه در رحم قرار گرفت فرعون عجب سرود و از مسامد
و همات پسران متولد شده بود **قطعه** قضا که هستی است پنج انگشت دارد جو خواهد کسی کای برآرد
و جنبش بر خند و آنگاه دو بر کوشش یکی بر لب نهید که بگوید که خاموشی فی الحال خبر در پیشرفت افتاد که زن پسر
حامله است فرعون گفت این نباشد که پسران یکایک ازین عایب نبود و چگونه حامله شده است کسی فرستاد
تا بگوید که در کجاست مادر است القه چون موسی علیه السلام برین آمد کجاست که زن فرزند بدوران
خانه آمدن مادر موسی پرسید که گفت خداوند استوی سپارم و پسران نگاه دارد و پسران او را
مایل بودی اند که در پسران او قدرت مارا ببین طفل را در پسران او انداخت و گفته اند که در پسران او

بنود اما خواهم موسی ندانست که موسی در پسران استش بران فرستاد که فرعون ازین خبر
آنگاه خود را در پسران او بر کرد و هیچ ندیدند و بدیدند که انش نشد و باز نگشتند و پسران او
موسی بر پسران او بدید موسی را بدید که بپوشش بازی میکرد و روی بپاک نهاد و گفت ای پادشاه ای کسی
از بندگی تو زیاده نکرد و نگذرد طفل چون قطره آب را در انش نگاه داشت خاک بر سر انگش که تر نشاند
و بخواند و غیر آن خواند **قطعه** ای در عیار تر با از توان بود و عیای تر با از توان بود و با با توان
تن در رسم حرج توان داد با نام تو اندر دهن مار توان بود با بوی گل و صلی تو مالی که مگر می آید
غلبه ای بر خود توان بود با پیرش و لاری لطف تو هر یکا کرده عیار تو پسران توان بود و پسران
موسی را آفرید پسران او در دیکه گفت پسران میداشت شب ششم خطاب رسید که طفل را در انش انداخت
خمس و لغی از عیایب مادر دیدی در انش انداز تا لغی از بدایع حکمت مارانی که خالق غنی اتم اند
زن را که خود دل یافت داشت که دمه دوست خلاف نبود مایل بودی صحبت و شکاف را بقبیر
فکرم کرد و جگر تو فرودان تابوت نهاد و در آب مهر انداخت تا که آمد و آن تابوت را عیان کرد
فرعون برادر و والدین خود را بپاک نیل نشسته بود و چون چشم او بر آن تابوت افتاد و لغی مودنا
پیش وی آوردند و پسران او را بپاک نیل گفت منیم مودت و در او عجبست بنام جان او رسید موسی
در روی او بخند و دلی اید از هر او بپرسید و پسران او را که از فرعون گفت این عیب گفت شمر که گفت
لی و لک روشنی بی چشم دلتو مشاهده مارا سود دارد و با او را لغی زدی کسرم که لایق است و پسران
کن از فرعون نهاد موسی دست بر او در انش فرعون گرفت و بدید که دست چپ را بر روی فرعون
فرعون خواست که بر او زنی زند اما در دست و پیرا بگرفت فرعون گفت که مادر او را بگشتم
که این آن طفل است که حکما گفته اند که دله شود و بر کار وی شود و ای گفت وی که گوید که در دست

که این ملعون بود میگوید پادشاه عالم گفت بگو تا من گفتم که در نزد من گفتم جمع کرد و بگوید
پادشاه عالم گفت تو را ان شکر باشد که از آن ضعیف تر بودی تا شکر نزد در اهل کتب خداوند سیدند که چنین است
قدار ایشانند و طوفان ایشان را بخورند چنانکه اندام شکر در چهار بیان ان شکر است
پنج نماد و نام خدای تعالی که در نزد و در انضام نموده اند که در ان شکر است و در ان شکر است
ابراهم گفت که ایمانی ارکانی گفت پادشاه عالم این را فرماید و او را بهای ویران کرد و در ان شکر است و
و نام تو را جای گرفت من سر روی میخورد و نام تو را میخورد و چه را صد سال و در ان شکر است و در ان شکر است
مطهر بر سر او میسوزند و فی الجمله انی یافت و گفتند و در ان شکر است و در ان شکر است
او بخود بداند که او را سجده میسوزند و ان شکر است و در ان شکر است و در ان شکر است
بر سیدین و خدای بود و نیز پادشاه که خاور و جبر حقیقت خدای است جل جلاله و او را شکر است
بدینا به حضرت او باید داد و دوستی با وی باید کرد و در دوستی او از هر جان و جهان بر باید خوا
چنانکه ابراهیم در دوستی صادق بود و پادشاه عالم ابراهیم را چهار خبر داده بود ولی دوستی و مال و غیر
زنده چهار را در رضا او خدا کرد مالی بهمان داد و در نزد بانی و او من بانش سوزان ولی بخداوند
رحمن داد حق تکمال بسیار با ابراهیم علیه السلام داده بود و چنانچه آورده اند که خداوند کو سفند و
که چهار صد سبب قلاده زرین در پی کو سفندان وی می شدند و در تکلیف که ابراهیم از برای
آن چنین مبلغ حضرت عزت که در بر ایشان مال و نعمت داده است پادشاه عالم خواست
که با ایشان نماید که طاعت و عبادت وی نه از برای مالی و نعمت است جبرئیل را گفت بر بنزد
یک بر ابراهیم و مرا با و کنی با و از خوشی چنانکه ابراهیم شنید و جبرئیل رفت با و از خوشی حق تکمال
یا کرد و ابراهیم شنید و گفت انضامی وی از سفندان نام حضرت و حرکت آمد و فرمود که این است

کتاب نام دوست مریدین خوشی و ریاسی یاد میکنند با جان و مال فدای وی کنیم **باب** این مطلب گنج
که بر گفت نام دوست ما جان و جان بدل کنیم بر پیام دوست ولی زنده میبود و باید وصال با زجان حق
میگردد بجماع کلام دوست تا نفعی صورت با نفعی بخوشی هر کو خدا دوست محبت زجام دوست
ابراهم از حب و راست نگاه کرد و یکس را ندید که کاغذی را دید بر بندگی استاده پیش روی تو
گفت که بگوئی که نام دوست مریدین خوشی و ریاسی یاد کردی گفت ارکانی گفت یکبار و یکبار کنی
نمایند که از ان کو سفند بود و هم جبرئیل یاد کرد که گفت یکبار و یکبار یکبار و یکبار یکبار و یکبار
گفتند که خدای یکبار و یکبار یکبار و یکبار یکبار و یکبار یکبار و یکبار یکبار و یکبار یکبار
و شوق او زیاد و فری میسوزند ابراهیم و او بنظر ارکان **باب** چون یاد دوست بر دل عاشق کرد
که او را همای دوست زخو و پیچ کند عاشقی توان سراسر که بر یاد و دل و الحال با عشق و عشق
بخاری خدای ابراهیم گفت جبهه کو سفندان تراست یکبار و یکبار نام دوست مریدین و حلقه بندگی
و گوش من کنی جبرئیل یاد کرد و ابراهیم گفت جبهه کو سفندان از ان ترست و من نیز از ان توام
پس چرا در بر بیل صد یکبار و یکبار نام دوست مریدین گفت ای ابراهیم مرا یکبار سفندان تو
حاجت نیست من جبرئیل ام حق ترا با سخاوت دوست خود گرفته است جای آن دارای که ترا
دوست گیرند زیرا که در دوستی صادق و در طاعت غلص و در عهد وفاداری و در توکل میگو
باب سیم ام که از انیت بدینا کند و روی بخولا و در خدا تکالی را در برابر او و در ذوق
او را از جای برساند که گمان نداشتند باشد و درین باب دو فصل است **فصل اول** در وی کنی
رسول الله صلی الله علیه و آله انظر قال من القطع الى الله تعالى فهو خير من انظر من
حیث لا یحبب صدق رسول الله روایت از حضرت معطله صلی الله علیه و آله من انظر من

که هر آن بنده که نیت بر دنیا کند و وی بکثرت مولا آورد حق تکلیف است و بر کرامت کند و روزی دهد
از آنجا که جانش نباشد **و در آنکه** در پیش هاله بود و هاله جلالی بابت بی برگ و پسرا
و مشیت و نوری نداشت روزی عیال با وی خصوصیت کرد که تاکی ازین با برگی و پهلوی جدا و ریخت
کشم بر و نزد وی کن و نزدستان آن روز در پیش گرفت و طهارت داشت و در مسجد رفت و نماز
نشام طاعت میکرد چون غار شام شد بخانه رفت و عیالش گفت چه آورده گفت کار خیر نی بود
و کم گفت صباح بیا و در زده نزدستان روز دیگر بچاه تبریدان مسجد رفت و دیگر بنده که کوفه
شام بخانه رفت و بی با هزار اندوه گفت ای مسورت آن عزیز گفت فردا نزد سر و زید هم زن و بیا
کرد و گفت که فردا اجنبی بنیاد وی من هیچ حال با تو ندارم روز دیگر از بان بوی دادان در پیش
باز بان مسجد رفت بکار خود مشغول شد و عیالش میگردد تا نماز شام چون وقت نماز پیشین شد
یا دستانه سالم فرستاد را فرمود تا یک کوسه خور و در آن روز دومی و بنابر زنجاران در پیش برد
و عیالش را گفت این کار آن عزیز فرستاده و گفت که این مزدیده و زده است چون مشورت
بیا بیکدیگر در کار زیاد و کوشش کنی تا ماینزد و زیاد و فرستیم مرد و پیش را ازین حال خبر شود
دست خود را خانه آمده شرم میداشت که در خانه رود چون وقت و سرست زن در خانه بگفت
شود را و دید که بد سر را ایستاده و گفت ای مرد چه کنی ای گفت منتظرم تا من نزد مزه و زده را
بدان گفت بیا که من نزد مزه فرستاده و بسیار فرستاده ای مرد عزیز چه کنی است که سر و زده کار
خبر من نزد مزه فرستاده گفت عزیزان بزرگو از خدا است که کار نا کرده فرموده بده کرده را بشتر میدهد
حالی و قیقه باز گفت زن نیز وضو ساخته مرد و روزی بقی آورد خنده را هر یکی بکار و در کار خود
روزی تو باز نگردد و در کار خدا کن منم روزی می خورد بر او مشو که فرمودی از دست

روزی از خود که روزی ده او دست پس ای عزیز دست اندازت و شهادت و بنیاد که دنیا را بیا
نیت فضلی و کرم حق را و حق خود بر پیش لطف اند و حق تو بسیار است و فضل او بسیار از حق
خلوقات برگزیده است و بر جود موجودات تقضی نهاده که و گفت که من خدا نیستم و هم آسمان و زمین
که خلقت یافته بخت نباشد و بافتند و بافتاب و ضیاء ماه و زمین که کبر جسد برای است با پناه
در بعضی کتب خود گفته است که خلقت جسد العالم کلم و خلقتکم فی یعنی من عالم را برای شما
فریدم و شما را از برای خود و شما را العشب بنیاد فریدم شما را برای عبادت آفریده ام که و خلقتکم
الجن و الا اناس الا لیعبدون و مکافات کردار شما مقرر کرده ام و عرض حق تکلیف ازین درج
مکافات بلکه ثواب و بی ازات سپایانست که با ایشان رسد در لطائف شیرینی نیکو است
که عبت مشغول بانش بختی که از حق تکلیف باز دارد و خدای تکلیف را برای آن بنیاد فریده و بدان امر
موده و و امشی روزی این ایام تحسینتم **الها خلقناکم عبادا و انکم الینا لائرعون** معنی نیکو گفتند
نه خلق را بعیت بنیاد بیکدیگر خواست که منی وی آشکارا شود و از معصومات وی لطافت
کلیله او را ببرند و گفتند شما را با بازی بنیاد فریده ام بلکه برای ظهور و ظهور و علی **صلی الله علیه و آله**
ام چه در ازلی مقرر شده بود که آن دو کو هر یک یک یان از هدف جنس انس بر وزن آیند و عالم بشود
حضور خود چهار اندیس ایشان اصل باشند و شما فرع و در بحر الحقایق آورده که شما را برای آن
آفریدم تا برین مشو و کنید نجات آن بر شما سوگویم و گوئید ملائکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند
و آدمیا را خلق کرد تا مخرن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی است که ای فرزندان آدم
همه آئین را برای شما آفریدم و شما را برای خود برگزیدم **کنز الحقیق** اینها ظهور تمام دارد
از این و در خود شید فلک کارند تا لای الی بکف ای و لغفلت بخوری همه از این گرفته

۱۰۰
 در میان
 در میان
 نیاز
 لوله
 رزق
 کما
 با

الله تعالى خلق الانسان حقاً اربعاً شأناً صريحاً لما رواه الطبري والبيهقي في
 الاثر الا ان يكون عالماً او كبرياً او ذا كبر او ذا كبر او ذا كبر او ذا كبر
 كبرياً يجمع المال والذئب واذ الكبر الربيع يكون كذا ما هنا في هذا في رسول الله
 يعني تحقيق كحق سبحانه افریده است انسان را از چهار چیز از آب و از خاک و از آتش و باد و
 بسیار از جنب آب میشود عالم یا کرم و هرگاه که غالب شود جانب آتشی می باشد بعضی چیز
 نرون مالی و کما غنی و طاعنی و خفاک و هرگاه که غالب شود جانب آتشی می باشد بعضی چیز
 نعوذ بالله من ذلك پس چندی باید کرد و برین باید شد که طبیعت آب بر منزه و دیگر غالب بود و
 و بر باد و خسته خضالی باشد ما از انسان نامند و اسم او کسیت بر دافع گفته و خربت نام
 داشت بکنه بر مردم عالم **برای چهره** ای از خلیفه زاده رجاست نشوئی و عالم ربانی و دیو پس
 خربت و انسانی در است هر چه غالب بود ای چون حق جل و علا بود و او را انسان را باقی طور
 این دلیل ظاهر و حجت با هر کمال قدرت و حکمت و جلالت است لیس خالص عالم از منزه و عظم
 و نه و نه از امیر المؤمنین علیه السلام و الله علیه و الله فرموده که حق مکرر لفته و فقه مکرر
 به هر کس این آیه را که مذکور شد از استقامات از حال باری و نفس خود نه هند و در صفی بود
 و اما قدرت الهی مطلقه نماید هیچ خطی و در معرفت الهی ندارد و او قانت خود را ضایع کرد و کرد
 و منتقل صرف نموده **بیت** تا تو خود را تمام نشناسی خواب را از شدت نشناسی حق سست
 و کما ترش و کرمی و لوح و تم و ملائک و مجدم و سموات را افریده و بگو اقب من ربی و اقب
 بخت دایره بر اکرده و جهانی را سمیت را نصیب کرده و خود را بشده عالم را را مدد کرد و اندوه و
 نه چنان را نصیب کرده و کون را بحال انسان منور ساخته با وجود هیچ یک از این موجودات را بدین ترفیع

ترفیع نکرد اندک فاضل هو که صورت ترا چنان خوب و زیبا افریده است که هر پسندی که ترا بداند
 در مانند کند تو از این خوب تر و نیکو تر باشی اگر چشم تو را بر کس نشاند در و هفت قدم
 حجت آنکه ترش را که دید که لطافت و نضوتی چشم نبود و او بر وی ترا که بجان تشبیه کرده اند و ای بود
 و کمان که ترش ترکان باشد که بدو آنکه زلف و عارض ترا به نسبت ساج تشبیه کرده و جاهلی بود
 که در نبود و حاج را که شور آنکه تر که در آنکه قدر ابرو مانند گردنمان تشبیه کرده و سر و رافران که دیدن
 روی تر قمر ماه خوانند و خطا کرده اند مانند رخسار در بر سمان ماه بر سمان که دیدنی ستر تر صوفی فکران
 بسیار اند لیکن بر باد و آب و آتش و خاک صورت نموانند ساخت و نگاه نموانند کرده و صوفی کاران
 آب از آنکه در مرقم از آب نگاه دارند و مارکی نموانند هو زکری کردن و او در زکری سکه که کفی
 خلایق ثلاث و تر مارکی شکم ماور و در مار و در مارکی شب صورتی نگار که جمله صور نگاران از ان
 مایه اند **بیت** از روی تو نشوئی بچین بر دستند انجا که در حدیث که چایک شده و درش اصل
 روی تو بهشت است بر به ندو تم شکستند و ذات مقدس ما بدین نوع شما که لید از افرین
 انسان فرموده برای هیچ مخلوق و این دلیل تفضیل و کسرم انسانست بر و رقی روی مولد
 خدا ابر حسن است که خیر تر کرد و بعضی از اهل وجدان گویند که چون در حق اید احوال بنی آدم و ترقی
 از مقامی بمقامی بیان فرموده و است که انسان صاحب رزائی که باو ای مراسم حمد و ثناء که
 بارگاه قدم بانه سوا بود در ستایش ذات مقدس از جانب او نیابت فرموده و انجازه
 الله احسن الخالقین الی غیره صور دیگران حالت و انکار و قلم دیگر کاره و ستر بر از بدی معنی او
 و او را از صورت بر او با خند بن معانی او باره به و چشم بن پدید کرده اند و از پاره استخوان که
 نشواید بداد و در باره گوشت زبان گوید و از قشره و خون دلی و نامش تراب رسالت که شکلی

و شادمان نگردد و بدینچه و او در شمار از مال متاع دنیا اجبار است یعنی نمی بینی از او باریا
لعل که بکشتن چنانچه اگر خبری از تو فوت شد از دنیا می گذشت و او را خبری مکن و گفته ملکوتی
م از دست برود و از اقبال آن مسرور نشود چنانچه چند روزی که کعبت مساجد مملو و دولت
بفت روی شما آورد بان شاد و شاد و بان منور و مکر و بد که نه آنرا فرار است و نه این را اعتقاد
چنانچه غافل و غیبی بترسم نخواهد ماند پس آنچنین بپوشا که کشنده بدان نمی آید و در کمال
و برنجی بریندیشم نابود و در میان و سود او خورند **سید** هم خور جان منی از غفلت شدت مال و نعل
سادتی بکشتن که این مرده نیز زنده چون و از امیر المؤمنین علیه السلام نقل فرموده اند در حق العباد
بهترین و واقع است در میان و بکار آن قرآن که **لَا تَلْمِزُوا أَسَافَةَ أَهْلِهَا فَلَاحِقٌ لَّهُمُ الْهَلَكُوتُ** چه اگر از تو
زشتی ملول نشود و از مال آینده شاد و آن نگردد پس او را گرفته زهد را برود و طرفی از این اوزارها
ست و امام بنی العادلین علیه السلام فرموده که آن مایم که از فوت دنیا بکشد و از آمدن او شاد
و این دون که غافل گویان برین کرم و در عالم بکشد زهد است که از دنیا اسراف کنی و غفلت
حق را هادی و حق را غافل و علی قولش را بگویم و در حق طریقی مذکور است که در این آیه رفیع لکلیلا مایم
عالمی که **لَا تَلْمِزُوا أَهْلَهُمْ** انشائی بخند چهره شده یکی حسن خلقی زیرا که **لَا تَلْمِزُوا أَهْلَهُمْ** مساویست نزد
و وجود و عدم دنیا حدی بر کسی نمی برود و شش منور و منزه ندارد و کسی چه اینها از اسباب سیر
نه و آن از شایسته است **و هم** استحقاق دنیا است با شش چنانچه حضرت رسول صم فرموده
که دنیا عقدا بر پیشه قدری و قیمتی داشته باشد و خداوند تعالی بپای کافر از وی شربت الهی ندانی و نیز
بگویند **عَفَا اللَّهُ عَنْكَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَكْبَرُ** **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ** **لَا تَلْمِزُوا أَهْلَهُمْ** **لَا تَلْمِزُوا أَهْلَهُمْ** **لَا تَلْمِزُوا أَهْلَهُمْ**
لایق نظر هم بر جمع یعنی نیست دنیا و حجت آخرت که هر چه در آن اندن و کردن یکی از شما که نکشت

سید خود را

سعی خود را در دنیا فرمود پس باید که نظر کند که چه مقدار آب بر میدارد و نکشت **سید** دنیا
یعنی نیست **لَا تَلْمِزُوا أَهْلَهُمْ** که دنیا بکسی زنده بماند و در حق شش **سید** پس به منبذ و مقدار آب بر میدارد
دنیا بر حق نیست ای رفیق **سید** تعلیم امر آخر است از آنکه خواهد یافت از ثواب و ایم خالص
مشوید که در **سید** حقش را بفصل حق نمودن و علامت آن است که در دنیا ای بر کمالی بر کمالی
چنانچه گفته و برین هر کس در رسول هم فرموده که کسی که خواهد که کرم مردمان باشد پس باید که بر نیز و از خدا
ب خدای تعالی بگوید مشوید که در تقیر آورده که متقی را چهار علامت است اول وفا دهد نمودن تمام
شرایط این دو م حفظ است حکام شرع اخلاص نمودن **سید** بیک کردن اسو او بر مشویدان چنان
خان در راه خدای تعالی چهارم بداده خدای تعالی خالص شدن در روز و در حق است و اسطین آورد که اسیر کیستین صم
نفرمود و از جمله طوایف کالی مردمان بدین کسی که مردمان در صفت اند زاهد و راضی و صابر و قانع
که فرج میکند یعنی در پیش و بخیر از دنیا که اندا و را و اند و بکین بختی و علم غنی و در بخیری از دنیا که نکشت
شد از و صابر است که از نو میکند دنیا را بدلی خود پس اگر بایست چیزی از دنیا و بر است او را اند
میکرد و اند نفس خود را از آن و دوستی از ابدلی نمیکرد چون میدانند بی عاقبت اندر امارت پس دنیا که
ندارد و چیزی از دنیا که باور سید خواهد از و چه جلال باشد و خواهد از و چه جام و تقیر کرد و در کمالی بود
چهره گوی چنانچه که تو بر توست و دنیا غرض نیستی و بوجویش شادمان نمیکردی و بر جویست که
لَا تَلْمِزُوا أَهْلَهُمْ **لَا تَلْمِزُوا أَهْلَهُمْ** **لَا تَلْمِزُوا أَهْلَهُمْ** **لَا تَلْمِزُوا أَهْلَهُمْ** **لَا تَلْمِزُوا أَهْلَهُمْ** **لَا تَلْمِزُوا أَهْلَهُمْ**
انگست خویشی و بت و طاعتی باید و خود او را هم بر روی زمین و خدای تعالی دوست میند و در حقش که نکشت
دنیا بر دیگری نگاهد کند تا زنده بدینا و فرشته بدان بر کمال و اقران **سید** نه و بیک جهان غرض
ای پس از نیز که جهان کرد و از از ماست این جانب و چهار خدی دار کرد و زمار کرد و بیک **سید**

با امانت را محمود توان ساخت و اینها اثبات الله الدائم الاخره و لا تنس نفیك
و لا تأو احسن كما احسن الله اليك و لا تنس الفلاد في الاكل من ان الله لا يحب الغفلة
طلب كن و بجوی و بدست آوردن آنچه مصلحت کرده است تر اندای تاسک برای دیگر را یعنی آخرت را یعنی
رفت کن احوال خود را راه خدای تبارک و وسیله ساز در حصول موابات **سبب** بدینی توانی
یعنی خستری بچرخان نمی ورنه حسرت ببری و فراموش کن هر چه خود را از مال دنیا یعنی آنچه ترا
الغاف باشد بر و اگر نه داده و مال است یا نقد ار که در ضمنی آن خست بدست آری با کمال
سفید شود و وقت رفتن ازین جهان گفتن خواهد بود و پس پس از احوال بر اندیش و عیال
و سنای نه نشو **معصوم** که بسیار گرس چون تو بر در گشت و در وقت الواسطین آورده که اگر از این
صدا خود که خبری نیست در دنیا یعنی بکلی نیست در دنیا که برای یکی از خود مرد اول مردی که زیاده
کرد اند در روز از احسان او انقدرت خود بد برستی که در پیش شما راهیت و در روز از تو بر
برجولی و خط و کذا است بر هر اطراف بگذارد و با چاریت مر سافر از از او و تو نه درم که تو نه بزر
شت و نه کرد و هلاک شدی بشهر و بهترین را و تقوی است و خیرات و احسان کردن و در راه خدای
سبب یعنی است و بنا که پانده نیست و خیر و خست فرا نیده نیست و چو گشت و هدیه بکنی در
و انجمن بفرستی در و دیگر مردی که تدارک گمان خود را بتوبه نماید و باز گشت کند بخدای و
از دنیا ران و ملاجی است و دای گناه تو به است و دوتوی نیست و آخرت نمود ساختن
نیست سبب نیست باید است آوردن حرف کردن مال است و در وجه خیر در راه خدای تبارک
یکوی تمامی باندگان خدای تبارک و خیر بکنی که کرده است خدای تبارک و نیست فرستاده بوی تو
و با خلق گرام کن چو خدا با تو گرام کرد و بجوی مایه کاری به پند او کردی و دیگر در زمین بسبب

بدانسی که خدای تبارک دوست بخندارد و افسا و کند گمان که بدینانی تقاضا کنند و تقطیع نمایند **عالم**
مباش و بزند گمانی تبارک و مال آب روانست و زندگانی باد پس اگر میخواهی که نسبت بدین
ببترل تو و بزند و بگوید در دنیای تبارک گمان نشود کنی بنویساند و بگوید و ما را بر او **و الله اعلم**
خبر و برفت نماند سبب الجبار و در دنیا زرد و در میان و است اتفاقا که شش در کوفه افتاد و مردمان
توقف خود و روزی در کوچه ای کوفی گشت ناگاه و در خرابی نمودی را و دیگر که در خرابی گشت
و خبری نیست در کوچه خرابی منی مرده را دید انرا بر گرفته و از زیر جادر گرفت **سبب** الجبار
گفت کن با خود گفتیم همانا بی صورت و درویش است و نقد نیاز منجا بدینکرم که حال وی چیست در
وی بفرم از آن خانه و رفته که کاشی منی وی دو دیدند گای مادر چه آوردی که اگر کسی هلاک شدیم
زن گفت نه علی آورد ده ام کار برای شما بریان کنم سبب الجبار چون این سخن شنید میگفت و از خانه
احوال وی پرسید گفت زن عبدالله بن زید العلویست شوهرش را در راه گم گشتند و کوه گمانیم
دارد و مردت خاندان رسالت نمیکند ارد که از کسی چیزی خواهد سبب الجبار گفت که اگر چه خواهی کرد
تو انجاست **و سبب** در و در بهجت حل خشکی میکنی کام دل اهل در و حاصل میکنی در سبب الطوف
بگذر کن چو کنی ز نه اطراف کعبه دل میکنی پس آن هزار دنیا را از میان باز کرد و بدانی خانه در
و او انداد که ای صورت این را بستان آن صورت بد خانده سبب الجبار آن نذر ابوی انداخت
و باز گشت و آن سال در کوفه تبعی متغولی شد و چون فرقت چون حاجیان مراجعت کرده و بگو
از تو یک گشتند مردمانی بستان قبالی بودند و سبب الجبار نیز برفت چون نزد یک خانه رسیدند
سید آمد که می اندیشی پیش حاجیان بر سبب الجبار سلام کرد و گفت ای سبب الجبار از آن روز باز که در راه
ده هزار دنیا را بمن سپرده ترا میجویم که بدین بستان ز رخ داده هزار دنیا را بوی او و ما پیدا

خداوند رحیم در حق رسیده بوشن پیغمبر علیه السلام ایشانرا دعوت کرد و گفت ای قوم از
سیرت و عصبان بر خیزید و فرمان بردارید بر من متابعت سیدان پاکیزه ان قوم در متابعت دعوت
وی استحقاق داشتند از آنجا که پیغمبر علیه السلام چهل روز دیگر ایشانرا دعوت
کرد کسی متابعت وی ننمود و حضرت عت بن ابی لهبه که چهل روز دیگر دعوت کن اگر ایما
نیارند عذاب را سیم یوشن عیسی و هفت روز دیگر عت بن ابی لهبه و عت بن ابی لهبه و عت بن ابی لهبه
نزدیک آمدند از مصلحت سه روز پیش فایده یوشن علیه السلام از آن سه سه روز رفت و قوم
را بکشد از آن جهت که حق تعالی خبر میداد انوار ای اهل الکفر چون چهل روز تمام شد سبب عذاب
و عتاب در جهنم و بر سر ایشان سایه افکنده شراره آتش از آن بر ناختن چنین گرفت قوم
یوشن چون اماره عذاب دیدند بر سر سید خبر ملک رسیده ملک شهر مردی بود عتاک گفت یوشن
را طلب کنند طلب کردند فیا فیند گفت اگر یوشن از سر بایکد نشد و ما بکشد است بر حق گفت
اکنون دوی نیست الا آنکه خبر شکستی و فسخ و زاری پیش آید شاید که فایده کند پس در حال الت
عجز و اضطراب پیش آورد ملک سر دای بر پند از کوسنگ بیرون آمد نزد تار عیایاه بلا سهای
قواری در پیش نه و جلوی مجرای انهار و مردان از زمان جدا شد کوه کان از مردان جدا کردند
حیوانات با یک بر داشتند جانان در کار آمدند و از آن وقت که آتش شد می انداخت جلگه کشت سادات
بر زبان رانده چنان مناجات و سرود آغاز نمودند و انان توبه استقار پیش آوردند روی بر خاک نشاند
سنداد زاری دیگر گفتند اگر کفر عصبان پشیمان شدند فو می سر برداشتند و گفتند خداوند یوشن
ما گفتند بگو که بنده کان اگر گفتند ما مستحق ثواب گردیدیم کان تو ایم و بیایان تو ایم ما را شکر عذاب
عذاب جحکالت بمن عذاب اگر کن قوم گفتند خدا یا ما را یوشن گفت بگو که هر که در مانده چنین بپوش

رسیده

رسیده مقدمه را تا تیر تو ایم یوشن علیه السلام ان الله یعلم لهامنا حاجات و لهزمیکر نه چون مناجات
تمام شد در حال برات نجات رسید و مکی قدر زمان صاعقه از سر ایشان بکشد ایند طبعی ب عذاب برت
ا بر حجت آمد **سبب** دعا چو از خدا خواص صریح در است گویم **خدا یا** عت بن ابی لهبه و عت بن ابی لهبه و عت بن ابی لهبه
سبب چون نزد استی فرمائی **ما** خبر بقیض خدا و ما مطلب **ما** هر هم در ده خدا **ما** هر هم خود خبر از خدا
مطلب **ما** اگر دل را از غایت اخلاص **ما** معنی فی یخیر خدا **ما** مطلب **ما** یوشن علیه السلام در حال رفتن
از میان قوم خود دستوری نگذاشته بود که حق تعالی باین قدر مضایقه نکند و عتاب
نفسر یاید چون طلب در مای رسید حاجتی درستی می نشنند وی نیز بنشست عتاب سببی در رسید
و بوی نور که باد است فرمان آمد تا گشتی با در اضطراب آورد دریا امواج بلا طاهر کرد انیدند
دیکر بد آن بود که گشتی را غرق کند صاحبان گشتی گفتند درین گشتی صاحب ملائیت یوشن
متم صاحب ملائیت گفتیم که بگو که ما را امید نجات دعای ترک گفت من خود بهر امید ایم از سخا
گفتند قریه ز نیم قریه ز نیم عام یوشن بر آه فاسف **ما کان من المذحضین** خواستند
که ویرا در دیار اندازند مای عت بن ابی لهبه و عت بن ابی لهبه و عت بن ابی لهبه و عت بن ابی لهبه
و دین باز کرد یوشن دانست که موکل حکیم است گفت مرا دین آن مای اندازید ویرا بدیاری از خستند
مای او در بر خطاب الهی بجای رسید که ان طوعت و نیت ز منرا که او را نیاز را آوردند
که آن مای چهل شبانه روز چیزی خورد تا یوشن را رخت نرسد **ما** لاجرم تا قیامت تمام آن مای ماند
آورده اند که آن مای را دیکر نزد برده آن مای را دیکر در شکم مای ماند و حق تعالی حکم آن
بیاشار بر وی چون بگشاید اندازد آن مای در وقت دریا بگردید تا یوشن عتاب بهفت دریا بپوش
بنفوذ یارب بنده است اهل دریا بنده و نیز در موافقت ایشان چهل روز این کلمات بر زبان رانند

چند آفرینها **المناجات** ای منور ربی نام و ای منور ربی ستم و ای برهه هب رهای آورده خزان
و ای منقلب دوران لیل و نهار صفت ان پادشاهی که میگوید که در نهانی و بخت علم نیری بر هر ملک
و جبار سلطانین نامدار و پادشاهان روزگار پادشاه است **بیت** هر جا که پادشاهی سلطان
سرور است محکوم است آن در کبریای ای است آن علی که بکمال با منصف است از اسرار مکان صفا
و مونسان صدق و حیاتی آن منافق اگر است آن رجی که رحمت بکراتش چون بی مغفورش مواج کرد
یک هی انچه عطا بشود مردم غانه آن حبیبی که درگاه بی نیازش مکان صادق را از نگاه داشت تا قات
عاشق را از ره اوست خوشا صاحب دو لکنی که شکر کما به کام احوال محبت بجز بس حاشی
لبیثی بود که از این انش را است و ای بر این جا بس غافل سرست مشروب و غرق در با جبرم
و عباد کجوا که غفلت **بیت** کفتم ملک نام الله است از نازل بنده خدا کالات **بیت** که بنده باد که
اوردی آرد غفلت دور بهای را است **بیت** و لیسای خسته را بکرم مری است **بیت** که را را
نشد از بهر بهر بلا **بیت** که نامزد دلای سرخسگان آگاهی خداوند اورا الخالت که بحال خود رانده باشم
است حضرت از دیده روان شود امید از خلاق منقاع کرده امیدوار از رحمت خود منقطع مگردان
یا که العالیین و یا خیر الناصرین رویت از در رس صد رسالت مونس چهره جلال قدرت
محکم اخلاق سلطان سروران افق خواهد فرزندیت لطیف روز است مدبر پیکار افلاک بریزد
ساکنان خاک غبار گداز آینه است که نگاه رفته نبوت ماه بقوه فتوت سید انبیا سرور صفیا
عبد مصطفی اصل الله علیه که ستم این ضایعه که شوق و رغبت او بکدرت رس نیدم مقربا که هر که با داد
بر خیزد صحت بدن داشته باشد و از عیال منقوت یک روز داشته باشد ملامت کسی بکافری علی
لصباح دلی با چهره اندیشه جود خدا اش با ید رفت کرده است بر سینه بایش گذارنت که بر سلام

کنند

کنند و تراض و انتقاد می نماید **بیت** تریت که ستم که با شش بود ستم آنرا که قدح است هم چون خدی
از سرس که مباد و عباد کند مطلع اهراب بخشد گوید که نه دنیا بردی جی شده باشد **بیت** انکه است
نافی دارد از بهشتن اشناش دارد **بیت** خلام کسین نه عیال کسین که شایه از خوش جیانی دارد
این نفست است **بیت** هر صبح جز در قیام آن نیاید اما قدر این غنیمت را اندانی و شکرش چنانکه باید
که فیکند از که حضرت رسالت هم فرمود که **لعلکم تهابون فیها لیس من الناس البصیر**
الفریح یعنی و نفقت که منبذ پیشتر مردمان از شکر آن که بجای می آورند که آن صحت بدست
و فرانت است **بیت** چون نید اندر تنه استی و فریح ازین در دلت در دنیا اندک
خلق جسان اقد صحت و مرضی دانند ایام فراغ تقبیری نیست کار کنند و اندام از زمانه فاکا اگر مردی
تنت چهار کشته بطول کشد چنانچه لذت حیوان فاند و راضی باشد بهیچ خدمت حکیم و طیب
کسی که تر اعلی که که صحت بدن بجای آنکه قدر قدرستی را بدانی **بیت** چرا ناگه کسی از کدورتی که کسی
بافیا سر است تندرستی **بیت** و یا آنکه خوف نفس و مال او را چنان پیدا شود چنانچه نفوذی الله انقلاب
بدوی نماید و ستم در سر و دلائب واقع شود و بسبب ان جمعیت و غمت از تو بهر طرف شود و این
قدر توانی کرد که مخالف فطرت خود و عیال و اطفال خود کنی و راضی شوی که غای اموال و اسباب
تو ببارت رود که ضرری بنفست و اطفال و عیالت نرسد آنکه قدر امنیت را دانسی تا برین وجیب
و لازم است دعا بجای از دنیا دعوت پادشاهان بجا آوردن زیر که امنیت و فراغت و عیش
و حضره که در کسستان و یک محل می کشند و صحبت میدارند و منزل خود با عیال و اطفال از
میکنی و خود بکیش میکنی بسبب وجود اشرف پادشاه است **بیت** در مدینه الوداعین آوردند
که حضرت رسول هم فرمود که حق سبحانه و تعالی میگوید که من معبودی که نیست معبودی جز من اگر مردم

ز شرم آن که بکدام لب بر بندی بروی کسی چون کل غلبه کشتی که در میان غنچه خند
لبش را از آنکه کمر فستی بداند آن سرخو از جا که رفتی پیش بیانی طاعت کرده
خوبش از شرم و است و شهادت چنانکه بر کز کاشن عاقلی و از کینک طلب بزن
تا که ناله دلش بود و بد است آن سبب ابلی کردی و از کز دشمنان بجایی و از محنت
زندانی و بیابانی ناله و دستان بستان شراب انس بجایی و اگر امروز به هوای غش
زندگانی گذرانی فزاید از بخت و از غانی اگر امروز بخت کنی در جنت بری و بقدر فاقه و بهر
بخت تا سیال و اطفال صبر و تحمل کنی و از جنای روزگار غانی و شکر باری تو بخای آوری و از
طاعت و عبادت روی پرستی فزاید باغ بوستان فرشته و کوهنیکه ای بکشد و دنیا
صایر بوده و کفر فانی کن و ای طالب رضای حق طلب کن و لکن فیها تشبهه الانفس
لله الا حق فی الواقع و رنج و حیف بماند که کسی بواستطاعت و در روز عید است بار
بای خدا را نباید اگر که بهر ادا او نکرد و بکلام او نشود و بد بیکران حسرت و وعده اوت و زرد و کجبه
بیت و نیای بی ثبات سعادت و جاد بیکان که انواع نعمت و لذت و لذت که در ضمن آن مشتمل است
بگوید و استراحتی بر خالق است و جان کند و این نعمت را از دست بدهد و هر دم نماند
زنگار کس چو سینه آرد و در جهان خوش کسی که از روی این جهان بگریزد و گداز **نظم**
جای ای رفتم هم چون مانده ام **بهره** حق باطن ناشناس **بگوید** آخر که فرشتی چیست **بهره**
و این بحر حق چیست **غیرت** به حق نعمت نهفتی **بشکایت** چیست باید که گفتن کسرت
ز شکر بماند **بشکایت** از ترک شکر خود و بیگنی **بشکایت** ز بهر کس که از فرزند آدم بقدر یک
ز ذرات عالم زبانی بکشد چون زبان بشکری او باشد زمانه در آن کوشش کند چنانکه از آن

مکذوب و در شکر الهی **ترجمه** چون هم زبان داند و هم کوشش **سخنی** نشنود مشا از شکر خفا و روشن
بشکرت و با میکوشای **بهره** او شکر منیر است **بهره** او ای چشم چشم خود بهر دار
دلت داند و او را که از شکر و طهارت باطن خود را یکی **بهره** او چشم تلخ شد و در شکر زن کام
کرات چون شکر سر برین شود **بهره** او کسی که شکر گوید از شکر **بهره** او رسد آخر بهر از یک **بهره** او
شکر بخت روز راحه **بهره** او زمان راحه **بهره** او شکر **بهره** او امام جعفر صلوات الله علیه
مایه کردی آن بهجت تو خود را غیب شایسته زیرا که بهر بهشت است و دیگر تا خود را حشر
بهشت نیز و شکر **بهره** او این الله است **بهره** او من المؤمنین انفسهم و آهوالهم **بهره** او
لهم الجنة **بهره** او بزرگ کام نفس و بجز دولت **بهره** او ای که سواد مشیری این الله
است **بهره** او ای که کرامت بهشت زبانی ای که سیرت علم دولت که کاشک است
ز حسن ای ساری که از شکر از شکر **بهره** او درین سر **بهره** او درین سر **بهره** او درین سر
باید و سبب و باید و لال درین سر **بهره** او شکر **بهره** او ای که راحه **بهره** او دلال محمد خیر است **بهره** او
درین دار است و بهر بهشت **بهره** او از انوار است **بهره** او انفسهم فی الدار **بهره** او
الرسول الکرم **بهره** او انفسهم فی الجنة **بهره** او انفسهم فی الجنة **بهره** او
اگر گفتی که بهشت میبویسم که از هر آن بودی که گفتی میبویسم بهشت تا خدیو مانی و
بند و را تو میبوی و بهر آدمی و ای که شکر **بهره** او ای که شکر **بهره** او ای که شکر **بهره** او
از آنکه فایده است **بهره** او اندوهر که کسی شکر **بهره** او ای که شکر **بهره** او ای که شکر **بهره** او
توان خرید و کافران منزلت **بهره** او ای که شکر **بهره** او ای که شکر **بهره** او ای که شکر **بهره** او
بود از سبب است بود سبب است **بهره** او ای که شکر **بهره** او ای که شکر **بهره** او ای که شکر **بهره** او

بالنفس من آخر من احسن حلالا **مفضل** در فضیلت کرب حلال و تعریف کاسیان
برای کرب پیغمبری نبوده که یکیشی مستعمل نبوده در کتاب از شاد آورده که سنت طلب میکنی
حلال و در آن فضل و ثواب بسیار است بواسطه آنکه هر چند که کرب حلال پاکیزه است و در آن
صفتی و طهارت زیاده است و شبیه در آن نیست پس هر چه از آن صفت بهم میرسد
و صرف طعام و عیال خود و میفایند چون احسن آن اگر کسی است و آن کرب مباح است
و طهارت که از آن در وجودی پاکیزه است و صلاحتی که با آن کرب که با آن کرب کلوا
من الطيبات و اطعموا اصحابی ای بیچاره کون علیک که گویند که خلافت با
علی علیه السلام و بعضی گفته اند با جمیع انبیاء علیهم السلام در یکدیگر در وقت این خطبه
داخل باشند و بعضی بر اینند با حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و در آن تمام به پیغمبر
خداوند که سید است و ذات معالی او جامع است از جمیع فضایل و کمالات را
که با همه بود و پیغمبر باید که این پیغمبر است عاقل است خود را بگو که حلال خورد و عمل صالح کند
که مردان طیبات طعامهای پاکیزه و حلال است و از عمل صالح کارهای ستوده شایسته
در رد فتنه الواعظین آورده که حضرت پیغمبر صمد و اگر سر فرموده کسی که بخورد حلال را
بی استیذان نه سبب الی سواد که استیذان میکنند برای او از آن نه قانع شود و منقول است
از حضرت پیغمبر صمد که هر که حلال خورد و منور گردد حق تعالی او را در تفسیر
در قوت القلوب آورده اند که خوردن پاکیزه عمل صالح مقدم داشت برای آنکه آنچه
آفت و پیراهن فرموده که نه حکم است و عمل به آن هر چند حکم پاکیزه و شریف تر است
نیز بهتر و در عده الداعی آورده که روایت کرده علی بن اسباط از ابي عبد الله علیه السلام که هر چه میخواهد

که دعای

که دعای استیجاب شود پس باید که پاکیزه کرد اندک کرب صفت خود را در حق استیجاب
است که باید که حرکت عاقل و خفیه مدتی بود و اول زاد دوم انتظام غرضش سببه
لذت غیر حرام که در دنیا میآورد و اندک که هر طعمای که شریع اقدس است حلال دانسته حکم
لذت است تا مدت شریع که میزان را سنی است و در صراحت کرده پس هر کوان طعام
را تناول کند استمر عدالت که از حکم شریع بآن خدا عزوجل است در نفس همه اعضا و اعضاء
میدارد و هر چه در شریع انحراف کرده یا وجه طاعت که آن مشبه و پیوسته است حکم الحاق
و مخالفت است با آن طعام است و اگر نه لزوم ندارد بود و چنین باز بواسطه صفتی
آن پاکیزه است که است برین کس و حلیت آن معلوم نیست که بنفس اعضا شریع
میکند و از طیبات و عصبیان بطبیور میرسد و مرکب معانی و مباح است حرام میگردد پس
و مستبر و واقع میشود این نه شوی آن پاکیزه حرام است که ذات نافع با وجود آن **در رد**
براه جبهالت مشویر کام و میرد بکت بکت حرام که اگر کسی است را و به فریبی
کنند سینه است را از ایمان سنی در رفته الواعظین آورده که حضرت رسول صمد فرموده
که هرگاه واقع شد که حرام در اندرون شکم بنده لعنت میکند او را هرگز نیست که در آسمان
و زمین است تا دام که نه حرام در شکم است و نظر میکند خدای تعالی او را هرگز نیست که در آسمان
حرام باز میگردد و بنفص آلهی پس اگر نوبت کرد و باز داشت خود باز میگردد خدای تعالی او را
رحمت و اگر از لذت حرام نوبت نکرد و در شکم او نه حرام بود خدای تعالی او را هرگز نیست که در آسمان
از انشای ابی عبد الله علیه السلام فرموده که هر که حرام خوردن آن حرام آلوده بان شدن دست
است بوی خدای تعالی از آن در آن و هر آن که در کف غار سنی و نیز از آن خضرة مردیست

بر کردن و انگی از هر حرام بر ابروی میکند نزد خدا تا بهشتی درج میبرد پس بوجوب این آیه
 درج و روایات معتبره و مؤمنان را واجب و لازم است که ملاحظه نمایند و بهر بن طعام
 حاضر شوند مگر معلوم نباشد که آن طعام از چه حرکت و از چه کسب کرده اند **و بیان نفقه**
عیال هر کس ندین فضیلت آن در حدیث آمده که **إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا**
 پس پاک بخورید و عمل پسندید که پسندید برستی که من با آنچه شما میکنید عالم دان ام بنا
 برین کس حلال است و کشتن بسیار در آن نمودن که نفقه برای این عیال بهر کس ندین
 ثواب بسیار است چنانچه حضرت رسالت فرموده که **أَنْكَأُ عَلَى عِيَالٍ كَالْجَاهِلِ**
 فی سنت بن الله یعنی هر که ریج میبرد بر عیال خود و نفقه بهم میرسد نه چو کسب که جماد
 میکند در عیال نفقه حضرت رسالت فرموده **إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا اتَّقَى عَلَى أَهْلِهِ وَصَقَّ**
بِقِسْمِهِ كَأَنَّهُ كَفَّ لَدُنْهُ فَتُحِبُّهُ الْمَلَائِكَةُ هر مسلمانی که بر عیال خویش را مشفق است
 نفقه ایشان میدا سکند **اندر آن نفقه او رضای خالق است صدقه در دفتر اعمالش**
 دیگر حضرت رسالت صعدا که فرموده که **مَنْ لَمْ يَتَّقِ مَنْ يَتَّقِ مَنْ يَتَّقِ مَنْ يَتَّقِ**
 بعد آن است ماعدن کسی که صیای کند کسی که عیال از دست و نام جعفر صادق علیه السلام
 فرموده پس است مردار کفنه یعنی مردار شاه چین کفنه پس است آنکه صیای کند که مرد و مغبون
 شد عیال خود را چنانچه فراعت خود طلبد و عیالش و حوضه و خود مشغول باشد و تنگ کند
 عیال و اطفال صفا در بافت کشند و محبت بریزند **نفقه** پس آن بی حجت را که هرگز نخواهد
 بر عیال میکند حق آن بی گزند خوشتر از زن و فرزند بکند از بدستی **و تعریف**
اهل صنعت و کاسبان ائمه المؤمنین فرموده که **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَعَمِّلِينَ**

بر رستی که خدای تعالی دوست میدارد و پیش کانیا با است **انکه هیچ بیعی نبوده که کاسب**
اهل صنعت نبوده که ائمه داود البی علیهم السلام لا یأخذون الا ائین علی بی یصدق
رسول الله یعنی بر رستی که او پیغمبر علیهم السلام بهر دادر و در اسلام پیغمبر و دیگران علی و کس
فعله حضرت داود را با آنکه بودی سلطنت کسب فرمود و خودی دلت ریج خوشن در یکی
 کمال الهی دلی که کشتن تا ما حجب حق نموی و دوستار خود درین **نظم** به از حال بگیتی
 دینت ز کسب دست بهر حاصل نیست هر دانه ری سامان خویش است چو شب در خانه نشسته
 خوش است لبری از سبب مردون و هر نفس بر آسوده دینی نیست کس نیاز داری از تو
 فرزند خود خوش با جمال و خوشی و پیوند رسد هدیه بر کسب حلاش نیز آید خدا و کسب مال
 چو شب بند خفت امین در شب تاریک خود را آید و دهم با کسب کار ز کسب است نبود هیچ عاری با
 سب نباشد هیچ باری ترهان ز گردون بر فراز است سلاطین را به طاعت نیاز است و حضرت است
 معنی فرموده که بیاری کینه نبرکت دهند خدای تعالی شمارا بدرستی کشیدم که حضرت رسول هم که
 رزق و جزوت نه جز در نیازت و یکی در نیاز آن که گفت و کسب باشد و الله اعلم **صلی علیهم**
 فضیلت محمد خیر از دانه هم نمودن و اشتنا با خدا تعالی کردن و در وقت نیاز بگویند در
 و مقبول آن حضرت رسالت فرموده که **اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي بَلَدِنَا فِي بَلَدِنَا فِي بَلَدِنَا**
 ده است مراد اول روز و چون کسی حاجتی خواهد باید که در صبح بان متوج شود که **الْحَمْدُ لِلَّهِ**
الرزق **نظم** ایا که سبب رزق او در برافشای غیری و دلیل فرزندت بهر خواب صباح اختم بنده را که
 این خواب مانع در زوالت و ایوب فتح و فقرت و غیروزی در سحر است و در وقت
 سحر بود که حضرت رسالت راهم بفرج بردند و در وقت صبح بود که امیر المؤمنین صبح فتح کرد

در هنگام صبح زرق را قنق می کنند در سده آله ای آورده که روایت کند ابوالبک
خانی از ابی سید الله جعفر الصادق که حق سبحانه و تعالی اجابت میکند ازندگان خود در دعای
اینها و دعای خیر را پس بر شماست بر دعا کردن در تحت ماطله آفتاب که آن ساعت است که در آن
در دلی آسمان میکند و روزی تقسیم می کند و حاجتهای بزرگ را روا می کند پس لازم است
کتاب را که کسر خیر باشد **صحیح خیر از اسعاده و مودعی کرم** صحیح خیری بر طاعت و ولایت
باشد عظیم خیر و در وضو سازد و امر الهی را بجا آورده دست نیاز بدهد که بی نیاز بود و در طلب
رزق کند و چون قدم از منزل خود بردارد که از نام خدای تعالی بر زبان آورد و اندیشه خیر و صلاح در دل
خویش کند راند و بگوید **اللهم انشاء الله تعالی** هم مسأله کرده و اگر استغناء بطلان انشاء الله تعالی کند و اندک
کس این کار را بکنم خادما واقع شود که آن هم مدتی تا خیر افتد چنانچه آورده اند که چون سوالی بکنند
از صاحب کوفه از حضرت سالت هم پرسیدند فرمود که فردا بیاید تا شما را خبر کنم و گفت که انشاء الله
پانزده روز یا یک و شش و حی بن ابد فرستش طعنه آمار کردند و نههار طلال بر مات ولی بنعلی بخرشت
حق تعالی این است فرستاد که لا تقولن لی شیء الی فاعلمی ذالک لئلا ان نشاء الله و اولی که بگوید
او التبت و قل شیء ان یهدی بربری کاشی ببن هذ ارشد او بگوید هر حسری و کار که
قصه و ازلی بد است که من کننده ام فردا اگر آنکه خواهد خدای تعالی کوی که اگر خدای
چو در کار خود را بست و استغفار چون فراموش کرده باشی ایشان را یاد کنی نیست هر دو کار
در او بگویند **اللهم انی نادیک بخرشت** است مراد است که اگر کاره ازاده می کنی یا جزوی نماید بگویند
ن **اللهم انی نادیک** هر دو کار خود را که فراموش کرده باشی یا سولی او را بگویند یا آنکه ولایت کند را
فرید کار می یا بگوید که نزد میگزست از ایشان الهی بگفت که می پرسند از راه صواب چون

از حق سبحانی و تعالی بگفت و او را راه نمود و بر کمر چتری از قضا الهی بگفت و آن اخبار را بنیاد و است
در تفسیر آورده که چون یوسف ص برانجام می شد رای برای دیدند که یوسف را بعد از زندان کند چون یوسف
را در زندان کرد و کس دیگر از ملا زمان خاص ملک ربان با او در زندان کرد و یکدیگر را می دیدند
هر چند حال زندانان نمی بود و متعجب و اسباب نشان میکرد تا طبایع و مسامی گفتند که ما خواب دیده ایم طبایع
گفت که من می بینم خود را در سلطنت ملک میان بر میدارم بر بالای سر خود تا ترخیزد زندمرغان از آن من و می
ریا مید و مسامی گفت که من در خواب دیدم که در باغی واقع شده ام و از برای ملک بگو فرموده و کار میکند
و بدست ملک میدم چون یوسف هم دانست که یکی طبایع است که خوابیده و مسامی بگوید خود را از خواب
گرفت **و قال الذی ظن انه نایح ههنا و کلن یستندونک فانیبهم الشیطان و کمن یترک قلبه شی**
الشیطن یفزع سبیل و گفت یوسف هر کس را که دانست که زیستی است یعنی مسامی را گفت یا کمن
مر از و مر لی خود یعنی طای پس گامی منی بعضی ملک اسان تا ازین غمت بر ما نآورد و ده اند که چون سرور
بر آمد از و اوقه خواب بکشد تا و تا طبایع را بر دار کشیدند و مسامی را منصب خبیثی با او دادند
اما چون مرتبه تقرب رسید از مسامی و جاده و دولت تر خوش کردید از زندان و اهل آن قافل شده چنانچه
فراموش کردید بر وی شهبان یا و کردی یوسف را نزدیک مرتبی خود پس مانند یوسف هم در زندان
چند سال بضع مددی است به هم میان مد و گویند یوسف بعد ازین و انو هفت سال دیگر در
بماند و این بود السلطان سند که الحی و فریاد خوالی ساقی بر دینا بی علی ابن ابیصم رحمه الله روایت
میکند در تفسیر از ابی سید الله که روزی جبرئیل هم بر زندان و آمد یوسف هم او را بخت گفت یا ای الطاهرین
حسنت و چه حالتی که می بینم ترا در منزل که کاران جبرئیل فرمود یا طاهره الطاهرین حضرت رب العالمین
ترا سلام میرساند و منیر ماید که آن بود که ترا احسن و به خلق کرده از روی خلقت یوسف هم فرمود سلام

و گوید خود بر زمین نهاد و گفت تو بودی الی سر در کار عالمیان و دیگر فرمود که بود که پدر را بودی
تو مایی که دانی بدوستی و محبت یغیر برادران گفت تو بودی یا رب العالمین بعد از آنکه روی بر
زمین داشت باز گفت که بود که ترا از طاعت جبهه خلاصی داد و سپردن آورد و ترا هلاکت کند
چهره بر زمین نهاد و فرمود که تو بودی الی معبود من و فرمود بر داشت انما جبرئیل گفت
روایند که او را از معبود چهارماده باشد و تو است غایت یغیر بری و فرمودی از و دیگر را طبعی
و از حق را سبب خلاصی دانی پس او را بجهت همین چیز چند سال در زندان بداشت و زمین است که بر
بوی غایت غلبه کرده گفت و زمین حال از حق را حق است یا نه جبرئیل گفت بی از تو خوشتر است
پس گفت پس کی ندادم الی سرزمین هرگاه که ستران که عزم بارگاه صمد است و سر عرض خطاب
و منجاب بود و باشند با کعبه باشند انشا الله و التمام بخلاق برده باشند و استغاثه از هر خودی
طلبند و باشند پس ایشان را نه است که در کل احوال پناه و عیب بودی بر که در اول نیز است او را
و فرمود پس از قاری طلبند که حضرت موسی و قوم را از فرعون و لشکر او خلاص ساختن ایشان فرمود
پس ایشان را واجب لازم است که هرگاه اراده نمی نمایند بگویند انشا الله که آنان هم زودتر فرمود
تفصیل رسد و اگر در محنتی و بیستی گرفتار شده باشند التماس بکفرت قافی الی حاجت برده تا او را از آن محنت و
بیست خلاصی دهد و از شدت احوال که دارد **و بیان فرود حق** سبک کند دروغ و عقوبت آن و دیگر لازم
است که چون کاسب و اهل محنت در بازار در آید شروع در فرود حق متاع و جنس خود کند که بیشتر
فرودند بر زبان شریف و خلق خوش بخت تر می فرودند و بامردم بطریق لطف و مدار سلوک نمایند
کنند **و بیان** ای برادر که فرود اری غلام نرم و شیرین گوی بامردم کلام و در وقت معامد با دیگر کنند
بر دروغ خود مگردند و بر غایب بانی واسطه خواهد که متاع خود را بفرودند و قیمت را زبده گیر

و حال آنکه متاع بدو باشد در روضه الواعظین آورد که امام جعفر صادق فرمود که در آنجا
فرموده اند که خود بدو است در کتاب خود آنکه جز آنکه نماند تحقیق کرده باشند و روایت کنند حق را
تا از کسی مغیری نشنند باشند چنانکه میفرماید اللهم یوسف بنی علیهم السلام صلی الله علیه و آله و سلم
صلى الله عليه وآله و سلم مرویست که سلطان رحمه الله بگذشت بر کو رستگان پس گفت السلام علیکم
یا اهل القبور و اهل المسجونین و المسکین یا اهل الدیار یا ایها السیدانید که امر فرمود و بجهت
پس چون آنه غزل خود خواب کرد و خواب دید که یکی از اهل ان قبور آمد و گفت السلام
علیک یا ابا عبد الله سخن کردی پس ما شنیدیم آنرا و سلام کردی با جواب کیقم آنرا و گفتی می شنید
که امر از حق است تحقیق که میبایم که در مکه میفرمان در روی هوا سلطان گفت و میگویند گفت
میگویند خودش بر شایا الرحمن الملك نشانه عظمت در کار مارا کسی که سوگند خود و بنام
او چه دروغ و امام جعفر صادق فرمود که خداوند تعالی آینه و شمس میدارد فرشته متاع خود که گوید
سبک کند از دین سوگند خود و متاع خود را فرودند و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که خداوند تعالی آینه
بد و در زیر برش خردی را که سفید است کردن او در دوی پای او در بهشت زمین است و او را دو مال
یکی مشعشع و یکی غریب و هرگاه که او را از او خرد و سان دنیا او از میدان پس چون او از او بگذرد
فی ارضه و مال خود را و میگویند که سبحان العظیم الذي ليس بکینه بنی السبب جواب میدهد او
خداوند تعالی میفرماید که ایان نداده و پس کسی که سوگند میبرد بدروغ یا آنکه متاع خود را بفرودند و امام جعفر
صادق فرموده کسی که سوگند خود را و داند که این دروغ است همچنان است که خداوند تعالی بگوید که
تقصیر آورده که هیچ خلقی را نرسد و نشود که بجز خداوند تعالی سوگند و بگوید چنانچه فرمود و در میان
مردم که یکی این خویشند یا یکی این آب جلال یا یکی این طام الاخذای آنگاه امر که بخلو حاکم خود

با اندکی که از حرص خواری برسد چنانکه ندانست قارون نیت پرست که چنانچه خواست بکشد
کند و در نفسی مانده خوار اگر بوشندی عزیزش مدارد و دوام و مرغ بهر اتمام نینداخت
خواری بدام نیکی که کردن کند بر پوشش بدام افتد از حرص خواری چون چو خوشی یکی از محققان
گفته است که هیچ بهر دو کشت در طلب دنیا و قانع و ترسند بپشتن آنچه در خدمت ارباب برای تو کفایت
کرده اند و آن روزی است که ترا کفایت پس ضایع کردن آنرا از بسجاسی بی ای خودی که
بر تو مقدر کرده باشد رافی نباشی و بجای شکر کفایت که تو کوی **تعلی** خدمت ز رزق زایل نموده اند
چندی ز رزق بر آنکه کافیه ز ندکیت بندگیست **ترک کن** از فاعده بندگی پس رافی و شکر کفایت
لغبت ای چنانچه در حدیث قدسی است **یا بن آدم این رزقیت بپا فتمت لك**
ارزقت قلبك و بدنك و انت تخم و تخمك و ان لم تثر ثقتا فتمت لك سلطنتك
سلطنتك الدنيا تركض فیها كفضي الوحش في البرية ولا تشال الا لافاقه رزقك
لك و انت تخذلهم ای سیرام اگر رافی و خوشنود بای بدایچه خدمت روزی که کرده ام بدل
خود و تو خود را حق رسانیدی و طاعت من میکنی و شکر میکنی پس در این هنگام تو خوب خیر
ماهی قیامت کسی که رزق در بسجاری مال طلبند و ندانند که از آنرا که آن اساسش توان نیست
و تو که در دنیا و دنیاچه و دنیاچه و دنیاچه که از آنرا که بدو بدو بدو آن رسید **بیت** عزت آن یافت
که بر کند دل از بهر جهان راحت آن دید که در دست طمع باز کشید و اگر رافی نباشی لغبت من و نکاح
کنی دنیا را بر تو بکارم و سلطه که اقامت طلبت بیاوردی همچو دم بدین و خوشی در میان و با وجود
و بدین و تو در دنیا گردن نیایی از دنیا که بر همان چرخ که از بهر تو مقدر شده باشد و بخت تو
گردانم و در این هنگام تو ندانم خیرت مانده ای بیرون **بیت** ای دل بقضای این روزی

لن از بی

لن از بی استقبال و بی مافی بکشت ز رزق تو بکی شدست چه مبطلی ده رایتی و ده خود خدای بکشت
چهارم اصل و از خود خوار مد که زنده گانی چو بکشت زباده نوالی کردن و استماع و بر سر کن که بر سر استماع
نیت **بیت** بحال نزهت بکشت زنده گانی شاد که مال آب روانست و زنده گانی با در و در و در و در
عنایت آورده که سلمان گوید که و هست کرد و خسر و در اخلاص من رسول الله صه هفت رخصت که ترک
کنم آنها را بهر هیچ حال اول فرمود که نظر کن یکی که فرمود من باشد یعنی زبردست من و ازین نذر
تر باشد **بیت** چون به بند مرد در شخصی که کشت پیش از دست با بصورت بهر است از وی شوکو
تکامل در زود و خود بحال و حسن گویند که تا زمانه ای و کم مالی کردی بفضل در منهاج الکرام آورده
که سود بین نقد گوید که روزی بخدت امیر المؤمنین نه رفتم و زعفری نشسته بود و کلاهش روی نهاد
پایانست و کشتن بوی ترش آن در باغ می رسید از کشتن که ترش بود و در دست مبارک و بی نمانی
بود که بکسی آن بر روی آن می نمود و گاه گاه بدست می شکست و در و در خست و اگر شکست نشد ترا
نوی نهاد و شکست فرمود یعنی که شیش بیا و دست برسان با من طعام گفتم یا امیر المؤمنین خور
که شما این نوع نان جو بر سر بسجوس دست ترش چنین بخورید و فرمود که ای سودا از بزرگ بسیار بپایند
که با من ام خاد و نباشند و دم آنکه نظر کن یکی که بالاتر از من باشد یعنی کسی که ایشان بکشت و شوق
از من زیاد و تر باشد مباد که نظر بحال ایشان کم و در شک بر دم و در طلب دنیا که کوشیده اند با حق غافل
نشوم **آورد** که در وقتی که سلمان بن اذرولایت شام بطریق بنی لوی و بنو در فرستاده و آنی که رسیدند بنو
غلی گفت مورچه لنگه آنرا خنده نام بود و در بال دست و بغی گویند آن مورچه در زیر کبریا ترش روی بود علی بن
ابراهیم علیه السلام و تفسیر میگوید نقل را بی عبدالله سلام کان وادی که سلمان بن ابی بکر علیه السلام و تفسیر میگوید
که حق سبحان و تعالی ضعیف ترین خلق بود و در این وادی بکشت و کشتای آن موکل کرد امید بود و او

نیت مذموم تر دوم مکر کردن بسبب حقیقت بی گزرونی و دانش بود و زهر کرم است
و مکرش خرد ازین امر محصلت صدر کن خدای پس اول نقص همدست که یعنی دو پا کش و پا
طایفه باد و کسب همدیکر همدگر در میان کشند که ما دولت جسم دولت کشند و با دشمن
هم دشمنی و هر کس یکدیگر نزد و جنگ و خصومت کشند و هرگاه که نقص همدانین دو یک نام نموند
و شرط را نگشتند و همانرا باطل نمودند آنکه هر کس همدیگر خود خایم استاده و همدیگر را نکند
خدای تعالی او را بر سر او که نقص همد نمود و شرط کرده اند تا ما را از روزگار او بر آورد
دست و پا و هر کس که نتواند همد کشن همدکن **بیت** نباید روز را اول همد کشن پس از
سپین می باید کشتن و خاسر کشته همدست زنی را که این سر کشته را از دست کشد از نظر حق
خوشتر از طور و خایم ولی انوس کسان در همدانیت و فاکر را که در عالم نباشد
و باشد که جفای هم نباشد **دوم** حکمی بفرمانزل الله کشند مکر و فقر در میان ایشان پیدا شود
یعنی اگر علماء مردم بسروى سخن رسول میخوردند و یکبار خدای تعالی که فرستاد علی میگردد و باقیه
منزل شده و تمام الناس را بان امر میفرمودند و خلافت آن فیکردند و بکرت از کسب و کار ایشان
بکرت و فقر در میان مردم می بود پس بدین واسطه است که بکرت الاسلام فقره که از آنکه در
ویش هر چه که مردم میکنند بکرت می باشد آنکه ظاهر مکر و خاسر یعنی زنا مکر و دلم در میان مردمان
الاکرم مکر و خفاجات در میان ایشان ظاهر شود **سوم** کم زنیانید و کم وزن کشند مکر و خفاجات
از ایشان باز داشته شود و لفظ متباین شود لغو و با الله پس سبب کم فروشی است که حق متباین
میرود و یکی مانند که خدای تعالی بکرت از زراعت برداشته که اگر بافت سمی و ضایع میشود
و بعضی وقت ارض بکارت میرود و بعضی دیگر که بر بافت شفت حاصل میکند ظاهر از زمین

میگرد

میگرد **بیت** بجزی مال کن و بجز مالیت مال او و جز مال و برای که سلامتی نیت **بیت** خواهی که نشا
عدل کند عدل بجز بخش در کار خود که مکر که بگرد و از دست نشاء این است و هم چینی اند و بجز
قاعده کار و بکارت **چشم** منع کشند ز کوه را که بخوس شود از ایشان یاران و بغیر اندازند و
سپین خان کم فروشی بی کمال و اهل تر از آنکه ایشان بزرگنجی بکنند و روز بزرگ را که پای استند
مردمان اولین و آخرین هر حکم آخر کار حاکمان را یعنی از پای کشند تا فرغانه برسد و آن در مقام است
باشد که اهل بوقات سیصد سال ایشانده باشند و در کمال قیامت و کسی را نه زهره سخن نباشد تا فقر محمد
و آل و صلوات الله علیهم چنین شفاعت کنند و خلق را از مقام بیت عظام محاسبانند و ضایع
آورد و که بعد از نزول آن است که در باب کمال و وزن نامزل شده الحاحی نیست بفرمانزل الله
ما فادرسیم بر کس در وزن زنا تر از وی ما با دوید ترازد و بر اینجه که میگویند که حق سبحان
است فرستاد که لا یحکف الله القضا الا و انفعها ما حکف منکم کسی که اگر بکشتن
آن باشد یعنی اگر تقیری در کمال و وزن بفرستاد واقع شود یعنی شما را فخر بر آن نباشد که کم باشد
و او را اعلو کنیم پس حکم این آیه و نباشد با بخت و رحمت که کسان که گمانند و اهل تر از وفا
نون عدالت امری دارند زیرا که خدای تعالی امر میفرماید ببدل و احسان که ان الله یامر بالعدل
و الا احسان عدل است که بخی به پیانید و وزن نکند و زیاده از صاحب باشد و میست از او است
بصاحب ساند و احسان است که حق مسلمان را نکند و چون قیمت تمام میکنند و صاحب را دوست باشد
رسانند تا شرط مسلمان و امانت و ذمت و طریق مسلمان بجای او رده باشند و قصدشان بر آن باشند
که حق مسلمان را بر نهند و اندر نیویم **لا یفزع ظالم و لا یستون** کشند و از تر از وی و لفظ الظالم ازین
القیل لیسوم القیمر بکرت بجزی هرگاه که خدای تعالی لطیف عیم و کرم جسم خود از سر کن و احسان کند

برای زبون و از راه حق بخا و در تمامید و معلول و در آنکه در همه کار باید کسی که خدای دوست
را کند کار که در قول و فعل رعایت قانون عدالت کند لَا يَأْتِي الْكَاثِرُونَ إِلَّا بِالْحَقِّ
وَيَكُونُوا يَأْتِيُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَرْجِعُونَ جز این نیست که مؤمنان برادرانند و یکدیگر را دوست
بازگشت دارند باطل و احد که آن امارت پس اصلاح از میان برادران شما هرگاه که اختلاف
بیاید بسط بدگو و سخن چینی را می شود و فساد نه بکنند لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ حَيْثُ هُمْ إِلَّا
خَيْرٌ يَصْدَقُونَ و أَوْ مَعْرِضِينَ و أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ و مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ إِيَّاهُمْ
يَسْتَبِشْ و يُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا یعنی منت نیکوی در بسیاری از کارها گفتن یعنی هیچ یکی
را که گویان نیست که از شما خبر برند و از جانی دیگر خبر آرند مگر آنکس که بفرماید بصدق و انصاف
می خواهد که تصدیق دهد یک مؤمنی و آن مؤمن کسی است که اگر با او تصدیق دهند و امانت و ا
ب نکرده اند تصدیق و امانت و با او بگوید که تو تصدیق را بمن بده ما اقلیل تو با آن مؤمن رسان آنچه
معیب است در میان مردم با و در آن که او نرفته و جلیت زده می شود و در تصدیق گرفتن
در این امری باید که آنکس که در میان کوشش و جهد میکند قصد او بر اخلاص و قربت باشد با آنکه عز
با و آن خبر است که شرح مستحق باشد که صلاح مؤمنان در آن باشد و گفته اند که معروف اینجا و حق
و است یا و نیکو بی هر کس که در آن که آنکس که در میان بوده باشد خبر آورد و بر و برایت
ببیند و خبر باشد یا فریاد یا صلاح میان مردمان دنیا یا از شوقی منافقان که سخن چنان بکنند و باطل
اصطلاح بدگوی و خیانت که در میان دو کس گفته شده و با سنی می شود این اثبات از ده گفته اند که
در چنان استقال یافت بکنند که خبر بر حد مثال رسیده بکنند بین در صورت شخصی از روی اخلاص
بسیار اهل الله در میان دو کس در میان که میست بر خبر و صلاح بکنند بگویند چنانچه الی بر آن است

این کس را

این کس را

این کس را چنانکه در همه کار باید کسی که خدای دوست
را کند کار که در قول و فعل رعایت قانون عدالت کند لَا يَأْتِي الْكَاثِرُونَ إِلَّا بِالْحَقِّ
وَيَكُونُوا يَأْتِيُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَرْجِعُونَ جز این نیست که مؤمنان برادرانند و یکدیگر را دوست
بازگشت دارند باطل و احد که آن امارت پس اصلاح از میان برادران شما هرگاه که اختلاف
بیاید بسط بدگو و سخن چینی را می شود و فساد نه بکنند لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ حَيْثُ هُمْ إِلَّا
خَيْرٌ يَصْدَقُونَ و أَوْ مَعْرِضِينَ و أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ و مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ إِيَّاهُمْ
يَسْتَبِشْ و يُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا یعنی منت نیکوی در بسیاری از کارها گفتن یعنی هیچ یکی
را که گویان نیست که از شما خبر برند و از جانی دیگر خبر آرند مگر آنکس که بفرماید بصدق و انصاف
می خواهد که تصدیق دهد یک مؤمنی و آن مؤمن کسی است که اگر با او تصدیق دهند و امانت و ا
ب نکرده اند تصدیق و امانت و با او بگوید که تو تصدیق را بمن بده ما اقلیل تو با آن مؤمن رسان آنچه
معیب است در میان مردم با و در آن که او نرفته و جلیت زده می شود و در تصدیق گرفتن
در این امری باید که آنکس که در میان کوشش و جهد میکند قصد او بر اخلاص و قربت باشد با آنکه عز
با و آن خبر است که شرح مستحق باشد که صلاح مؤمنان در آن باشد و گفته اند که معروف اینجا و حق
و است یا و نیکو بی هر کس که در آن که آنکس که در میان بوده باشد خبر آورد و بر و برایت
ببیند و خبر باشد یا فریاد یا صلاح میان مردمان دنیا یا از شوقی منافقان که سخن چنان بکنند و باطل
اصطلاح بدگوی و خیانت که در میان دو کس گفته شده و با سنی می شود این اثبات از ده گفته اند که
در چنان استقال یافت بکنند که خبر بر حد مثال رسیده بکنند بین در صورت شخصی از روی اخلاص
بسیار اهل الله در میان دو کس در میان که میست بر خبر و صلاح بکنند بگویند چنانچه الی بر آن است

استیضاح

[illegible]

آفتاب سیاه گشته در بخت غمناک چشم او را که به دو کیف ای سید من بد رستی که بگو کرد انیدی خلق
نیکو ساختن عورت مرا پس کاشکی بد رستی که بخوابی غمی در آتش و درخ میوزانی مراد و چو تو
ساکن سیکو دانی مراد خدا بد رستی که تو بسیار کرد انیدی احسانه ای سیدی من و انعام غنوده برین نعمت
الوانه کاشکی و انشی که چو خواهد بود آخر کار من آیه است و منی میکنی مراد و رخ میباشانی مراد خدا
تحقیق که کمان من بزرگتر است از آسمانها و زمین و از کرسی و اصغر تو و از ریش منیم تو کاشکی
نشی گلی مرزی کمان مراد رسول بسیاری مرابان در روز قیامت پس میگوید ایم این را و میگوید
و خاک بر سر تو و میگوید در کمان برگردی و آمده بودنده مرغان صفت زده بر ملای سراسر او و انشین
میگوید بر گرد او و بر حال تباه او پس نزدیک شد رسول هر بوی پس گوید و ستمانی او را از گردن او
و افتادن خاک از ریش و فرمود الی اهلوی بشارت با تحقیق و راستی که تو از او کردی و خدای از آتش
و درخ بعد از آن فرمود ای هر که اگر چنین ندا کرد کسان خود باید کرد که بسلول کرد بعد از آن خوانند
بر جای خیمه ستاده بود خدای عزوجل در باره او و بشارت داد و او را بهشت پس آنحضرت فرمود که هیچ
در و در شیب بوی خدای تعالی از جوان نایب گیره یکی از اکابر من گفت که احوال کردی در تو بگردن در
خدای که جوان بودی پس این زمان انتظار چه داری که رفیق ندی سرتو که نزدیک شد بهشت
باجی و بگو سازی گشت چون بوی رسید تو سستی غفلت تا زاری راه هر چون و چراست باز ای سیدی
از بدی کردن و گناه کردن و از نثری از بدی کردن و گناه کردن و از نثری که گفت کرده بهود و بود
آزادی که از بنده تا منفی خوری و پنجمانی غمی کنی و حال آنکه تو صاحبی و بقیق میدانی که بخدای
اقلی توانی رسید که گشت و اگر برون موقوف بعل است پس ای خانی غنوع غنوعی و منزه غنوعی و منزه
خدای که شرم بیداری و بزرگی از عذاب و آن خدای که بر فراشت آسمانها را انداخت و بگریز و زین

برین زمان بد رستی که امر از کسان بر کنه و بکنی کنایه که دایم الاوقات لا یقطع و گناه خود میوزانی
فحق و جو نند و شارب غنوده و در بخورند و از احلال میدانند و خون ناحق میکنند و حق میانی کنند
لا تسیم بخورند و غلام و سیم میکنند و عاق میوند بر بد و ما در این کمان که اندیشه میکنند و کار خود را به
غی آورند و تو بر عینکه هر امین مالکند این جا است چو بی تو بر گرد آید و در رخ خوانند بگو
که نجات بخوند یافت و گفته اند که نبوی چهار خصلت است چهار خصلت وی خود را با چشم از دنیا
کمان خود و از ترس خدای تعالی و عذاب و بوشوی زبان خود را بکشتن و بگریز کردن و بوشوی دل خود را
بکفری فکر کنی که انبار مالی کن و بهر سینه و و تراتی باید مراد از حال تباه خود و بوشوی کشت خود را
بگوید این در که مادر که نبوی نیست هر چند که تو بکنی با را رسول هر فرمود که در تو بگوید
شده که ای موسی بد رستی و تحقیق کنی از نیدم ترا و بزرگم ترا و حق و دادم ترا و اگر در ترا بقی
من و منی فرمودم مرا از سید که در رس عالم نشوی و گناه کنی ای موسی مرا است نیست بر تو و طاعت
تو و مرا است حجت بر تو و معرفت تو امام جعفر صادق هر فرموده که چون آیت و الذی خذوا فلفلها
أو ظلموا أنفسهم و سکر و الله نازل شد علیه پس ببالا رفت بگوید که در یک است که از او
تو رسیدی پس او را و او بد بلند تر از آوازی انبیا است خود پس تمام جمع شدند بوی دای و گفته اند
عاز بر لای چو خوانند مادر گفت نزل شده این آیه پس گفت که این آیت را علقه کن به خست عفری
از شيطان کن برای فرزند آدم چنین و چنین کنم گفت تو بنیوانی علاج آن کردن و از بنده آن به
غنیوانی آید پس برخواست و بگریز از آن مغرب و او نیز چنین گفت تو نیز بنیوانی آنکه گفت
و سواس الخناس من ثم یزال آن کار منی من میخوانم که ایس گفت بی چه علاج میکنی گفت
از زنا و بهو سها و در دل ایشان می اندازم و هر کس میکنم تا در گناه می افتد پس چون در گناه افتادند

بیاد اهل برده هر چه دادند خاندان در پیش بنای که سبیل حوادث نگذشت از عیال خاندان و کینه دختر
نعمان مندر را بر پسری که حال شایسته بود به نجات رسانید گفت محلی بگویم یا مفصل گفت یک مدت چنان بود
که سلطنت و حکومت داشتیم چنانچه هر چه میخواستیم میکردیم و همه کس زیر دست ما بودند و بر همه تفاهر
مینمودیم باز باند که دزدی که نیز در سلطنت و حکومت و کثرت ثروت و بخت بدست بر گردید
چنان شدیم که زیر دست خربین بر ما حکومت میکرد و بر ما رحمت می آورد پس معلوم شد که دولت
و حکومت و نیار اعتباری و اعتمادی نبوده و نسبت کافران و دنیا پرستان را دیده اعتبار نیست
که ازین شکفت انتقال کنند و بقدرت هائیکه استلالی جویند و از بی اعتباری دنیا اعتبار دارند
چه دوستی دیده دل ایشان را سست که نخود و غنچه دارند که دمی بگویند که تو اندر دوزخ افروخته ای تو اندر
مردود و بطلان می بر و از دوزخ بهر دفعه ابراستند بخلایف مومنان که بهر گسلی نشاندند دنیا
دارای که ایرتس میکنند بدینا و سست آخرت میسازند و از واسطه تحقیق بقاصدان سرانگیزد و بیند
و دل دروغی بندند و در ترازوی دلیستگی نمی سنجند و عظیم میدانند که در انزای انداخته است
مردمشان خدا را که هم عمر در طلبت نیکنده را نبیند از حق تراوش کرده اند و بیکرمی می اندازند برای آخرت
ساخته اند و بجز خیرت چیزی نمیدهند و کتاب روحیه الوعظین آورده که انعام جعفر صادق علیه السلام
بهر که در او بخیزد دل خود را بدینا و مقید بدان شده او را مصلحت بداند اول نمی سپد که بپایان
در کشتن بماند دوم از دوی باطلی بخاک که راند و قرار دهد که در یافتن شود و در او را که در حال نشود
سعی و ایمان بماند فاسد بخود قرار دهند که بمانند رسید **سید** که قرار و نیاید بماند شرق
در آن سنگیناری نهاده بفرق بسیار علی بنفکند و از اموال خیرت دهد چنان که زمین و ران خیرت در
الدنای آورد که حق جل و علا و می فرمود بداد و نبی که ای داد و من نهاده ام چه جز در دوزخ و در دوزخ
طالع است

طالع است که از او در سفر خیران پس نمی باشد اندر اول آنکه من وضع کرده ام عزت را در طاعت
طالع است که از او در سبیل مال پس نمی باشد اندر دوم آنکه که داشته ام رضای خود را در خشم نفس و انیاس
و طالع است که از او در دنیا پس نمی باشد اندر در وجه الوعظین آورده که انعام جعفر صادق علیه السلام فرموده که چون خدا
تعالی کفایت از حق تو نموده پس تمام تو برای محبت و چون روزی مقوم است پس خرمی
از برای محبت و اگر حساب حق است پس جمع کردن مال از برای محبت و اگر داده از خدا می خواهد
پس بخی از برای محبت و اگر مقرب از جانب خدا می آید پس محبت از برای محبت و اگر شایان
و محنت پس مصلحت برای محبت و اگر گذر بر هر اطمینان است خود پسندی از برای محبت و اگر در هر چه
و قدرت پس بماند از برای محبت و از دنیا برای جلاست آیه ام درو از برای محبت و رسول صبر و
که خاف شدن مردمان گم است که پس بنگرد از غیر دنیا از خالی بکالی و مانی تر می مردمان گم که اگر حرم
نباشد و بداد و محنت حق را نمی باشد و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که تحقیق و راستی که داد و دهم هرگاه در
میرفت از منزل خود و از خانه خود اندن زبور بخود گوید و شکسته مرغ و در خوش باد و دهم هرگاه موافقت شود
زبور بخاک کرده خواندند می اتفاق یک و در بطریق سعادت از منزل خود بیرون آمده از خانه اندن
نموده و بخواند تا بگوید رسید پس براه گوید عابدی بود که او را خرقیل میگفت چون زلفه گوید و او را
و عیال را شنید و است که او را دست می سپس گفت داد که ای خرقیل خشت میدی مرا یا بالای کوه
و بسوی تو ام خرقیل گفت پس کرسیت و او را نگاه و می فرستاد خدا ای کاس بسوی کی خرقیل میفرست
گفت و او را بخانه ازین صافیت را پس برخواست خرقیل دست داد و گرفت و میان او بر بسوی خود
سپارد و گرفت ای خرقیل مع ما قصد کنای کرده گفت نه گفت که کنای خود را داده و در آنچه
در دوزخ سعادت خدا کاشاک گفت نه گفت که کنای بدینا میل کرده و میل کرده که کنای که از انبوت و کند

حاکم مقتدای انبیا شوالی انصاف رسول خدا را خواج که شسته از نشت او بگوشت رسانیدیم
نور دنیا چنان بپوش که نریمان بپوشد یا چنان که کز زبان و خوشن را از جمله مردگان شمار بر سر کار
پرسیدند که ما از رب چیست فرمود که ترک وطن کردن یعنی جایگاه و مسکن فرود که امتن چون
دنیا وطن و مسکن باو نیست دنیا را فرو گذار و دست اندلالت و راحت و بداد و دل در نشت
و زینت او بگذر که اینها پیرایه است و اندر برای دور و در دنیا و مالی مطلق کن که بازخواست و پیرایه
نخواهند **اورده اند** که پادشاه عالم جل جلاله موسی را عالم السلام گفت یا موسی ز دوستان ما و رفقایان
و بران وفات کرده است برو کاروی ب از موسی بدان و بران شد مرد و دید که وفات کرده و می
از زیر ریشه او و باره پلاس بر سرست خود و پلیده موسی بگریست گفت خداوند او و پستان خود را
بیداری و دشمن خود را چگونه ای داشت خطاب عزت در رسید که بفرست و جلالت قدر ما که این دو کمال
ز دوستان ما و رفای قیامت که بر فرود کند ایلم که قدم از قدم بردار و تا از سریده آن فشت و پلاس
برون آید موسی برفت و قیامی از بنی اسرائیل را حاضر کرد و ما کاروی بسیار و چون بدان و بران
آمدند آن شخص را ندیدند موسی گفت خداوند این دوست تو کی باشد مگر بر زمین فرو شود یا با آسمان
رفت یا سحاب خود را اندک با موسی این چه جهان است که بدوستان مرد و پستان ما را هیچ خود و بر
ز خود دوست یکجا باشد بجز نزدیک است نه مقعد صدق **عنه صلوات الله علیه** پس کسی که دل
از نیم آخر برداشته و بر خار و عبادت سب و اندو کار آخرت غبار اند و غافل شده حال
چو خواهد بود **ان الذین لا یزجون الا نارا و ان الذین لا یزجون الا نارا و اطاعوا الله و اطاعوا الذین**
عنه صلوات الله علیه و تحقیق و راستی آنکه اسیدند و بدین جزای ما را یعنی نکرند آخرت که
حق جزای و محافات است که هر کسی آنچه کرده است بخیر الی عمل خود خواهد رسید و خوشتر و شادترند از کانی دنیا

و پسندیدند

و پسندیدند از او را که فرستند بدان یعنی تمامی همت خود را بر لذات محسوسه و غافلانه مقصود کردند
و بال و نظم اند و خند و از نیم جانی و لذتهای جاودانی غافل شدند یا آنکه در دنیا مسکن گشتند
جایی که گویا هرگز ایشان نزار حلت نخواهد بود و دانستند که لحظه غافلانه دست اجل طبل اجل فرود
گرفت ای کسانی که نظر بر خار و دنیا و خوشترند و در کار دنیا و جمع کردن ملک ده آخرت برای دنیا
ی غالی بیاد و غافلانه اند ایشان غافلند که بر احوال آخرت دیده نمیکند که بجزای عملهای که کرده
چونند باها و مقصودها خواهند گشت **سید** بفرستند که از کز کار می باشد هیچ گونه پنداری اندی از روبرو
و نیست غماز چینه کردی تو مردم اندازی **سید** بفرستند که بجزای باشت تا ارتفاع بر داری و چنان شدند
که هر چه کردند می کنند گشت و بازخواست خواهند شد و خدا آگاهند و از آن غافل است و اولی
عنه صلوات الله علیه که این گروه که این عملها دارند که کسب و نفاق دارند و دین بدینا می
شده و رعد و ظلم و ستم و خانه خراب سلمان میکنند بدون ایشان آتش و زنج است باقی بودند که
کسب کردند از معاصی **سید** یعنی آنکس که بدست زبردند زنج و زنج هر چه آورد آن بر
مکن قطعا بدی ای مرد کسب کرد که بدست چو آنکس که بدست زنج و زنج هر چه آورد آن بر
و نیک برادر پس چون حال چنین است که دنیا با کس و نفاق کرده است و عاقبت الامر خست از این
غالی بدار باقی باید کشید بر انجام کار خود را بجز سازند و بدی بکنند و چون دنیا گشت از آخرت
نظم نیکی بکارید تا فرای قیامت نیکی بیاید و در میان شکان شرمنده نگردد و نور بدست جمعیت
دور رسیده و نیالی است بار بپاشید که این جهان غالی پر نشت که سپاهانده و ملعون و شند است
بان علی از آن کس نیکی را که از او بدی را بر دارد **سید** این جهان پر نشت است که هر کس که
و هر از آنرا این مرا از این زند و نخل و آن مرین را این زند و نخل آخرت را مر بکنند و در نیم باز

ماند این مرد از او مدبر بودی و شتر گذارد و گزدم شده هر کس که رسیدنش از نزد بان بدی فرنگد و بقیه
گذران کار جویت که میکند **نور** من که بعد از تو جزائی و بهاری باشد شام و صبح آید لیل و بهاری
باشد دل بکشد که بر شایه دینی نهی کاین زیارت که او را نام یادی کنند تو بدین دولت نشنیده
خود نزهت باشی کاینچین صید بوی و ویداری تا کاین فی قصه مال و زر و بستان و بزرای و سر خود
کاین شنید ماری باشد که بخورد را تو هم کنونی بفرادی باز آرد و نزهت اندک که قرار یابد
ایمان ندیده که چو طوفان اجل موج زند کمر و بر کرد تو از خضیه چهارلی باشد که تو که از چو گزوم
هر پیشانی زنی نوسن کو تو نیک نیست که ماری باشد یکدل سوخته بنوار که کار است عظیم و روز آرد
دل خلق چه کار می باشد بر خود بخش ز در نفس بکنی کاینچین و دو دم از شد باری باشد
کشت ناکره چو از طبع مبداری آید داده زمین راجه بهاری باشد اگر آن کج روان میطلقی
رنجی بود که پسندار که بی زحمت خدای باشد پس ای عزیزان هر چند که همه از بیداری بکنید و در دنیا
ملازم و علم بی اعتبار خبر بزدان نیست که مثل نیکی تو باید کار بماند و ختم کار بیکر کرد **سید نام**
نیکیست که **نور** یاد و کار است بخیر که نشیند و نیست پیغمبر در میان خود فرموده که حاصلین اعمال
و شتر فقرین اقوال است که در دنیا چنان باشی که در هم جا و در هم مایه ای شادی تو کونیه بخوبی و نیکی و در
منه و در جنت تو باشد **سید** تو چنان زنی که بحسب ظاهر می بینی نه چنان چون تو بگری بر بند پس بنابر
شکر بولان رانند و کرده اند و عود ما نر انبوا از دید و آزاری بدل خرابی سر و می بر بند که بر نشانی
دل کرده و **نور** تو در نیکی رهایی کرد که راست باندگی نیکی کن تا به کار است و درون سندان شاد و صفا
از تو بر کرد نشسته با و میدارم کن از حال مسکینان از گوش چو ادی مایه در و او گوشش فروغ خوا
فی اقباء و لها سبازار که دایم و یزنی باشد کم آزار و با و کند از انست که اشک حشر تا ز دیده باری کرد

و حق ندیست از پشانی روان شود و در آنجلی چشمش و در پیر زندان نکرد اسکان سخن گفتن و سامان
خواستن نهاده و در خواهر و برادر که در خانه شقه بر داشته و فرزندانش ناله و فغان برده و در برادران جزا
و سر کرده اند و بداران و دوستان حزین و دل بریان شده **سید** زمان پیش که انجام از دل
بر بالکده و نهایت شوی گریه بید است آرد و این ره کانی است که استی و استی و استی و استی و استی و استی
نور بیاید و نیست که نهایت هر آفریده و در دست و حاصل مرا فریده از نفس چه شرفی است
هر که از زند و را بیاید چه و نیست که هر که است که بر هر آفریده و بخواند و سلطنتان فریت
او را از غنیمت و حشمت ملک آن خدایک بر او را مانع خاک بر سر رخ برین جای سازی طلبی و حقیر
سر که کمر بسیار اندازد **سید** از زمین کروی و چرخ برین هم زمین است و در بر زمین و او که در زیر
انتم زمین چهار آیین و در زمین سازی و فراتر است بدون آرد که اینجا کون و نیت و حکم الهوت
و تو که کشته و سرخ و شسته **سید** که تبارت را بری بر آسمان ملاقات زیر زمین کردی بقیان
که چو بر تو گشت ز دولت بود جای چون جیسر او که گشت بود **نور** ای پسران آخرت ملاقاتی است
بانتاح این جهان خوشدل باشد **سید** که کاف تو بکنند اعظم سازند او را که از تو چون سید و نام
م عاقبت این جزه خالی تر از کان اجلی بسرای نام سازند پس چون حال چنین است و در مرجع اعمال
بنی حواری است که اقبال با بنیاد او می کنی و محبت دنیا بکشی و تربیت نامزدی کنی که گشت سرایه
و راحت بر راید **اورده** که سبسی بویا و رهیم در کوه بود و نوره دیده استند و از کینه و غطا
سبزه و سبسی سبسی بویا و رهیم در کوه بود و نوره دیده استند و از کینه و غطا
که بروی سلام کرد و بر هم گفت که سبزی درین شربت یک است بن سلام بکنند که درام از روی بر سر کف است
انگویم گفت چه کار کرده گفت قبض روح تو گفت چندان مهلت بود که برم باز آید گفت مهلت است

نقبت

روح او را بقی کر و عیسی باز آمد دید مادرش افتاده بنده است که مگر خفته است بر سر بالین وی
تا نزدیکی بود که وقت غفلتشان در گذر آواز داد که ای مادر خیر خبر نده که کنایه غنودگی
من غنودگی را زود **اللَّهُ أَكْبَرُ** از بالای سر خود آوازی شنید که یارب یا مروه خطاب
بکنی خدایت مژده ما و بیک ما و عیسی هم بکار وی تمام نمود چون ویرا دهن کرد بر سر کور وی
منبت و بیکرست از بالای سر آوازی شنید که یارب یا مروه کل و ما ورت را بن نگاه کرد و آوازی
دید و زینت در کوشکی از باقوت سرخ بر روی تختی از زمر و زینت گفت ای مادر سخت اندو
خیزم بی دار تو گفت ای فرزند وای امیس دل در دند با خدای بخش ما هرگز غمناک مگردی گفت
ای مادر روزی که گذشت از دنیا بروی من شدی گفت حق تعالی مرا روزی که گفت ای مادر هیچ
آرزوی در دل داری گفت آری آرزوی من آنست که یکبار با و بنا آیم تا یک روز روزی که در پیش
خداوند بیایم پس الی غیر من اکنون که منو الی و زمام اختیار در دست طاعت
و عبادت میکنم و در بی عمل صالح بخشش از آنکه بچنگ حرکت که خداوند میسر در دنیا و مال
و عیالت و بپاشش و با آنها خردند **سُبْحَانَكَ** مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت که بسیار کس چون
نزد پدر و زنت نشستی بجای و هر کس بی شنید بجای بود و بگرسی اگر پهلوی اگر تیغ زن خواهی
بر بر برون الا انفس خود خوشی که بکنند نمکند خود را بیکند نمکند و پایی بند تر از بختدان بود و دست و
که پاست زلفت و عیال که در منزل بر بی سال خود و ده جهان که گنبد نیاید بر و در کان
چو وی رفت و فرود نیاید بدست عیال و عیسی یک نفس که است پس چون حال چنین است که دنیا
با کس و فغانگرده است تا نو زنگد بقی دل بر دنیا بنده بدو دنیا خنده روزی شیش **سُبْحَانَكَ**
است که کس پیش اندیش منبت و در پی لذات نقصانی پیش دوستدار عالم غالی پیشش

که گفت شکست و بدست نمی آید درین اوقاتها شکر باری که بجای می آید و هر چه
کنند با آنکه نفی گویند چه در خجسته است که هر کسی که در ماه رمضان از کسب کی
و تنگی شتاب کند و از آنوقت بر قادر چون او را از آن روزه داشتن بر نصیب
و عیال نباشند و اعمال صالح او باین چند ضایع شود و از تو انجسره مماند
نَقِصِرَ مِنْ تَاكَاثُفٍ و نقصان بعضی از ماها که بتاراج حادثات رود و مثل آنکه
هرای در راه غارت کند یا در منزل دزد ویریا غوت کند درین اوقاتها شکر الهی
تقدم بر بند یا آنکه زبان بکله کفر و ناسر اسکتاید **سُبْحَانَكَ** که زدنیا شود و در پی
فاخرت را رسد از طلال و در بخت رسد از خلل بکلیت آن فرسند ببال ناچار
ز بهر مال خدا که کنی جمع از حرام حلال آخر بدست بعبادت خویش است قول لیسند
دالی و **اَلَا اَنْفُسُ** و نقصان در نقصها شتاب بیماری و ضعیفی که در بدن
واقع میشود که دنیا را بکس که بر نفس مصلی حید و بمانج و مداد انشوی شود و
محنت بدن دارد که نواند بفراغت بسر حضور کردن و طعامهای لطیف و موهبات
الوان نواند خورد که از آنها لذت یابد یا درین صورتها شکر الهی سبکبند یا آنکه
بکفر گفتن مشغول میشود حال آنکه این نوع حادثه از دو حال برون نیست یا آنکه بنور
سنده آمرزیده میگردد و بواسطه جبری که داشته در آن مبتی یا آنکه عاقبت الامر
شما محنت بدن می بخشد بواسطه هر کردن و شک گفتن **سُبْحَانَكَ** هر آنکه شکر گوید در سختی
رسد خبر از تنگنهی و بیفغان شود که بابت سعادتی یا ارضی ضایع میشود و محققان گفتند
که نقصان بویا هر یک فرزندان است که بسوء یا غر و دلد و در هر بیت آمده است که چون

من را خسر زندی بگردان و شاه عالم فرستگان را گوید که چون مبعود دل بنده من جدا
 گزاید میگفت فرستگان گویند که حمد و شای تو کردیم و بیست و پنجین که انا لله و انا
 اليه راجعون خدای تعالی گوید که ای فرستگان من برای بنده من خانه و تربت
 بنا کنی و از اینست الحمد نام نمید و بیشتر الصابرين الذين اذا اصابته
 مصيبة لم يغيروا و من لم يات بهر كنه و جسر و فرخ نمکند و هر دنگی
 پیش او رند اشارت میثرت ده انا انرا که چون برسد ایشان ترا دوا می و جنتی دیگر
 علی انا لله و انا اليه راجعون گویند ما از ان خداوندیم اقرار است بکردن نهادن و
 و صمیم نمودن بکم فساد انصاف بدینم و رضا بیت اگر جمیع بخشی و کرم نمازی
 سر من کی خدمت بنم که با و منامی بکسی نیوام که حکایت تو گویم هم جانب نمیکند
 که توان کنی که خواهی و ما بسوی حق بار گردن گام اعتراف این بیکبیت و نشور تغییر
 مع که هر ویت از نام جعفر صادق علیه السلام که چون خبر شدادت جعفر بن ابی طالب
 رضوان الله علیه السلام با میر المؤمنین علیه السلام رسید فرمود که انا لله و انا اليه راجعون
 انا ان حضرت کسی بن کله در محبت گفته بود حق سبحان و تعالی فرستاد و گفت
 ای کله را سستی کردم نام محبت زده که بوی افتد آنگونه این کله بگوید از خدای تعالی
 برای صلوات بر وقت بنده چنانکه بنیر ما به اقل لَكَ تَكْلِيهِمْ صَلَوَاتُ مَنْ رَفَعَهُ
رَحْمَةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ آن کرده که در مصایب رجوع بکله است حاج ما
 خیر ایشانست رحمتها از هر دو کار ایشان بی در پی و نیست نیست و آن کرد
 بنشیند و بنشینان راه بانگهان برضا و تسلیم و بیکله است حاج که موجب ثواب است

خواجگاه صلی الله علیه و آله فرمود که مَنْ اسْتَعِذَّ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
وَأَحْسَنَ عَيْتِهِ و جعل لخلقها لاجلها ابراراً یعنی هر که نزد یکی است از اهل بیت
 بکله انا لله و انا اليه راجعون بر زبان راند حق سبحانه و تعالی او کند و ما فتنش بگوید که او اند
 و خلق حاج بلبندیده اش بدد و ذوالنون مصری گفت بگویدستان بکشدستم
 زنی را بدیدم نشسته کوری چند در پیش گرفته میگفت و میگفت است او را کفتم کای مادر ترا
 و صحبت رسیده گفت چندی که کس را نرسیده باشد و هر کس در آنم که در آنست و هر کس
 جان من بود و بدید ایشان روزی که مفسدی بکشت و کار در آنجا بکشدانت و بکاری منتقول
 شد بر منتر که را گفت میانما را بگویم که پدر که مفسد را بگوید کشت دست و پای بر
 در بابت و کار و خلقی وی مالید و در بکشد چون خبر یافتیم با یک بروی زوم و فریاد
 بر آوردیم وی بکشت بگوید رفت پدرش باز آمد کفتم چنین واقعه افتاد و طلب
 شد بر ریاخت که شتر از هم درید و بود برادر اینست که رفت می آمد در راه شکی بر وی
 غالب شد و جان بخت بکمر کرده من در مکه طعانی بجهت بودم و بکار ایشان منتقول شد
 پسری خود داشت دست در کنار ده دیک برود و بر خود در بخت و تیر سوخته شد و او
 بگوید و چندین محبت رسیده کفتم چه میکنی گفت صبر با خود اندیشه میکنم که اگر هر کس
 عالم از من بدتر شود بیت هر حال مریده و شکر به که بسیار بد باشد از بدتر کسی
 اگر خواهی که ترا بر دیک و قدری و شتر نی بدید آید و محنتی و مصیبتی که بتورسد بدان خبری
 و نیایی زیرا که مر دان بود و اند که اره بر سرف ایشان نهاده و بدیدم برید و اندک
 می نموده اند چنانچه آورد و اند که حق از کفار و قهز که ربای پیگر کردند که باروی آن

علی السلام می مالید و بزراری تمام می گرفت الفقه از کفار امام زین العابدین و موت
 اهل بیت دوست و دشمن می کردند پس ای عزیز من در مصیبت و بنوی بفرم چاره
 نیست و اگر در بین جهان فانی و نوده خاک ظلمای کسی را حیوة ابدی میسر شدی و بقی
 سرمدی مصور بودی آن خلعت با قیمت بر تمامت استقامت اسباب و رسل که تا
 دیان سالک سبیل اندر است آمدی و اگر کسی را اجل همت دادی و باب تقابل
 روی و کوی جوئیهای و خوشدلی زدی باینی که سید انبیا و سندها فدا کنند و کرامت
 بنیایش بطرف ای سزای اَنَا سَيِّدُ الْعَالَمِينَ موشع بودن طالبان ساقی
 نهانش بوقع رفع و لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ موشع بود جام
 قنات تو شنیدی و ابد الابد بفرغ بال و قیمت خاطر درین سرای فانی جاوید
 ماندی و جامات پوشیدی در امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام آن جفا کردی و بزد
 لاد و اظهار او این هم ظلم و شتم رواند شنیدی حق سبحانه و تعالی جیمید این است
 عالی همت رزم موت بر صحنه خویش کشید که اَنَا لَمْ أَصْبِرْ عَلَى الْفِتْنَةِ حَتَّى تَوَلَّوْا
سَطْرَ نَوْسَمٍ دفع بقادر دینی و دعا این خطاب مستطاب بکوشش و خوش رسانید
 که وَمَا جَعَلْنَاكَ لَدُنَّ رَبِّكَ مُقْتَدِرًا الخ لدر یعنی ماند اید و مقرر کردیم هیچ بزرگوارتر
 رتبه جاوید بودن در دینی بجای انبیا و اولیا و اصفیاء و غیر ایشان که پیش از تو بوده
 شربت مرکب چنانچه اید و ندای فَلْيَتَّقِ اللَّهَ الْمَوْلَى الْوَلَدِ بدین شنوید
اَقَاتَ مِنْهُمْ إِلَى الدُّنْيَا اما اگر تو عبیری این دیگران که مستند بانی خواهند
 ماندنی می کنی فَلْيَتَّقِ اللَّهَ الْمَوْلَى نفس چنانچه مرکب بِئْسَ كُفْرًا در هر چه

هر نطق که آمده از صلب آدم است کلاه فلک پرست زوکر که شَکَّانَ لیکن کسی که گو
 شش کند این صدا که است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و زوایا و احباب و ارباب و ملا و کرم
 تو باید سید المؤمنین و حاد زوایا فوت خاتم النبیین و اهل بیت طیبین و ملا
 هر بن بیدار فصل الصلوة المصنوع بنو احبسی تا مل نمازید دل و جان در دند و روح و روان
 مستند ایشان با هر درضا قرین و با اطمینان و شکی نیستی کرد و داند بشکر و خوف
 و فدا بر ایشان آسان شود بِأَعْيُنِ اندیش زمرک معطی باید کرد شادی و طرب بخند
 باید کرد چون سید هر دو کون جاوید نماید تا را طبع خام چهره باید کرد بِأَعْيُنِ
بِیَوْمٍ دَرِغَمَاتٍ وَ حَقِّقَتْ وَ لَقِيتْ حَظْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ رَضِيتُ
بِأَبْنَيْهِ فَضْلُكَ فَصَلِّ عَلَى دُورِي عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَعْرِفُونَا
لَ فَصَلِّتْ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ عَلَى خِيَالِ خِيَالِكَ عَلَى الْأَرْضِ وَ فِيهَا طَائِفَةٌ
أَجَلَتْ لِي الْقَائِمُ وَ لَمْ يَكُنْ بِالْمَرْثَةِ سَبْعَةً وَ ثَمَرُهَا طَائِفَةٌ
إِلَى الْخَلْقِ كَمَا فَتَحَ وَ حَتَمَ لِي النُّبُوَّةَ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ أَمَّا جَابَاتُ اِی کت بنده الواب
 احداث و ای غایبده اسباب سعادت و ای جواب کرامت تا خدم و دوی دوست
 و مننده نمت یا معبود دینی عاشقان راهت و بزمیت نیازمندان در کامت و روان
 رسالت که آفتاب بر مایکوف اجل مکرر شود و ماه حیوة ماورجی قیامت افتد نور
 منت خود را بدر قهر راه ماکردان کارنا ساخته مار بکرم خود ساخته کرد ان و همای سوخته
 باتش حرمان و نار جوان سوخته مگردان هر چند که ما عاصیم از فضل خود ما قاضی
 هر چند خالص ما را انقباضت شمعطفی و اهل بیت او بدرجات جنان برسان با الاله

اوار اندگاه حضرت محمد کردانیدند و مقام مَدَنِي قَدَّسَ السَّمَاوَاتُ رسانیدند اگر بویوسف
را بجا آید بود که بواسطه آن زمان ناقص عقل بجای ترجیح انگشتی بر بندند مصطفی را
صلی الله علیه وآله ملاحت دادند که سب بر بدن زنا را آید از وی پرسیدند که اَنْتَ
اَحْسَنُ اَمْ يُوْسُفُ فقال اَنَا اَقْصَرُ وَ اَنَا اَمْلَحُ تو بگو تری یا یوسف پس گفت مَنْ رَفَعَ
ترم و یکن نرم امام جعفر صادق را علیه السلام پرسیدند که حق تعالی ابراهیم را خلیل خواند
ن معنی و ترجمه آنست که وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا و محمد را حبیب خواند و آن معنی
و ترجمه آنست چگونه است گفت هر حبیب پیدا کرده است در قرآن که بدان معلوم شود
که در حبیب محمد در جانب کمال است و آن آنست که چاکران محمد را خلعت حبیب پوشیدند
که لِيُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّوهُمْ پس بگو که در محمد تا چه عادت باشد پادشاه عالم از عادت محبت
قبلا امضا حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله در قرآن یاد کرده است روی آنحضرت را
که آفتاب کمال و ماه جلالت بود و گفت قَدْ نَرَى ثِقْلَكَ فِي السَّمَاءِ حَنِيمًا و را
که چشم جبار و زکس روضه رضا بود و گفت هَازِلُ مِغْزٍ الْبَصَرِ وَ طَائِفِي كَوْكَبٍ او را که صدق
جوان ابرار حکمت بود و گفت تَوَلَّوْا ذُنُوبَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَرْجَعُونَ و غالب بود
ما كَذَّبَ الْفَوَاحِشَ را بگویند او را که مدد علم و تسبیح جام بود و گفت اَمْ اَنْتُمْ تَخْلُقُونَ
دست او را که سر او از دست معالی بود و گفت وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ تَحْتَ خَلْقِكَ ای مقلد
یا نبی که بر فرق فرقدین آمد گفت مَا اَنْزَلْنَا مِنْهُمِ اَوْسَابًا بود و گفت فَوَقَدْ
سَخَّرْنَا لَكَ وَاَرْسَلْنَاكَ الَّذِي اَنْقَضَ ظَهْرَكَ خلق او را که ضرب سبب و رحمت
و جمع لطف و کرامت بود و گفت وَاَنْتَ لَتَلَخِّقَ خَلْقَ مَعْظَمٍ از خلق عظیم که داشت بر زمین

ترجم میشود **فصل دوم در بیان بعضی از معجزات صلی الله علیه وآله** آورده اند
که روزی ابو جهل و لید و مبنی و شیب علیهم السلام حضرت رسول صلی الله علیه وآله آمدند و
که ای محمد گفت که گویا میسیدند که رسول خدا می فرمود که کل نخیر و منکر و حیثی است
و مکنونی و در فتح گویا میسیدند که رسول خدا ابو جهل شتی سنگ بزه برداشت و گفت
ای محمد تو دعوی میکنی و ما انکار از مدعی گواه میطلبند اگر ازین سنگ زنه آواز
آید که اَنْتَ رَسُولُ اللّٰهِ حَقًّا وَ نَبِيُّهُ اَلْمَقْطُوعُ وَ اَمِينُهُ اَلْمُنْكَرُ کی مار معلوم شود که تو راست
میگویی رسول صلی الله علیه وآله دعا کرد از آن سنگ زنه آواز آمد که اَنْتَ نَبِيُّ اللّٰهِ
جهل لعین سر در پیش افکند خایب و خوار از پیش محمد گرفت و گفت چه افتاد مار با من بود
طالب که خود را در رسم اهل طالب میخواند من اشب فتنه او را از رضا و بدتریش دور کرد
آن چون شب در آمد استیاسی بر گرفت و بر بام جره سید انا هدیه فضل معنوه و السلام بر
مدبرم آنکه چون خواج گونین و خرمالین صلی الله علیه وآله بنماز بر خیزد بر سر او زنده و
کش کند چون آنحضرت نماز برخواست ابو جهل لعین خواست که سنگ را بپند از جیبش
را فرمان آمد تا شهر زد و سنگ را سوراخ کرد و آن سنگ در گردن آن لعین افتاد هر چند خواست
که بر زمین کند نتوانست و هم آن بود که هلاک شود و فریاد برآورد که با منی بر باد و
خواج عالم صلی الله علیه وآله بر بام برآمد و آن حال مشاهده کرد و چندید و گفت ای ملعون
نداشتی که اگر ما در خواستیم خدای ما بیدار است گفت ابو جهل ای محمد تو بگو که دیگر ترا
نیاز دارم از آنجا که خلق عظیم رسول بود و صلی الله علیه وآله علامه مبارک ز سر بر گرفت
و گفت یا خدا بیا اجازه ده تا این سنگ را از گردن یک پیردن کنم خطاب عزت و برسد

که ای خدا این ملعون از دنیا انت بگذر که بر بام قره ات بر در فرشت کن رسول صلی
 الله علیه و آله فرمود خداوند یکبار و دیگر و بر این بخش پادشاه عالم اجازت داد هرگاه کسی
 را که بر دشمن خود چنین شققت باشد بگوید که بادت خود چون خواهد بود زهی زهی رسول
 که اگر خلیل و کلیم حضرت را در یافتندی چون سلمان و ابو ذر که خدمت بر میان
 جان بستندی لَقَدْ كَانَ مُوسَىٰ خَبِيرًا و سَيِّدُ الْاَنْبِيَاءِ هر چه هست و بود از مخلوقات
 و موجودات هم طفیل اوست زیرا که مقصود هم کائنات اوست انبیا و دیگر تا خواستند
 نژاد او را و رانچو است و او را خلیل طهارت و نفس و اهل بیت خواست که يُحِبُّنِي
فَاَنْتَ اَنْ تَعْبُدَ الْاَهْلَامَ حَيْثُ رَجَعْتَ کرامت کرده که اِنَّمَا بَرِئَ اللّٰهُ لِيُزَيِّدَ
عَلَيْكُمْ الرِّجْسَ اَهْلًا لِّبَيْتٍ وَيَقْضِيَ كَرْتِصَ حَبْرٍ اَخْلِيلَ طلب در گزیده و يُحِبُّنِي
 لسان صدفی فی الاخرین ذکر حریب باب طلب تسبیح کرده اند که وَرَفَعْنَا لَكَ
ذِكْرًا لِّكَ خَلِيلٍ سَرَّهٖ مَبِثَّتْ خود آورده که وَاجْعَلْنِي مِنْ رِثَّةِ خَيْرِ النَّبِيِّينَ
 در چشم نباده که مَنْ رَآهُ اَلْقُرْ وَاَطَاعَنِي اَخْلِيلَ گفت حَسْبِيَ اللّٰهُ حَيْثُ كُنْتُ
اللّٰهُ يَكْفِيكَ فَعَلْتَ خَلِيلًا که اندک لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللّٰهِ اَسْوَةٌ خَيْرَةٌ بآدم
 گفت اِهْبِطْ مَعْطَفِي رَاحَتِي الله علیه و آله گفت اَصْبَحْتَ اَيَّ اَدَمَ نَزَّيْنِ از که امام خا
 مستغرق قرارگاه نو کرد اِنَّ اِيَّاهُ يَسْتَعِينُ برای تا زده افلاک بجل بجل نو آید
 منو دنا تر ما و رانکه بدست را کنیم اِهْبِطْ اَنْ بود که ترا گویند اَصْبَحْتَ جمعی که بدست ایشان
 بجل توضیح مکتب نبوت مَرَجَ حضرت رسول را صلی الله علیه و آله مستکر شده و اندو گویند
 آن خوابی بود و سخیل است از روی سفل کسی سامنی یاد و سامت حضرت

بکرده و باز آید اما آنکه ریحان عشق بشام صدق ایشان داشته اند متفق اند
 که سراج خواجہ حق است که به پداری بودند جواب که اگر جواب بودی مصطفی
 صلی الله علیه و آله هیچ فضل نبود زری که در ابو ذر یکی از ماموش و گریه
 و دروغ و غیر آن جواب بِهْدَ وَنَسِرَ رسول صلی الله علیه و آله فرمود که صَلَّيْتُ الْعِشَاءَ
الْاُخْرَى فَنَفَسْتُ و صَلَّيْتُ الْوُتْرَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ نماز صبحم نزد یک شما گذاردم و نما
 و سرور زری برش که لَيْسَتْ بِمِثَارِي بود و جواب که قَفَّعَ رَاغَا زَبَانًا موسی را
 بود و محمد را سراج بود و سراج موسی تا بگوید مَرَّ محمد صلی الله علیه و آله تا بیضا نور و حق
 موسی گفت وَمَا جَاءَ مُوسَىٰ لِيَقَاتِلَ اَوْ يَكْفُرَ در حق محمد صلی الله علیه و آله گفت
 که سَيِّئَاتِ الَّذِي اَسْرَىٰ بِعَبْدٍ لِّكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ موسی که خود آمده بود چون از غلجی
 ظاهر است مصعوف شد که وَوَضَعْتُ يَدِي عَلَىٰ رَأْسِهِ موسی خورشید بود و رفتن موسی
 صفت موسی بود که به صفت خود قَامَ بود و ابو ذر که مَرَّ اجپری سحاب بود و مصطفی صلی الله
 علیه مقامات انبیا و اولیا و فرودس اعلا و بشت و دروغ را مشایه هر دوه اینجا
 ی زفت زیرا که خدای تعالی دیر آمده بود و بدین حق تعالی دیر صفت حق
 و صفة الحق لَا تَعْلَبُ **فصل سیم در تعریف سراج حضرت رسالت**
صلی الله علیه و آله دیدن عجایب و تراب استخوانها سَيِّئَاتِ الَّذِي
اَسْرَىٰ بِعَبْدٍ لِّكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اَلْحَرَامِ اِلَى الْمُشْجِدِ الْاَقْصَى الَّذِي لَا مِثْلَ لَهٗ
لِيُؤْتِيَهُ مِنْ اَيَاتِنَا اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ پاک و بی عیبی آنراست که مَرَّ
 به برنده خود را که مَرَّ صلی الله علیه و آله شعی بی بی از شب از مسجد حرام محیط

در این کتاب از حدیثی است که در آن آمده است که حضرت جبرئیل علیه السلام فرمود که هر کس این کتاب را بخواند...

بحرم کعبه است یا از خانه ام ثانی چه مکه و حرم او همه مسجد نبوی دورتر از اهل مکه یعنی
بیت المقدس آن مسجدی که برکت دادیم برگردا کرد او ارضی شام است هم برکت دین
که او را امپراطوری و محمد بسیار باقیم و هم برکت دنیا که محفوظ گردانیدیم او را با شهادت
و آثار و بسیاری موه و فرائض معینیت و از زانی پس بشتم رفت و بیت المقدس را
مشاهده نمود و اینست از صلوات الله علیهم دیده و وقوف بر مقامات ایشان حاصل
کرد و بر حجاب و غریب است آنما اطلاع یافت و تفصیل این معراج بر روی دیده است که
و تفسیر در وصفه الواعظین آورده نقل از ابی عبد الله مکه که در آن رشت که جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل علیهم السلام با فوجی از ملائکه آمد و آنحضرت را از حجه ام ثانی مسجد الحرام
برده و براق را حاضر فرمود آن مرکبی است که یک شتر از استر و بزرگتر از خاریکی
اورا ایام گرفته و دیگری چار برین مبارکش راست بیکر و بران سوار شدند و را قول هر
تنه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله میخواست که بران سوار شود اینست معنوی پس
جبرئیل گفت که او نمیدانست فروتنی کرد تا بر زمین چنان نشد پس آنحضرت بروی
سوار گشت و قاعده براق آن بود که هرگاه میل پیشی میکرد بلند می شد و ستمای
کوتهای می شد پاهای او و چون بالا میرفت و درازی گشت پاهای او و کوتاه می شد و
ستمای او افتد چون روانه شدند جبرئیل نگاه داشته بود در کاب و دولت بارفت
آنحضرت را و گذشت و رفت تا به بیت المقدس رسید باز از آنجا با ستمان او نشد پس
فرشتگان پیش آمدند و بروی سلام کردند و در پیش وی پرواز نمودند تا نتهی شدند
با ستمان بنفهم این عباس گوید که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آن پیشی که هرگاه بزرگ

و جبرئیل با من بود تا بر رسیدم بنبری که آنرا نور می گفتند و اینست قول الهی که جبرئیل
الظلمات و النور پس چون بان نهر رسیدم پس گفت مرا جبرئیل که ای محمد صلی الله علیه و آله
و کنیز ازین جایی که بر که الله پس بدرستی که خداوند شکا نور کرد و انبیا برای تو بنیان
نهاد و کشیده برای تو آرزوی ترا پس بدرستی که این نهر است که ننگد ازین جایی که
ن ملک مقرب و زبانی مرسل نیز از آنکه مراد هر روزی خود رفتنی است و در آن پس
چون از آن آب پرورنی ادم می افشانم با ماهی خود را پس هیچ قطره نماند از ماهی
من مگر که می آفرید خداوند آنرا از آن فرشته نوری را که مراد را میست نزار روی می بود
و چنان نزار زبان که هر روز با نطق میکند نفی که در می یافت آنرا از زبان دیگر پس آنحضرت
ت از آنجا در گذشت تا رسید به آن پانصد حاجت که از جای ناچای دیگر پانصد
در امت پس جبرئیل گفت که پیش خرمای خدا آنحضرت فرمودم او را که ای جبرئیل
چرا نمی بینی با من گفت اونی ملک مرا که در گذرم ازین مکان **بیت** اگر یک بروی
بر تر بریم **افروغ بخانی** بعد از آنکه علی بن ابراهیم رحمة الله علیه را ای بنده الله علیه السلام تعقل میکند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در عالم بالا در کتب معراج ملکی دیدم از ملائکه
که نشسته است و جمیع دنیا را در میان دو ناله می خود گرفته و بدست او لوحی است
از نور که در و نظر میکند و اصلا بین و شمال متوجه نمیشود از جبرئیل پرسیدم که اینها
چه ملک است فرمود که ملک الموت است که قبض ارواح متعلق است کفتم ترا نزدیک
وی بر چون بزرگ وی رفت بروی سلام کردم جواب داد از جبرئیل پرسید
که این کت گفت شد است که بنی الرق است که حق سبحان و تعالی بنبری فرستاده برنده

خود برین حیثیات و در جنان گفت و گفت بخارت با و ترا بای که من و خبری نیم در است
 توانا که فی الحقیقه است انداخته فرمود و الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَنَّانِ ذِي النِّعَمِ عَلَى الْعَالَمِينَ
 ذَالِکَ صِفَتِ قُضَیِّی وَ رَحْمَتِهِ عَلَیْهِ وَ دیکه فرشته و بدید که نبرد از آتش بود و دیکه از
 برف و برف آتش را می گفت و نه آتش بر فرشتگی که داشت گفت می بینم آن خدای را
 که الفت داده میان آتش و برف الفت دهد میان ما و آلهای مؤمنان گفت این چه فرشته
 است جبرئیل گفت حق سبحانه و تعالی او را حوکی کرده اند و در کائنات آسمان و در اطراف زمین
 از انزو و باز که مخلوق شده و عباد استغفار برای مؤمنان اهل زمین و آسمان میکنند
 و چون با آسمان دیگر رسید که از ابطین الملائکه گویند فرمود که ای جبرئیل بشنودم پس
 داد بوی جبرئیل که در آب بود پس آنحضرت آتشامید از آفرینشند تا بقوی
 رسیدند که آتشان صفت و سرگون بودند با سگائی که از آتش بودند پس فرمود
 جبرئیل ایشان که آتش گفت اینها آتشی که می سجاده و تکلیف جلال ایشان داده
 بود از دنیای حلال را که آتشند و سود و زنجور دهند و پیروی حرام میکنند پس
 که آتش بر فوئی دیگر که می دوختند پوستهای ایشان را بسوزنهای که از آتش بود
 پس فرمود که اینجا چه ظالمانند گفت اینها آتشی که بزرگان و فل و دیگر دزدی آنکه حلال
 باشند باشند و از اینجا برگرفت رسید بر روی که برداشته بود و بر دوش او
 اینرم و هرگاه که فوت برداشتن آن ندانست زبانه میکرد بران پشته و دیگر اسب فرمود
 که این کیمت ای جبرئیل گفت این صاحب دین است منجواهد که آنرا بگذارد
 چون توانایی ندانست که دین را از آنکس بران می آید باز گشت تا رسید بکوه تزاری

است الهی بر روی با و کرم و زید و از ملکیت نیند فرمود که این چه با و است ای
 جبرئیل که می یابم و این چه او است که من شنوم جبرئیل گفت که این جنم است پس منجور
 منجور علی الله علیه و آله فرمود که پناه می برم بخدای تعالی از جنم بعد از آن در یافت با و جبرئیل
 دل او بر از دست رافت خود و شنید او از خوش طرب اینک فرمود که ای جبرئیل این
 چه با و است که من می یابم فرمود که این بنیم منجور است پس آن حضرت فرمود که
 منجور از خدای تعالی است پس از اینجا و رکن شد تا رسیدند به آنکندس آنحضرت
 باند روم بیت المقدس و راند جبرئیل آمد بوی محراب پس برداشت از او پروانه
 ورد از زیران صریح را که یک قی از شیر و نمدی و دیگر از صعل و قدی و دیگر از فرعی
 آنحضرت گرفت قی شیر را و آتشامید باز قی صعل را گرفت و آتشامید باز گرفت
 قی خر را فرمود که برگردم این قی را بخوهم جبرئیل گفت که اگر این قی را آتش
 میدی که آتشی نندند امت تو و جدای آتشاند از تو چون در مسجد بیت المقدس
 در آمد مقام پیش از آمدت کرده و در محلی که جبرئیل فرمود آمده بود و با او گفیدی
 بن زمین بود گفت یا محمد پرو و کار تو بنو سلام رسانید خبر مایه که این کلمه ای خراب
 زمین است پس اگر خواهی بکش منجور شده و اگر خواهی منجور بادشاه پس انشانت کرد بوی
 آتش را جبرئیل آنچه او گفته بود و حضرت رسالت علی الله علیه و آله و رسام توان
 وضع در آمده فرمود میگویی بنده ام که پیغم بعد از آن بالارفت بوی آسمان چون رسید
 آسمان جبرئیل طلبش و در کرد پس ساکنان آسمان گفتند کیست این که با و است
 گفتند گفتند خوش آمد و داخل شد پس نکه نشاند بر چهره که فرمودی از فرشتگان ملک

که فرشتگان را می دانست و در آسمان و در آسمان

که سلام کردند و دو سال کردند برای او و متابعت نمودند او را تا آنکه در کاه ای پس
گذشت آنحضرت بر شاهی که شتر بود و در پای درختی و بر کرد او اطفال و زنده ^{لحظه} آنحضرت
فرمود که ای جبرئیل این شتر چه کسی است گفت این پدر تو ایبراهیم است پس گفت این
اطفال کیانند بر کرد او گفت اطفال یونس اند که بر کرد و میداد طعام میدادند و نذر باز نماند
بر شاهی که شتر بود و بر کرمی که کاه که نظر کردی بر راست خود خندیدی و شاد شدی و چون
نگاه کردی چپ خود اندوختی و بگریستی و گریستی فرمود که این گیت یا جبرئیل گفت
پدر تو آدم است پس چون دید کسی را که بهشت برود از ذریه او بخندد و شاد شود
و چون دید کسی را از ذریه او که بدو فرخ میروند اندوختی و بگریستی و میگریستی
و در گذشت بر فرشتی که شتر بود و بر کرمی پس سلام کرد فرمود که یا جبرئیل نگذشت
هم یک از فرشتگان که دیده باشم او را که دوست نداشته باشم مگر این را پس گفت
این یا جبرئیل گفت این مالک خازن و وزیر است بدانکه این بهترین فرشتگان است
روی نشانست چون او را خازن و وزیر گردانیدند برین و چون در نظر شد و چون بیا
بنفتم رسید در اینجا بود سید شخصی که مشاهد بود آنحضرت ایبراهیم صلوات الله علیه
جواب نور و ظلمت افعل فرمود بجلی رسید که براق بزار از رفتار خود ماند پس برف
سوار گشته بیای برش رسید هم از نوبت از حضرت عزت جل جلاله و عظیم شانند و آن
نشیند و در هر نوبت آنحضرت را ترقی دیگر دست داد و نامند مبارک بر سر بردی نما
و از اینجا بر منظر رفتی جلوه کردند پس خلوت خاص نشان فایب حسین اودانی
که نهایت فرست و آمد و اسرار فادای الی عبده ما اودای استماع فرمود و شای آنحضرت

الهی بکلمات مبارکات الصلوات لله و الصلوة و الطلوات یایی آورد و با کلام
السلام علیک ایها النبی و روحه الله و بر کاه شتر می طاعت بلج شتر بغیر
المومنین صلوات الله علیه نام شتر بر روی کار کنند و بدان دل مبارک نورانی آنحضرت
بیار آمد و درین نزلت این سلام است خاند خود را داخل ساخته فرمود که السلام
علائنا و علی عباد الله الصالحین و در جنب مرا حجت نمیت و در جات آن و در
نرخ و در کات آن بنظر مبارک وی در آوردند و هدیه نازانت مودت شش یعنی کرد
و به بیت المقدس باز آمد متوجه یکد کار و انهای فرشتش را دید که می آمدند و در
حضرت العظیم آورد که چون باید و این نب فتوح مسراج فقر فرقه مودت نشان تصدیق
کردند و کفار استیاد منظم نمودن و تانهای بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد
در پیش نظر مبارک وی مشاهده گشته از هر چه رسیدند نشان باز میداد و از کاه
روانهای خود فرستند و بهی با ایشان گفت و اول از بردن پست المقدس و از
انجا العالم بالاحکمت درین آن باشد که این تصدیق نزد یکتر است با دیگر حکمتها و از
که در تو حقیق رفیق طریق بود در تصدیق بعد از خود و آنرا که بنود و بختان در مقام
مکذوب و انکار بودند و مدت این سفر است از سه ساعت و بقوی چهار ساعت
بود و در تفسیر آورده که اگر عطا بر آنشد که مراجع حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم و از دم بوده از مسبت و در روز و در الوانظن آورده که در سال
دوم از مسبت بوده و در ماه اختلاف کرده اند که مع الاول یا رمضان یا شوال
یا ربیع الاخر و در تفسیر آورده که شهر تشرین است و پنجم حجت و رفتن آنحضرت

بر بنیت المقدس منضم فرآن ثابت شده و منکران کافرت و مروج برائی
و وصول بر بنیاد قربت با حادیت محی مشهوره که قریب است بجدول آن ثابت گشته
برستی که خدای تعالی شهنواست سخنان کفار را در مکتب دنیا باحوال مؤمنان
در نقد و قبول و بیع و بیعتی مسیح و مسیحیت یعنی شهنوا شده و خدا قلی الله
جله و اله کلام خود و بنموده او را آیا قدرت بر و اوام تو دینی تحقیق که شهنوا بود
چنانکه بر آن خطایش کردند و بنوا بودم آنچه بر آنکه بوی غنود و الله اعلم **فصل**
چهارم در توفیق صلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم و قضاوت آن
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که در شب مسراج چون شمس را بدیدم
هر چه پیش از آن دیده بودم هم در چشم خورشید خورشید از پیش و بر دین
من آمد طبع دیدم که چشمه گمان از آن خوشتر چیزی نبوده باشد که حق تعالی بانی
حق گفت من با وی سخن گفتم گفت یا محمد در آسمان تا از جایها چو بدی گفتم خدا
و ندانجا بیجا دیدم گفتم فرشته دیدم که یک یغی او از آتش بود و یک بنوی
از برف نه برف آتش را می گشت و نه آتش بر خضرائی که گفت و می گفت با من
لَقَائِيكَ النَّارُ وَالنَّارُ الْفَتِيْنِ فُلُوبِ كَلْبًا وَكَانَ الْكَلْبُ مَنِيْنِ ای خدای که الفت
داده میان برف و آتش الفت ده در میان بنده گان خود و دیگر گفت که فرشته دیدم
و بر چند هزار دست بود و هر دست چند هزار انگشت داشت و بان انگشتها حساب شود
چیزی سبکتر جبرئیل را گفتم که این چه حساب و شمار است که می کند گفت حساب خطریه ایان پس کند
و یک آن فرشته مندم و گفتم و ای که از انروز باز که حق تعالی بنا را از بنده است تا از بنده خطره

باران با تو است گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا برستی خالقان فرستاد که انقضی
آن نبوده ام که در بر خند قطره باریده و در بر خند قطره و در بر خند قطره و در بر خند
خند قطره و در بر خند قطره و در بر خند قطره از بنده که گفت عیب بنامند از قوت
حافظه آن فرشته بعد از آن گفتن فرشته که یا رسول الله صلی الله علیه و آله
ن حاجتم و نهایت آن رسیدم گفتم آن کدام است گفت چون در مجلسی که نام تو
برند و آنجا است یا تقاف بر تو صلوات فرستند حق تعالی ایشانرا اخذ آن ثواب
و بد که من از حساب آن حاجتم را نمیدانم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
علیه و آله فرمود که جبرئیل را علیه السلام فرستاد که جبرئیل را علیه السلام دیدم و بنیات
و آدم او را گفت که پروردگار تو میگوید که کسی که صلوات بر تو فرستد من صلوات
ت بر تو فرستم و هر کس که سلام دهد بر تو سلام ده بر وی پس بنده شکر کند
از تو خدا بر او بگذرد و هر کس که بگوید صلوات بر من فرستد خدای تعالی او را
ثواب صلوات دهد و در روز بر وی فرستد و ده گناه از وی بردارد و ده درجه بر او
بافد کرد و ده نیکی و بر او بسود و دیگر فرمود که هر کس که بگوید صلوات
فرستد بر حضرت مصطفی خدای تعالی و فرشتگان مقنا و ثواب در روز بر وی
فرستد و در عده الهی آورد و که رواست کرده محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه
السلام که هیچ چیز در ترا نزدی اعمال که کمتر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست
بتحقیق که مر وی باشد که بنده عمل او را در سبزه ان پس میل کند بسبب بدی که
با بنده پس پروردگار و پیغمبر صلی الله علیه و آله صلواتی را که فرستاده اند بر تو آتش و بنده

کسی بنده روز که خود در موصی مانی نشد و روز و حقیقت گفت اند که اگر خالی که در ایام
 در بهشت برین بکشی دولت شود کنی مسکس در دل که مدام وید مگو و به جواد
 محکس میباش **باب** پیش طلبی ز بهکس شپس میباش چون مردم پیش چون شپس
 میباش خواهی که بهکس شود رسد به خواه و بد آموز و بداند شپس میباش مغم کسی
 که مردم از دولت و زبان او در بر میباشند و بهشت با مردم دشمنی در **روز** نزد حق دشمن
 تر انگش دان که با خلق خدا از دل و جان دشمنی دارد و تبسیر و جدال این جهان در
 غصه و در دل و قهر و غضب و آن جهان در عقیدت تدبیر خدای ذوالجلال **اورده اند**
 که اول منبرضا بود و در مسجد رسول صلی الله علیه و آله استونی بود که انرا خدا نگیند
 رسول صلی الله علیه و آله نبش بران استون باز نهادی و اهل بیت موعظه فرمودی گفتند یارب
 الله اجازت ده تا منبری سبازیم تا تو بران منبر برای و موعظه گوئی و مادر جمال با
 محال تو بگویی رسول صلی الله علیه و آله اجازت داد چون منبر ساختند حضرت رسول
 از در مسجد درآمد و روی غیر نهاد چون پای مبارک بر پایه اول نهاد گفت امین
 بر دوم نهاد گفت امین بر سوم نهاد گفت امین چون نشست استون و زمانه در آنجا
 نگه اهل مسجد از آنکه بگویند در آمدند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از منبر فرود آمد
 و دست برادر بر گرفت تا ساکن شد گفت به اخذ ای که امیر است بخالقان فرستاد
 که اگر او را در بر مگر نتمی تا قیامت بر فراق من ناله کردی اهی گفتند بار رسول الله
 صبر ما را این گفتی و ما دعائش نمودیم گفت و ما جرئیل کردیم امین گفتم چون پای را
 بر روی اول نهادم گفت هر که نام تو بنشیند و بر تو هدایات فرستد خدای تعالی و بر

دور کرد اند از رحمت خود گفت امین و چون پای بر دوم نهادم گفت هر که مادر رضا
 در یابد و رضای حق حاصل نکند خدای تعالی دور کرد و اند از رحمت خود گفت امین
 چون پای بر سوم نهادم گفت هر که مادر و پدر دارد و رضای ایشان حاصل نکند
 خدای تعالی دور کرد و اند از رحمت خود گفت امین ای عزیزان بدانید که رضای پدر
 و مادر رضای خداست هر که پدر و مادر داشته باشد و رضای ایشان بخود خدا تعالی
 وی را فی نباشد اول ما کتب الله فی التوحید الخ فوطی الی انا الله لا اله الا انا ان فی
عندنا الدار فانا نمر را فوطی من سخطنا نیر و الدار فانا نعلیه ما خط اول چنین
 که حق تعالی بر لوح محفوظ نوشت این بود که منم آن خدایی دیگر نیست هر که پدر و مادر
 از وی را محلی ام و هر که پدر و مادر از وی خشک این اند من از وی خشکیم **اورده اند**
 که رسول صلی الله علیه و آله بگو رستنان بگذشت کوری را بد که از جالی بر می آمد
 و فرود رفت رسول صلی الله علیه و آله نهادی فرمود که هر که درین کور رستنان مده دارد
 باید که بیاید و بر سر کور روی بنشیند خالقان بیامند و بر سر کور را بنشینند و کسی بر سران
 کور نشست روز دوم و سیم فرمودی فرمود کسی بر سران کور نیامد روز چهارم برزی
 بیامد سعاجی و در دست بر سران کور نشست رسول صلی الله علیه و آله پرسید که صاحب
 این کور کیست گفت مهرنت گفت نهادی بنیدی جبرائیل بدی گفت یا رسول الله اند
 آورده بودم که روزی مرا از جای بنیدی بپنداخت و دست مرا شکست گفت خدایند
 از وی خوشنود میباش چنانکه من از وی خوشنود نیم رسول صلی الله علیه و آله گفت
 این سبزه در مدالت و من است خود او را عذاب ستوانم و بد از وی خوشنود شو گفت

یا رسول الله از دماغی اید که از وی خوشتر و شوم رسول علیه السلام گفت بیا و گو
ش بر کوهی زنا چینی شنوی حضرت رسالت صلی الله علیه و اله رد ای خود را
بر کوهی انداخت و هر زن کوشت بر کوه نهاد و از آن شنید که ای مادر بفرا
م بر کسی که من در میان آتش میوزانم با ماران و کشتن دمان بر زن نهاده و بهوش
شد چون بهوش آمد گفت یا رسول الله از وی خوشتر و شوم و او را بکلی کردم
گفت این نوبت کوشتی را بر کوه نهاده گفت چینی شنوی گفت از وی
خوشتر و شوم که میگوید که ای مادر خدای از تو خوشتر و بدتر چنانکه من از تو خوش
تر و شوم بادی در آید و آتش را بکشت و حق تعالی را بیاورد **فصل پنجم**
در بیان مناجات حضرت رسالت صلی الله علیه و اله دایمی عیسی بنی
الله علیه و اله انتر قال فی مناجات ابی اصفطیبت آدم و کرمه و الخیر
ابراهیم خلیل و کلمات موسی تکلیما و جملت نبی روحا قال الله یا محمد
اصطفیت آدم لانک کنت فی صلبه و الخیرت ابراهیم خلیلا لانک
کنت فی صلبه و کلمات موسی تکلیما لیکر نفوتک و صفاتک و جملت نبی
روحا البتة و الخیر فی مناجات حضرت که صدق رسول الله **المناجات** بیا
فاصفی شعله ابر سینه منده مار از لال الطاف و افعال خود سفید گردان با
راش انعام و احسان خود از غلام مغرور برفرف مکنه کاران بیداران هم را و
خوابی جان با مصطفی و مرتقی و زرنندان ایشان بر مایده رضوان نشان
یا الی العالمین و یا خیر الناس **راویان** اخبار نبوی و معسران اقا مصطفی

آن سبب ارکان خلک نبوت و ولایت و معطران وین و معصومان طیب و طاهر
هر نیامیزد که خواج کوین و غیر عالمین و حی حضرت اقدس رسول الله صلی الله علیه و اله
در مناجات گفت خداوند آدم را بر کوه بیدی و نجابت خلافتش بکرم کرد
ندی و باج اصطفی و اجتناب بر سرش نهادی و ابراهیم را خلیه خلعت پوشانیدی
و در ای نزعیت بر کف جانش افکندی و آوازه دوستی او با قطار عالم
بندی و موسی عزرا از میان اهل طغیان و ملجاشش پروان آوردی و صاحب
اسرار طور و محرم راز بساط نورش گردانیدی و مقام عیسی مریم را بر طاهر
جهارم سنانی و در جان قلب روحی در ریاض مصمت و شکفته بندی بر است که چو
بن بانیار با حضرت بی نیازی را ز کفم درج و منزلت امتنان با من شرح دادی
نصیب من چه بفرمایی خطاب با تشریف حضرت عزت و شانه در رسیدگی
محمد دل خوش دار که ما امتنا ترا برای تو افسریدیم و بطفیل و جود و شرف
تو مخلوق شدند و ترا برای خود خلق کردم معبود و کائنات تو ی سر در بریم تو
جودات تو ی آدم که شریف صفوت یافت از ان بود که صرف در بهجت
تو بود و عمره شکوفه طهارت تو بود و لا یتک کنت فی صلبه ابراهیم را بعد خلعت
پوشانیدیم و آوازه دوستی او با قطار عالم رسانیدیم از ان بود که صلبه سرافراز
تو نبوت و کوه حکمت تو بود و لا یتک کنت فی لبتی اگر موسی عزرا در دامن
خلق تو بر اوج خسرو طور کلاه چید با او رفت با موسی هم دست خروانی شایسته
تو بکرم و مفاخره نامی بد تو میخواندیم و اگر عیسی را که نوال خلق عظیم کردیم و خیر

که این کار را تو بلباس تنپس می پوشانی یک ده این را باستان افکن و این طبق
ماه را بر هم شکن این خیل و خیال بهریت شود شمشیر از بصر بمرت با بر خیز
رسول صلی الله علیه و آله چون این بشنید گفت خداوند ای منی که این کرمان بر سر چکان
الکر صحت است مرا قوت ده تا بقراض انگشت قراض از دامن ماه بر هم باشد که بجز
تو یونانی شود که نور بدکان بدان سپاس شوند خطاب عزت در رسید که ای خدا
کرمان تو این مصالحه است اشارت کن که ماه اسیر بنیان است رسول صلی الله علیه و آله
نگاه کرد ماه را که از زیر دامن شفق بر بکره پنهان افق بر آورده و بنور خود عالم را منور کرد
نیزه آفتاب رسالت که شش هزار او بر نور ماه آفتاب بنده کرد و در شفق انگشت
خود بر میان ماه زده ماه را بدویم کرد چنانکه گنبد از آن جانب کوه بود و یک شتر از آنجا
بیت آن گزینان او سپهر ماه شقی گرفت خورشید از خجالت و شش سرق گرفت
در حدیث آمده است که فردای خیانت شادی از حضرت عزت ندانند که هر کرمان محبت
کو بر خیزد و بچاب بهشت رود **در فضیلت اسم محمد** در سوره الدالیه آورده که در
تبت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود که هر آنکه او را چار خزانند و نام
نمیدگی از ایشان را بنام من که محمد پس حقیقت بدانند که او خدا کرده بر من دروایت
از سیلان جعفری که شنودم از ابی الحسن علیه السلام که فرمود که داخل نمیشود و فقر
و درویش در خانه که در دو نام محمد یا احمد یا علی یا اسم یکی از اینها باشد باقی طه از دنیا
باشد و دیگر در حدیث آمده است که کسی که او را محمد نام باشد بنورت باو کشید که
هر چه او فرماید بآن عمل کند و دیگر در حدیث آمده است که هر گاه شخصی را در حق می یابد

و او را خاطر نام کند خدای تعالی بکرم نام او آتش دو رخ بر در و ماوراء اقوام
او حرام کرده اند و منقور است از ابی جعفر علیه السلام که سلطان هر گاه می شنود و می یابد
می راند اسب کند با اسم محمد یا علی بکشد و شعله را بجا کند می که از دقت قلع را آتش
و دیگر فرمود که بنده را بقیامت آرند و در موقف سیادت بدارند نام وی بخشد
و کند بسیار کرده باشد خطاب عزت و در رسید که ای بنده من شرم ندانستی که نام نام
دوست من بودی و جیب من خدین کند که کردی اگر ترا شرم نبود من باری
شرم دارم که از کرم خود نام جیب خود را در دو رخ اندازم و خطاب کنم برو که
بر تو رحمت کردم زهی بزرگی محمد و بزرگوار می او آن خورشید غلک سعادت
و آن ماه آسمان سبادت بآن نام بزرگی و جلالت و رفعت حال تو افصح و نند لک
بود و لاجرم در قبایب و قوسین اودانی آتش نشانند و حدیث از الطاف بفر
قیامت او افتادند و جمله موجودات را فرمودند تا بر خط فرمان او نهادند و جام
گفت که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غسری بودم بودم آنحضرت خواست
که نقضا حاجت بکشید بر کناره وادی و درخت بود از یکدیگر و در اشارت کن
و در ظاهر که بهم نزد یک شوید درختان هر دو روی می کشید که آوردند و در بزرگوار
استادند رسول علیه السلام در عقب درختان رفت و طهارت کرد چون پیرون
آمد اشارت کرد که هر یکی با جای خود رود با جای خود درختند مثل این از امیر المؤمنین
علیه الصلوٰه و السلام **روایت کرده اند** در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آورده اند که
چون امیر المؤمنین علیه السلام بصفین میرفت در صحرائی فسر و آمد فخر است که بطهارت

ساجد تا جیدی بود که از کتاب فتوی سید و میگفت که لَوْ تَبَيَّنَتِ الْوَسَائِدُ
عَلَيْهَا لَكُنْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوَلَّى وَبَيْنَ أَهْلِ الْأَجِيلِ بِأَجْلِهِمْ وَبَيْنَ
أَهْلِ الْأَرْضِ فَإِنْ بَعَثْتُمْ **میت** منعی هر چاره در قافی میشت خلد و در هر شش
 اعظم امیر الوصین **چهارم حدیث** چنان بود که آورده اند که در آن خالی بود و چند کت
 غلام را آورد و غلام در پس دیواری بود و می شنید و جواب میداد و برخواست و پیش
 غلام رفت و گفت أَوَازِمُ شَنْدِي كَقَتِي شَنْدِي اما بر چاه و استم **پنجم حدیث**
 چنان بود که لَوْ أَنَّكَ لَوِ الْأَقَالِمُ السَّعْدِيَّةُ مَا كُنْتَ أَفْلَاكًا سَلَى أَنْ أَعْطَى اللَّهُ
فِي غَلْمِ اسْتَبْلُهَا جَلْبِي مَعْرِفَةً مَا فَكَلْتُمْ وَأَنْ دُنْيَا كَمَنْ تَكَلَّمُ لَانْهَوْنَ مَعِي
فَرَقْتُمْ فِي قِيَمِ جَوْدَةٍ نَقَطَهَا مَا لَعَلِّي وَرَيْتُ الدُّنْيَا وَفِي قِيَمِ نَفْسِي وَكَدَّةٍ لَا تَنْقُضُ
حَتَّى تَرْكَبَ الْمَطْلَا مَا سَوَّكَ خَدَاكَ كَرِطَا كَسْتَدِينِي هَفْتِ اقبال عالم را با کلام تا مشرعی
 که خدا را در باره موی که از دانه او یک دانه جو جدا کنم نمیکنم آنرا و تحقیق که دنیا می باشد
 نزد من خوارتر است از هر یکی که در دهن من می باشد علی کی و زینت دنیا کی که پیش فایز
 اندیش جبهه نیست **ششم حدیث** عجلدی بود که آورده اند که شبانه روزی نه
 رکعت نماز گذاردی بغیر از هر اربعی و نوافل که تو نطف بود **هفتم حدیث**
 تا عجلدی بود که بغیر میان شریعت تا تحقیق حقیقت و طریقت باز کرد حضرت
 عزت پس گفتی و آن از قبل خداست که خود دست که الْقَهْرُ حَقٌّ وَ الْقِلِيلُ قَانِلُهُ
هشتم حدیث چنان بود که هرگاه که در جهات و کرم شدی موی اسفای مبارکش از قیام
 آمدی و آن از غیرت و در لایری بود چنانچه در قصه خالد آورده اند که جان آنحضرت

و خالید بن الولید علیه السلام را می رفت بود و روزی بصره رفت با لشکر و ملازمانی
 امیر المؤمنین علیه السلام ملود آهین در دست داشت بر آمد و تا بر سر امیر المؤمنین
 علیه السلام نهد آنحضرت دست مبارک دراز کرده و موی از روی فر گرفت و در
 کردنش انداخت و تاب داد چون متبیده شد خالد ملعون با رکعت و پیش ابو
 بکر فریاد مبهوت ملعون خدام چند حواسند که بر دهن کتفتو استند آنکه از راه
 ضرر کردند گفتند ما دست او را در آتش ببریم بنوازم برون کردن و چون در آتش
 بریم خالد هلاک شود و نزد حضرت مناه و لایق علیه القلوة و اسلام آوردند و زاری و
 تضرع نمود تا جیدی که هفت نوا خوان کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بدو یک شمشیر
 رک چنانکه ای اشارت کرد از دم بار شد **نهم حدیث** **جمال با کاش** تا جیدی بود
 که ملایک ملکوت و ساکنان حضرت جبروت از پادشاهی لامیوت در خواستند
 غائب ایشان باقی تاقی کشا شد علی ابن ابی طالب علیه القلوة و السلام بر صورت
 او ملایکه از بدن ملایکها بدیدار اوستی یافتند **نقش** چنان بود که محققان اسلام است
 که هرگز که موصیعت برداشتن نشسته اند اول ترا از هر **یازدهم حدیث** تا غایبی
 بود که در حق وی عتب میگردد و وی هر میگردد و بی گفت هَبْنِي فِي الدُّنْيَا
فَلَا وَخَ الْخَلْقِ شَخَا اِنْ اِغْزَا لِي كُفْمَا بَسْتِ و چهار سال بکل انظار طمان و کافران
 که ابا بکر و عمر و عثمان علیهم السلام و العذاب شدید هرگز که تا کار از حد بگذشت نخواست
 نهایت رسید آورده اند که روزی روی مبارک بر روی نظر حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله آورد و گفت يَا بَنِي اُمَّ اِنْ الْقَوْمَ اسْتَفْتَوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي

روزی خواب گزین و فرستاد از فرض نماز دیگر خارج شد برخواست و گفت که
مرا دوستی دارد و اهل بیت مرا دوست میدارد باید که متابعت من کند
و در سب من بیاید گفت نام در عقب وی روان شدیم تا که رسید غزال آن نهر و
تکلم نبوت و نقطه خط رسالت چنان اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
نمودند عالم صلی الله علیه و آله دست بر حلقه در نهاد و حلقه بر در و تاج و در سوره اهل
القی و مشهور آمد آن لاف و آن منتر فتنه ریفات ایما و لیکم الله و محض
لنیابت قل لا استیکم علیهم اجمعین الا المودة فی القربی علی مرتضی صلی
الله علیه و آله و سلم آمد کلپی در خود چیده دستهای مبارک کل او در ده متر نام
باعتی حدیث الناس بیا که آیه حدیث کن مردمان را بداند و بر وزن پدید کردی
و معانی دیدی گفت یا رسول الله بدو ما درم فدای تو باد و بدو در وقت پیشین
خواست که طهارت کنم و فرض ایندی جای آورم اب بنود وی بدان دود را
ی عصمت و دو کوه کان حکمت و در نمازش کونین یعنی حصین کردم و انشاء
مطلب آب فرستادم ساعقی تاثیر افتاد تاگاه آوری شنیدم که یا ابا الحسن نجای
راست خود بخاک کن بکا که مردم سطلی را دیدم از زربلی در هوا رسانده و روی
آبی بود سفید تر از برف و خرین تر از نعل بوی گل از آن بشارت رسید از آن آب
و وضو کردم و جگر خفید بزمیاشا میدم پس قطره از آن آب بر سرم چکاند که خنکی
آن بدلم رسید متر عالم صلی الله علیه و آله گفت یا علی میدانی که آن سطل از کجا بود
گفت خدا و رسولش مرا نمرد رسول صلی الله علیه و آله گفت آن سطل از سطل ثانی

بیت

منبت بود و آن قطره که بر سرت چکید از زربلش بود پس حضرت مصطفی
مرتضی را صلی الله علیه و آله بر سینه خود باز نهاد و میان هر دو چشم او را پدید داد و
جیب من درو شناسی چشم من انگشت است که در روز خادم او جبرئیل بود و
زهی بزرگوار منده که گاهی جبرئیل این را بخا و پیش میفرستد و گاهی رسول رب
العالمین را میفرماید که اگر فضایل وی بخلفان نرسد فرمان بجای نیاید و در پیش
که یا ایها الرسول بلغ ما أنزلنا الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت
رسالتنا و الله یقضی حدیث الناس بکوا ای محمد و بسان آنچه میفرماید شد
از هر دور کار و اگر در دست خود ادانگی بین بسلیج و ادای رسالت مکرده باشی و
ز دشمنان نرسد که نگاه دارند و تو نم نگذارم ترا از شر دشمنان آفاستی یا علی
مغاضرت کند این را بروی خوان که اَلْمَنْ کَانَ مُؤْمِنًا کَانَ قَائِمًا لَا یَسْئَلُ
اَکْرَمَ سَابَانَ بَانٍ مَعْنِیَ کَسْبِ عَلِی وَ قَاطِعِ حَسَنِ وَ حَسَنِ رَاحِلِهِمُ سَلَامٌ بِخَوْدِ سِرِّ
کَ قُلْ لَقَدْ اَنْذَرْتُکُمْ اَنْ تَبْتَاعُوا دُیْنَهُمْ وَ تَبْتَاعُوا دُیْنَهُمْ وَ اَنْفُسَهُمْ اَوْ اَنْفُسَهُمْ
از محاب کسی یا تو کوید که چرا مار با خود جردی چنانکه او را بروی بکوی که برات دار
من اوست که اَنْتُمْ اَوْ تَرْثُنَا اَلْکُتَابُ الدِّیْنِ اَصْطَفَیْنَاهُ عَلَیْکُمْ اَلْکُفَرُ اَنْ تَخَارِبُو
کَسْبِ کَوَاهِیْ نَمِجْرَه تَوَلَّی قُلْ کَفِی بِاللّهِ شَهِیدًا یَبْیْنُ وَ یُبْیِّنُ وَ وَجَّهَتْ مَعْنَاهُ
اَلْکُتَابُ وَ اطاعت او بر خلفان فریفته کن که اَطِیْعُوا اللّٰهَ وَ اَطِیْعُوا الرَّسُولَ وَ ا
وَلِی الْاَنْتَرِیْکُمْ دَوَسِی دَر خَلْقَان دَر جَب کردان که قُلْ لَا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا
اَلَا اَلْمُؤَدَّۃُ فِی الْقَرْبِ بَکُو که فرمادی قیامت بر هر طایفه از دوستی علی خواهند

پرسید که وَقَفَوْهُمْ الْفِتْرَةَ لَوْ شَاءَ عَلَى رَأْسِ كَرَاتٍ بَرَسَنَد
گفتم خَيْبُ امْرِئٍ خَيْرٌ حَيْثُ لَقِيَ النَّاسَ بگو که علم از دست گیرد که جد که با من زد و کشت
و راسته در علم اولست و یازده فرزندش که وَالْاِسْمُ فِي السَّيِّئِ بیزین
عبد الرحمن گفت بنی امیرالمؤمنین علیه السلام شدیم در کوفه بمن نکرست گفت
ای پسر دولت با اهل و عیالت که در مدینه اند گفتم بی یا امیرالمؤمنین چون نماز خفتن
بگذاریم امیرالمؤمنین علیه السلام گفت بنی من ای من پس او زخم گفت چشم بر من نه
بر من نهادم گفت باز کن باز گفتم کی ی گفتم بر بام خانه خود در مدینه گفت
خود و نزدیک اهل و عیال خود و عهد نماز کن خود زخم وایت نرا دیدم و باز
برون آمدم و سهوی امیرالمؤمنین علیه السلام بنشینم گفت چشم بر من نهادم گفت
بکش گفتم کی ی گفتم بر بام مرا یا امیرالمؤمنین اگر گفت باید در ده
موی میکند مساحه که یک شب از زمین عراق بزین مسند میرود گفتم ای گفت
اگر وی کفر خود بداند قادر است ما با بیان خود از آن قادر تریم ما پیشتر من علی ابن
الباطال و صی مصطفی صلی الله علیه و آله نزد یک اصحاب بن برضا علی بود از کشتن
وی که قادر بود که تخت بلقیس را بکنیم راه طرف العین پس سبیل آورد و آن
نزدیک نشست و علم جلده کتا بهای خدای تبارک و تعالی ایمن قادر نباشم بدای خود او گفتم بی
یا امیرالمؤمنین یا وارث المورثه و الاعمیل و التزبور و المنسقان آورده اند
که حق تعالی موسی را فرمود که از خضر علم آفرین و آنکه که از پیش خضر باز گشت بر او نش
مارون بوی رسید و از موسی پرسید که از نبی بهام دیدی گفت من و خضر در آب

دریافته

روز
مراوه
روز
نکته
نوا
را

دریافته بودیم منی از هوا آورده و منقادی از آب برگرفت و بسوی مشرق افکند
و یکی دیگر بسوی مغرب و یکی بسوی آسمان و یکی دیگر بسوی زمین انداخت و پدید آمد
از آن شجبه و چنان کشیم فرشته آمد و گفت چرا نجات شده اید گفتم از کار این
مرد گفت یعنی این است که بدان خدای که مشرق را مشرق کرده اند و مغرب را مغرب
و آسمان را بر داشت و زمین را بکسر اندک که بعد از شما پتری بسرون آید نام بی
محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و مراد صی باشد نام او علی مرتضی السلام شما بر نسبت
علم او چون قطره بود از دریای علمش ای ثبوت مؤمن از علمش شکر شنیدی مستمع
و از شجاعتش تر شکر شنیدی آورده اند که چون خواجو کونین و فخر عالمین صلی الله علیه
و آله چون بحر جبر گرفت و صفوف شکر راست شد رسول صلی الله علیه و آله را
یکی از صحابه داد و بعد از آن فرستاد آن بزرگ بی نفع باز آمد روز دیگر و دیگر را بفر
ستاد وی نیز بی نفع باز آمد میست زو با مان نیاید کار شیرین که از رویا زاید
مکر و دستار ظفر خیزد و صف درانی جنت حصار آن خلدیم و کار دیده فی طلبید
رسول صلی الله علیه و آله ازین معاد و انگاشت و بنابر ملال بخاطر الزور آنحضرت
نشست ملفوظ در دنیا فرمود و لا یطیقن الذی یرجلایک الله و رسول الله
و بحمد الله و رسول الله یعنی خود را است دولت با نفرت را بدست مردی و هم گفت
و رسول خدا را دوست دارد و خدا رسول او را دوست دارند و فرار غایب و بار کبر
و تافتی خبر غایب منافقان بسبک بگری گفتند که از علی فارغیم زیرا که در اندر چشم ما نیستیم
شجاعت در مسکندر رسول صلی الله علیه و آله نگاه کرده در میان صحابه امام متقیان و سید

او حصار اندید گفت بر تو که میدان و مبارزان و اسلام کنی است که کار حرب او نشد
 و دل عدو را خوار کرد و از او ۱۲۰۰۰ مرد آورد و انداخت کباب سمن کرد که امیر المومنین
 را بطلب چون رسید و او را دید علی السلام حاضر شد گفت ای پسر علیان چشم مرا در روی تو
 است کل شفقت نمی آید که دیده ام در دند است حضرت رسول امیر المومنین را صلی الله
 علیه و آله پیش خود طلبید و آنحضرت را در کنار خود نشاند و زبان مبارک بچشم بازین کرد و او را
 کشید چون خواست بر دو سر صلی الله علیه و آله روشن و اروی امان از مکه و ثمان که آب
 جلد او را ببرد است و شفا داد و ده که از چشمش بگذشت آنحضرت لقب کرده اند و چشم امیر
 مومنان کشید در حال محبت یافت و پنج بر اوست بعد گفت **بیت** زبان چشم تو مالید
 در رید احمد که شش اهل بصرت بعینه بصر است از بان رسان ند چشم تو و غرض آن بود
 که در حدیث زبان نیز بآید و در نظر است امیر المومنین علیه السلام گفت که بعد از آن هرگز مرا
 در چشم و اوج نشد پس رسول صلی الله علیه و آله را بت دولت بدست امیر المومنین
 علیه السلام داد و بی است خیر شد و **نظم** روزی که او را بر داشت از دل مصطفی ام
 بر داشت شاه مردان و میر میدان بود که گاه شمشیر و کلمه بر داشت خود او و غیره نیز
 را بت دولت نصر من الله و فتح قریب بدست او خواند بود و امر و خلق را از یونانی
 او فرمودند و فرمود الوای حمد بدست او دهند که امر و در ولای او بود و خود او را نیز
 لوای با سعادت او خواند بود و القه امیر المومنین علیه السلام چون شمشیر و یکسب بر رسید
 هم شمشیر از حصن بیرون آمد و برابر امیر المومنین علیه السلام حمد کرد و آنحضرت ضربت و بر
 زد که ده یکسب او را و پنج کمر شام بودی سپردن آمد بالای دی ده که بود حضرت امیر

نیکوکار

بیکسب نیداخت و دیگران روی نهیمت نهادند **آورده الله** که در بام حصار نهی بود
 که هر کس که اینجا بر رسید نام او نقش بر سپید و ملکیت توان زد که فخر و انی کرد
 چون امیر المومنین علیه السلام اینجا رسید نام و نقش معلوم کرد گفت است که فخر کند خود
 را از بالای حصار بریزد و انداخت امیر المومنین علیه السلام بیکسب حلقه در را گرفت و
 است و یکسب برادر هو اکبر گفت و بر زمین بکند است چنانکه اندازی بوی بر رسید
 و اسلام بروی عرض کرد چون از کار نهی برداخت آنکس در کمره علی در حق بود
 آنکس در باطل نموده زلزله روی انداخت و حلقه در یکسب و یکسانید چنانکه
 حلقه حصار با هفت طبقه زمین در یکدیگر چون سیلاب بچند بقوت ربانی استقامت
 در سجده بر زبان آورد و سپید الله و اگر کسی و سه هزار من در را فیر بر کند و چنان
 نیداخت **ربا عتبت** مروی از کشنده و فیر بر پس امیر اکرم از خواب
 فیر بر پس که کشنده و فیض رقی ای حافظ امیر چشم آن رسائی کوثر بر پس **و نظم**
 ای جان سخن زد دست و دل بو تراب کن آباد مساز کعبه و فیر خراب کن **حاکم**
 پیاده کرده دلش و زد که تیغ او چکر خیم آب کن بر و است هیچ و ارد منده
 که چلی کس از مبارزان دلاور جمع شدند و خواستند که آن در را باز کردند
 نتوانستند بر دانی متوفی و اجب الوجوه بر کنند و نیداخت و باز بجو از روی بد
 دشمن مبارک گرفت و بی ساخت برای اهل اسلام تاج بر روی بکند شمشیر
 که که در جل خلق عالم نشت **آورده الله** که عزمین خطاب علیه السلام و الله انکبت
 یا رسول الله فیکم از دست و دوش علی که این در را نگاه داشته حضرت

مناقت است و عمامه را بر است و کمال فصاحت و در سر سبزه است که ام گیت
از شما که ولادتش در حرم بود است و در اخلاق بسند به و محل اعلا سعه و کرم
صفت و لایزاله و بی شکر که ام از شما که محمد را نصرت کرد و سکه بده و مژنه زد
ریش بد و عظیم گفت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت منم یا سعد بن الفضل
ابن الربیع پرس از من از هر چه خواهی منم بنهاده اند و نهکان و یکسان و مطلقان منم
موصوف بر وف منم که در کتا بها هفت من کرده اند منم قاف و القرآن المجید منم فقط
یا و بسم الله الرحمن الرحیم منم بنا عظیم منم هر اط مستقیم منم علی برادر رسول خدا
امیرالمؤمنین گفت مبارک سیده است که تو بجزه رسول خدای و امام ادب و اخلاقی و حکم
زمن بعد از رسول صلی الله علیه و آله را باشد چنین هست ای امیرمؤمنان گفت
آری بد پرس از من از آنچه میخواهی امیرالمؤمنین گفت من رسولم از نزد یک شفت هزار مرد
که ایشانرا عقیقه خوانند که آورده ام که در کشنده وی خلاف افتاده است اگر تو
و بر ازنده کردانی بدانم که تو بخت خدای و درین دمی ها که اگر بدی چیزی از خود و نظرها
مسکینی چیزی که نتوانی بشم که بدی که امیرالمؤمنین علیه السلام مرا گفت که بر شتر نشینی و دو
کو بها و مخلصا بگرد و در کوفه ندان که هر که میخواهد که حق علی ابن ابی طالب را بداند
باید که نزد افاضه شود پیشم که بداند او را و اوم و باز بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام
آدم گفت امیرالمؤمنین را بجا از بهر با جنازه اش اید بر دم روزه بگرد چون امیرالمؤمنین علیه السلام
نماند با بد و بگذارد و بعد از آن روی بجهت نهاد و اهل کوفه از صغر و کبر و بجهت بگردیدند
شاه و لایست بفرمود تا اسیرانی را با جنازه اش آوردند و در جنازه را برداشت جوانی را

و بد که

روزی
مرا دوست
و در سفر
تکلیف
نموده
المن
ن

و بد که مر بریده اند امیرالمؤمنین علیه السلام گفت چند گاه هست که دیگران اندر علی
که چهل و یک روز است گفت منم که طلب خون وی میکنند گفت بنیاه کس از قوم
وی امیرالمؤمنین علیه السلام گفت منم و بر گفته است حارث بن حسان که دختر بوی
داوه بود چون دخترم را را کرده بود و زن دیگر خواسته بود است و بواسطه آن امیرالمؤمنین
اعرابی گفت ما با من سخن را می نشنوم ما و بر ازنده نگرد ای امیرالمؤمنین علیه السلام روی
مبارک با اهل کوفه کرد و گفت ای اهل کوفه بقره نبی اسد بنی اسد را بیک حق تعالی
کشته است از علی ابن ابی طالب که برادر رسول است پاره از آن بقره برشته شد
سخن در راه و حال آنکه هفت روز بر آمده بود از کشتن وی حق تعالی زنده گردانید منم
لعننی از خود بر من مرده زخم که لعنی از من فاحش است از آن و با بی راست از وی
زده گفت بر خیز باید که بن و فقط این حسان چون با حق تعالی دیدم مبارک
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باز شد و گفت لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي آ
لَانَامُ وَأَنَا فُضِّلْتُ بِالْأَقْلَامِ امیرالمؤمنین علیه السلام گفت ترا که شت خدمت
بن حسان گفت بر تو نزدیک قوم خویش و این ترا خبر ده گفت یا امیرالمؤمنین بنحو امام
که پیش ایشان روم زیرا که می رسم که بکبار و بکرم باشند و تو حاضر نباشی که زنده
سازی امیرالمؤمنین را گفت تو برو و قوم خویش را خبر ده امیرالمؤمنین گفت با وی الله می آید که
خدمت تو باشم و جان خود را فدا کنم مقدم شریف کنم پس هر دو در خدمت امیرالمؤمنین
علیه السلام بودند که تا در صفین شهید شدند رحمه الله علیهما امیرالمؤمنین علیه السلام گفت
در قیامت نزد ما باشند و در وجه المراس من احب سبای من من من و سبای با او کن

ناجئت با او گشت دست در دامن کس زن که از غیب او نجات حاصل نموده بود
خلاصی یابی دست در کسی جز من نگذاهی نو ندارد و در پی آنکس چه روی که فردا
و نه لا کسی چکنی که فردا از تو بترکند **فصل چهارم در توبه و غیب و بشارت**
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و فضیلت و درجات آن معن جابر بن عبد
الله الانصاری ائمه قال رسول الله صلى الله عليه و آله الا انبئت بحیرة
قلت بلی یا رسول الله قال عليك يدك اي ابي طالب فانه خير النبی و من
فقد كفر علی شفاء المؤمن و صبیحة المؤمنین صدق رسول الله از جابر
عبد الله الانصاری روایت که فرمود که رسول صلی الله علیه و آله مرا گفت خبر ده مرا که
بهترین است که بگویم بلی یا رسول الله گفت علی بن ابی طالب است که بهترین فلک است
و هر که ستم ندارد از جمله کافران علی شفاء المؤمن و صبیحة المؤمنین صدق رسول الله علیه و آله
گفت که من از رسول صلی الله علیه و آله سوال کردم که پس ابو طالب را چه منزلت و توبه
که فضل بنیم مایه نور این سخن با مقام نرسانید آید و بگویم که اثنا عشر مرتبه در روی چون و ماه
رسول مت هد که بگویم گفت چیست حال این قوم و چه افتاد مرا با ایشان نمیدانید که چه
سیکونند و مقام و منزلت که آیا و میکنند آنکس را که در مقام و منزلت همچون مقام و منزلت
من الابد نبوت که مرا فضل نبوت بحقیقت بدانید که هر که علی را دوست دارد و مرا دوست
داشته باشد و هر که را دشمن دارد مرا دشمن دانسته باشد و خدای سبحان مکافات و دوستی علی
نبوت جز مراست بدو دشمنان علی هرگز از آنش و فرخ خلاصی نیابند و دوستان علی
از دشمنان مغرب انتصار خواهند و بهشتشان فرماید که و یسقی الذین اتقوا ربهم

إلى الجبر

روزی خ
مرا دوست
و در صف
فلک است
نور ج
المن
ن

إلى الجنة و زمنا در روی بهشت از برای ایشان گشت آنکه گفتی از بجا و ها و نجات
النبیاء رهوان بکستقبال ایشان آید و برایشان سلام کند و قال لهم خیر شفا
سلام علیکم خیر طینم فاذا خلوا ها خال الیین هر که علی را دوست دارد و مانده اهل
او بدست راست دهند و حسابش آسان کند که فاصت اولی کتبا بتریمینر فتمو
فی بحا سب جابا لیسیر هر که علی را دوست دارد و در انعامت که از سرای فاض
رحلت خواهد کرد جان است بکنند تا شراب که نخریند و از سبوه طولی بخورند و بهشت
فرود رس را بر منزل دی دهند که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات كانت لهم
جنانا الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم
آسان کرده اند **میت** وقت رخصت جان پیمان میدم یا علی مسکوم جان بیک
و کو بر او برادر و زوهای بهشت گرداند و جویان بسیار را و در جلاله در کوه و غنای
دهند تا اشتاد کس را از خوشی ن خود شفاعت کند و هر که علی را شناسد و دوست دارد با
دشاد حاکم ملک الموت را بر صورتی بوی فرستد که با نبیا و رسولان خود فرستاده
و مولی مکر و بکر از وی باز دارد و کو بر ویران نهاد سال را روشن گرداند و بر زقیات
چون حاضر شود روی چون ماه شب چهارده است باشد و دوستان علی این طایفه
باشد بقاد شهبان و صالحان باشند در سائر دوشن خدای و از فرخ بکر ایشان باشند هر که
دوست دارد و حناش مقبول باشد و سبانش مغفور و دوستان علی را فرستند از
برشند ندانند که یا عبد الله استناقب الذل فقد نصر الله لك الذل و کما
ای نمده خدای کار خود از زکر خدای گناهان ترا میامزد و دوستان علی را باج گزانت سرزند

که امام حسن و امام حسین را دوست میدارم سجد و دیگر کردم چون سر بر آوردم
دوستان ایشان نزد دوست میدارم سجد و دیگر کردم چون سر بر آوردم گفت
خدای تعالی بفرماید که دوستان و دوستان ایشان را دوست میدارم **بیت** برین
مژده که جان فشانم ز دوست که این مژده اسایش جان است و گفته اند دوست
دارد دوست علی را اگر چنانچه پدر و فرزندت باشند و دشمن دارد دشمن علی را اگر چه
پدر و مادر و فرزندت بود و باشد **بیت** هزار قوام که چکان از خدا باشند فدای یک تن
چکان کاشنا باشند ای عزیزان بشارت عظیم است و سعادت عظیم که کسی دوست
اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله باشد زیرا که این عطا است از جانب خدای تعالی
بیت این عطا بکس نمی دهند حبش نشان عطا می نمایند بکسی که از
محبت اهل بیت محروم باشد اگر مرتبه دوستی نداریم باری اند دوستان ایشان
آورده اند که مردی صامی در خواب دید که قیامت برخواست است و خالقان را
موقف حساب باز داشتند و فرشتگان را و دیگر صحیف در دست و او گفت من
صحیفه حبیب گفت این صحیفه است که نام دوستان علی را در اینجا نوشته اند گفت
بمن خای تا بنیم که نام من و را اینجا است بانه بن خود نام خود را ندیدم گفت مرا مرتبه
و پایه آن نیست که نام من در میان دوستان علی بود اما گفت که در آخر صحیفه بنویس
که من دوستان دوستان او را دوست میدارم خطاب بفرست به آن فرشته بگوید که
چون این بنده از سر نیار گفت نام او را در اول صحیفه بنویس که این از جمله دوستان است
مانند آنکه در معنی دوستی امیرالمومنین و فرزندان وی صلوات الله علیهم صادق است

از جمله

از جمله دوستان ایشان **بیت** کسی تو را گفت خدوی تو ام خدوی خدوی خدای
تو ام **فصل پنجم در بیان فضیلت دوستی و برادران و برادران**
او صلوات الله علیه اربعین که پیغمبری و علقی در وجود انسان ازین بدتر نیست
نموده بانه من و لک و عقیقت دشمنان او و اعدای کوبیده که روزی نزدیک تارک
الرشید بید ملعون شدم شافعی را و خود پوس و عهد الحاق این امر حاضر بود و در هر دو
گفت شافعی را که چند حدیث روایت میکنی از فضایل علی علیه الصلوه و السلام
گفت چهارصد یا با صد حدیث روایت میکنم گفت تو چند حدیث روایت میکنی که گفت
هزار یا زیادتر گفتی را گفتند تو چند روایت میکنی گفت فقیل او نزدیک من است
است اگر خوف و ترس تو بودی بگفتی پس نارون الرشید سجد و گفت خوف
و ترس از که داری گفت از تو و مال تو گفت بگوی و ترس که تو اینی گفتی گفت
پانزده هزار حدیث مسند و پانزده هزار حدیث مرسل خبر میدهم نارون گفت ای و الله
تو چند روایت میکنی گفت من بزرگوار استی نارون الرشید ملعون گفت شما را بگویم
فصلی از فضایل علی ابن ابی طالب که چشم خود دیدم بهتر از آن که شما باور دارید گفته
نفرمای گفت حامل و شوق بمن نامه نوشته بود که اینجا خطیبی است که علی را علیه السلام
تا نماز میگوید میگویم و میرانند کن و پیش من فرست و میرانند نماز و پیش من نوشته
گفتم چه خطیبی را ناسازی کوی گفت حبه آنگه بدران مرا گشت است گفتم و یک سر که
علی گفت بفرمان خدا و رسول خدا گشت گفت اگر چنین است من و برادر دشمن میدارم
و دوست نمانم میدهم جلا و از فرمودم تا و برادران را یا نه بزرده در خانه انداخت و در

را قفل کرد چون شب در آمد اندیشه میکردم که ویرا چگونه کشم بستم یا باین
خوف کنم یا باینش بوزانم درین اندیشه در خواب شدم دیدم که در آسمان کشاد
شد و رسول صلی الله علیه و آله در آمد و من را بیدار کرد و مرا بسلام فرمود
آمد من را بیدار کرد و مرا بسلام فرمود و مرا بسلام فرمود و مرا بسلام فرمود
را دیدم که کلاه در دست داشت بر آن آب صافی رسول صلی الله علیه و آله و آله از وی
سپید دیدم که در سرای من قریب پنجاه خلق بودند رسول صلی الله علیه و آله گفت
هر که شسته علی است بیاید و این آب بخورد و دیدم که ازین خلق چهل کس برخاستند
ایشان را میزد رسول صلی الله علیه و آله ایشان را آب داد و گفت آن و شقی ملعون را بیدارید و ویرا
از آن خان پرون آوردند امیرالمومنین را علی السلام چون چشم بروی افتاد گفت
یا رسول الله این ملعون مرا بی جرم دشنام میدهد رسول صلی الله علیه و آله گفت ای ملعون
چرا علی را دشنام میدی و نام مرا میکوی این ملعون هیچ نگفت پس رسول صلی الله علیه و آله
گفت خدا را ویراسته کرد آن و صورتش را بگردان دیدم که وی در حال مکی میزد رسول
صلی الله علیه و آله فرمود تا ویرا و آن خان کردند من از خواب در آمدم گفتم در خانه را
باز کنید و شقی ملعون را بیدارید و در خانه را بیدار کردید دیدم که سگی شده بود و اکنون
در آن خانه است بغیر من و نامیاء و در آن همان سگ بود اما گوشش بگوش آدمی پیچیده
و برافتنده چون دیدی عذاب خدا را و ای سرور پیش افکند و آب از چشمش روان شد
شما می گفت و ویرا را با بالابری که من است از عذاب او ایمن شو آن بود باز و ویرا
در آن خانه کردند نگاه از عقیق الی صاسقه در آن خانه افتاد و سگ هر چه در آن بود

تمامی بخت

تمامی بخت آن ملعون در دنیا من و ملعون و سوخته شد و در آخرت لعن باد
ابدگشتار خواهد بود که هرگز خلاصی نخواهد داشت با وجود این نوع عجز و بزر
و دیده بودند آن الرشید ملعون حب دنیا و سلطنت او جاد بمرت او را ببرد
ساخته بودند تا آخر الامر آن نوع فعلی ضعیف و ضعیف شنیعت بخت حضرت امام موسی
کاظم صلوات الله علیه بوجه او در دو انحراف راستید کرد که حدیث از لعنت خدای
بر او را در آن رشید بیدار بود و در مطر و ذی الحیا و بر تالیش **دیکر آورده اند**
که یکی از عباد الهی گفت شبی در خواب دیدم که قیامت برخواست است و حضرت
رسول و امیرالمومنین علی امام حسن و امام حسین را صلوات الله علیهم دیدم که بر
کلاه خود کوفته استاده بودند خلق را از آب میدادند شکل بیظم برین مطالبند
بوده پیش ایشان شدم و آب خواستم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفت ویرا
آب بده بگفتم یا رسول الله چرا آب نمیدهند گفت از برای آنکه در دنیا یکی تو غلام
علی را دشنام میداد و تا سزا میگوید و تو منشی میگی بگفتم یا رسول الله مرا بر دست نیست
و از و ایمن نیست حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست مبارک دراز کرد و کار دینی
داد گفت برو و باین کار و بر سرش را بر کار دست بدم و بجانها بدم و ابیتر
خفته بود بر سرش از تن جدا کردم و بخدمت رسول صلی الله علیه و آله شدم گفتم ویرا
آب بده مرا آب دادند چون بیدار شدم طهارت بستم و چند رکعت نماز بگذاختم
و من صبح بر آمدم نگاه فرمود و او را از خانه او بر آمد گفتم این فریاد و فغان از برای چیست
گفتند فلان را در سبزه بر سرش از تن جدا کرده اند گفتم سبحان الله این خوابی بود که من دیدم

گفت یا رسول جبرئیل علیه السلام گفت ترا بصورت وحیه الکیبیده اند و وحیه الکیبیده هرگاه که احدی
 است ترا خفته و بیدار و در جبرئیل در حال سجده و اناری و بی اگر بخت فرا گرفته و در بیان
 و ادب است نشان دادند رسول صلی الله علیه و آله فرمود که این موه را بر پیش برود و ماد و خود بر
 و بخاریده از هر یک چیزی بگذارد چنان کردند دیگر و در بر ایشان نشاندند درست شده بود چنانکه
 اول بود پس هرگاه که از آن بخار و دمی و جبری بگذراندی باز آن درست شدی تا فاطمه علیها
 السلام از دنیا بروند شد و برای باقی رحلت خود آن مادر را نشاندند و چون ابر المؤمنین را علیه
 السلام شهادت کردند آن برادر بزرگم کردند حبيب فانه اما امام حسين را علیه السلام که در کربلا آب
 نشاندند هرگاه که تشنگی بودی بگو که دی آنرا بوسیدی تشنگی کم شوی چون امام حسين را علیه السلام
 شهادت کردند آن سبب بزرگم شد اما آن بوی سبب از ترتیب امام حسين علیه السلام می آید از امام
 زين العابدين علیه السلام روایت است که همان مؤمن غلبه که تربیت امام حسين را علیه السلام زیارت کردی
 که خوشتر از باران مشک و عنبر باشد و صلی الله علیه و آله و سلم و جسد و دسوق الله اجدا ثا علی ابن
 کربلا سر اینج اقصای من المراتب و صلی علی روح الحسین جسد فی سلا لدی النهرین
 بالعلوه فیبلا بلاجر جمیعاً یفقد فیه **در بیان فضایل مناقب علی ابن الحسین**
سبعین العابدین صلوات الله علیه وی امام چهارم است از ائمه اثنی عشر از وی
 حشرات و کرامات بسیار نقل کرده اند از آنکه آنست که یازده سال و یک و وضو نماز تمام
 نماز صبح ادا کردی و در ریاضت و سجده و در عبادت بی نظیر بود و در قنوت و درود
 همانند آنست که در کشف و بیان یکانه زمان بود عجزانش بسیار بود و کراماتش بسیار بود
 الحبيب الکوئی گفت سالی می شدم از قافله در شدم و در بنیایان سرگردان شدم چون شب

در آمد بودی رسیدم در آن دای در فتنی بود چنانکه آن در فتنه بود و چون بار یک
 شد جوانی را دیدم جگر کشته بود سپیده از برای وی چشم آب پیدا شد طهارت کرد و در
 نماز استیاد دیدم که در پیش وی قراب پداشته شد گفتم این دلی است اندر احوال خود
 من شنیدم در عقب وی در نماز استیاد چون از نماز فارغ شد بن کمرست و گفت یا علی
 اگر تو کلمات نیکو بودی راه کم نکردی پس دست من بگرفت و گفت برو در عقب وی
 بروم مرا کمان چنان می آید که نه بین را در زیر قدم وی در می نورد و نه چون صبح برآید
 اینک که برو گفتم بدان خدای که امید برود اری که بگو که کی کسی گفت چون سوگند دادی
 منم علی بن الحسین از بن العابدین صلوات الله علیه **در بیان فضایل مناقب**
عبدالله بن الحسین علیه السلام صلوات الله علیه وی امام پنجم است از ائمه اثنی عشر و
 علم اولین و آخرین را کاشف است و رسول صلی الله علیه و آله و برابا قسرا تمام نهاد و حد
 شب طولی با جابر بن عبد الله گفت ان الله یبقی النعم البقر و اذ ان کتبه فافقاه یعنی
 التلاهدی جابر چون با قزوین مراد ریایا سلام من بدو رسان که یکا نه عالم بود و خطا
 هر دو باطن قضای و معجزات وی نه چند است که آنرا توان شنید ابو بکر گفت پیش وی
 رفتم و گفتم که شما و ارتقا رسول خدا شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است
 آنچه چند انباشته گفتم تمام بر من قادر باشید بآنکه مرده را زنده کنید و آنکه و او
 بر من را بکشد گفت اری بفرمان خدای شاک گفت یا عیسی وی رفتم دست مبارک
 را بر چپای من سود هر دو چشم روشن شد گفت عیسی ای چنین باشی که مردمان
 با یکدیگر اول بودی و چنانچه در شوی بخت گفتم چنان خواهم که بودم و چنان شدم و

م ابو بصیر گفت که در کوفه زنی را تعلیم قرآن میبرد و در خلوت با وی مزاج کردم چون
حضرت ابو جعفر علیه السلام مشدّم چنینجا که درین نگاه کرد و گفت در خلوت کن
کنی و از حق کتابی که بی نیل از خداست که در کفّی با آن زن من از مردمی رو پوشیده
و گفتم تو بگویم **در بیان فصل فضایل و مناقب ائمه علیهم السلام**
ولی امام ششم است از ائمه اثنی عشر افضل بن موی گفت نزدیکی بود ای خود ابو عبد الله جعفر
بن محمد الصادق علیه السلام بودم وی در میان سرای آمد و بر اسب ندیدم از آن بوی که
او از او که با افضل مالوریم نور اسب نباشند هر که با اسب شود و اطاعت نماید و عیبت
نازی بدینست یا مرد با بود در پشت آورد و اندک مدتی از فراسان مال و نیت بسیار بود و در
اهل بیت هر سال حج می نمود و بر خود نذر کرده بود که سال هزار و دینار با امام جعفر صادق علیه السلام
رساند بیکار عیالش گفت که مرا پنج بد بختی بگذارد و او لا در رسول راضی الله علیه السلام به ششم
و از مال خود این را بخف و هدیه برم مرواجت کرد و ویرا با خود بر سر دو هزار دینار
که هر سال از برای امام جعفر صادق علیه السلام بروی در فرج از آن زن زن نهاد و نقلی بر
وی زد و هر مردی نهاد و چون بمید رسیدند مرد قدری که بر نیت دیدم و نشان خود
بکشاده در حقه هیچ نرسید و مرد و بختی فرمودند از زن پرسید گفت عیال و با ما که بی بود
که نجابت بهم باشد آمد در بطن زن در پس کرد و هزار دینار زربستانند و بخت امام جعفر
صادق علیه السلام آورد امام علیه السلام سرود آن زنی که در حقه بود و ما که فرستیم اجتنابی ما
را بدیده اند فرمودیم آن زنی را شش با آوردند مرد را بعیرت زیاده شد بخت و آن زنی را
باز داد و دیگر روز بخانه رفت زن خود را در حالت شریعت بخت گفتند و روی بدیش

پیدا شد

پیدا شد و بنقاد مرد بر سر بالین وی نشست تا که زن در گذشت جنبش فرود رفت
و در جنبش در لب و و برادر جان بچند پیش امام جعفر صادق علیه السلام آمد و در خواب
نمود که چون و میرا تغیل و تکفین کند مردی نماز بگذارد و امام جعفر صادق علیه السلام
و دو کانه بگذارد و گفت بر دینا که اهل خانه زنده است امر و نبی میکند مرد و خان بخدین
را دید زنده العیج شدند زن در طواف گاه امام جعفر صادق علیه السلام را دید که مرد
کرد وی فرود گرفت بودند شوهر را گفت این مرد کیست گفت است مولای ما و جیس و مبین
و مؤدبست ای عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه زن گفت بخدا کی این
آن مرد است که دیدم که دست در ساقش زد بود و شفاعت میکرد و روح مراغبی را
داند از ایشان این عیج و عیج نیست زیرا که من و کله از این نیت جنبش چنین حکمت
نیت بگذرد بود و بر تقدیر نشو و رخاقت بر نام آدم نشو که نور و چو و نشان در خفا
قدم بر شا با غله و فاسی کرد ایند در چه گفتم عدم بصرای وجود اند از آدم و عالم و لوح و قلم
و مرئوس و کرمی و جن و بیسی همه طفیل وجود ایشان بود پس اگر نجابت و شکاری سطلی
از ایشان در رخ ایشان را دوست دارد خلاف ایشان کنی **بیست** که خلاف بینکنان پای دل
نهی مردن **نار** در حرکت و چپم خط از وی شرارت و رهی بی مریان و موی طاعت کنای
و سبب بیکر حال و طاعت بیکر بیات **دو** که اگر که قدوده چید شایخ بود اهل و دانی را پیش
رو بود و اهل عشق را پیش او بگذار و مقدم و زنا و را که صاحب تعیف حقایق بود
در لطایف و در تفسیر و اسرار بتربلی بی نظیر بود و اهل عالم را امام و پیشو ابو و بجزو سبب
و کرامات شپمار داشت **آورد** که منصور و واقفی علیه السلام شش هر خود را گفت که خضر

امام جعفر صادق را علیه السلام بیازماد برایش گفت کسی که در کوفه نشسته باشد
 و عزت گرفته و بیدارت مشغول شده است از ملک تو که ناله کرده و درشتی
 چه فایده باشد مگر خنده گفت سود ندارد کسی بطلب وی فرستاد و خطا مانده گفت
 وی در ایندن با وی سخن در آید و تمام را در سر بردارم شما و سر او را حال بکنید
 چون امام را علیه السلام در آوردند مضموم بود از سخت کز او در آمد و گفت مولای
 من چرا زحمت کشیدی گفت تو مرا بخواندی گفت ترا برین امر و فخر است هر چه خواهی گفت
 آن بخوانم که دیگر مرا بخوانی که نام تو میباید گفت سمیع و مطیع خوانان در زیر توبه کرد
 امام علیه السلام برخاست و برفت فاما از ره بر انصاف حضور ملعون افتاده بود و او را بر کشید
 و بختاد و بهوش نماندیم چون بخوابد از زیر آن احوال را بر سر گفت ای در جوی امام علیه
 السلام در آمدن کونک را دیدیم که میبرد چون سختی در میان دریا اندازی دیدیم که یک لب بر زیر
 صف نهاده و یک لب بر بالای صف میگفت ای حضور اگر بوی نفوس را بی تراب این صف فرد بر من چون
 آن دیدیم بوشیدم عقل از سرم برفت و بهوش نماندم در ملعون گفت آن سخن بود و گفت خاموشی که امام
 امام جعفر صادق علیه السلام حجت خدا است و بهترین خلقان با وجود این معجزات و کرامات آن
 آن طاعتان بی دین میدانند که این معصومین صلوات الله علیهم جنتان خداوندند معصومان
 و مطهرانند و بهترین خلقانند اما از صف و حمد و از برای چه روزگار و منصب دنیا و هوانا بقی را از
 دست بدادند و در دنیا با انواع اغلال و سلاسل و عذابهای الهی اختیار کردند و سرگردانند و آخرت گشته
 لعنة الله علی خلفای ابی بکیر و تابعین و منافقین ابی ابراهیم موسی بن جعفر
 بن محمد الصادق علیه السلام و امام فخر است از آنکه انبی غرضه را درون الرشید ملعون

صلوات بر او و زندان کرده بود و باره قصه کشید وی کرد پیشش نشسته تا عاقبت الامر مرا فراده
 را فرمود تا در دوشی که در جود بود آن معصوم را بکوبد در کوفش مبارک می فرود کرد تا بداند
 شد **آورده اند** که روزی فاروق الرشید ملعون بر بام کوفه بود در زندان نگاه کرد و دیدی
 که در زندان می بینم عیت زنده ایان بکسرت گفت آن بختی جمع است ویرا و بجه است که از در آمد
 تا با مرد و بکس را بنوده است و تا قیامت دالم که بنود و بختی در قیام در کوفه وجود است و چون
 غازی که از یک زمان بتعقیب مشغول میشود بعد از آن در سجده می افتد و در سجده است تا غازی
 و چون غازی بنشیند دیگر میزد از آن سجده بنود و در سجده است تا غازی شام عزیزان که کلمات
 آن معصومان چگونه است مقام عزیزان مطیع باید صدیقان و مرتبه مجاهدان و از طاعتان
 و بهره مانده و از حالت ایشان بخوانند و خطرات آن نکرده **بسیار** یکدیگر می کشند و فرمودند
 غازی که چنان شوی که مردان بودند و تورا نه فرشته از آن نمودند و در نه که ز دین و در که در
 نکشوند اما باید که آنچه فریضه کرده اند بجای آری و آنچه تر از آن نمی کرده اند باز ایستی با و
 عالم فرموده است بنده حق از آنچه بر تو واجب کرده ام بجای آر تا عبادترین بندگان باشی و از
 آنچه تر از آنی کرده ام در پیش تا از راه ترین بندگان باشی و آنچه تر از آنست کرده ام بدان را فی با
حجت به ادعای عالی باش و شنود که خوش نودی رضا حاصل کند و فرمود تا از تو آنکس ترین مردان
 باشی سر عیوبت و اساک بندگی همین پیش نیست که امر و فرمان حق را فرمان برداری کنی و از
 نفی که در پیوستی و بخت حق را فی باشی هرگاه که بدین طریق رومی حقیقت برسی اما بشرطی
 آنکه دست بجل الله زده بشکند و **بسیار فضایل و مناقب امام مقرر فی الطاعة واجب الصلوة**
ابی الحسن علی ابن موسی الرضا صلوات الله علیه وی امام فخر است از آنکه انبی غرضه را درون الرشید ملعون

شتر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود است مَنْ قَتَلَ شُرْطِيَّ بَاتَ حُرّاً اهلان
کایه و در ها موثر اَلَا اَوْجِبُ اللّٰهُ لَكُمُ وُحْشَةً عَلَى الشَّارِبِ یعنی زور بشد
که جگر گوشت را و پاره مراد از زمین خراسان و نخی کشند در آن نمون موجود که زیارت می
کنند حق تعالی بمنت رابر و او ابرو را در وقت و برایش روزی حرام کرده اند و در حدیث دیگر
فرمود که هر که در زیارت کند هفت چ کرده باشد یکی دیگر گفت که هفتاد کرده باشد که خدا را
در پیش زیارت کرده باشد زنی بزرگی و سعادگی عازمان و مجاوران او را و در پیش
اورده اند که چون مامون الرشید ملعون امام رضا علیه السلام وی مهدی و کرد اند قضا را در
سال باران نمی آمد مامون گفت یا بنی رسول الله بجز او و استخاکن و از حق تعالی نخواهد
شد که بپوشد ببارک نور حق فرستد گفت روز دوشنبه مردم اشد الله پس روز دوشنبه
بجز او و خلق بسیار با وی بیرون رفته چون بازگذاشته و دعا کرد ابروی آدم و مانا
اصطراب پیدا کرد و نام رضا علیه السلام گفت شکر که این ابرو از برای شما عزت این ابرو
از برای خدا عزت بزرگست همچنین نامه ابرو ابرو دهم که بر آن گفت این ابرو برای شما عزت
و بپار و نا که شما بخانه خود رسید پس خلقان بمقام و منزل خود رسیدند باران نبی و
باران بزرگ فطر که یکساعت رود و خانه ها و حوضها پر آب گشت مردمان زبان مدح و ثنا
او میگویند و ندیدایم از خاندان و سکران پیش مامون الرشید ملعون شدند و بر ملا
کسروند با نام رضا را وی مهدی و کرده و گفتند این چیست که روی که این شرف و
روی و غیر منجم که خلافت و امامت از خاندان عباس با خاندان علی نقل میکنی و این
ساحر و ساحر را در امر بیت منبر میانی تا باز از خود تیر میکند و خلق را بر سر مامون گفت

وی نهان با خود دعوت میکرد و خواستم که دعوت وی بیا بود من شرط کردم که هر روز بر سر
از مرتبه وی پسری گفتم تا مصوری و بر افر اخلاقان تمام که به اندک وی سختی این کار نیست
همه این مهران ملعون گفت مرا دستوری ده تا با وی محبت کنم و در پیش خلقان و بر
شتر سار گفتم چنان کن تا مامون گفت تا اشراف اطراف و علماء و فضلا جمع شدند و حضرت امام را
علیه السلام حاضر کردند و بعد ملعون روی با مامون کرد و گفت ای بر موسی بنی منم از خود در گذشت
و از قدر خود بجا آورده بسبب باران که حادث باران باریت با دعای او افضا یافته
است بنابراین که بخیر ابرو اسم ضلی آورده یا بخیر موسی علیه السلام اگر راست میگوید و ترا بخیر
اشارت کن بدین و نقش شکر بر سینه مامون کرده اند تا دوشنبه شود و ایشان را از این بجز
خط کردن نام ابرو کشند و اگر از خود چیزی ظاهر میکنی که از آن تو ای امام علیه السلام و
شد و با یک بران صورتها زد که فرایند این فاسق فاجر را و اظهر خود سازید بفرمان حق تعالی
ان دو صورت دوشنبه شدند و آن ملعون را در دم دریدند و بخوردند چنانکه باقی نماند استند و
پیش امام رضا اهلوات الله علیه بستاندند گفتند ما را دیگر فرمای با صاحبش چنین کنیم
گفت بروید بجا بی خود ایشان بیای خود درشتند و همان دو صورت شدند چنانکه اول بود
و ندانم ملعون پیش افتاده بود امام علیه السلام بفرمود تا کلاب بروی زدند تا پیش
آید حیران گشته بمانی که ایشان را با دیگران نسبت نباشد و این نیز حق بود و ندانم میخواند
که خود حق فرستند بر مامون لِيُطْفِقُوا نُوْرَ اللّٰهِ بِاَقْوَاهِمُ وَيَايَ اللّٰهِ اَلَا اَنْتَ اَيُّ
نُوْرِكَ وَلَوْ كُنَّ الْمَشْرِقُ كُلُّهَا اگر در ظاهر ظاهران و کافران غالب بودند اما در حقیقت
غالب اهل معصومین صلوات الله عليهم اجمعین و محبت غالب بودند اگر حق ایشان

منقلب میگردد ایشانرا شهید بخت اما دولت و مساوت ایشان بود ایشان مسلک
رکبان آسمانند مثل اهل بیته کمثل نجوم السماء و در میانها و در میانها
راه بر نرفتند آن در نیت خلافت و جالت بمانند که گاه سواره و در و در و بگری بر آید
که امانی در گذرد و بگری او نشیند **در بیان فضایل و مناقب امام محمد باقر علیه السلام**
و سلام پیروی امام هم است از انکه انشی عن کتبت ابو جعفر ام الفضل و خرماتون علیه
زن بود گفت ابو جعفر که مرا شکست نمودی گاه بزی و گاه بکینگی تا خدا وی در شدم زنی
دیدم بنای کمال و جمال گفتم بگویشی گفت زن ابو جعفر گفت که ام ابو جعفر گفت که انقی
از خردان عاری بگریم گفت من چون این سخن بشنوم چندان رشک من بر آنکه که خود را بگویم
نگاه داشت بچشم پیش پر رندهم گفت ابو جعفر ترا شناسم میدهد و بسیار با نر اینها میگردد و خبره گفت
که از آن بزرگانند ما چون خبر خود بود دست شده و خشم شد از گفته خود و در غضب وی بود
یا سر خادم نیز با ما بیاید و بگوید وی در آمدیم ابو جعفر گفت بگو و شیخ بوی در نهاد و در باره
بارده کرد و شیخ در حلقش مالید و سرش از تن جدا کرد چون استرگت گفت بر زمین آوود
با رنگت من نیز از اینجا برون شدم و تا روز بگریم و جزع و فرح میکردم چو خبر رسید
شد بدرم را گفتم وانی که دوستی چه کرده گفت چه کرده ام گفت پیش بر رضا شدی و وی خفت
بو تیغ و روی نهادی و در باره باره کرده روی بروی بسیار خادم کرد و گفت چه این
صورت میگوید گفت چنین بود ما چون گفت آه آه هلاک شدم و دین و دنیا ازین
برفت گفت ای یار من و دهر و دهری باز آریا سر برفت و زرد باز آمد گفت خبرت
آوردم در رفتم و و بر آیدم و مرا که کرده بروی بهشتی ندیدم خواستم که بر من برون کند

تا بداند که بروی چه جرات هست باز گفتم یا بنی رسول الله این پیراهن که پوشیده
بخش وی مرا دین ندانست بر این پیراهن کرد بخدای که بروی هیچ منشی ندیدم ما
مون بجهه در افتاد و یا سر بر آید از و بنا بر غشید یعنی و امثال این معنی از
نشان عیب تر نیست زیرا که ایشان و جلاله و حبیب الله و عبد الله و باب الله و جلاله و
رت الله اند **در بیان فضایل و مناقب امام علی بن ابی طالب علیه السلام**
ولی آدم است از اجداد منی مشر آورده اند که مشکلی علیه السلام در سوره من رای نمودم
مرد داشت بغیر خود نام صلاح تمام بیرون اندند و خود بر سر بیدی رفت و امام علی بن ابی طالب
السلام با خود برد و لشکر را بزدی هرگز در عرضش آن بود که ویران نشکست کرد اندر بر
که میز سید که بروی فروز کند امام علیه السلام گفت میخواهی که لشکر را بزدی بکنی گفت بی شکرتو
کجاست گفت در هوا اگر مشکلی بر روی هوا نگاه کرد و دید که از منقرب تا مغرب هوا را
استاده با سلاحهای سکی مشکلی ملعون سپوش شد و بخرگشت امام علیه السلام گفت
ایمن باش که ما دست از دنیا باز داشتیم ایم و ترک کرده روی بگرفت مولانا و امام
هر که خلافت طاقت و عبادت و ذکر عرفی یافت کی بدینا روی میکند **در بیان فضایل**
علی و مناقب امام حسن مکرری علیه السلام وی امام باز دم است از اجداد
اسنی مشر عزرات و کرامات وی بسیار است از جمله آنست که با نرکان و در میان و هندو
و باقی طایفه نرکان م سخن سکینه بنی نجب کردم بانو و گفتم که این زبانها از کی انور
امام حسن مکرری علیه السلام بمن مکرریت و گفت حجت خدا اگر اینها را ندانند میان او و دیگران

بیت گفتار محبوب از چه ز اولاد آدم از وی برین بهم حال برترم خورشید آسمان ظهور
 عجیب مدار در راه کاجات اگر گشت منظر **در بیان تقابل و مناقب چه الله القیام**
محمد الهی تا وی صاحب زمان صلوات الله علیه وی حامی این معصومین است
 و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که **لَا تَقُولُوا سُبْحَانَ اللَّهِ إِلَّا كَمَا تَقُولُونَ**
وَاللَّهُ يَوْمَ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ كَلْبٍ أَسْمَرٍ أَسْمَى وَكُنْشَرٌ عَمِلَ الْأَرْضَ قِطْعًا
وَمَعْدَنًا كَمَا مَلَأْتُ ظِلْمًا وَجُورًا رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر دنیا غافل
 یک روز که خدای تعالی روز را دراز کند و برون آید و می از فرزندان من کدام او نام
 من باشد و گفتم او گفتم من جهان را بر از عدل و داد کند چنانکه پیر از جور و ظلم شده باشد
بیت ای مومنان هر که از زمان از دست رفت مگر که پادشاه کن **باصحیح**
معاد و هنر ایجاد و درین باب تفصیلات فصل اول در بیان اسوالات ربوبی
عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ ذَاكَ يَوْمَ الْقِيَامِ لَا يَخْرُجُ الْمُؤْمِنُونَ
فِي شَأْنٍ قَدِيمٍ حَتَّى يُبَيَّنَ لَهُمْ أَرْبَعُ مَعْنٍ و معنی **بِأَمْرٍ** و معنی **بِأَمْرٍ** و معنی **بِأَمْرٍ**
مَعْلُومٍ وَتَعْنِي مَا لَيْسَ مِنْ أَمْرِ النَّاسِ وَتَعْنِي مَا لَيْسَ مِنْ أَمْرِ النَّاسِ ای معنوی که استحقاق
 عبادت و طاعت جز از او نیست و لا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَاحِدٌ
 صفت وحدانیت و فردانیت جز از او نیست که **وَاللَّهُ يَوْمَ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ كَلْبٍ أَسْمَرٍ أَسْمَى**
 خاست قدرت که از آسمان و اسناد منزه است و بجز صفات کمال که از انشال
 و امداد پاکست اهل اهل از اینجای عزت نبوی و جاده طریقت منقوی مستقیم و مستدیر

سوزد رات

که در رات و شبهاست که بند و جاب روشنی هر یک است ازین بر روشن گردان خون
 انجمن بر با گرد و دریا محل قبول نیست که را عبادت خالص و توفیق یار زانی دارد از آنجا
 روز قیامت و عرصات خیزگاه و ارباب الله العالمین و یا خبر انصافین **بیت**
 در صدف هنری هر لعلی که در کمال کلین لولا که مقصود آفرینش خاک بلب خندان و بلب
 غناک از قیام بری و از نقیص پاک غناک نفاذ و میاطن ادراک جان مومنان را جات
 و جمع کافران را هلاک **بیت** ای بلبل در هل نو طرنگ وی منشره چه زهر و قنده ترنگ
 ای جان دو صدمه از عافیت آویخته از دوال قترنگ وی نقشش یکن تو لیک ای طاعت
 خلقت تو افلاک از رنگ تو آفتاب چون صبح هر روز تباری نو کند چاک با نقش
 تو گفتم نقش بدت لولا که لما خلقت الافلاك **بیت** هر روز تباری نو کند چاک با نقش
 حضرت الی نبی الی القاسم **محمد رسول الله صلی الله علیه و آله** این متری که شمر از دست او بگو
 شد رسانیدم میفرماید که چون صبح قیامت طلوع کند و بطل یوم یُنْفَخُ فِي الصُّورِ
 فسر و گویند آفتاب و ماه را در یک موضع جمع گردانند که **وَجُمُعُ الشَّيْءِ وَالْعَمْرِ** و این سقف
 بی سستون که سلق برافراشته اند انرا از یکدیگر جدا گردانند که **وَأَوَّلُ السَّاعَةِ الْفُطْرُ**
 آسمان را در یکدیگر نوردند که **يَوْمَ يَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِّينِ** تند باد فرود عالم حقیق
 کرد و در سرنیل با هر یک جلیل صور در دود درخت آخری خلق اولین و آخرین ازین سرانند
 خاک از سرها افتانند و زبان بدگر و همد خداوند تبارک و تعالی کشانند که **سُجَّاتُ الْعَرْشِ الْكَبِيرِ**
 و چرخ در لطف و کمان بر بند و ران علی که از هول قیامت که در قبور خود و بنود اند مگر اندک زمانی
 بعد از آن خلق را جمع و در عرصات قیامت حاضر سازند سباط بند کرده و آتش قیامت

الکاف من یوم من یوم انزل من سجد او یخیر که و یفعل المؤمنین اللیقظ لیوم یوم
افارب و منشاری را از یکدیگر منبرم کرد و انشد که لیوم یوم اخیر و امیر و
سیر و صاحب و بنیر ملکوت و رفاع صف هفما انما برکشند که لیوم یوم الیوم
و اللیقظ لیوم در قیام نماز چندان درنگ کنند که طاق طراب مراب کرده و او
السماء و انقطرت و این کوکب روشن را که قنابل نور است بر سر ایشان نشان کنند
و کواکب الکوکب استنشئت از آب دیده عاویان در آن محل و در آن وقت بجای آنکه
خون آردیدان روان شود و از سوره سینه فاجران نوح با وج برآورد که و انزلنا
لیوم یوم و اللیقظ لیوم در چنین وقتی هیچ شخصی ندیده آن ندانسته باشد که قد
از قدم بردارد و طمانند جواب چهار سوال بیرون آید اول من یوم یوم انما یوم یوم
من یوم را چه چیز که رانیدی در نور طاعت و ایمان با در طاعت کفر و عصیان با در طاعت
حضرت الهی یاد در منابت شهبوات و طاهای چون از همه این سوال بیرون آید سوال
دو من یوم یوم انما یوم یوم که این قدس و اسرار چون کمان دو ناکردی
و این چهره کلنا بر آید نیاری کردی و این شک سبزه را که فوری کردی در طاعت و بر
بزرگاری کردی با در معرفت و خدا انزاری و چون از همه این سوال بیرون آید سوال
سه من یوم یوم انما یوم یوم که تا آنچه دانستی کار کردی بانی و اهل بیت
رسول را شناسی و چون شناسی بر ایشان نوا کردی و از دشمنان ایشان ترغوی دادی
هر کسی که نوا و ترغیبش نموده باشد چون از همه این سوال بیرون آید سوال چهارم
چهار من یوم یوم انما یوم یوم که ای بنده دنیا دار مال دنیا از کجا که

از حلال یا از حرام در صلاح فسخ کردی یا در شر و فساد و در آن روز هر سولی و خطی بجا آید
نموده و بیاری آن نیست که قدم از جاوه چزن ننهد که از همه این سوال بیرون آید
ای عزیزان که درون روز خود را بشوید که در دنیا عزیز نبوده اند و بیایک نی که در آخر روز نیز
مگردند که در دنیا خوار و تمقیدار بوده اند و در نظر اهل دنیا و پس بنده و دم خریدی که نیست
رو سبب اعلیٰ حالی و می خداوندان جاه و منصب که بدو رخ روند و بواسطه کفر و معصیت و غلطا
که بنده و دم خریدی خود مسکروه اند بسیار دای که درون روز هیچ کار نکرده شود و سبب
مردمان عاقلند از معنی هم کوی غفلت گمان کنند از هر نفسی که میوزند چون بگردانگی و الله
ای مسلمانان پندار و پندار بکشید و از روز قیامت غافل نباشید و برین صفت خود دم
مکنید و دینی را فدای دنیا و دردم و نیای عداوتی و فاسقید از حریفان و حریفان
نزد و آبروی خود را از برای دنیا نریزید آورد که یکی از مردان حق در بازار فرست
ناشیای را دید که میگفت که حق روز بزرگ که مرا چیزی دهد این بزرگ دین نموده بود
شش شد و بقتاد چون با خودش اند گفتند ای شیخ چرا چه افتاد گفت ذکر روز بزرگ
شنیدم که آن روز قیامت خواهد بود و بزرگیدم و از آخر روز بزرگیدم بنی اسطی
جوشن از این برفت و مردمان از آن روز بچرخند و عاقلند یکی نصیحت کلامه نموده و
یکی بدینسان و در آمد و کرده و همه دین را بنیافروختن و از خود و از مهمات آخرت
غافل شده اند نظم ای که بی حرص و دهنو امیر روی راه نه از دست خطا بروی راه و آن
راه و کر مسیر و نه سببی تو بدین راه که می بروی حاصل خود دین که پس از چند سال در جوت
میش خدا بروی ای عزیزان ترغوی را در هر دو طرف سیرید با نفس ماره چاک کشید

از حلال یا از حرام در صلاح فسخ کردی یا در شر و فساد و در آن روز هر سولی و خطی بجا آید

است سلطان مکیه **ظاهر** **شاه** **سلطان** **روزی قیامت** **تا ابد** **خود را** گوید و بگویند که شمس
از حکم خدا یعنی شیطان آن حکام که گذارده شود و کار یعنی قیامت قائم شود و حساب خلق
بگردد و ادم و قرآن الهی نماند که در یک اهل بیت را بر بخت برسد و اهل دوزخ را بدوزخ تمام
و در بهشتان بخش شده زبان ملائک بر آید پس از آنکه ملائک بر بختی از آتش بر آید و گوید
الحاکم است بجهای جن و انس ای ملائک که شما را بدست و تحقیق که خداوند
داد و بود و شما را وعده در دست و راست که جزو جزا خواهد بود و هر کس بخیر و مسکافات
علی خود بخیر رسیده باشد یا بد از غیر و شر و من وعده داد و شما را وعده در دست و راست
قیامت خواهد بود و نه حساب و اگر خیر ضایع است باشد بنیان شما را شفاعت خواهند
کرد و اگر در پس وعده که در دست و راست داد و شما را دام و زخا هر شد که من در دست و راست
مرا در بهشتان بخشید و تسلی که شما را اگر آید که بر کفر و معصیت باقی نبود و هر گاه قول من مگر
آنکه من شما را بخوانم بود و سوس و فریب داد و شما را بی غمی و برائی پس شما را سخن مرا
اجابت کرد بدین الحال و هیچ تا ابد نماند و در میان من و شما را با لغو زبان کارای
بدست من کردید و گفتید که این عمل بد که ما میکنیم زیان دنیا و نقصان آخرت است و امید
نجات در آن نیست پس ملائک میگویند مرا بخیر و سوس که کرده و شما را از مرگ و دشمن شما را
بود و بد نیست و سوس و فریب که داد و شما را مسخری ملائک نیست چه دشمن هر چه را
بدست نیست و در حق دشمن میکند و ملائک که گفتند که شما را خود را که مرغان برید که گفتند قیامت
خواهد بود و قول خدا را که فرمود که قیامت است و حساب و کتاب خواهد بود و شد
بدین احوال است بر اسلطان نبیه که فاعل فعل خود است که میگویند که در زبان شیطان

بزرگوار

بزرگوار و مرکب معصیت نکرد و پس گوید شیطان که من خشم را نمانده که شما را از عذاب بزرگوار
و بفرمود شما بر سر و شما نیز نشنید را نمانده که مرا از عذاب خدا را بفرمود و بفرمود من را
سید تحقیق و راستی که من امر و کار خودم باقی مگر و بد مرا با خدا
در قرآن برداری پس ازین و در دنیا یعنی بزرگوار شد و از شرک و دنیا بدست و راستی
که شرکان و مخالفان و مخالفان خدا را است عذاب و در دکان که قول شیطان است و راستی
نرا اجابت کردند پس ای سید بزرگوار بروی شیطان گفتند و کار آخرت بسیار بود
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود و لولا انی کون ما انکم لا فیکم و لولا انی کون ما انکم لا فیکم
کثیرا **قول الله تعالی** فلیقضی کما اقلیل و لیکونوا کثیرا یعنی اگر بداند آنچه من میدانم از
اهوال و افراط هر یک و قیامت درین سرای مناور ندان بلا اندک خندید و بسیار
که میدید و بداند که گفت و دنیا با بیداران مشهور رسیده و در کثرت آخرت باب وید
رسیده و سوس و بیکطرف آب چشم گناه کاران مفت و در که دوزخ را سر و کرد و اندک ام آب
چشم چشم گناه کاران آب چشم عاصیان آب چشم شما را از گناه که در دنیا چه میداند که
روز قیامت خلق را از یکدیگر جدا خواهند کرد و حق که در زبان باقی بر نه و من بر نه و حق پر
بیش از نشسته و انجام در دین ایشان کرده و در ویت که سوده گفت یا رسول الله چون بزرگوار
باشند و در صورت یکدیگر بگویند گفت یا رسول الله گفت یا رسول الله ویت آیه و حق
منقول و بکار خود را مانده باشند و بحال یکدیگر خبر دارند ملائک الله علیه و آله گفت یا
رسول الله آیه را در دوستان را یاد یکدیگر آید فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که عید
و در دنیا ای چارگی که در دنیا بواسطه دنیا کرده باشند و بزرگوار شد و بزرگوار شد و بزرگوار شد

بدینست که در میان مسلمانان سخن چینی میگردی و قضاوتی انداختی تا مدت بر بخوان ای
که در خیر مسلمانان و خاندان را در آن طوفان رفت و چنانست کرده تا مدت را بخوان ای عزیز
پدر و مادر از آن نامت را بخوان ای ابر صله رحم هر بیده و با نیتان از بوسه تا مدت را بخوان
ای خجائیده آینه بایستی بنده چهار و نام خود را بخوان و هر گاه ای که رسد اگر خواهد که حکم شود
دست و پای و جوارح و اعضا گواهی دهند که کس است نفس تو ام و زهر تو نمی کشند
یعنی خود بدین که کرده و مستحق چه نوع پاوانی او از آن نامهای سیاه آه از آن چغای کینه
نظم بنده غنی از آن روزی که گوشت بسیار بخوان سواد نام دیگری که تا با خطا باشد اگر
اعمال خیر است که ما هر روزی ابرم بسیار سواد نام دیگر را که فراموش نماند **در شرف الاسرار**
که بدی بر خویشی را گفت که ام و زجر ما مردم میگوی و هر چه از نیتان می شنوی در عملی
که کنی غارت تمام با من میگوی و حرکات و سکنات خویش بر من موصوف کن آن بر نماز شام
غلام بکرده که در او و گفتار خود باید باز گفت روز دیگر چنین حال از سر خود در فرست
بهر گفت ای پدر زنها را چه خواهی از این و گفت بکنم اینهمه و رفت
نذارم پدر گفت من ترا درین کار بنده میدهم باید از پیشبار پیشی و از بوف حساب غافل نشوی
که شرایطت بکر و زده حساب دادن باید زینت حساب و ترک کتک چون باز خواهی داد
بس و ام حاسب و اقبل ان تحاسبوا را منطوقی باید داشت پس ای عزیزان و خرا اعمال
خود را در پیش نهید و در نگه بردار یک و بد که کرده اید چون فرصت دارید و زمان خیر
در دست شماست و بیکم که گرفتار نشوید و باید در تدارک احوال خود بکشید و هر چه در دست
ظلم و ستم کنید و از مظلومان بدیدم از خود مان حاکم کنید در مانند کائنات است **اندر**

سکری را

که هر در است از در بنار و ام بود و در دست وی چندی نبود و روزی نفیشت لغافضی
کردم و گریان گریان روی بنش روی خود کرده همسایه یهودی داشت در راه پیش وی باز آمد
گفت حال چیست گفت خبر است آن جو و گفت بکن دین و سلامت که از حال خود خبر
احوال باز گفت جو و گفت ساعتی اینجا توقف کن و در خاطر رفت و دست هزار دینار
پرو ن آورد و گفت هر چند بگذارد ام مشا را اما این زر را بگیر و از آن عرض خود بکن آن مرد
صالح آن زر را بستاند و نزد یک خصم خود بگذارد آن مرد بر سر سید که این زر را باین زودی از
کجا آوردی احوال را باز گفت گفت شبی بخدای کن که از جودی بیاشیم و در خانه رفت
و قباله است از در بنار را بر پرو ن آورد و گفت بستان کنش قباله و مال بخواهید کم
شب خواب دید که قیامت بر خوانست و نامها بران شده بعضی را بدست برست بدست
و بعضی را بدست چپ نام و وی بدست راست وی دادند و گفتند برو چنان بجهت گفتم
چگونه است که مرا بجهت بجهت میفرستند گفتند تو با عیسی خود قباله باز میدی ما با گری خود
نامه باز ندیم چنانکه تو با وی حساب نکردی ما نیز با تو حساب بکنیم چنانکه تو و بر این
ما بر ترا بخندیم که تا که بدانی که هر که نیکی میکند با تو و میکند آن **احسنکم احسنکم**
نفس **سوم** در اشاعت که کردی از آتش و زهر پرو ن آمد که بروی هم کرده نام
بر بر و باد و شفا و تبر خیز و خاک و بار بر گردن کشتن و بنابر پرو ن داد و در صحت
افتد که گماند کردن کشتن و دنیا تا باین کردن متادست کنند او از آن کردن کرد
که مافرا ستاده اند تا مراطیف را گردن سبز بکنیم بر مکن آن نام را شنیده که بترسید
خود را مبعود خود و ساخته و در دنیا بر تشن نموده و از آن ترک پادشاه پنهانی مانند گفت

و این شکر کردن کسی که خواهد چون کردن بر دوش هر کسی بنشیند و گردن نهد
 را و تنگ و عار دارد از آن **سوم** اشخص که از روز حساب قیامت حسابی بزرگتر
 باشد و اندک اوقیامت چشتر اجساد داشته و هرگاه که از قیامت چتر و شتر
 که کوید این آفت نجات میگویند آخرت چه معنی دارد و حساب کتاب یعنی هر چه
 انجام است اگر دنیا بگذرد مدعا ما بگیرد و بهشت و اگر بهشت نمیگیرد در دوزخ
 و دوزخ اعمال خود را از قیامت سپاه کرد باشد و هر چه خدا میخواست بهشت به پدران
 بدان امان نیارد و تصدیق نداشتند بهشت و درین حدیثی که مذکور شد دوستان
 حقیقی را از یکدیگر با و نیاید اما دوستانی که در دنیا با یکدیگر از برای جفا و تبا و جاه
 و منصب و مال دوستی کرده باشند و بعد از آن دوستی بعد از موت تبدیل شده باشد
 و نهی و حسد و لجاجت و زبده باشند حال ایشان چه خواهد بود و الله اعلم **فصل**
دوم در بیان عذاب و در خیانت و تیر غیب که برده هفت مرتبه خواهد شد
رَوَى عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْأَنْبَاءُ أَنَّ الْأُولَى أَهْلُ النَّارِ عَذَابُ الْآبِ
الْقَبْرِ لِرَجُلٍ كَتَبَ لِنَسْلِهِ مِنْ نَارٍ كَتَبَ لِنَسْلِهِ مِنْ نَارٍ كَتَبَ لِنَسْلِهِ مِنْ نَارٍ
مِنْ نَارٍ كَتَبَ لِنَسْلِهِ مِنْ نَارٍ كَتَبَ لِنَسْلِهِ مِنْ نَارٍ كَتَبَ لِنَسْلِهِ مِنْ نَارٍ
مِنْ نَارٍ كَتَبَ لِنَسْلِهِ مِنْ نَارٍ كَتَبَ لِنَسْلِهِ مِنْ نَارٍ كَتَبَ لِنَسْلِهِ مِنْ نَارٍ
مِنْ نَارٍ كَتَبَ لِنَسْلِهِ مِنْ نَارٍ كَتَبَ لِنَسْلِهِ مِنْ نَارٍ كَتَبَ لِنَسْلِهِ مِنْ نَارٍ
 التَّائِبِينَ اللَّهُ رَسُولُ اللَّهِ **المناجات** ای ملک ابد و آیتی حمد و ای خدا
 بحق و ای مسجود مطلق و ای زنده همیشه و ای دانای بی اندیشه و ای مدبر اسرار
 سخن و ای مقدر بر کار و ای خلاق همچون وجه و ای نقش بند کن فیکون و ای

نخاندان

بنخاندان و کار و ای نقش بی زنده ان هر کار حق سالکان رحمت و رحمت برگزینان در کاهت
 بر سر سینه انبیاء و رسول تقابله سحرگاه مغان در کاهت و بقدم سالکان رحمت **انصابت**
 بدردی که تو آموختی بر آید بانی که سر سوزی بر آید بدو رافتا دکان از خانانما بوا پس ماندگان
 از کار و انما بیاد بیا دین زنده داران با حیدر اید و داران سوز سینه بران مظلوم
 باب دیده طفلان محروم با شتم و دیگر خربان که محروم اند از دیدار خورشید و به چرخان بر راه
 افتاده بخواری مرده بر خاک افتاده بحق که بر ناتوانی که گیرد بر خاک جوانی به صبح و شمع
 قرض داران سوز سینه زنده داران با خلکس جگر سوز مبدلان با به در و سوز و سیدان
 بدست نهم بران بی زور و بدو جان فرو جان بهو ز با کفار بی باقی در و نهی و بیاری
 که رفت از دست کارش که همان چاک زو بیار و درش بدردی که زو و اسودی ندارد
 رکنس امید سبوی ندارد و بدو دانش و بهای بیار نیازت جانهای احوال و محرومی
 که دل بر کند و از خوش طیب و سدی افکنده و پیش بطنی که زو و مادر مانده سستی که
 بدو بهو مانده باب دیده ایام بی خویش تاب سینه بدو و در و شمع بحق
 طفل که زو و مادر چنان بر خاک به بادیده زو و حق که زو و سستی همان تاب سینه بدو و
 در و شمع بحق جان پرور و سستی بیان سوز مادر بی که زو و فرزند که میباید که
 و سستی بر کند بحق مبتلایان چکر خوارگاه بنویان دل انکار که اندر حق وقت و اندر حق
 ساعت قفل قفلت را بفتح عنایت خود از دل ما بجا رکان یک یک بر دار و
 از خواب غفلت بیداری بخش و هر از سستی سستی مشیاری که است
 می پروردگار کرده ما را به ما گیر عذری داریم از سستی ملطف خود به پدر و مادر

و که ما را آن به خط است مجلس ما را سبب رفع درجات و توحید کفایت خطبا
ما گردان یا الله العالیین و یا خیر الشاهین **روایت** اذان دریای قنوت و در
بای نبوت در بی بود که هر چند زخارف و نیابروی عرض میکردند چون آید بان
از هم بر سر آمد فقر فخری دریای بود که هرگاه که میگردد در آمدی چون ابر میگردد در آمدی
که **تَبَسُّمُ مِنَ اللَّهِ** تَبَسُّمُ مِنَ اللَّهِ تَبَسُّمُ مِنَ اللَّهِ تَبَسُّمُ مِنَ اللَّهِ تَبَسُّمُ مِنَ اللَّهِ تَبَسُّمُ مِنَ اللَّهِ تَبَسُّمُ مِنَ اللَّهِ
یعنی الی القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله این خواب که میخواند او بگوشت
نیم بدید باید که فردای قیامت خلاقی را در موقف حساب بر پای دارند که و قنوت هم
انقسم تَبَسُّمُ تَبَسُّمُ و از بیت آن مقام جسد اهل عرصات بزانند در آن کمال است
نیز که با بر نفس هوا پرست نموده باشند و ارکان مسلمانان بپای داشته باشند و بی
که از حد شیخ فراتر نماند و باشند آفر و زبانی در بر حق گرامت آورده است خرد و سستی
بانی که گرامت بپای خرد نزل را او کرده اند که **إِنَّ الدِّينَ أَخْتُو دَعَا الصَّالِحَاتِ**
كَانَتْ لِقَمٌ جَنَاتِ الف و وسین نزل و هر که کار و بی و ربای افکند و باشند و دست
در کردن عروس دنیا آورده و روی از بقی میگردد و نیست بر طاعت و لا کرده باشد
آن روز ابر و سخت کرده اند و اسامی از مذهب بر گشتن آن بود که مسلمین را نشین و
شش گشتند که نیز بر شش بگوشت آید مسلح و اضر اشش جرات آتش بود و عذاب
و انشعاب اشش نیست ناز بود و خنود اندر و شش بیرون آید و میان اسامی بند باشند
کرد و دوی چنان که آن بر و چنانند از که عذاب وی نخر از عذاب و در خیان است
این خود و سمل و آسان تر است بیکر که و مثلاً از ترن چگونگی است ای سحر ترن در راه و بی

قدم در پیش نموده اند که کن از انما است که قدم در عرصات نمی گزیند و تَبَسُّمُ
الصَّوْبُ تَبَسُّمُ تَبَسُّمُ تَبَسُّمُ تَبَسُّمُ تَبَسُّمُ تَبَسُّمُ تَبَسُّمُ تَبَسُّمُ تَبَسُّمُ تَبَسُّمُ تَبَسُّمُ تَبَسُّمُ تَبَسُّمُ تَبَسُّمُ
فوق **ماده جیل** گفت که در خانه ابوالیوب انصاری بودم و رسول صلی الله علیه و آله
انجا بود حضرت رسالت را ازین است پرسیدم گفت یک گریه و گفت از کار بی سوال
کردی روز قیامت گناه کار را فرایده نوع حساب کنند و خرد نمایند بعضی گویا باشند بعضی
گردد و گفت و بعضی را زبان از زبان بیرون آمده و بر سبب افتاده زبانهای خود بخوانند
و بعضی دستها و پاها بریده باشند بعضی را لباس قطران پوشیده بعضی را بر و خندان
التین سبب باشند و بعضی را از روی بوی گندگی آید بمانند مرد را محراب گفتند یا رسول
الله اینها گشتند و این غذاها از برای چیست فرمود آنها که بر صورت خود کاخند و جامه خود
راشته و ریش و کبر استند و آنها که بر صورت بوز بیکانند سخن چنانکه آنها سرنگون شدند
سود خود را رانده و آنها که گوراندند و بمانند که حکم نمانی کرده اند از آنکه گوراندند که گوراند
و مسری کرده اند و بگردار خود و بجهت ده اند آنها که زبان خود بخوانند و عالمی باشند و بیکانند
خود کار کرده باشند آنها که دست و پاهاشان بریده بمانند آنها که حسابان را رانند
باشند آنها را که بر درخت آتش سبب باشند بخوانند آنها که لباس قطران
پوشیده باشند بیکر اند آنها که از ایشان بوی گندگی آید آنها اند که نبوات
و لذات حرام ستولی بوده باشند ای عاصیان هر یک که وای تو مان ناز ساجای جو
نان بگرند وای پسران جاهل ناز سباده اند بگریه آید چه عذر ستاید و بگریه
از برای روز آخرت آماده کرد و این که از دنیا انکار و بگریه و طعنه انداخته و عذر را

مقدمه چهارم را سفر کوید که ساضلیه بر سر و ما اذینک ما تمسک **بقدره** **نجم** را بر سر
 شد که قنوت بدعوای ثور او یصلی سعید **طریق** **نجم** را حجیم گویند که کلمه این من
 جنتیم کلاهی الحجیم **طریق** **نجم** را تاوی گویند که فاشه ها و نیر و ما اذینک ما جنت
 نادره و جنت رسول صلی الله علیه و آله گفت ای جبرئیل مرا خبر ده که ساکنان این درگاه چه
 لباسها بپوشند جبرئیل گفت **نجم** جای کنه کار است اندامی تو حدی **نظمی** مقام متر
 منیا با است **طریق** ما و ای جبرئیل است **نجم** از آن خائیان است **سعی** **نظم** که بر است
حجیم جای منز کا است **تاوی** که در کاسفل است نامزد و منافقان و دشمنان است رسول
 صلی الله علیه و آله گفت ای جبرئیل از است من کسی در دوزخ رو و گفت بلی آنکه کنه که در
 باشد و بی تو به از دنیا پر و ن شده رسول صلی الله علیه و آله بگریه و راند و در شبانه روز بگریه
 است و با هیچکس سخن نمیگفت بمسجد آمدی و باز نماندی و بگریه و از راهی
 هیچکس را قدرت آن نبود که پرسند که چه افتاده است و امیر المؤمنین نیز صلی الله علیه و آله
 سفری رفت حاضر بنویسند و سلمان فارسی بخانه رسید و السلام را گفت و گفت
 ای سید و زمان عالم سر روز است که بدست بچه رفته گریه میکند و با کسی سخن نمیگوید
 و ما نمیدانیم که چه افتاده است فاطمه صلی الله علیه و آله برخواست و بدر حج و رسول تعین و بد
 الی فقیهین صلی الله علیه و آله آمد و دید که حضرت رسالت روی بر خاک نهاده و چندان
 گریه که خاک کن شده فاطمه گفت ای پدر من بر کوه که او چه افتاده است رسول
 صلی الله علیه و آله روی مبارک را خاک برداشت و گفت فاطمه جبرئیل مرا خبر ده که در طبقه
 اولین دوزخ ساکنان است تو بپوشند است که مرا میگیرد فاطمه گفت یا رسول الله

ساحیان بکنار دوزخ رسند و هیت و حلاوت دوزخ را بنید فریاد بر آورند
 و و او میلا و و اسفتنا و و احتره گفتن کبرند مالک را گویند ما را دستوری و
 تا بر خود بگریه مالک این را دستوری دهد چندان بگریه که آب چشمشان نمائند و بی
 آب خون بگریه مالک گوید چه نیکو بودی اگر این گریه نماد در دنیا بودی **نجم**
 جبرئیل را چون مت بر دوزخ گذر جان غفلت نیست با چیدن خطر مالک دوزخ **طریق**
 فراد دوزخ اندازد و میگردد او از بر او رند که لا اله الا الله انش از ایشان دور شود و
 لک مالک بر آتش زند که با آتش خنقیه ای آتش این را بگریه آتش گوید چو ندیکم
 که کلمه لا اله الا الله میگویند مالک گوید بگریه ایشان را که خدای شما میفرماید که اینان را بنویزد و
 یهای این فراسوزد که خدا بر اینان روی سجده کرده اند و دلمای امتیاز از مسوز که نشکلی
 ماه رخان کشیده اند پس بپاشند افتد از دوزخ که خدای تعالی خواهد پس ای منظر
 اگر میخواهید که از دوزخ و از عذابهای وی خلاص باشید تو بپیشید و خطه خدای
 ندانست از دیده میارید و کار خود با صلا آید **اورده اند** که در بصره زنی بود نام او
 کار او نو شکری بود و مطهری و هیچ مجلسی از وی خالی نبود و روزی گذارش بر
 خانه صاع و صاع افتاد و صاع مردی بودی و انعط و عالم و در خانه خود و منط گفتی و
 و انشی قفلا از روز که گذارش بر در خانه صاع افتاد او و منطی گفت و جمع کنی در
 پای منرا و نشسته استماع میخواند و گریه و آه و ناله مردم بر تپ بود که خانه بر فلک میر
 شت گفت در شهر ما نم بوده و ما غریب و با او میگریه همراه بود پس از آن که از کفر نرفت
 است و تا بنید که چو مشو و گریه رفت و بنیاد و دیگر بر او فرستاد و از بنیاد چو بن گریه

بود رفتند و بنیادند قیامت از یاد شد خود روان شد و دید که از آن کیزان که وفای اندیش
لی آید و میگوید گفت ای خالون این نه کرد نام رسید گشت این که گناه کار است
این قسرباد و خندان مجرمانست باخود گفت بروم و بشکرم خود قدم در خانه نهاد و خط
نمود خدای تعالی از من و ملائکه که دل شعبان را بگردانید که گریخته را باز آوردم و صاحب بقیر
این ای منی اندک و اذرا تهنیت من بکسان بیدیدیم اللها فی ظلاله فی ریح من چون
معاویه بن ابی سفیان آمد و معاویه در لرزیدن آمد معاویه را چون در و فرج شد
در جایهای تنگ و تاریک نشان باز دارند و در پیش پای ایشان در کرون نشان کرده
هر یک که نشان باز است در و فرج در آن جایها اندازند که واذ القوا منها مكانا زلزلا
ففرج یومئذ و هو اهلالک مشهور است ایشان فریاد و واد و ملاه بر آورند مالک و فرج گوید که
زود و قسرباد آمدید ای سبزو باد که خواهید کرد شعبان چون انهار الشید خود بیغم و روی
اسر کرد و گفت ای شیخ که حکیمان را درین درگاه می پذیرند گفت بلی اگر نوبت کنند و باد
گاه رجوع نمایند زیرا که این خداها از برای که حکیمان متباد کرده اند که معاصی کنند و اند و بدکار
حق رجوع نمیکند و توبه و استغفار می نمایند شعبان گفت ای شیخ است که بگویم که
دارم گفت از تو و کردار اند اگر هست چنت حکم و شعبان نوحه کرد مانند گفت یا شیخ
منم پس دست زود و جان بر تن چاک سرد و بر اسیب از خود دور کرد و ایند و گز که از او کرد
داند و مال خود را بدر و نشان داد و در خانه رفت و چهل سال نشست چنانکه چاکس
او را ندید و در بافتنها که تا سوخته و کواخته شدند روزی سر و تن خودی نشست بخود و بگریست
خود را و فریاد کرد که از دید گفت در دنیا چنین گذشت ایام و را آخرت احوالت چگونه خواهد بود

و ولایت نمود با خود و این شرف و کرامت فراموش کرد که از ستم کاس نایس بخت بدست
نوشید که در آن دم کتب بر میادادم مستوطن شد و ضعف در قوت و منزلت یافت نمود و فریاد و رجوع
نمود و فریاد بر انداخته آدم افتاد و گفت ای جبرئیل ای منم که دیدم بخت خراف نزد کس ملاحظه
باید ای آدم خواهش کردم دوست سال بر گزیده بر اندید که کسب در جهان کس کردم که کمال از عرش
بجید در که رانندم با وجود این هیچ دروی و بخی باین در و بیخ فرساید جبرئیل این را چو خواند و بگریست
فرستاده اند جبرئیل گفت ای آدم این رسول مرگ است این نشان فناست این توکل و رستگاری بقایست
آدم گفت جبرئیل مرگ چیست گفت توکل که جان را بر عقل و لغات کفین از دست و حرکت فرست
بگرای از دست برود و این در پای غایت آدم گفت خداوند من از مرگ ترسم مرگ این نای خدا
خطاب بودی که در کانی آدم مرگ بر انواع است می بگویند مرگ صورت و میراث و تمام ای جبرئیل و میگوید
بروید و آدم را یاری دهید بروید مرگ فرستگان بیایدند و مرگ را بوی فو و نه بر صورت کشتن ای آدم
گشاده و بی غم و بی غم و بی غم چشم باز کرده و دنیا و ترش و بی چون دان و در پیش آدم بر سر میفتاد
و بهوش نشویند چون با هوش آمد ملک الموت را وید که قبض روح میکرد آدم گفت ملک الموت هر فرزند
این باید وید که این از هم اسامی است که بر تو واقع شده بر زنده ان عامی انو مقادیر ازین بدتر خواهد
آدم گفت خداوند امان دادن برین آسان کن موسی بنو موسی ملک الموت را گفت چکار آمده بر این است
با قبض روح گفت قبض روح منو نیست خدا انان ده که عیال خود را و او اعلم گفت سلامت است گفت
خدا انان ده که خدا را مسجد می و کسور می و او موسی سم میجو در رفت ملک الموت و ملک الموت
تا بعد از آن سلامت دهد که عیال و اطعالت خود را و او اعلم گفت ملک الموت و ملک الموت
را و او اعلم گفت ملک الموت که مغرور پیش دارم گفت چه نگر است گفت غریب است موسی که خود را و او اعلم

آورده اند که یکی از پسران پیشین با طایفه از زمامداران خود بر سر کوهستان گذر کرد که جانی از آن پسر
خواستند که در مکانی تاریک و تاریکی برانند که در آنجا مارا گرفتند و در آنجا پسر دکان میگردید و در
سپاهی دید که برادر او را زخمی میگرفت با بنی الله و سال است که برده ام پس در آنجا جان کشید
از خلق من بیرون نموده است بنگارای عزیز من که چه نترسی است تربت مرگ که نمی آید و نو سال مانده است و خبر
است که چون ملک الموت جان معالی را چنان از تنش بیرون کند که غایت مرگهای گشت میشود و رفتند انداختن
بعد از آنکه جدا شود آن چهاره در غرات فوت و سگرات موت گوید و گوید ملک الموت گوید اکنون تو پیکری
که جانت بجلی رسیده است اکنون تو قبول نمیکند و عذر می پذیری بدان چاره آه از میان جانا برادر و
و کدیر نفیر کردم در راه خدا چرا که که کردم چه نماند خود و سیاه کردم آه و رنج که کار خود بکام بدو که کردم
عزم گناه شد و عالم آوار شد آه ازین مصیبت من آه ازین جرم کوف و کور کاری سامان من **اورده**
که یکی از پسران غزالی را پس بید که ای قاضی ارواح چندین و آنکه که بر کوهستان می نهند و این کوه تربت
نخ اجل که لیلیان میدی اگر کز تر کسی رجم میکنی غزالی گفت ای پسر خدا رجم اندول من بر داشته مراد و چنین
روح بر آنکس من نیست الا جز برب منی جدا مانده از شهر و وطن و از مادر و پدر و از اعیان و از خویش
خود انست که خواهم امانت روح از وی بستانم و چه مطالبه در دامن جانش رجم آن چهاره بداند که چه چیزی
آورد و جیب و راست خود نظر کند نه زن بند و نه زن نه خویش و نه تبار است حسرت و در دیده وی میگرد
قطره و خندانگند است از می چشم وی یکدیگر برادر و افعال بر روی آید و بعد از روح وی چشم **اورده**
بیمار چون طوفان وفات کند که کارش تمام شود و فرزندان و خویشان از گردوی در آیند و او را
گویند و فریاد و فغان بر آورند با دشتاه عالم و ششگان را گویند که دست بترجم بر سر فرزندان تیم دی نرود
و بگویند بر فرزندان و جلایان و کوهی که گریه بر خست منی ولی و ناصر و یار شما ام ستاننده کار شما ام کشتی اولی

کشته را

لحم فی الحیوة الدنیا و فی الاخری اکنون میگردد و چنین میگردد و حضرت خداوند را خود میبازارید و
میزبان از حبیب خج و خج چند ان میکند که از ثواب محروم مانده **قطعه** در بیت جنت ممکن که فرج عجمی
دست کند و بخور و ریح بر منی حاضران نیست که زانو بگذارد مانی دور زبانه بگریه کردن و جنت و فرج غزالی
آدمی را در غزالی کرد و فرشتی را باز نمودن داشت که اگر فرج و فرج بسیار کند خدای بر شما ششم بیکه و فر
ششگان را رقیق کند **اورده** که در آنوقت که فرزندان و خویشان فریاد و فغان بر آورند ملک الموت
گویند که تو یکم ایضا **اورده** که در آنوقت که فرزندان از مصیبت کار خود و عافیه خویش و ناله ماک میکنند
فریاد و فغان از تو میدارند این فریاد و فغان شما از هر جهت در این فغان از دست گریست بن فریاد
و فغان شما نه او را ستکار نموده و نه شما نه او را زیاده کرد و نه آمدن من بر طرف میشود آمدن من بر حق
کردن شما با خدا نیست نیکی از شما بر پاست آمدن من بر شما بر جایست تا از شما نام و نشانت مرا
لغض جان فرمادت و رحمت آمده است که هر روز پنج بار ملک الموت بر در خانه هر صاحب جات که زند
و در چهره او شمس نظر کند و بر در است نه هر یکی بایستد و شمش در آید و جانش تمام شود کار او نیست که خانه
مهر را خراب کند و اطفال را از گناه و مادران جدا کند و عبا و حرمت برضای عجمان نشاند و شوق را از چشم
شش پنهان کند و از کوه وصال بیاید و سرق اندازد و من ای عزیز من چون حال چنین است مرا انجام کار کرد
که حافیت تربت مرگ با بر پیشی محبت دنیا و دلی نگاه مدار و بیرون اوشت و مشوقه بنودن اوشتانک
مباشش و ذخیره هر مری بر در اعمال و جمال و دنیا و نه شود **بیمار** تاکی بکمال و مال دنیا و دلی آید غلی انگه
برک منی بک دلی آید غلی انگه ای و بر شست و وقت است که جانی من بید و خوشنشان بر داری رسوایی
فسروده که گذر او که کشتی آدمی اللات یا دیگر که بسیار کنند تا از دنیا باندگی رافعی و صالح شود و دیگر که
شکسته لذات خراب کنند و خانه است باطل کنند و بوسه است و بر بنده زنده حیات اندر

که داشتن هلو است یعنی نماز را در وقت خود بجا نیاورد و اگر بگذارد و آن که گذارد
کنند که اگر آن بجای خود نباشد و پیری متولد کنند یعنی کسی برده شود
باز و نای باطل میکند و اوقات نزد کسی که آن حرف نمائید و تعظیم مال و نشان کنند
چون انبیاء باشند و سلطان مال او تعظیم او کنند و عزت او بجای آید و فقر کسی هیچ ندارد
و ایشان را بخوار دارند و دین را بدینا فروختن شمار خود سازند یعنی نزد یک ابن علما
ولی مؤمن در اندرون وی مانند که تحقیق کند و یک و دیگر است روی نماید یعنی هر چه خلاف
است بر وجهی که وی بر طرف کردن آن توانایی نداشته باشد و در فقر و مسکن روح الله از تو
آن می پرسید و آخرت قسم باینکه هر چه بدین عبارت گفتی و الله می شنید و یا مسلمان دیگر بود
که امرای جور و زاری قس و طرفی غلام بشمار شوند و بعضی کتور را در میان اهل عالم این دهند
خاین باشند و در وقت ظاهر شود که ایشان خاین اند و لشکر بیرون کردند و خوف بکشند و دینی هر چه خلا
شرح باشد مردم آنرا دولت دارند و خوانان باشند و هر چه بخواش شرح است آنرا خواهند و در
نوارند و خاین این شود و این را خاین دانند و راست که در او روح کرده اند و در او کور است
گوید اند غرض این است که هر چه بگویند و در شرح باز که کرد و در الفاظ بجز نماند و این حرف
باشد در میان اهل عالم و در کوه حکایتی و سر زندان عاق شوند و برده را در غلام بالا کرد و او را بر ضعیفا
ست کنند و مال مردم را بر خود حلال دانند و خون ناحق ریخته کرده و در برکت و در بر وقت نمایند
و بر یکدیگر حسد بزنند و در عهد و خان خرابی بکشند و خوف و دام بر مردم راه باید چنانچه عدم انسانی
از حد بگذرد و در شققت بر طرف شود و بران بر کوه کان که مکتوب و کان حرمت سپردن بیکدیگر
تعظیم نمایند و علی را بخوار دارند و مار و اسن و سوار شوند و زن بر اسبها و مساجد را زینت دهند و بطلان

و مساجد را بجز این زینت دهند و شمار مار کنند سازند و مردان است منی کشته جا
و جاییهای این زمین و دیوارهای مسجد و خزان و در الوقت کارهای جزو دنیا
کنند و در شود و خون ظاهر کرده و دین است باشد و دنیا بید و انفس باج گذارد برای زمان
در حاجت گویند و از انفس باج هیچ بگذارند و برای ریا که مردم بشنوند و ایشان را حرمت
ن آموزند و فقر در زنند از برای خدا و اولاد بسیار کرده و در آن زمان بکسی خوار
در میان نباشند و الله بداند و یک بعد این جز غلام کرده و از نماند و بدین بر یکسان نیست
زنده و ملکوت محبت این گروه را از جاساس انجامش خواهند و جمیع بگذرد که مالدان یک ملک است
همه آنکه صورتها را بر وجه و بجهت روی نماید و هم در مانده و هر آن شوند و کارهای الهی و برکت
بارک شادان فرمود و بگویند و فرمود که در آن روز ایشان را از غلام و فقر و کجی مرده باشند و خلق
خایه و نادر و نفع بر سر اندر من که دین قیوم و راه استیم نماید و نفع میدهد و نفع و نفع و نفع
آن دین است زیاده از کفر و حقوق آبی و فی که از در حلال باشد و نشود و باید از کسب حرام
بسی می نماید این معنی از احوال و حلال است که قیامت پس بنابرین واجب مؤمنان که
ایشان بر پیشانی از اهل مطهر و اهل تقوی استقیم اند و صورت ظاهر و باطن خود
تقوی و هر یک گاردی آراسته اند و درین هنگام بنده بخوابند و یکدم و یک لحظه از ذکر غافل نباشند
تا خداوند آنها را از ارض و کسرت و نقیض و مال ایشان را از شر اثر از او از وقت آخر الزمان بخلد
و او در خلقی در ایمان ایشان واقع نشود و ملکها مسجود و اهد و از هزار عسل و نباتات را
کیات بخوار و خات بر در و در مطهر و قالب منتظر و چهره متوکلیند انبیا و مرده را در دنیا را کسب
سبحان اللهی اسرای خواجیه هر دو سید انزب باد که حضرت الله یسبحه الی القاسم کند



14. 2.

[illegible]

